

6

DATE LABEL

Call No.....

Date.....

Account No.....

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above.
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is
kept beyond that day.

سید محمد سعید عفا اللہ عنہ

بفضل خالق الارض والسموات

کتاب مستطاب مسمی (مجموعہ مترادفات) مولفہ منشی

محمد بادشاہ ملازم جناب معالی القاب مہاراجہ صاحب

بہادر والی ریاست وجہ نگر دام اقبالہ

بمقام بنارس در مطبع ڈاکٹر ای جی لازرس بقالب طبع ریختہ شد

MUJMOOAE MOOTRADAFAT.

A COLLECTION OF SYNONYMS,

FORMING

AN IDIOMATIC PERSIAN DICTIONARY,
WITH INDEX,

COMPILED BY ORDER OF

H. H. THE MAHARAJAH OF VIZIANAGRAM, K.C.S.I.

BY

MOON SHEE MOHAMMUD PADSHA.

BENARES:

Maharajah, with

whole cost of publication.

with

The

10s

8.

WILLIAMS & CO. HALL PRS.

P 03

726



PREFACE.

THE Author lays no claim to originality in this work. His task has been mostly that of a compiler from sources not readily available to all students; but that the accomplishment of this work has been the result of laborious research, the writer will not deny. The work is certainly susceptible of great improvement, both in the method and details of its execution. Should it, however, in the shape it is presented to the public, be of any service to the student of the Persian Language, the compiler will feel himself amply requited for his labours.

The work itself was undertaken at the bidding of that Noble Patron of Literature and Learning, His Highness the Maharajah of Vizianagram, K.C.S.I., His Highness's interest in the cause of education in this country is sufficiently evidenced by his liberal endowments to the Colleges and Schools in the Madras, Bengal and North-West Provinces of India and to the Universities of Madras and Calcutta. Should this work be a welcome addition to the literature of its kind in Persian, the success will be due to His Noble Highness the Maharajah, who has, with his wonted liberality, paid the whole cost of publication. M INT students of Sanskrit

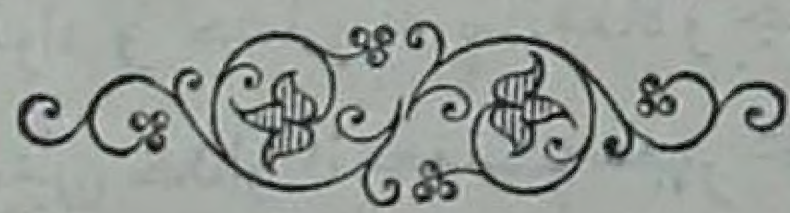
have had cause for thankfulness to the Maharajah for the publication, at His Highness's expense, of a revised edition of Dr. Ballantyne's *Laghu Kaumudi*, which, as Professor Max Müller observes, "has enabled even beginners to find their way through the labyrinth of native grammars," and now should the labours of students of the Persian language be lightened in any measure by the publication of this work, to His Highness alone their thanks will be due.

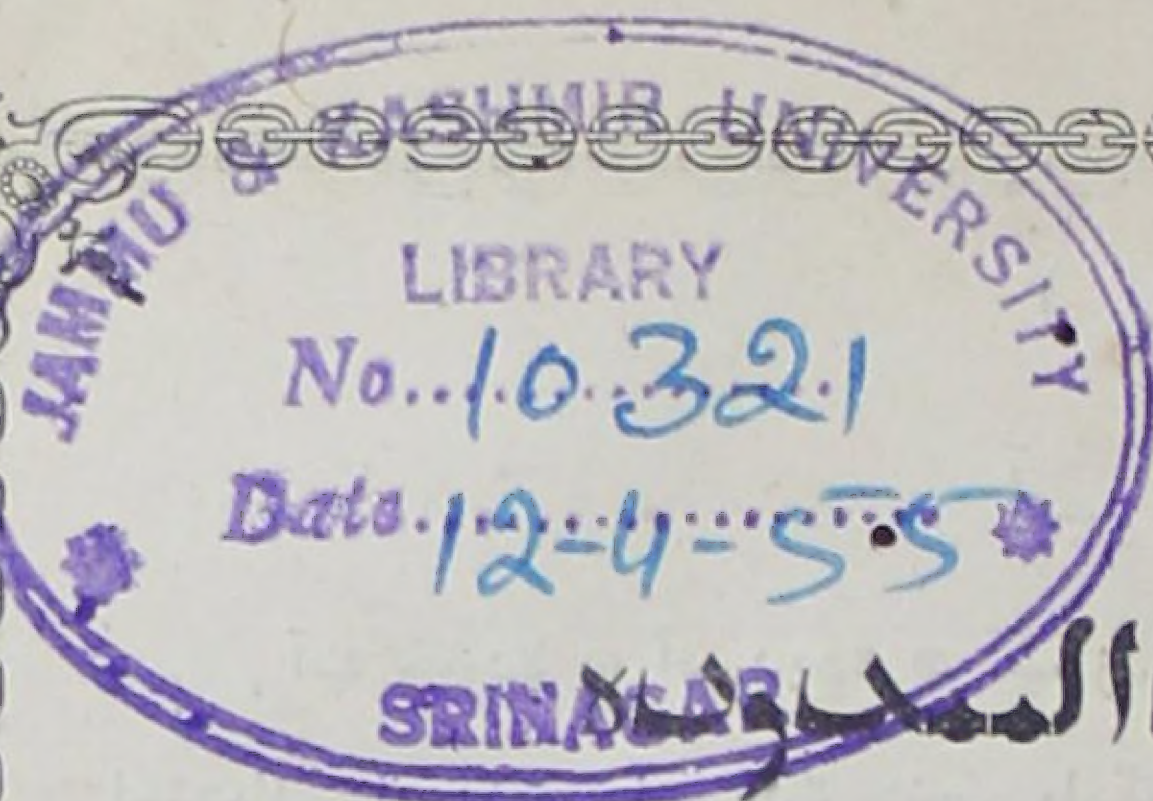
MOHAMMUD PADSHA,
Moonshee of His Highness the Maharajah
of Vizianagram, K.C.S.I.

VIZIANAGRAM :
April, 24th 1877. }

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بیقیاس مر خداوند پاک راست که سلطان عارفان بادراک
 معرفتش بکلمه ما عرفناک معترف بقصور و مسدّدان افلاک بدریافت
 ماهیتش عاجز و معذور و درود لا تعد و لا تحصی بر حضرت محمد مصطفی
 و رسول مجتبی که کریم سبحان الذی اسری ادنی پایه ایست از معارج
 کمالش و حدیث لولاک حرفی است از دفاتر جلاش و علی آل الطاهرین و
 اصحابه اجمعین اما بعد بر ضمائر نکته سنجان بلاغت شعار مخفی و مستتر
 مباد که از زمان ممتد مجموعه که جامع مصطلحات و کنایات و تشبیهات
 و استعارات و لغات مترادف باشد بنظر نیامده لا جرم این خاکپای عالمیان
 و کمترین اهل جهان سراپا گناه محمد بادشاه ولد غلام محی الدین عرف کذم صاحب
 وجه نگری جعل الجفنه مثنوا و حصل له ماتمناه و جعل آخره خیراً من اولاه
 حسب فرمان واجب الان عان خداوند نعمت سپهر عظمت سکندر صولت دارا
 حشمت ارسطو فطنت فلاطون فطرت هیزهینس جذاب معلی القاب
 مهاراجه دهیراج مهاراجه مرزا پوسپاتی و چه رام گچپتی راج منه سلطان بهادر
 والی ملک و چه نگر کے سی ایس آئی دام اقباله و اجلاله از لغات مختلفه
 و کتب معتبره اهل فارس بجمع آن پرداخت و این کتاب را باسم
 مجموعه مترادفات که ازاں جمال عروس سنه ۱۲۹۱ هجری از روی
 جمل صغیر نقاب خفا از رخ بردارد و شاهد سنه ۱۸۷۵ عیسوی بحساب
 جمل کبیر گلگونه شهود می آراید و لمولفه و چواز جمع این نسخه فارغ شدم و
 فلک گفت هذا لشی عجاب و بتاریخ تالیف پرداختم و بحکم مهاراج
 عالی جذاب و ز هائف ندای بگوشم رسید و کزاں خاطر شاد شد چون
 شباب و سن هجری و هم سن عیسوی و دو تاریخ آید ز اسم کتاب و
 امید از فارسان مضماری سخنوری و سخن سنجان رشک خاقانی و انوری
 آنکه اگر خطای به بینند بذیل عطا به پوشند به اصلاح آن کوشند و





باب الف الممدوح

آب خوردن

آب چشیدن ۰ آب بر لب نهادن ۰ آب بدهاں گرفتن ۰ آب نوشیدن ۰
آب گرفتن ۰ آب کشیدن ۰ نیز کنایہ از آب بر آوردن از چاہ و مانند آن و
بمعنی شستن ہم آمدہ و بعربی اگر انسان نوشد گویند شرب الانسان و اگر درندہ
نوشد گویند ولغ السبع و اگر شتر و چار پایہ نوشد گویند جرع و کرع و اگر مرغ نوشد
گویند عب الطائر ۰ مخلص کاشی ۰ چہ باک از می کشی هنگام جوش خط
نکویانرا ۰ کہ چون گلزار گردد سبز دھقان آب مے گیرد ۰ طالب املی ۰
بیا کہ بر لب دل آتشیں ایاغ نہم ۰ نوالہای جگر دردہاں داغ نہم ۰ طاہر وحید ۰
نامش چو بر زبان گذرانم بساں ابر ۰ شیریں شود اگر بدهاں گیرم آب تلخ ۰
شانی تملو ۰ شانی کیم کہ یار می از جام ہن کشد ۰ من چہ کہ آب خضر
ز جام نمی کشد ۰ میر معزی ۰ بشب دروز کنوں بادہ کشد مالامال ۰ آنکہ
در شام و سحر آب کشیدے قدرے ۰

آبستنی شدن

بارور شدن ۰ بار گرفتن ۰ شکم داشتن ۰ گراں بار شدن ۰ بعربی
حمل و حبل و علق گویند ۰ بدیعی سمرقندی ۰ بار گیرند از نسیم لطف تو
ابکار باغ ۰ ہماچنن کز روح قدسی دختر عماراں گرفت ۰ طغرا ۰ بسے
بنت العنب مے سوخت ای خم حفظ او مے کن ۰ کہ تا غافل شدے این دختر از
مینا شکم دارد ۰



ALLAMA IQBAL LIBRARY



10321

آب رسیده

آب خورده @ آب دیده @ آب زده ظاهر آنست که باهم مترادف اند لیکن بنابر استعمال آبدیده و آب زده جنسه را گویند که به سبب افتادن داغ از آب و تاب اصلی بر گردیده باشد و آب قیمتش نازل شده باشد و زخم آب رسیده زخمیکه آب را دزدیده باشد و سبوع و خم آب خورده خمی و سبوع که نخست به آب پر کنند تا چیزیکه درو اندازند آب منجذب نشود از بهار عجم @ اثر @ کسی نداد بمیخانه راه زاهد خشک @ خم آب خورده چو شد قابل شراب شود @ غنی @ بیا که در شب هجر تو چشم گریانم @ چو زخم آب رسیده بهم نمے آید @ صائب @ شیرینی نشاط جهان را گرفته است @ صبح از هوای تر شکر از آب دیده است @ نادم گیلانی @ تو پاکدامنی ای گل ز جنس حسن تو نیست @ که هست لاله و گل داغدار و آب زده @ مالک قزوینی @ متاع لخت دل از چشم اعتبار افتاد @ دگر که می خرد این جنس آب دیده ما @

آب در حلق نشستن

آب شکستن در گلو و حلق @ آب در حلق گره شدن @ و اکفیدن @ و بهندی اُچھو هونا گویند و بعربی غصّ بالماء و بالطعام @ وحید @ بدیده گریه من شد گره ز حسرت ما @ بدان طریق حلق تشنه که آب شکست @ حسین ثنای @ در بزم عیش جام طرب نوش کاب خوش @ در حلق بد سگال تو چون استخوان شکست @

آبله پستان

عقد پستان @ سر پستان تکه که بر سر پستان باشد @ شاعر @ نیم از پرورش مادر گیتی راضی @ زانکه خون خورده ام از آبله پستانش @ صائب @ از چه میدانی سیاهی بر سر پستان اوست @ حقه حسن است مهر عشق بر روی کرده اند @

آب رفته در جوی آمدن

آب بر رخ باز آوردن ⑤ آب بر روی کار آوردن و آمدن ⑤ آب رفته در جوی آمدن ⑤ کنایه بعد زوال دولت باز بدولت کامیاب شدن ⑤ صائب ⑤ باز آمد آب رفته هستی بجوی ما ⑤ روزیکه خاک تربت ما ز آب تر کنند ⑤ ظهوری ⑤ شاید آب رفته ام دیگر بجوی آمد مگوی ⑤ حرف سرو جویبار گریه می آید مرا ⑤ شیخ شیراز ⑤ آب رفته در ایاغ آمد بخذف مشبه به در شعر خود بسته و هو هذا ⑤ کدوی خشک زاهد را دماغ از آب می پرشد ⑤ بحمدالله که آب رفته ما در ایاغ آمد ⑤ لیکن اکثر فصحا بامشبه به استعمال فرموده اند چنانچه در طغرا واقع شده و نیز مرزا صائب در استدعای عدم مزاحمت شراب نوشته اند ⑤ نثر ⑤ و آب رفته بجوی شیشه و پیاله باز آید ⑤ از بهار عجم ⑤

آب حیات

آب زندگی ⑤ آب زندگانی ⑤ آب بقا ⑤ آب خضر ⑤ آب جاویدان ⑤ آب حیوان ⑤ بعربی ماءالحيوان گویند ⑤ و حضرت شیخ شیراز آب سکندر بسته و این غریب است ⑤ شیخ شیراز ⑤ ابر گر آب زندگی بارد ⑤ هرگز از شاخ بید بر نخوری ⑤ ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار ⑤ که آب چشمه حیوان درون تاریکی است ⑤ بخشد حیات تن اگر بآب سکندر ⑤ دل زندگی از چشمه حیوان تو یابد ⑤ تاثیر ⑤ سر بسر مضمون رنگین نعمت الوان ماست ⑤ معنی تر در حقیقت آب جاویدان ماست ⑤ کلیم ⑤ آب حیوان نیست چون خاک قناعت ساز کار ⑤ از خضر پرسیده ام آب بقا را دیده است ⑤

آب ایستاده

آب مرده ⑤ مقابل آب روان ⑤ صائب ⑤ افسردگان بعالم بالا نمیروند ⑤

این آبهای مرده بدریا نمیرسند ۰ آئینه کی باچهره بشنم فشان رسد ۰ چون آب
ایستاده بآب روان رسد ۰

آب بروی کسے بستن و بر کسے بستن

آب از چیزے بستن و گرفتن ۰ سر آب بستن ۰ فغانی بعمد داده راضی
باش ملک جاویدان کماخواه ۰ که آب زندگانی بر سکندر زین گنه بستند ۰
شفیع اثر ۰ آب بروی امام خویش بستند آن سپاه ۰ پس بآب تیغ شستند
از جبینش گرد راه ۰ محسن تاثیر ۰ رخ ز عشاق ستمگار گرفتن ستم است ۰ آب
از تشنه دیدار گرفتن ستم است ۰ آبی شدن معامله کار دریا افکندن و انداختن ۰
کار دراز کردن و گرفتن ۰ کار تنگ کردن و آوردن ۰ کار ساخت گرفتن ۰ کنایه
از برهم شدن معامله و از نظام افتادن کار و دشوار گردانیدن آن ۰ نعمت خانعالی
در محاصره حمدرآباد گوید ۰ فقره طایفه را بمقتضای فاغرقناهم فی الیم معامله
چندان آبی شد که دست از حیات مستعار شستند ۰ کلیم ۰ بر طاقت ما کار چنین
تنگ نگیرید ۰ اینخوش که آن تنگ میندید میانرا ۰ نظامی ۰ تو بنشین
گر او باتو جنگ آورد ۰ برو تیغ تو کار تنگ آورد ۰ چو آئی سوی کشور خویش
باز ۰ مکن کار کوتاه بر خود دراز ۰ شیخ شیراز ۰ مینداز در پای کار کسے ۰
که افتد که در پایش افتی بے ۰ خواجه شیراز ۰ چو در زلف تو دل بست است
حافظ ۰ بدیسان کار او در پا میفگن ۰ سلیم ۰ چون لبست چون ساخت گیرد
کار بر هر کس چنان ۰ از برای آب خوردن بایدش دندان سگ ۰

آتش

قبله دهقان ۰ قبله گاه ماجوس ۰ قبله روز دشتیان ۰ از مصطلحات ۰
محراب جمشید ۰ مرغ یا قوت پر ۰ مرغ آفتاب علم ۰ از هفت قلزم ۰ جوهر علوی ۰
ناخن آفتاب و خورشید ۰ نتیجه سنگ ۰ بستر سمندر ۰ طاوس علوی آشیان ۰ و تش
مخفف آتش ۰ بلند ۰ تیز ۰ همواره ۰ ارمیده ۰ افسرده ۰ نشسته ۰ بے زنهار ۰

هولناک ۛ سنگ بست ۛ سوزان ۛ از صفات اوست ۛ مرزا صائب ۛ
 آتش هموار می‌خواهد کباب عاشقان ۛ زینهار از روی عالم سوز خود
 بکشا نقاب ۛ مولوی معنوی علیه الرحمة ۛ موسیٰ اندر درخت هم تش دید ۛ
 جمال‌الدین عبدالرزاق در تعریف آتش ۛ زمانه سیرت و گردون نهیب و دریا
 جوش ۛ زمین گذار و زمان نعل و آسمان جولان ۛ چو آفتاب جهان سوز و
 همچو اختر شوخ ۛ چو روزگار لجوج و چو چرخ بے فرمان ۛ ز عکس او همه روی
 هوا پر از لاله ۛ ز جرم او همه روی زمین نگارستان ۛ از دست تاج سر شمع و نور
 چشم چراغ ۛ از دست رونق خرگاه و زینت ایوان ۛ سپید و زرد بهم در چو نرگس
 سر مست ۛ سیاه و سرخ بهم در چو لاله نعمان ۛ بفعل همچو سپهر اندرو
 مضرت و نفع ۛ بجرم همچو مه اندر فزونی و نقصان ۛ عزیز همچو حیات و
 مهیب همچو اجل ۛ شریف همچو عضو و لطیف همچو جان ۛ نظامی ۛ
 ز دیگر طرف سرخ رویان روس ۛ فرو زنده چون قبله گاه مجوس ۛ میر معزی ۛ
 یک قافله را روی سوی قبله تازی ۛ یک طایفه را روی سوی قبله دهقان ۛ
 شوکت ۛ هزار حریف که از کار خویش شب‌نم ما ۛ گره بناخن خورشید و انکرده
 گذشت ۛ اینجا مراد از خطوط و شعاع آفتاب است نه آتش ۛ آتش پرست ۛ آتش کیش ۛ
 قومی ست معروف که پرستش آتش کنند ۛ

آتش خاموش شدن و سرد کردن

آتش نشستن ۛ آتش مردن ۛ آتش خفتن ۛ آتش فرو نشانیدن و فرو کردن
 و کشتن و میرانیدن ۛ بعربی اطفاء ۛ و إخماد ۛ گویند ۛ معانی ۛ نشست
 آتش دل چهره بر فروز ای ماه ۛ بود که شعله کشد آتش نشسته ما ۛ آتش از
 چشم جستن ۛ آتش از چشم پریدن ۛ چراغ از چشم جستن ۛ کنایه از حالتی که
 از رسیدن صدمه طاری شود ۛ وحید گوید ۛ چو سیلے باچقماق گوشش رسید ۛ ازان
 سیلے آتش به چشمش پرید ۛ صائب ۛ خانه کز روی آتشناک او روشن نه شد ۛ
 تا قیامت می‌جهد آتش ز چشم روزنش ۛ آرزو مند چیزے شدن ۛ در لفظ
 حسرت و تمنا بیاید ۛ

آرایش کردن زنان

هفت و نه کردن ۰ هر هفت کردن ۰ هفت در هفت کردن ۰ یک چشمه
 کردن ۰ عمید گوید ۰ عروس دولت تو باد هفت و نه کرده ۰ ببام قصر جلال
 تو تا ابد مسکون ۰ امیر خسرو ۰ هفت و نه این صنم عشوه ساز ۰ عقل فریب
 آمد و برنا نواز ۰ وحید ۰ سحر گاه این عروس هفت کرده ۰ برون آمد بنواز از
 پشت پرده ۰ خاقانی ۰ شش باتوی پیر کرده هر هفت ۰ عالم بتو دید هفت
 در هفت ۰ میر خسرو ۰ عروس صباحدم یکچشمه کرده ۰ ببام چار میں
 ایوان بر آمد ۰
 آواز افروز ۰ ققنس ۰ نام مرغی
 است از غیاث ۰ آزر دگی خاطر ۰ از دل ماندن ۰ داغ شدن ۰ گرفتن دل ۰
 شکر رنجی ۰ غبار خاطر ۰ رنجش ۰ برخاسته خاطری ۰ کوفته خاطر ۰ گسسته
 دل ۰ دل تنگ ۰ دل سرد ۰ دل گران ۰ شکر رنگی ۰ دلگیر ۰ دل زده ۰
 و بحر بی ملالت و مله ۰ وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم ۰ که در طریقه
 ما کفریست رنجیدن ۰ کلیم ۰ در محفلی که تازه درای گرفته باش ۰ اول
 بباغ غنچه گره برجبین زند ۰ حافظ ۰ به هست و نیست مرنجان ضمیر خوش
 می باش ۰ که نیستی است سرانجام هر کمال که هست ۰ خواجوی کرمانی ۰
 دل چو رویش دید جان را در بباخت ۰ خاطر حواجو عظیم از دل بماند ۰
 لا ادري ۰ غبار خاطرت را سهل دانستم ندانستم ۰ که آخر رفته رفته در میان
 دیوار خواهد شد ۰ بابا فغانی ۰ خدا را صاف کن با ما دل بے کینه خود را ۰
 مدار از خاکساران در غبار آینه خود را ۰ حیرتی ۰ چه کرده ام سبب رنجش
 تو چیست بگو ۰ بگو بگرد سر بد گمانیت کردم ۰ کلیم ۰ نباشد از دل
 صیاد داغ دار از من ۰ برید چون پر و بالم قفس ز اهن چید ۰ حافظ ۰ نگه نداشت
 دل ما و جای رنجش نیست ۰ ز دست بنده نخیزد خدا نگهدارد ۰ طالب ۰ منم که
 دل زده از چیدن گل بوسم ۰ لب گزیده تراود ز باغ افسوسم ۰ محمد تلی سلیم ۰
 یا رب چه گل شگفته ز مکتوب ما که باز ۰ باد صبا ملول کبوتر گرفته است ۰
 اگر گرفته دلی از جهانیان صائب ۰ ز خویش خیمه برون زن جهان دیگر باش ۰

درویش واله هروی ۛ از تنگی جا درد تو شد کوفته خاطر ۛ درد تو و دل
در الم انداز الم هم ۛ میر معزی ۛ و داغ کن که هم اکنون همی نخواهم
رفت ۛ گسسته دل ز نشاپور و صحبت احباب ۛ

آزموده کار

بلند و پست دیده ۛ جهان دیده ۛ چشمها دیده ۛ کار افتاده ۛ گرم
و سرد زمانه دیده ۛ گرگ باران دیده ۛ گرگ کهن ۛ گرگ بالان دیده ۛ
گرما بگذشت و این دل زار همانست ۛ سرما بگذشت و این دل زار همانست ۛ
القصة تمام گرم و سرد عالم ۛ بر ما بگذشت و این دل زار همانست ۛ سعدی ۛ
گر از بنده لغوی شنیدی مرنج ۛ جهان دیده بسیار گوید دروغ ۛ میر نجات ۛ از
تربیه های فلک با چشم گریانم چه باک ۛ در فراق یوسف خود گرگ باران دیده
ام ۛ مخلص کاشی ۛ کی ز آه و اشک مظلومان دلش آید برحم ۛ گرگ باران
دیده باشد ظالم رو بآه باز ۛ شریف ۛ دلم چندین فسون از چشم ترکان خطا
دیده ۛ فریبم چون دهد نرگس که چشم چشمها دیده ۛ مفید بلخی ۛ بے
مروت تر ز گردون نیست در عالم مفید ۛ از فلک نتوان کردن که کار افتاده ایم ۛ
شیخ شیراز ۛ ز کار افتاده بشنو تا بدانی ۛ اما لفظ گرگ باران دیده و گرگ
کهن بجا کل ذم مستعمل است

آزرم ۛ بفتح ثالث
و سکون رابع و میم چند معنی دارد ۛ اول حیا و شرم باشد ۛ دوم بزرگی و عزت
و حرمت ۛ سیوم تاب و طاقت بودن رحم و شفقت و مهر و محبت ۛ چهارم ترقی
و مردمی و آدمیت ۛ پنجم غم و اندوه و تنگی و سختی ۛ ششم عدل و انصاف
و یکدلی ۛ هفتم ظاهر و آشکارا ۛ هشتم سلامتی و راحت بود ۛ نهم نگهداشت و پا
داشت خاطر و تحمل باشد ۛ دهم غضب و قهر و خشم ۛ یازدهم بخواری و زاری
گذاشتن ۛ دوازدهم تقصیر و گناه را گویند ۛ سیزدهم مسلمان شدن باشد ۛ
چهاردهم نام دختر پرویز است و او تا چهار ماه پادشاهی کرد ۛ

آسمان

آبگینه طارم ۰ آبگون قفص ۰ آب گردنده ۰ گردون ۰ مخفی نماند که
 گردون مرکب است از گرد بمعنی گردیدن و وار و نون که در اصل الف و نون
 بوده پس گردون در گردان باشد و به تبدیل حرف علت بسیار است ۰
 أم النجوم ۰ ایوان سیمایی ۰ آستان گردان برهان ۰ ابرش خورشید ۰ فانوس
 خیال ۰ فانوس گردان ۰ باد بان اخضر ۰ باد رفیع ۰ بام فراخ ۰ بام
 وسیع ۰ بام کشاده رواق ۰ بحر اخضر ۰ بحر خضرا ۰ بنفشه گون طارم ۰
 پرده نیلگون ۰ پرده شب رنگ ۰ تاج فیروزه ۰ جبه هزار میخ ۰ تخت
 فیروزه ۰ چادر کبود ۰ چادر نیلگون ۰ چادر کحلی ۰ چتر آبگون ۰ چشمه
 زنگاری ۰ چشمه کبود ۰ چتر مینا ۰ چرخ اخضر ۰ حلقه آبگون ۰ خرگاه
 گار پشت ۰ خم آهن گون ۰ خم لاجورد ۰ خیمه ارزق ۰ خیمه زنگاری ۰
 خرم فضا ۰ خیمه کبود ۰ خیمه لاجورد ۰ خیمه روحانیان ۰ خیمه سبز ۰
 دائیره مینا ۰ صدف مشکین رنگ ۰ طارم اخضر ۰ طاق منقش ۰ طارم
 فیروزه ۰ طارم نیلگون ۰ طاروس آبگون ۰ طاق خضرا ۰ طوطی طاروس پر ۰
 طاق فیروزه رنگ ۰ طاق کحلی ۰ طاق نیلوفری ۰ طوق لاجوردی ۰ طاق
 مقرنس ۰ طشت نگون ۰ فیروزه دریا ۰ فیروزه خم ۰ فیروزه سقف ۰
 قبای کحلی ۰ قبای زر بفت ۰ قبه زهر جدی ۰ قبه علیا ۰ قبه گردنده ۰
 قبه مینا ۰ قبه زر بفت ۰ قدح لاجوردی ۰ قفس سیمایی ۰ قلزم نگون ۰
 قندیل دوسر ۰ کارگاه فلک ۰ کله خضرا ۰ کله دخان ۰ کاسه پشت ۰ کاسه
 سر نگون ۰ کبود پشت ۰ کبود حصار ۰ کبود طشت ۰ گرگ فسونگر ۰
 گنبد فیروزه ۰ گنبد آفت پذیر ۰ گنبد زر نگار ۰ گنبد مقرنس ۰ لاجورد خم ۰
 گنبد صوفی لباس ۰ گنبد جان ستان ۰ گنبد طاق دیس ۰ گنبد دولاب رنگ ۰
 لاجوردینه خم ۰ لاجوردی سقف ۰ مهره لاجورد ۰ مهره نقاب خضرا ۰ ادهم ۰
 پرده سبز زردود ۰ دیو هفت سر ۰ دریای قار ۰ زنگاری سپر ۰ سبز پل ۰
 فیروزه ردا ۰ این کوز پشت ۰ این حصن هزار میخ ۰ کبود غدیر ۰ لکن

زمردی ۰ مهد ۰ مینا ۰ نیلی چادر ۰ نیلی قفس ۰ نیلی رواق ۰ هودج
 گلریز ۰ حصار معلق ۰ حصار فیروزه ۰ سبز خوان ۰ ورق لاجورد ۰ سند این
 در آفتاب بیاید ۰
 برین گنبد زر نگار ۰ که سقفش بود بے ستون استوار ۰ شعر ۰ ماه
 سر مناجوق کمالش بر خویشت ۰ آئینه زر بفت برین طاس مقرنس ۰
 ناز خروش خروس بر سر طشت کبود ۰ بیضه زر افگند زاغ سیه از دهاں ۰ بدر ۰
 ز مهر زورق سیمین ماه بر خورشید ۰ هزار چشمه سیماب ازین کبود غدیر ۰
 بدر چاچی ۰ بر سر این سبز خوان خور چو نهد قرص زر ۰ خشک لبان را مباد
 مایده جز لعل تر ۰ زاغ سیاه را ز هوا در ربود باز ۰ عنقای سبز بال زر
 اندوده شه پرش ۰ شاهد سلطنت خیمه زنگاری را ۰ در عروسی لقا تکه چادر
 گیرد ۰ خشت زرین گر بر افتد از سر فیروزه خم ۰ جام مالا مال مهر از ساقی
 وحدت ستان ۰ تا وقت شام بیوه زنی پنج شوی را ۰ باغنده بر کنار نهد چرخ
 اخضرش ۰ خواجه جمال الدین سلمان ۰ باغی ست فضای کبریایت ۰ بیرون ز ریاض
 سبز طارم ۰ از هر ورقش چو بحر خضرا ۰ آویخته صد هزار شبنم ۰ بدر چاچی ۰
 تا شب دل سیه رود صبح سفید روی را ۰ بر سر طاس لاجورد از زر سرخ ساغر
 است ۰ طائر وهم چون رسد سوی جناب حضرتش ۰ زانکه هزار ساله راه زان سوی
 طاق اخضر است ۰ محو شد نقطه زر دایره مینا را ۰ جز خط جام میاراز پے عشرت
 مارا ۰ خون خروس آر پیش که از حلق زاغ ۰ بیضه زرین کشد طوطی طروس پر ۰
 عروس زهره تا از مهر چنگ سیمگون مه ۰ دف زرین کند پنہان بزیر نیلگون چادر ۰
 بوقت صبح که در پیشگاه خیمه سبز ۰ شب سیاه قبازد ز زر سرخ سریر ۰

آسیدبی

پری گرفته ۰ پری زده ۰ دیو زده ۰ دیو گرفته ۰ بهر بی ذی جنه گویند ۰
 فخر گرگانی گوید ۰ گاه چو دیو زد بیهوش گشتی ۰ فغان کردی و پس خاموش
 گشتی ۰ مَلا طغرا ۰ شبی روی خود شسته آزاب و گل ۰ گلے کان بود زینت
 سبز پل ۰

آسایشی کردن و آرام گرفتن

کمر سیخ کردن ۰ کمر راست کردن ۰ نفس راست کردن ۰ نفس درست کردن ۰ تاثیر گوید ۰ از ناخستین نگرهت هست و خرابم کردی ۰ کمری سیخ نکردم که کبابم کردی ۰ ارادت خان واضح ۰ صبا رسید و نماند آنقدر که آه کشم ۰ نفس درست نکرد آن زره رسیده ما ۰ صائب ۰ نفس از خانه آئینه اینجا راست می کردی ۰ اگر آگاه می گشتی ز درد انتظار من ۰

انشیانه زنبوران

شان موم ۰ شان عسل ۰ لانه ۰ زنبور خانه ۰ وحید ۰ مافند شان موم که ریزند شمع ازان ۰ شد خانها خراب که سرو نهال شد ۰ ملا عبدالله هاتفی ۰ ز زنبور پیکان خارا گذار ۰ مشبک ۰ چو زنبور خانه سپر ۰ سعدی ۰ شنیدم که پیری غم خانه خورد ۰ چو زنبور در سقف اولانه کرد ۰

آفتاب عالمتاب

آبله رخ فلک ۰ آبگون صدف ۰ آتش بیدود ۰ آتش پسین ۰ آتش روز ۰ آتش دبیح ۰ آتشی صلیب ۰ آهو بره فلک ۰ انجم سوز ۰ آئینه هفت جوش ۰ آتش زمزم ۰ افسر دیر اعظم ۰ افسر یاقوت ۰ آهوی خاوری ۰ آئینه چرخ ۰ آئینه گردون ۰ آئینه محشر ۰ آهوی زر ۰ آهوی آتش فشان ۰ آهوی ماده ۰ باز سفید ۰ باز زر ۰ بچه طاوس علوی ۰ بیضه چرخ ۰ بیضه زرین ۰ بیضه زرد ۰ بیضه آتشی ۰ بیضه صبح ۰ بیضه کافور ۰ پیاله زر ۰ تاج گردون ۰ تاج کیخسرو ۰ تاج زر ۰ تابه زر ۰ تدر و زرین ۰ ترازوی زر ۰ ترک نیمروز ۰ ترک چین ۰ ترک زرد کلاه ۰ ترک حصاری ۰ ترنج زر ۰ ترنج طلا ۰ ترنج مهرگان ۰ تیغ آسمان زن ۰ جام فلک ۰ جام زرد ۰ جام سحر ۰ جام زر ۰ ابن صبح ۰ جام مسیحا ۰ جبهه درویش ۰ چتر روز ۰ چتر زرین ۰ چراغ

آسمانی ۰ چراغ جهانتاب ۰ چراغ سپهر ۰ چراغ عالم افروز ۰ چشمه آتش
 فشان ۰ چشمه خاوری ۰ چشمه بے نم ۰ چشمه گرم ۰ چشم روز ۰ چشمه
 سیماب ۰ چشمه روشن ۰ خاتون فلک ۰ خاتون جهان ۰ خاتون یغما ۰ خایه
 زر ۰ خسرو خاور ۰ خلخال فلک ۰ خسرو سیارگان ۰ خسرو اقلیم چهارم ۰
 خسرو انجم ۰ خسرو چهارم ۰ خسرو مشرق ۰ خواجه اختران ۰ خشت زر ۰
 خیمه زریں ۰ خود ۰ رومی زن رعنا ۰ زمزم آتش فشان ۰ شاهنشاه زند آستا ۰
 آئینه گردان ۰ مهر دهان روزه داران ۰ نیزه بکف ۰ دست کلیم ۰ راز دل
 زمانه ۰ روباه زرد ۰ روزگرد ۰ زاهد کوه ۰ زر رومی ۰ زریں سپر ۰ رومی
 خندان ۰ زر سرخ سپهر ۰ زر گر چرخ ۰ زریں صدف ۰ زریں هما ۰ زنگله
 روز ۰ زورق زریں ۰ سلیمان روز ۰ سیماب آتشین ۰ شاه خاور ۰ شاهدروز ۰
 شاهد زر ۰ شمع زریں لکن ۰ شمع لکن چهارم ۰ شمع صباح ۰ شمع صبحی ۰
 شمع عالم تاب ۰ شمع فلک ۰ شمع ساحر ۰ صحنه زر ۰ صدف آتشین ۰
 صد خزان ۰ صباغ الارض ۰ صیقل آفرینش ۰ طاس زر ۰ طاوس آتش پر ۰
 طاوس مشرق خرام ۰ طرفدار انجم ۰ طشت زر ۰ طفل خونین ۰ عامل
 دریاوگان ۰ عروس چرخ ۰ عروس چهارم فلک ۰ عروس خاور ۰ قبه زریں ۰
 قرابه زریں ۰ از برهان ۰ قرص زر ۰ قرص زر مغربی ۰ قرص هفت دره ۰
 قطره زرد ۰ قندیل چرخ ۰ قندیل عیسیٰ ۰ لعاب کوه ۰ قاصد چرخ ۰ نیز
 کنایه از ماهتاب است ۰ لعل فلک ۰ لعبت زر نیمخ ۰ محراب جمشید ۰ نیز
 کنایه از آتش است ۰ مطبخی فلک ۰ مرغ روز ۰ مشعله خاوری ۰ مشعله روز ۰
 مشعله گیتی افروز ۰ سالار هفت خروار کوس ۰ مهره زر ۰ ناخن روز ۰ وجود ساز
 معادن ۰ همسایه مسیح ۰ همخانه مسیح ۰ یک اسپه ۰ یوسف روز ۰ یوسف
 زریں رسن ۰ یوسف زیبق نقاب ۰ پادشاه جهانگیر عالم بالا ۰ باد آتشین مخالب ۰
 پاره مزعفر ۰ تاج لعل ۰ ترک سنان گذار ۰ درست زر ۰ درست مغربی شرق ۰
 اختر ماه افروز ۰ هزار تابه ۰ مرغ بهروزی ۰ پوستین روباه زرد ۰ ستاره
 قلندران ۰ دف زر ۰ دهره زر ۰ درست مغربی ۰ زریں سپر ۰ زریں ساغر ۰

زرین صدف ۰ سپر زرد ۰ سبز پل ۰ شاه مغرب ۰ شاه شرق ۰ شاه چین ۰
 شاهباز سحر ۰ شمع رواق اخضر ۰ شمشیر سحر ۰ شاهد تب لزه دار ۰ شانه
 زرین ۰ شاه اخترا ۰ شاهد آبی ۰ شاهین زر اندود ۰ طاسک معصفر ۰
 کدوی زرنگار ۰ کلیچه زر ۰ کشتی زر ۰ کلاه زر ۰ نقطه یاقوت ۰ نقطه زر ۰
 نمکدان زر ۰ شیر گردون ۰ گل سرخ ۰ عقاب آتشین ۰ شهر ۰ لاله زرد ۰
 خشک زر ۰ نیز بمعنی زر خالص ۰

وحشی در جواب و سوال خفاش و حربا گوید ۰ تو شبهای سیه دیدی چه
 دانی ۰ فروغ این چراغ اسمانی ۰ صائب ۰ ز مه شد چهره آن ماه عالمتاب
 روشن تر ۰ چراغ آسمانی می شود از آب روشن تر ۰ انوری ۰ ناوک عصمت
 بدوزد چشم روز ۰ گر کند در سایه چترت نگاه ۰ نظامی ۰ سنان سکندر دران
 داری ۰ سبق برد از چشمه خاوری ۰ استاد فرخی ۰ اندران صحرا که
 شیران دو لشکر صف کشند ۰ آسمان از بر همیشه خواند بریشان اقتراب ۰
 چشمه روشن نه بیند دیده گرد سپاه بانگ تندر نشنود گوش
 از غریب کوس حلب ۰ خاقانی ۰ وقت سرد است آتش افزون کن کز ابر ۰
 چشمه آتش فشان پوشیده اند ۰ بدر ۰ از نغمه اطروبه او چرخ زند رقص ۰
 رقص که کلاه زرش از فرق زر افتد ۰ خون خروس آر پیش پیش که حلق زاغ ۰
 بیضه زرین کشد طوطی طاوس پر ۰ در عوض تاج لعل داد محض کهکشان ۰
 قطب سیه پوش را جبهه زرین علم ۰ گوی که فراش تست صبح که وقت سحر ۰
 قبه زر میزند بر سر نیلی خیم ۰ ردای عودی او از ترنج زر پاسی ۰ ضیای
 چهره او از طالع صبح دژم ۰ باز کبود یست چرخ بال زنان در هوا ۰ هار
 سفید یست صبح مهره زر در قفا ۰ گرگ سحر نوک دم بر سر جبار زد ۰ کاهوی
 زرد اسد با برة شد در چوا ۰ نمکدان زر از ماهی بسوی برة مائل شد ۰ چه شور
 شها که در بازار کرم نو بهار افتاد ۰ بداد چرخ بهند و قبای مروارید ۰ که تا جمال
 بپوشید ترک زرد کلاه ۰ سالک یزدی ۰ منم آن مرغ که در بیضه ندارم آرام ۰
 بیقراری کشدم در قفس سیمایی ۰ بدر ۰ بر ورق لاچورد نقطه زر شد رقم ۰

سوی اب ما هیار جز خط جام ای صنم ۛ نظامی ۛ که چون آتش روز روشن گذشت ۛ
 پر از دود شد گنبد سبز کشت ۛ سبزه زار آسمان را در پناه عدل او ۛ مرتع آهوی
 ماده سینه شیر نر است ۛ خواجه نظامی ۛ که چون بامدادان چراغ سپهر ۛ جمال
 جهان را برافروخت چهر ۛ صبح که همچون صوفیان خرقه سبز می درد ۛ آنهمه آه
 سردش از بهر پیاله زر است ۛ ای که از عدل تو شیر اجم آهو بره را ۛ بے زبان پروردش
 در دهن خود چو زبان ۛ شام در ایوان تو زنگی سیمین کماں ۛ صبح بمیدان
 تو رومی زرین سپر ۛ خیز که باز باز زر بر سر چتر نیلگون ۛ گشت پدید
 باز مرغ از غم دل فغان گرفت ۛ صبح چو تاج زر گرفت از کف خازن فلک ۛ سوی
 جناب شه شد و روی بر آستان گرفت ۛ ولے بوقت سحر گه که رومی خنداں ۛ
 گرفته خنجر زر سوی زنگبار آمد ۛ طاهر وحید ۛ قدرتش آورده بروں بے تعب ۛ
 یوسف روز از چه تاریک شب ۛ بدر ۛ چون رومی زرین سپر کرده حمایل در
 کمر ۛ زنگی ز دست این خبر از معدة سودا ریخته ۛ زرین همای چتر سپید است
 مال تو ۛ بے مال چون حواصل گرگیں چه مانده ۛ اندیش ازان روز که از
 زلزله صور ۛ منشق شود این گنبد و آن خشت زر افتد ۛ خاقانی ۛ برند
 ناخنه چشم شب بناخن روز ۛ کنند ناخن روز از حنای صبح خضاب ۛ خواجه
 جمال الدین سلمان ۛ در حدود باختر آهوی دشت خاوراں ۛ چون فرو شد در
 هوا شاخ غزال آمد پدید ۛ مصرعه ۛ شاه خاور ز کمین گاه افق سر برزد ۛ بدر ۛ
 موج دل صد قلزم یکقطره از تاثیرش ۛ شمع لگن چارم یک ذره ز انوارش ۛ زان پیش
 کاسمانرا طباق صبح نهد ۛ بر هفت خوان گردون یک طاسک معصفر ۛ
 زان پیش کاسمانرا خیاط چرخ دوزد ۛ بر خرقه کبودش یک پاره مزعفر ۛ نعل
 براق رزمت ابروی شاه مغرب ۛ دود چراغ بزمت روی عروس خاور ۛ غزال
 کز دهن انداخت دوش آن بیضه های زر ۛ ربودش از قضا ناگهه عقاب آتشین
 شهپر ۛ به نعل سم سهندت که پیش گوهر او ۛ درست مغربی شرق کم عیار
 آمد ۛ بشاه چین عوض اطلس سیاه دهد ۛ فلک عمامه زر بفت جبهه ارزق ۛ
 از برای تشنگان راه مهرش آفتاب ۛ بر سر این نه خم فیروزه زرین ساغر است ۛ

نظامی ۛ سحر گه چو طاوس مشرق خرام ۛ برون زد سر از طاق پیروره فام ۛ
 که چون شاه چین زین بر ابرش نهاد ۛ فلک نعل زنگی در آتش نهاد ۛ سحر
 گه که آمد به نیک اختری ۛ گل سرخ بر طاق نیلو فری ۛ رخ خاک آب از و گیرد
 هوا چو گشت از سیلش ۛ دف زر پرده زو یابد رباب آمد ازان نامش ۛ تاکه
 سپهر آبگون لاف غلامی تو زد ۛ از سر حسرت آتشی بر سر شاه خاور است ۛ
 چو شاه شرق پیدا شد بکف بر لعل گون جامش ۛ سپاه شام پنهران شد ز سهم
 برق صمصامش ۛ فراز چتر مروارید زان شد باز زرین پر ۛ که مرغ صبح را یکدم
 نبود از ناله آرامش ۛ عروس صبح مهر آور چو گل زد بیدهن خنده ۛ که از
 شادی درشت زر برون افتاد از کارش ۛ دراز شد ز ره عنبرین شب بے آن ۛ که می
 رود سپر ز دو در کمان چون تیر ۛ ز سبزه زار فلک چون دمید لاله زرد ۛ کرا بود
 ز گل سرخ و شاخ باده گذیر ۛ جامه فوطه کن ببر از کروفه ۛ رنگ این طاق
 مقرنس را منخر ۛ دام این عنکبوت زرین تار ۛ یاره شهر ذباب من است ۛ

آفت آسمانی

در واقعه عظیم بیاید ۛ

آگاه ساختن و خبر دار شدن و بودن

انگشت بر افشردن ۛ بدست باش ۛ واقف شدن و گشتن از چیزے ۛ و
 این کنایه از خبر دار شدن نیز آمده ۛ بر بنا گوش ز دن ۛ آستین از دور
 برداشتن ۛ مهره بطاس انداختن ۛ و افکندن ۛ و مهره در جام انداختن ۛ
 قدسی ۛ همچون طفلی که بود در کف استاد کفش ۛ ادب انگشت من
 افشرد و خبر کرد مرا ۛ خواجه شیرازی ۛ چو بر ولایت دل دست یافت لشکر
 عشق ۛ بدست باش که هر بامداد یغمائیست ۛ نظامی ۛ دگر باره خون جگر
 جوش زد ۛ قضا را قدر بر بنا گوش زد ۛ مفید بلخی ۛ حیرت عشقم ز راه

خاکساري برده بود ⑤ گرد باد نے گر نمی برداشت از دور آستین ⑤ مگر واقف
شد از جوش نشاط خون من صائب ⑤ که می بینم ز قتل خود پشیمان آن
جفا جورا ⑤ می کند در پرده دل سیر دایم ماه من ⑤ تا کسی واقف نگردد
از غم جان گاه من ⑤ اثر ⑤ سوخت نفس عالمی از بازیت ای آسمان ⑤ از مه و
خورشید تا که مهره اندازی بطاس ⑤ حکیم نزاری ⑤ صدای عشقم از صندوق
گردان ⑤ بر آمد تا فتاد این مهره در طاس ⑤

آله تناسل

ملازاده ⑤ ابوالعیاش ⑤ ابوالحیة ⑤ ابوالمطراق ⑤ ابوعمیر ⑤ سکه مردی نیز کنایه
از غیرت و حمیت و آبرو ⑤ شاخ مردی ⑤ لعل سیماب ریز ⑤ الف کوفی ⑤ الفیه ⑤
الفینه ⑤ متاع غرقی ⑤ میم مطوق ⑤ میم حلقه دار ⑤ حمدان ⑤ حمدون ⑤
خرمای بے خسته ⑤ زردک ⑤ چله نشین ⑤ سیک ⑤ شستک ⑤ گله ⑤ خواجه
کرهانی ⑤ شیخ بدرالدین ابوالعیاش رومی پیر نجد ⑤ آنکه در هر حلقه ذکرش برود
یعنی ذکر ⑤ دیدن سر خر در طبق هیچ نگفتن ⑤ بر پختگی خواجه ابوالحیة
گواه است ⑤ وسعت مشرب اوبین که ابوالمطراقم ⑤ اندرون رفته و گوئی که مگر
بیرون است ⑤ بدر چاچی ⑤ چون شاخ مردی ما نرد امتحان در باخت ⑤ بساط
حسن و رانقش دوسه بار آمد ⑤ شفیع اثر در هیچو بانوی ⑤ هرچه بودش ز نقد
و جنس کشاد ⑤ قیمت این متاع غرقی داد ⑤ عالی ⑤ موشگافی کارها را کار
ملازاده نیست ⑤ تو به تحت اللفظ واعظ گشته چون ملاحسین ⑤ تاثیر ⑤ تاکس و
و کاسه تو برطبق عرض نهم ⑤ قلیه زردک دهمت جای گذر بورانی ⑤

آمانه سفر شدن

پا برکاب ⑤ پا در رکاب ⑤ پا خاکی کردن ⑤ جرس بر محمل بستن ⑤ جرس بر گاو
بستن ⑤ رخت سفر کشیدن ⑤ بار بستن ⑤ سفر ساختن ⑤ نان در انبان گذاشتن ⑤ هرگاه

گویند که فلانی زان در انبان نهاد مراد آن باشد که سامان سفر کرد از مصطلحات ⑤
 جناح سفر ⑤ کفش خواستن ⑤ کوس فرو کوفتن و بر کشیدن و زدن ⑤ جل برگاؤ
 بستن ⑤ دامن بر افشاندن ⑤ زین برگاؤ بستن ⑤ اعضا و پا افزاز پیش نهادن ⑤
 نظیری ⑤ مسافران چمن تا رسیده در کوچ اند ⑤ شگوفه میرون و شاخ بار می بندد ⑤
 تاثیر ⑤ پرواز شوق دل بسفر بیشتر کند ⑤ این مرغ از جناح سفر بال و پر کشد ⑤
 ای رفیقان بار خواهم بست یار من کجا ست ⑤ حاضرش سازند تا من کار سازی
 میکنم ⑤ واله هر وی ⑤ شد یار و دل به تفرقه مشغول کار ماند ⑤ او بار بست و
 خاطر ما زیر بار ماند ⑤ مشربی ⑤ خدمت کند عنان و رکاب ترا قدر ⑤ چون
 دست در عنان رود پای در رکاب ⑤ صائب ⑤ همه از درد طلب نعل در آتشی
 دارند ⑤ کوه چون رنگ روان پا برکاب است اینجا ⑤

باقامت خم از عمر استادگی مجوئید ⑤ پا در رکاب باشد تیرینکه در کمان
 است ⑤ نظامی ⑤ بدرگاه ما پای خاکی کنی ⑤ ز جوشیدنم تر سنا کی کنی ⑤
 اگر پای خاکی کنی بر درم ⑤ چو خورشید بر خاک چین بگذرم ⑤ چو بانگ جرس
 آمد از پایگاه ⑤ جرس در گلو بست هارون شاه ⑤ جهان گرد را در جهان تاختن ⑤
 خوش آمد سفر در سفر ساختن ⑤ صائب ⑤ بر سفر کردن درین زودی دایم
 روشن است ⑤ اینکه از شبم جرس بر محمل گل بسته اند ⑤ میر بقای بدخشی
 در زلزله گوید ⑤ چو شد گارے زمین را پای ار پیش ⑤ زمین بر گاو بست از غم
 جل خویش ⑤ تاثیر ⑤ شیر هر گاو به بند ز خجالت جل خویش ⑤ هر کجا پای
 تخیل فشرود طاقت ما ⑤ تا که از تشویش فکر و جان تن ⑤ زین بنده برگاو ریش خود
 مکن ⑤ نظامی ⑤ بهندوستان بر کشیدیم کوس ⑤ چو هندو شد از گرد مه آبنوس ⑤
 شینخ شیراز ⑤ مصرع ⑤ کوس رحلت بکوفت دست اجل ⑤

آواره شدن

سر در جهان گرفتن ⑤ سر در جهان نهادن ⑤ سر بکوه و بیابان دادن ⑤ سر در
 صحرا نهادن شینخ شیراز ⑤ زر بده مرد سپاهی را تا سر بدهد ⑤ و گرش زر ندهی

سر به نهد در عالم ⑤ میر خسرو ⑤ لشکر عشق و دام ترک جان گرفت ⑤ صبر گریز
پای سر اندر جهان گرفت ⑤ صائب ⑤ ناله زنجیر دارد حلقه چشم غزال ⑤
تا من دیوانه را سر در بیابان داده اند ⑤ خواجه شیراز ⑤ صبا بلطف بگو آن
غزال رعنا را ⑤ که سر بکوه و بیابان تو داده مارا ⑤

آه مظلوم

تیر تظلم ⑤ دم سحابی ⑤ دم نیم سوز ⑤ از مصطلحات ⑤ دود جگر ⑤
دود دل ⑤ تیر آه ⑤ تیر آه ما ز گردون بگذرد جانا خموش ⑤ رحم کن بر جان
خود پرهیز کن از تیر ما ⑤ سعدی ⑤ آتش سوزان نکند بر سپند ⑤ آنچه کند
دود دل درد مند ⑤ وحید ⑤ ز رسوای دام جمع است در محشر اگر جویم ⑤
که از دود دل من صبح محشر شام میگردد ⑤ مرزا عبدالغنی قبول ⑤ بے خبر
هست از تیر آهم ⑤ گر بود دلبر من تیر آه ⑤

آه کزین

آه بر دمیدن و زدن ⑤ آه سر زدن ⑤ آه کشادن و کشیدن ⑤ جمالات تخلص
نواله ⑤ میان گریه ⑤ چو آه کشم شود طوفان ⑤ ز باد سوزش دریا زیاده می
گردد ⑤ مبدع شیرازی ⑤ دوش سر زد بے خبر آه بلندی از دام ⑤ نه فلک را
سوخت بالا تر نمیدانم چه شد ⑤ آه به آه انداختن ⑤ آه از لب گسستن ⑤
و در سینه شکستن ⑤ آه گسستن ⑤ آه در گرفتن با چیزے ⑤ آه پیچیدن
در چیزے ⑤ آملی ⑤ چون بردم ز ر وزن دل آه آتشی ⑤ تمثال ازدها ز
گریبان بر آورم ⑤ باقر کاشی ⑤ آه اگر سوختگان آه به آه اندازند ⑤ آوردت ز نهم
چرخ و بچاه اندازند ⑤ واله هروی ⑤ نیر طبع از کسوف فسق در بیت الشرف ⑤
زین خجالت آهم از لب نگسلد چون میم ماه ⑤ صائب ⑤ شده است سینه من
همچو تیغ جوهر دار ⑤ ز بسکه آه شکسته است در جگر ما را ⑤ ظهوری ⑤ نگسلد

آه چه در خواب چه در بیداری ۵ کرده پیوند باندوده رگ و ریشه ما ۵ صائب ۵ مرا
 آه از خموشی در دل دیوانه می پیچد ۵ که از بے روز نبها دود در کاشانه می
 پیچد ۵ شانی تکار ۵ بسکه در لحد پیچد آه بیقرار من ۵ سنگ آسیا گردید
 تخته مزار من ۵

آه سحر و دعای بد

تیر سحر ۵ صور صبحگاهی ۵ صور نیمشب ۵ آه نیمشب ۵ ناوک سحری ۵
 ناوک فگن ۵ از مصطلحات و هفت قلزم ۵ شیخ شیراز ۵ نیمشب آه زند پیر زال ۵
 دولت صد ساله کند پایمال ۵ حافظ ۵ سر مکش حافظ ز آه نیم شب ۵ تا چو
 صحبت آئینه رخشان کنند ۵

آئینه بدن نما

آئینه قد نما ۵ آئینه جامه نما ۵ آئینه کلان که تمام بدن در آن دیده
 شود ۵ ملا فرخ الله شوستری ۵ آورد تا در اغوش عکس جمالت از شوق ۵
 آئینه بسکه بالید آخر بدن نما شد ۵ مرزا محمد رفیع واعظ قزوینی ۵ لوح هزار
 دوستان پیش نظر نه و به بین ۵ صورت حال خود ازین آئینه بدن نما ۵ مرزا حبیب الله ۵
 هر ذره ام زیادت از بسکه باصفا شد ۵ آئینه های داغم آخر بدن نما شد ۵

باب الف المقصورة

الف در فارسی بر چند قسم است اول برای فاعل چنانچه در دانا و بینا و
 جویا ۵ دوم برای مفعول چنانکه پذیر اباد یعنی پذیرفته شده باد ۵ سیوم برای
 لیاقت چنانکه خوانا و پذیرا بمعنی لایق خواندن و لایق پذیرفتن ۵ مصرع پذیرا
 سخن بود شد جایگیر ۵ درین دو قسم فرق باریک است ۵ چهارم

برای متکلم چنانکه ملاذا و معاذا یعنی ملاذمن و معاذمن @ پنجم برای
 اتصال یعنی مرادف باءالصاق آید چنانکه رنگا رنگ و شبا شب
 یعنی رنگ برنگ و شب بشب @ ششم برای قسم چون حقاً و رباً @ هفتم مصدریه
 چون پهننا و فراخا بمعنی پهن شدن و فراخ بودن @ نظامی گوید @ مصرعه @ به پهننا شدي
 چهره را پهن ساز @ هشتم برای کثرت چون خوشا و بدا و اندکا یعنی بسیار خوش
 و بسیار بد و بسیار اندک @ نهم برای دعا چون دهاد و کناد و بماناد و میراد و مریزاد و باد
 در اصل بواد بود @ دهم برای ندبه یعنی برای مدّ صوت که بجبهت دفع بخار غم
 در نوحه و ناله بکار برند چون وا فریادا @ و دریغا و دردا و وادایلا یازدهم
 برای ندا چون خدایا و کریمایا و دلا و محبایا @ دوازدهم برای عطف چون شباروز
 و سالامه و سراپا و در شباروز لفظ از بجای واو عطف است @ سیزدهم زاید و آن
 گاهی در اول آرند چو اشتر و شتر و اگر و گر و ابر و برو اشکرة و شکرة و اسکندر
 و سکندر @ و گاهی در وسط چون نگونسار بمعنی نگونسار و حرام خوار بمعنی حرام
 خور یا سمین بار بمعنی یا سمین بر @ و گاهی در آخر چون نیکا بمعنی نیک
 و در ویشیا بمعنی در ویشی و گفتا بمعنی گفت و این الف زاید اکثر در نظم
 می آید برای ضرورت وزن @ چهاردهم الف تسمیه که برای تعظیم در آخر اعلام
 و القاب آرند چون جلّالا و نصیرا و ظهیرا و طالبا و تقیا و صائباً و غیره @ پانزدهم
 برای افاده معنی انحصار چون سراپا @ شانزدهم برای نسبت چو گندا بمعنی
 چیزے که بوی ناخوش دهد پور بهای جامی گوید مصرعه @ گندا و تیز همچو
 پیاز و ترش چو دوغ و شوهرها بمعنی هار گل و غیره که بروی شوهر و داماد آویزند
 و زیبا منسوب بزئب @ هفدهم برای اشباع یعنی الفے که بسیر خواندن فتحة
 پیدا شود چون نهایک بمعنی نمک و ماهار بمعنی مهار و آچار بمعنی اچار و این
 الف ممدوده در اصل دو الف است @ هژدهم الف تنوین و آن در او آخر اسماء
 عربی واقع شود و در مقام نصب نویسنده در حالت وقف الف خوانده می شود چون
 یقیناً و مطلقاً و قطعاً و ظاهراً و مثلاً و اصلاً و این تنوین نصبی مفید معنی
 تمیز است یعنی از روی یقین چنین است مگر لفظ اصلاً منصوب بنزع خافض است

یعنی به دور کردن با که حرف جاره است ای اصلاً در اصل باصل بود یعنی بوجهه
 بیچ وجهه ⑤ نوزدهم الف جمع و آن در فارسی جز بلفظ ما یافته نشده و در عربی
 بسیار است چون تدابیر و تراکیب و عناصر و مساجد و عرایض ⑥ بستم الف ابدال
 و این مخصوص بعربی است چون در بدل واؤ آید بصورت الف نهو بنویسند چون
 عصا که در اصل ^{عصو} بود چون در بدل یا آید بصورت یا نویسند و الف خوانند
 چون مهدی که در اصل ^{مهدی} بود همچنین در مرتضی و مصطفی اگر چه
 یاء این هر دو در اصل واؤ بوده ⑦ بست و یکم الف تانیث که باو آخر الفاظ عربی
 ملحق شود بصورت یا نوشته می شود چون حبلی و عقبی و دینی مگر دینی را فارسیان
 دتیا بآلف نویسند ⑧ بست و دوم الف مجهول الاصل و این را نیز بیما نویسند
 گاهی فارسیان الف را باعتبار صورت کتابت یا خوانند چون موسی و عیسی بست و سیوم
 بمعنی سو و طرف چون سرا زیر و سرا بالا یعنی سر بسوی زیر و سر بسوی بالا و راستا و چپا
 بست و چهارم الف بمعنی است که حرف ربط است چنانکه ⑨ دریغا گردن طاعت نهادن ⑩
 گرش همراه بود دست دادن یعنی دریغ است و عرفی گرید ⑪ آن جام که از رای منیر
 تو فلک ساخت ⑫ زودا که کند غنچه گل شهرت جم را یعنی زود است و این حرف
 گاهی ببای موحده بدل شود چون اسفیدیدن و بسفیدیدن بر وزن پرستیدن بمعنی
 ساخته و اماده شدن و بخای معجمه چون استه و خسته بالفتح استخوان خرما و کنار
 و غیر آن و ببدال مهمله چون بآن و بدان و بزای معجمه عربی و بکاف فارسی و بلام
 چون سگ آبی و سگ لابی جانور آبی چند بید ستر ازان بهم رسد و بنون چون
 اغول و نخول بواو معروف جائیکه در بیابان برای رمنه گوسپندان سازند آورد
 و نارد بمعنی جنگ و بواؤ چون ارنج و وارنج و تاغ و توغ نام درخت و یکسان
 و یکسون بمعنی برابر و بهاء هوز چون انباز و هنباز و یاسا و یاسه بمعنی رسم
 و قاعده مغلان و بیای تحتانی چون ار مغان و یر مغان چون افتاده و بیفتاد ⑬

ابر

قطره دزد @ آب دزد @ اطلس رباب @ سیه پیل @ پیل معلق در هوا @
 پیل آبکش @ از قصاید بدر چاچی و بهار عجم @ خواجه نظامی @ چو دریا چرا ترسم
 از قطره دزد @ که ابرم دهد بیش از آن دست مژده @ بدر چاچی @ سیه پیل است
 خنجر زن جهنده آتش از کامش @ فتد از چشمها اشکش درو از نعرها خامش @
 ز اطلس پردها سازد عماري زر اندوده @ چو زیر هفت چتر سبز باشد
 سپر و آرامش @

ابر سمیاء

پرده ز چاچی @ گران دود @ از بهار عجم و هفت قلزم @

ابروی محبوب

ماه نو @ قاب @ قوسین @ قوس قزح @ عابد فریب @ کمان @ طاق @
 شاه بیت @ شاهین ترازو @ محراب @ عین @ نون @ و ازون @ کاف @
 چوگان @ کلید @ حاجب @ دزد @ کمر بسته @ بلند اقبال @ تیغ بستم @
 شمشیر مغربی @ طغرا @ زنگاری کمان @ هلال @ معنبر @ ناخن @ تلخ ابرو @
 چادر ابرو @ دلا رای @ دلکشای @ دلکش @ دلفریب @ شوخ @ پر عتاب @
 عشوه ساز @ پر خم @ کج @ کینه تور @ سبکدست @ سر گران @ رسا @
 سیه تاب @ عنبرین @ مشکین @ مثال @ نون قوسی @ سوره نون @
 طاق مردانه @ طاق شکسته @ عیار پیشه @ یکشبه تیغ @ باز @ مقراض @
 کمان خانه @ کماندار @ پل دود @ محرابی @ قبله نما @ مصرع @ مطلع @
 مد @ بیت @ شاه بیت @ رحل آبنوسی @ سایه @ بال هما @ بال شاهین @ ترازو @
 قلم @ این همه از صفات و تشبیهات اوست @ فطرت @ دو شمشیر اند در
 یک قبضه ابروی سیه تابش @ که هر دم میدهد آن تند خو از زهر خشم آبش @

شفیع اثر ۰ اگر بر آسمان ماه نوبه یکتائی ۰ بنون قوسی ابروی یار من نمے ماند ۰
 غنی ۰ ازان شکل ناخن یافت ابرو ۰ که بکشاید گره از جبهه خویش ۰ صائب ۰
 در کمانخانه ابروی بلند اقبالش ۰ تیر بیخواست ز ابروی کمان می آید ۰
 بے اشارت خم ابروی تو یک ساعت نیست ۰ قبله ات شوختر از قبله نما
 افتاده است ۰ میررضی دانش ۰ سر نوشت خود توان خواند از خط پیشانی ۰
 مد ابرو شاه بیت مطلع انوار کیست ۰ میر خسرو ۰ اشارت کن به ابروی
 چو چوگان ۰ که تا از سر دوم چو گوی غلطان ۰ خان آرزو ۰ ز خون عاشقان
 ابروی آن شوخ ۰ چو شاهین ترازو سر گران است ۰ خواجه شیراز ۰ مطبوع
 تر ز نقش تو صورت نه بست باز ۰ طغرا نویس ابروی مشکین مثال تو ۰
 ملا مشهدی هندی ۰ کشاد کار دلم از کلید ابروی تست ۰ مرا چو تنگدلی از دهان
 تنگ بود ۰ ملا جامی ساجود ۰ ای که از شوخی بکف داری چو ابرو تیغ باز ۰
 بسملم کن تا چراغ مدعا روشن شود ۰ بود مقراض او دلبسته هو ۰ شده هم
 چشم با مقراض ابرو ۰ زلالی ۰ پله بسته بلند ابروش از دود ۰ که نظاره ز ابش
 نگذرد زود ۰ حکیم فردوسی ۰ سمن عارضان پیش خسرو بپای ۰ باواز ابریشم
 و بانگ تائی ۰ میر یحیی شیرازی ۰ اگر داری سواد ای چشم زان ابرو و پیشانی ۰
 کتاب حسن در بالای رحل آبنوسی بین ۰ قلم ابروت سخن ساز است ۰ بهر عشاق
 نامه پرداز است ۰

ابلیسی

شعله زاده ۰ خصم یکچشم ۰ معلم الملائک ۰ شیخ نجدی ۰ نجدی ۰
 بوخلاف ۰ بومره ۰ از لطایف ۰ شیخ شیراز ۰ فقره ۰ معلم اولین را دیدم
 که دل خوش کرده بودند و بمقام خویش باز آورده برنجیدم و لاحول گفتم که دیگر
 باره ابلیس را معلم ملایکه چرا کردند صائب ۰ برهان آدمیت ما قدسیان بس اند ۰
 گو شعله زاده تا نه نماید ساجود ما ۰ جمال الدین عبدالرزاق ۰ نه خاک
 تیره بماند ز آسمان لطیف ۰ نه روح قدس بماند نه نجدی ملعون ۰ نظامی ۰
 بر نجد شدی ز تیر وجدی ۰ شیخخانه ولی نه شیخ نجدی ۰

اثر کردن دعای قلبی

باطن زدن ۛ تاثیر گوید ۛ ساقی نه مستیت از میکرده باشد ۛ شاید که
ترا باطن مینا زده باشد ۛ

احمق

خرکس ۛ تهی مغز ۛ سست ریش ۛ باد سار ۛ کانا ۛ باد سر ۛ
کون خر ۛ گاؤ کون ۛ از برهان مصطلحات گاؤ دل ۛ گاؤ زهره ۛ گاو ریش ۛ
تنبان ۛ تنبار ۛ مغز خر خورده است ۛ مغز سر ندارد ۛ سعدی ۛ کان تهی
مغز راجه علم و خبر ۛ که بروهیزم است و یا دفتر ۛ مصرعه ۛ کون خرش
شمار اگر گاو عنبر است ۛ یحیی کاشی ۛ آید چو ز من کلان تری بر خیزم ۛ
چو بهر خرے بے هنرے بر خیزم ۛ ای خرکس گاؤ کون مگر کبر خرم ۛ کز دیدن
هر ماده خرے بر خیزم ۛ مولوی معنوی ۛ ساخت در ماند آن امیر سست ریش ۛ
چون نه پس بیند نه پیش از احمقیش ۛ کمال اسماعیل ۛ خلق گویند مغز
خر خورده ۛ هر که در احمقی تمام بود ۛ حکیم سنائی ۛ مر ترا خصم دشمن دانا ۛ
بهتر از دوستان همه کانا ۛ کمال اسماعیل ۛ نی عجب گر گاو ریشی زر گری
گوساله ساخت ۛ طبع صاحب کف بیضا بر نتابد پیش ازین ۛ حکیم سنائی ۛ از
خصال شاعران بے ادب ۛ در فغان خواجگان گاو ریش بے نهاد ۛ

احوال غیب دانستن

ورق نا نوشته خواندن ۛ از مصطلحات بهار عجم ۛ

احتیاج و افلاس و محتاج

آب در جگر نداشتن و نبودن و نماندن و نگذاشتن ۛ آستین نداشتن ۛ
آستین کهنه و پاره ۛ پشم در کلاهی نیست ۛ پشم در کلاه ندارد ۛ بوریا پوشی ۛ

ناخن ندارد که پشت خود را بخارد ⑤ آه در جگر نداشتن و نبودن ⑤ بکاسه و نمک
 محتاج شدن ⑤ دیوار کوتاه ⑤ درد خوار ⑤ نیز کنایه از زمین از برهان ⑤ بیک
 روزه محتاج کفن ⑤ پای از پیش رفتن و بدر رفتن ⑤ کناره خشک داشتن ⑤ نان
 گربه به تیر می زند ⑤ ناداری ⑤ نان میگوید و جان می دهد ⑤ نم ندارد ⑤
 نم در جگر ندارد ⑤ مفلوک ⑤ بمعنی فلک زده و از اسم مفعول از مصدر جعلی
 است ⑤ افتادگی ⑤ تنگدست ⑤ تهیدست ⑤ تنگ عیش ⑤ تنگ معاش ⑤ تنگ
 روزی ⑤ تنگ زیست ⑤ تنگ بخت ⑤ بعربی اِمْلَاق و صَعْلُوک ⑤ بمعنی محتاج
 و صعلیک جمع ⑤ بابا فغانی ⑤ نماند در جگر آب این سیه چشمان ⑤
 هنوز از ده ویران خراج می طابد ⑤ مرزا بیدل ⑤ کسه مباد اسیر شکنجه افلاس ⑤
 که آدمی بسر دار به زندان ⑤ وحید ⑤ نیامیزند با هم مردمان از نخوت
 دولت ⑤ پس از افتادگی از هم جدائی نیست یاران را ⑤ هر کجا رند بوریا پرشی است ⑤
 هوس آتشین رخس دارد ⑤ سعدی ⑤ من و چند صعلوک صحرا نور ⑤ برفتم
 قاصد بدیدار مرد ⑤ ظهوری ⑤ آلودگان که آب ندارند در جگر ⑤ دریا به آب
 دیده تر شست و شو کنند ⑤ اشرف ⑤ گوشه فقر است ایما مانع رنگینیم ⑤ آستان
 پاره پوشید است احوال مرا ⑤ اثر ⑤ در روز مکنتم سر دستی گرفته است ⑤
 چون بهله آنکه در همه عمر آستین نداشت ⑤ سناجر کاشی ⑤ یکے دل داشتم آنهم
 تو بر دی ⑤ بجان تو که آهم در جگر نیست ⑤ اثر ⑤ حسود را از حسد بس همین
 قدر که بود ⑤ بکاسه و نمک و چشم شور خود محتاج ⑤ زلالی در سلیمان نامه ⑤
 مفلسی کرد ز رندان وطن از ادم ⑤ پایم از پیش بدر رفت و بهند افتادم ⑤ محسن
 تاثیر ⑤ دست تهیست حاصل من از کمال خویش ⑤ از پیش رفته پای بمنزل
 رسیده ام ⑤ نیم صحن حریر دیر کاظم پوش به نشینم ⑤ زمین مساجدم جز
 بوریا پوشی نمیدارم ⑤ صائب ⑤ میزند حرفی برای خویش واعظ می بکش ⑤ نیست
 پشمی در کلاه محتسب ساغر بنوش ⑤ فیاض لاهجی ⑤ گردون تنگ عیش بیک
 قرص ساخته ⑤ صبح از دهن برآرد و شامش فرو برد ⑤ کلیم ⑤ خاکساران بیشتر
 از فیض قسمت میبرند ⑤ کلبه دیوار کوتاهای پر از مهتاب بود ⑤ مثنوی

مشرق العشق @ مفلسی آهے ندارد در جگر @ دست از بیکاریت وقف کمر @ مولانا
 شبای نجاری @ تا بنقد جان بت طناز من نان میدهد @ عاشق بیچاره نان
 میگوید و جان میدهد @ خان آرزو @ دریں زمانه که جرات نشان افلاس است @
 سپاهی است زند هر که نان گربه به تیر @ خان خالص @ با صاف دلی مال جهان
 جمع نه گردد @ زانروست که در خانه و آئینه نمی نیست @ واثق @ از مزرع ناکامی
 من رفته طراوت @ خون در مژه ام سوخته نم در جگر نیست @ سلیم @ وصل
 تو گران بهاست ای گوهر ما @ همچو دریا ده کناره خشکی داریم @

اخمه رو و بیدماغ ناخوشی شدن و کردن

ترش رو @ ترش رخساره @ تلخ رو @ تلخ ابرو @ تلخ جبین @ باند
 شدن گوشه ابرو @ بر دل گرفتن @ بر دل سرد کردن بر دل خوردن @ بر دماغ
 خوردن @ بر طبع خوردن @ بند بر ابرو نهادن @ سرکه بر ابرو @ سرکه
 بر روی مالیده @ سرکه ابرو @ چشم ورو درهم آوردن @ چهره در هم
 کشیدن @ چین پیشانی @ چین جبین و چین در جبین افکندن @ سرکه
 پیشانی @ سرکه فشان @ سرکه فروش @ برج زهر مار @ اخمه رو @ گره بر
 ابرو زدن و افکندن @ طغرا @ می کند نازک دلاں را صحبت بد خوملول @
 مرد را چین جبین از اخمه روی مسطر است @ اشرف گوید @ همچو برج زهر
 مار آمد به پیشم مدعی @ چون کبوتر خانه از طبعش مشبک ساختم @ صائب @
 کدام گوشه ابرو باند شد یارب @ که همچون قبله نما قبله گاه می لرزد @ صائب @
 جوهر یگانه این تیغ را در کار نیست @ بنده از چین جبین هر لحظه بر ابرو منہ @
 امیر شاهی سبز واری @ مرنج از بیخودی های دلم زانکه @ ز دیوانه کسے بر
 دل نگیرد @ سلیم @ بے لب او باده بر طبع ایا غم خورد @ نگهت گل بے رخ
 او بر دماغ میخورد @ صائب @ اگر این رنگ دارد خنده های شرم بیزارش @ گل
 این باغ خواهد بر دماغ باغبان خوردن @ اثر @ درد مندان را بحبل خویش
 ناصح و اگذار @ همچو تیر طعن تازک بر دل ما میخوری @ تاثیر @ هر دای

را با خدا راهیست بر دایها مأخوَر ⑤ گر خدا را دوست میداری دل آزاری مکن ⑤ وحید ⑤
 بدریا می شود از باز گشت آبها ظاهر ⑤ که هر کس مرجع خالق است باید تلخ رو
 باشد ⑤ فغانی گوید ⑤ خوش آن حریف که هر چند درد دُرد کشید ⑤ اگر
 بگوشه ابرو نزد غمیں نه نشست ⑤ آنکه بهر دیگران در زلف چین می افکند ⑤ چون
 رسد نزدیک من چین در جبین می افکند ⑤ بنان خشک قذاعت نمی توان کردن ⑤
 چه نعمتی است که افلاک سرکه پیشانی است ⑤ وحید ⑤ سرکه پیشانی اگر
 باشد سپر در روز دم ⑤ هیچ زان شمشیر دندان دایرا کند نیست ⑤ ملا مفید بلاخی ⑤
 شیشه را از موج می چین بر جبین افتاده است ⑤ بے لب او سرکه پیشانی
 بود مینای ما ⑤ شیخ شیراز ⑤ دگر روز بر گرد هر کودواں ⑤ عسل بر سر
 سرکه بر ابرواں ⑤ ظهوری ⑤ برداشته خونم زلف مهر تو جوشن ⑤ و ز حرف لب
 حدیثم افتاده بنوش ⑤ شیرینی بازار شکر خنده تو ⑤ گر دست شکر فروش را
 سرکه فروش ⑤ میر خسرو ⑤ فلک را بود زنگی پاسبانی ⑤ ترش رخساره کج میج
 زبانی ⑤ طالب املی ⑤ ترش رویهای صبرم تلخی حسرت فزود ⑤ غالباً امداد
 صغرا می کنند لیموی من ⑤ صائب ⑤ موجیست که تاج از سر فغفور رباید ⑤
 چین که در ابروی تو ای تلخ جبین است ⑤ بتلخ رو مکن اظهار تنگدستی خویش ⑤
 که از طبع آنچه بحر است روی مرجان سرخ ⑤ باقر کاشی ⑤ من آن رندم که چون بر
 دوش بار غم کشم ⑤ دیده را برهم فشام چهره را در هم کشم ⑤ صائب ⑤ کسیکه
 تشنه لب ناز تست میداند ⑤ عتاب و ناز دشنامش چه خواهد بود حیرانم ⑤ که
 موج آب حیا تست چین پیشانی ⑤ پریروی که باشد چین ابروی مداحسانش ⑤

اختلاط بسیار کردن

اختلاط چسپ ⑤ اختلاط چسپان ⑤ اختلاط سریش ⑤ گرم کردن اختلاط ⑤ گرم
 داشتن اختلاط ⑤ شیر و شکر بودن ⑤ شکر و شیر بودن ⑤ گرم کردن و شدن
 بچیز ⑤ دو درمیان نگنجیدن ⑤ جان درمیان داشتن و نهادن ⑤ جان در یک

قالب ⑤ خون گرمی ⑤ گرم‌جوشی ⑤ غیاث ⑤ امیزش کردن مقابل اویزش کردن ⑤
 گرم خون ⑤ سریشم اختلاط ⑤ با کسی در یک پیرهن خوابیدن ⑤ در ته یک پیرهن
 و در زیر یک پیرهن بودن ⑤ عالی ⑤ بارها کردیم با هر قسم مردم اختلاط ⑤
 یار دل‌چسپی نشد پیدا سریشم اختلاط ⑤ ظهوری ⑤ چون الف هر کس ندارد درمیان
 جان ترا ⑤ داردش چون جیم و نون ایام از جان بر گران ⑤ بیانی ⑤ بقصد ما چه
 بندی درمیان تیغ ⑤ که با تیغ تو ام جان درمیان است ⑤ هاتفی ⑤ بخویشش
 چون جان دید اویزش ⑤ با و کرد خویشانه امیزش ⑤ تاثیر ⑤ پشت و روشانست
 یکسان چون ورقهای کتاب ⑤ همنشینانیکه باهم جان در یک‌قالب اند ⑤ سعدی ⑤
 ز جاهل گریزنده چون تیر باش ⑤ نیا میخته چون شکر شیر باش ⑤ اشرف ⑤
 شب نه در خوابم که چشم حیرانم بهم ⑤ کز سرشک گرم خون چسپیده مژگانم بهم ⑤
 صائب ⑤ کباب تربه اخگر آنچنان هرگز نمی چسپد ⑤ که می‌چسپد ز خون گرمی
 بدلهای لعل خونخوارت ⑤ سلیم ⑤ عمر خود رفت و همان بیگانه باما مگر ⑤ در
 قیامت گرم خواهی شد بتا چون آفتاب ⑤ محمد علی طالب ⑤ نیست چسپان با
 ضعیفان اختلاط اغنیا ⑤ رشته در اغوش گوهر هست از گوهر جدا ⑤ عالی ⑤
 تا بخویشی با کسی کیفیت صحبت مخواه ⑤ زین توقع گرم دارد داده باخم اختلاط ⑤
 خوبان ترحمی که چون میله در آتشم ⑤ تا اختلاط را بشما گرم کرده ام ⑤
 مرزا سر خوش ⑤ تن مده اختلاط چسپان را ⑤ جامه تنگ زود پاره شود ⑤

اخلاق نیک

در خوشخوی بیاید ⑤

ارتقا و اعتلا

بالا گرفتن ⑤ سر برابر سودن ⑤ سر بشریا سودن ⑤ فلک اندازه کردن ⑤ عنان بر
 ستاره سودن ⑤ برابر رسیدن ⑤ عنان در عنان آسمان سودن ⑤ زلالی ⑤ چو

قطره سوی او بالا گرفتم ۵ ده دریای بے پنهان گرفتم ۵ مرزا بیدل ۵ قامتش
 درس خموشی از نگاه ما گرفت ۵ این صدای فتنه از تار نظر بالا گرفت ۵ خواجه
 شیراز ۵ حدیث عشق از سر و صنوبر ۵ بوصف قامتت بالا گرفتمست ۵ معرفت فطرت ۵
 هر قطره ز باران غمت دانه اشک است ۵ تیغ ستم ناز تو بر ابر رسیده است ۵
 سالک یزدی ۵ تیغ ما چون کوه می ساید سر خود را به ابر ۵ برق می غلطد
 بخون از لعل شمشیر ما ۵ صائب ۵ مشو ز افتادگی غافل سرت بر ابر گر ساید ۵
 که از راه تنزل قطره گوهر می تواند شد ۵ خواجه جمال الدین سلیمان ۵
 ایا بجایه و شرف سوده بر ستاره عنان ۵ و یا ببحر و سخا بوده در زمانه سمر ۵
 میر معزی ۵ بر زمین است و ایکن توسن اقبال او ۵ هر زمان اندر عنان آسمان
 ساید عنان ۵

از یک چشم دیدن

بیک چشم و بایک چشم دیدن کنایه بنظر مساوات دیدن هر دو چیز
 متضادین را و بینهما تفاوت نکردن ۵ تاثیر ۵ مرا از فطرت خورشید تابان
 این پسند آمد ۵ که بایک چشم می بیند بزرگ و خورد دنیا را ۵ مخلص کاشی ۵
 مطلب کونین موقوف اطاعت کردن است ۵ می توانم دید از یک چشم چندین
 کار دنیا را ۵

از بیماری و مهلکه شدید خلاصی یافتن

از زیر سنگ بروی آمدن ۵ کفن پاره کردن ۵ گلیم از آب بروی آوردن ۵
 گلیم از موج بروی آوردن ۵ ریسمان پاره کردن ۵ و کفن پاره کردن مخصوص
 از بیماری شفا یافتن آمده ۵ مرزا صائب ۵ آمد ز زیر سنگ بروی هر دلی که
 ریخت ۵ بر خاک میوه های تمنای خام را ۵ قادم گیلانی ۵ می توانم که
 علاج دل صد پاره کنم ۵ چاره مرگ بسازم کفنه پاره کنم ۵ شیخ شیراز ۵ گفت

آن گلیم خویش بدر می برد ز موج ⑤ وین سعی می کند که بگیرد غریق را ⑤
مرزا صائب ⑤ خضر آورد بیرون ز سپاهی گلیم خویش ⑤ ای عقل واگذار ز سودای
او مرا ⑤

از سفر باز آمدن و اقامت کردن

پای تابه کشادن از بهار عجم ⑤ رخت اقامت آوردن ⑤ رخت سفر کشادن و
افکندن و نهادن و ریختن در جای ⑤ بار کشادن ضد بار بستن که بمعنی تهیه سفر کردن
است ⑤ از گرد راه رسیدن لنگر انداختن و کردن ⑤ تشت و آب خواستن ⑤ سنگ در
موزه افتادن ⑤ اشرف ⑤ می رسد نو سفر از گرد راه امروز مگر ⑤ کز خط تازه
او باز غبار آمد پیش ⑤ صائب ⑤ تا گرد باد آه بگردون نمیرسد ⑤ از گرد راه
قاصد مجنون نمیرسد ⑤ حافظ ⑤ گفتم بیار رخت اقامت بکوی ما ⑤ من خود
بجان تو که ازیں کوی نگذرم ⑤ انوری ⑤ دنیا خراب و دین بخل بود عدل تو ⑤
آباد کرد و هر دو کنون تشت و آب خواست ⑤ صائب ⑤ لنگر نکرده ایم چو گوهر
درین محیط ⑤ از بوستان دهر چو شبم گذشته ایم ⑤ زیر گردون باش چندانی
که جسمت جان شود ⑤ گندمت چون ارد شد در آسیا لنگر مکن ⑤

از بیخ بر انداختن

از بیخ بر کندن و بر کشیدن و بر آوردن ⑤ بعربی احتناک و استیصال
و جت و اجتثاث و اقتلاع ⑤ و اجتبا ⑤ سعدی مصرعه بر انداختم بیخ شان از
بهشت ⑤

از حد خود بیرون آمدن

پای بیش از گلیم خود کشیدن ⑤ پا از حد بیرون بردن ⑤ پا از وضع بیرون
گذاشتن ⑤ پا از گلیم دراز کردن ⑤ پا از دایره بیرون نهادن ⑤ وحید ⑤ برق

آهش خویشتن را میزند بر خرمنش ۰ چون گذارد پا ز وضع خویشتن بیرون هلال ۰
صائب ۰ پا منده بیرون ز حد خود سعادت مند باش ۰ نیست کمتر از هما تا چغد
در ویرانه هست ۰ خواجه شیراز ۰ آن سر زنش که کرد ترا دوست حافظا ۰
بیش از گلیم خویش مگر پا کشیده ۰ شیخ شیراز ۰ تا سرو را هوای قدت سرفراز
کرد ۰ پا از گلیم ناز چو زلفت دراز کرد ۰ وحید ۰ ز تاب سیله غم چو صدای
دف زند گاه ۰ برون ز دایره پاهای نهم ولی با صول ۰

اسمای معشوق

آئینه رو ۰ آئینه رخسار ۰ آئینه سیما ۰ آئینه طاعت ۰ آهو چشم ۰
آهو نگاه ۰ آتشین جبین ۰ آتشین سیما ۰ آتشین رخسار ۰ آتشین عذار ۰
آتشین روی ۰ آتشین طاعت ۰ آتشین جلوه ۰ ابرو کمان ۰ ابرو هلال ۰
الف قد ۰ سرو قد ۰ سرو قامت ۰ بلورین تن ۰ بلورین اندام ۰ بلورین
سری ۰ بلورین ساق ۰ بلورین ساعد ۰ بلورین پنجه ۰ بهشت سیما ۰ بهشتی
روی ۰ بیداد جلوه ۰ پاکیزه پیکر ۰ پاکیزه روی ۰ پاک بر ۰ پریرزاد ۰
پری پیکر ۰ پری طاعت ۰ پری رخ ۰ پری رو ۰ پری دیدار ۰ پری وش ۰
پسته لب ۰ پسته دهان ۰ خرم روی ۰ خوش لقا ۰ خوش پسر ۰ خوش کنار ۰
خوش بوسه ۰ خوش دشنام ۰ خوش لب ۰ خوش قد ۰ خوش کمر ۰
خوش دندان ۰ خوش گردن ۰ خوش چشم ۰ خوش مژگان ۰ خوش مژه ۰
خوش بناگوش ۰ خوش خرام ۰ خوش رفتار ۰ خوش ادا ۰ خوش اندام ۰
خانه برانداز ۰ دلفریب ۰ دلا رای ۰ دلکشای ۰ دلفروز ۰ زنجیر موی ۰ زهره
رخ ۰ زهره جبین ۰ زهره بناگوش ۰ ستاره دندان ۰ سدره قد ۰ سمن
بوی ۰ سمن عذار ۰ سمن ساق ۰ سمن قد ۰ سمن غبغب ۰ سمن بناگوش ۰
سمن اندام ۰ سیمین رخ ۰ سیمین ذقن ۰ سیمین زنج ۰ سیمین غبغب ۰
سیمین بناگوش ۰ سیمین پنجه ۰ سیمین میان ۰ سیمگون ۰ سیم ساق ۰

سیم سرین ⑤ شاخ سیمین ⑤ شاخ گل ⑤ شاخ نرگس ⑤ شاخ صوبور ⑤ شعله رو ⑤ شعله
رخسار ⑤ شعله دیدار ⑤ شعله عذار ⑤ شعله بالا ⑤ شعله قامت ⑤ شعله جولان ⑤
شعله نگاه ⑤ شعله خو ⑤ شعله مزاج ⑤ شکراب ⑤ مشکین کلاه ⑤ مشکین
کمند ⑤ مشکین خط ⑤ مشکین عذار ⑤ مشکین نقاب ⑤ محشر خرام ⑤
محشر پناه ⑤ محشر قد ⑤ نسریں عذار ⑤ نسریں روی ⑤ نسریں رخ ⑤ نسریں بر ⑤
نسریں تن ⑤ نسریں بدن ⑤ نسریں بناگوش ⑤ نسریں سرین ⑤ مور میان ⑤
موی میان ⑤ شمع بالا ⑤ شمع قد ⑤ شمع رو ⑤ شمع رخسار ⑤ صبح روی ⑤
صبح رخسار ⑤ صبح عارض ⑤ صبح چهره ⑤ صبح جبین ⑤ عید روی ⑤ نارون قد ⑤
نارون بالا ⑤ عشوه زن ⑤ عشوه پرداز ⑤ غنچه دهن ⑤ کلیم ⑤ می کنم بیتیابی
خود را تماشا بیشتر ⑤ رو برو هر گه بآن آئینه سیمای می شوم ⑤ صائب ⑤ دران
حریم که آئینه طلعتی باشد ⑤ نفس ز مردم آگاه بر نمی آید ⑤ چه نکه آئینه
رخسار من میدهد ⑤ که آشنائی تر دامن خطر دارد ⑤ ناصر علی ⑤ خامش
ترم از طوطی منقار شکسته ⑤ هو چند بر آن آئینه رویم نظری هست ⑤ تا بفکر
جلوه آهو نگاه افتاده است ⑤ چشم نرگس را که می بینم براه افتاده است ⑤
هیچ کافر نشود دور ز آهو چشمان ⑤ نافه را بوی ازین واقع چون سر شده است ⑤
میر افضل ⑤ دلم از وصل آن آتش جبین گم میکند خود را ⑤ چو شد پروانه باشم
قرین گم میکند خود را ⑤ محسن تاثیر ⑤ که امین آتشیں جلوه چراغ محفل است
امشب ⑤ که گل افتاده است از مهر و ماه در چشم روزن ها ⑤ ز آتش طلعتان
باغ و بهارے داشتم صائب ⑤ ندیدم روز خوش تا سرد کردم گلخن خود را ⑤
حزین ⑤ ز آتشیں جلوه من شهر کباب است حزین ⑤ آه ازین برق که در خرمن
دلها می سوخت ⑤ فطرت ⑤ ندارد تاب آه هیچکس آئینه روی من ⑤ نگاهدارید
ای حسرت کشان پاس نفس هاوا ⑤ مولانا لسانی ⑤ میکنم از دل برون ابرو هلال
خویش را ⑤ سر بصحرا میدهم وحشی غزال خویش را ⑤ صائب ⑤ گرچه از تیغ
نگاهش زهر قاتل میچکد ⑤ نیست امکان چشم از ابرو کمان برداشتن ⑤ کلیم ⑤
شوخی الف قد من هر گه کمان کشیده ⑤ پنداشتم خدنگی در خانه کمان است ⑤

هاتفي ۰ همه گل‌عذاران غنچه دهن ۰ بلورین سرنیان سیمین ذقن ۰ شیخ
 شیراز ۰ نه آنچنان بتو مشغول ای بهشتی روی ۰ که یاد خویشتم در ضمیر
 می آید ۰ دو پاکیزه گوهر چو حورو پری ۰ چو خورشید و ماه از نکو اختری ۰
 خاتون خوب صورت و پاکیزه روی را ۰ نقش و نگار خاتم فیروزه گو مباش ۰ میر معزی ۰
 غلام روی آن ماهم کزو گشتم خوش و خورم ۰ که خوش او عذر خواهی بود و خورم
 روی داخواهی ۰ شکر لب جوانی نی اموختی ۰ که دلها ز شیرینیش سوخته ۰
 اصفی ۰ باز می بینم گرفتار جنون دل را مگر ۰ آن پری رخساره و زنجیر موی در
 رسید ۰ میر معزی ۰ دیدم برة آن نگار خندان را ۰ و آن ماه رخ ستاره دندان را ۰ نظامی ۰
 ببر در گرفت آن سمن سینه را ۰ ز در مهره بر داشت گنجینه را ۰ ظهوری ۰
 سدره قد آن نتوانند کشید ۰ آه از آن قامت رعنا گستاخ ۰ صائب ۰ نیلی ز تماشا
 نشود هیچ سمنبر ۰ این فاخته از سرو گل اندام تو گل کرد ۰ دمید خط ز بنا
 گوش آن سمن سیما ۰ غریب شامی ازین صبحگاه پیدا شد ۰ کلیم ۰ چون
 استره باد رو تراش است ۰ هر چند جهان سمن عذار است ۰ میر معزی ۰
 هزار شکر کنم دولت موید را ۰ که باز داد بمن دلبر سمن خد را ۰ ظهوری ۰
 معطر چو حبیب سمن غبغبان ۰ ازو لب چشی کام شیرین لبان ۰ نظامی ۰
 بدست آوردم آن سرو روان را ۰ بت سنگین دل سیمین میان را ۰ انوری ۰ سیم
 بادم ز ابر دیده که یار ۰ گرچه سنگین دل است سیم بر است ۰ خواجه شیراز ۰
 ببرد از من قرار و طاقت و هوش ۰ بتی سنگین دل و سیمین بنا گوش ۰ اثر ۰
 همچو گلدسته کمر از پی خدمت بندند ۰ سیم ساقان سہی قامت و خورشید لقا ۰
 میر معزی ۰ ساکنانش خور و سیمین عارض و زریں کمر ۰ خادمانش ماه آتش
 نارک و آهن کمان ۰ ای دلبر سیمین رخ بستی کمر زریں ۰ ای از غم هجر تو
 رخسار چو زر دارد ۰ در مجلس تو مطرب و در بزم تو ساقی ۰ سرو سمن اندام
 و بت سیم سرین باد ۰ بباغ میروند آن شاخ گل سلیم اگر ۰ بهار در چمن امروز
 میهمان گل است ۰ خواجه شیراز ۰ هر کجا آن شاخ نرگس بشگفتد ۰ گلرخانش
 دیده نرگس دان کنند ۰ من آن شاخ صنوبر را ز باغ سینه بر کدم ۰ که هر گل

کز غمش بشگفت ماحنت بار می آرد ۵ میر معزی ۵ نماز شام که از شب نقاب
 بسته هوا ۵ رسید نزد من آنماه روی مشک نقاب ۵ ظهوری ۵ ببوی کزو کسب
 کرده بخور ۵ بنوری کزو برده تشریف نور ۵ گریبان نسریں عذاراں جبیں ۵
 رخ ماه رویان خاور زمیں ۵ سوی نسریں بپرای باد صبا مژده که باز ۵
 ترک نسریں بر من عزم گلستان دارد ۵ کلیم ۵ با مور میانی سرو کار است دلم را ۵
 گو خر من آرام سلیمان ز میان برد ۵ خان آرزو ۵ شهید جلوہ آن شمع
 قد گلپوشم ۵ دماغ بلبل و پروانه بر مزارم سوخت ۵ قاسم مشہدی ۵ ز سوز سینہ
 من شمع بالای خبر دارد ۵ که از بال پر پروانه دستے در گهر دارد ۵ ناصر
 علی ۵ کعبه و دیر گزیدم نه پسندید و گذشت ۵ بچقدر در پی دل خانه بر انداز
 من است ۵ ماحسن تاثیر ۵ تاک آن صبح جبیں زان نمکیں لب تاثیر ۵ خنده
 از دور بداغ من مہجور زند ۵ صائب ۵ صبح رخساری کزو شد دیدہ انجم
 فشان ۵ آفتابی می شود رنگش ز مہتاب نظر ۵ حکیم سوزنی ۵ پری رخسار
 حورے نارون قد ۵ دری رفتار حورے یاسمین خند ۵ از در دلبا همه در یوزہ
 جان می کنم ۵ عید رویاں هر زمان خواهند قربان توئی ۵ میر معزی ۵ نماز شام
 که رفت آفتاب سوی نشیب ۵ بر من آمده ماهے که نارون بالاست ۵ ظهوری ۵
 بعاشق نوازی چنان عشوه ساز ۵ که گیرند از ناز کار نیاز ۵

استدعای مقدم محبوب

بے تو ای سرو رواں باگل و گلشن چه کنم ۵ زلف سنبل چه کنم عارض سوسن
 چه کنم ۵ ناصر علی ۵ بیا ای نور چشم پاکبازان رنگ سیمایت ۵ که چون نرگس
 درون دیدہ خالی کرده ام جایب ۵ مردمک از دیدہ برمی آید از شوق رخت ۵
 روی بنما تانہ گرد خانه مردم خراب ۵ حافظ شیراز ۵ ای بادشہ خوباں داد از
 غم تنہائی ۵ دل بے تو بجان آمد وقت است که باز آئی ۵ اگر آن طائر قدسی

ز درم باز آید ۰ عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید ۰ امتیاز خان خالص ۰
 بیا به باغ که بلبل ز بوی تو مست است ۰ در انتظار تو گلبن پیاله در دست است ۰
 صائب ۰ گر بدانی چقدر تشنه دیدار تو ام ۰ خواهی آمد عرق آلوده در
 آغوش مرا ۰ بیا که موسم نوروز و فصل گلزار است ۰ ز موج باده گل جام باغ
 سر شار است ۰ شهرت ۰ بے حجا بانه درآ از در کاشانه ما ۰ که کسے نیست
 بجز درد تو در خانه ما ۰ چون ماه نو کنار تماشا کشاده ایم ۰ باشد که در بغل
 کشم آن آفتاب را ۰ غنچه دهان من بیا تنگ دلی من به بین ۰ بے تو هنوز زنده
 ام سنگدلی من به بین ۰ شکیبی اصفهانی ۰ بیا بیا که جدای نهایتی دارد ۰
 طپیدن دل بے صبر غایتی دارد ۰ اهلی خراسانی ۰ سایه بر خاک من افکن چو
 شدم خاک رخت ۰ سرمه اهل نظر کن خاک راه خویش را ۰ امیر خسرو ۰ بلب
 آمده است جانم تو بیا که زنده مانم ۰ پس ازاں که من نمانم بچه کار خواهی آمد ۰
 عالی ۰ در کنار من تو و من از دو عالم بر کنار ۰ این دو دولت از خدا یکبار
 میخواستند دلم ۰ مرزا محمود ۰ چون گذاری قدم بخانه ما ۰ می شود عرش آستانه
 ما ۰ حافظ ۰ همای اوج سعادت بدام ما افتد ۰ اگر ترا گذری بر مقام ما
 افتد ۰ اهلی شیرازی ۰ خوش آنکه تو باز آئی من پای تو بوسم ۰ در سجده فتم
 خاک قدم های تو بوسم ۰ لا اعلم ۰ بر دل در مرحمت کشای چه شود ۰ بامن
 بسر عنایت آئی چه شود ۰ چو در قدم تست شفای همه رنج ۰ یک لحظ قدم رنجه
 نمائی چه شود ۰

اسپ

بارگی ۰ بارگیر ۰ جولانی ۰ بعربی فرس و خیل گویند و باد پای ۰ اهیخته
 گوش ۰ ضرغام بر ۰ گرد شکم ۰ عقاب طلعت ۰ پلنگ هیئت ۰ قوی قوایم ۰
 دراز گیسو ۰ دراز گردن ۰ لاغر میان ۰ گوزن سریں ۰ فربه سریں ۰ فراخ
 کفل ۰ طوطی پر ۰ چیده میان ۰ آتش نعل ۰ آتش فعل ۰ پولاد نعل ۰
 پولاد رگ ۰ پولاد خائی ۰ آهن رگ ۰ آهن عصب ۰ آهنین سم ۰ کوتاه سم ۰ قمر

سم ⑤ روئین سم ⑤ باریک دم ⑤ آهو سرین ⑤ آهو شکم ⑤ آب گردش ⑤ ابر
گردش ⑤ حلقه نشکن ⑤ حلقوم نشکن ⑤ خوش جلو ⑤ خوش لگام ⑤ خوش عنان ⑤
زمین کوب ⑤ صرصر ⑤ کوه پیکر ⑤ از صفات اوست ⑤ طالب املی ⑤ نازاده هنوز ترک
چشم ⑤ جولانی فتنه زیر زین داشت ⑤ میر معزی ⑤ باریست کوه پیکر کوهیست باد پائے ⑤
برقی است ابر گردش ابريست برق دار ⑤ اشرف ⑤ حرون و بدرگ و حلقوم نشکن ⑤
بسان اسپ چوبین تخته گردن ⑤ ثنای در تعریف اسپ گوید ⑤ از نعل او پر مه زمین
و از گام او کوه زمین ⑤ ز آهنگ او آگه زمین در طبع او خالی غضب ⑤ باد
بهاری خویش او نورد جولان کیش او ⑤ صحرا و دریا پیش او چون مهره پیش
بوالعجب ⑤ آهو سرین ضرغام بر کیوان منش خورشید فر ⑤ خارا دل و سندان
جگر روئین سم و آهن عصب ⑤ بسهم شبر و به تن زنده پیل و چشم و چراغ ⑤ چو
عرم بر سر کوه و چو دال در دل یم ⑤ قوی قوایم و فربه سرین و چیده میان ⑤ دراز
گیسو آهیخته گوش گرد شکم ⑤ انوری ⑤ پلنگ هیئت و ضرغام دم گوزن سرین ⑤
عقاب طلعت و عنقا شکوه طوطی پر ⑤ قوی قوایم و باریک دم فراخ کفل ⑤ دراز
گردن و کوتاه سم میان لاغر ⑤ بگاہ پویه هوم در دو پای او مد غم ⑤ بوقت حمله
صبا در دو دست او مضمهر ⑤ بوقت جلوه گری چو تدر خوش رفتار ⑤ بگاہ حیل
گری چون کلاغ حیلت گر ⑤ خروش مور شنیدے ز روم در کابل ⑤ خیال مور بدیدے ز
هند در شستر ⑤ عثمان نجاری ⑤ آتش مزاج کوه توان و هوا نهاد ⑤ کشتی گذار و بحر
نورد و زمین سپر ⑤ حکیم ارزقی ⑤ آب گردش مرگبے کز چابکی هنگام تگ ⑤
نعل سخت او ز خاک نرم می گیرد غبار ⑤ نظامی ⑤ شبے رای آن زد که فردا ز
جای ⑤ چو باد آورد پای برباد پای ⑤ شه و لشکر شه بیکبارگی ⑤ بران خوان
شدند از سر بارگی ⑤ سخت سم نرم دم اگنده سرین پهن کفل ⑤ چرب موخشک پے
افراخته سر ریخته پا ⑤

استغنائی در کارے

بسر زلف حرف زدن ۛ بسر زلف سخن کردن ۛ مفید ۛ ناخن چو شانه
در جگر زلف می کنم ۛ بانو خطاں سخن بسر زلف می کنم ۛ رفیع ۛ بسر زلف اگر
حرف زنی مشکل نیست ۛ مشکل اینست که با چین جبین میگوئی ۛ

استقبال کردن

در لفظ پیشوائی بیاید ۛ

استهزا نمودن و ریشخند کردن

خوش طبعی ۛ اردک از کون بر آمدن ۛ بناف کسے حرف نهادن ۛ بُز گرفتن ۛ
زاغ گرفتن ۛ خاک در ترازوی کسے افکندن ۛ کلاغ گرفتن و زدن ۛ شیشه بند
و شیشه بند کردن ۛ شیشکی کردن ۛ پیش کشیدن ۛ پیش کشیدن نیز بمعنی عتاب
نمودن آمده از غیات ۛ محمد قلی سلیم ۛ گاه بر ریش سخن از دخل گردد شیشه بند ۛ گاه
در کون سخن انگشت مصرع می کند ۛ صائب ۛ شیشه بندگان ظرافت بهمش می گفتند ۛ
محتسب گرگزدن از در خانه عشق ۛ نظامی ۛ نترسیدے از زور بازوی من ۛ که خاک
افگنی در ترازوی من ۛ نه گوهر است که باشد بحقّ گرداب ۛ نهاده جود تو حرفے بناف
دریا بار ۛ عالی ۛ نگرفت گله از فرق شاهین ۛ تا از کونش برند اردک ۛ زلالی ۛ
شگوفه در تبسمهای شادی ۛ بروت باد را پنبه نهاده ۛ میرزا محسن دهاغی ۛ
گیری ایراد بمردم که خطا کرد فلان ۛ پنبه بر ریش تو دارد عرق پیشانی ۛ یحیی
کاشی ۛ مهنون ساده لوحی خویشم که نو خطاں ۛ گاهے برای خنده مرا پیش می کنند ۛ
لسان الفیب ۛ سنگ عبرت بر دل درویش هستی خواہ زن ۛ زاغ حسرت بر دل دین
دار دنیا خواہ گیر ۛ

استمالت نمودن

در لفظ دلیر بیاید

اشاره نمودن

ابرو نمودن ۛ ابرو بلند کردن ۛ ابرو کشیدن ۛ خم ابرو بلند کردن نیز کنایه از نمودار شدن ۛ ابرو جنبانیدن ۛ ابرو زدن ۛ چشمک زدن ۛ بعربی غمز ۛ واله روی ۛ ابرو بنما که جان دهم جان ۛ بسملة بسملم مگردان ۛ سنجبر کاشی ۛ در محفله که گوشه ابرو کند بلند ۛ گیرم زرشک و سیه بر ابرو کند هلال ۛ کو قدرت اشاره کو جذبه فریب ۛ نتوان بزرگ بودن تنها بجایه و مال ۛ وحشی ۛ رسید و آن خم ابرو بلند کرد و گذشت ۛ تواضع که بابر و کنند کرد و گذشت ۛ شمس الدین محمد مبارک شاه شبستانی ۛ کان با کف بخش تو پهلوانزند ۛ در پیش تو لاف ناف آهو نزنند ۛ توبه بخشیدن صد گنج گهر ۛ ابرو زند و گره بابر و نزنند ۛ وحید ۛ نه تمکین است گر جانان بها ابرو بجنباند ۛ که نتواند کشیدن ناز آن ابرو کهانش را ۛ

اشتقاق

در لفظ منتظر و مشتاق بیاید

اشعار نو مضمون

بکر گران بها ۛ خانه زادان طبیعت ۛ ابتکار افکار ۛ از راه دور آمده ۛ از دور رسیده ۛ زاده خاک ۛ زاده خاطر ۛ سلیم ۛ چون مصرع ز من شنوی عزتش بدار ۛ از راه دور آمده مضمون تازه ایست ۛ خاقانی ۛ بهر نو زادگان خاطر خویش ۛ بخت زادایگان نمی بینم ۛ فطرت ۛ از راه دور آمده آن گوهر متاع ۛ غافل مباش از سخن دیر دیر ما ۛ

اشعار ورون نامه که منرسلان و منشیان را بکار آید

برای بادشاهه شرفنامه ز آفتاب بماند ه سوی ذره بے سر و پا رسید ه ز
 تشریف آن مکرمت ذره را ه سرفخر بر چرخ والا رسید ه رسید و قاصد درجه ز
 مشکناپ آورد ه چه جای درج که درج دُر خوشاب آورد ه نوید عاطفته کز جناب
 شاه رسید ه مرا ازاں سر حشمت باوج ماه رسید ه ازاں جناب خطا بے باین کمینه
 رسید ه گل مراد من از روضه امید دمید ه انچه در ظلمت سکندر آرزو کرد و
 نیافت ه در سواد خط آن توقیع مضمیر یافتم ه اشعار برای امرا ه از عقد جواهر
 خجل از نامه تو ه صد آب حیات در سر نامه تو ه ای فاک ز کاک تو سرانجام
 گرفت ه دُرِ گهر از نامه تو نام گرفت ه برای آشنایان ه مکتوب دلنواز تو آرام
 جان ماست ه خط خوش تو راحت روح روان ماست ه ای سواد نامه ات نور سواد
 دیده ام ه تازه جانی یافتم تا نامه ات من دیده ام ه برای بزرگان ه هر نامه کز
 جناب شریفقت بمن رسید ه منشور کامرانی طغرای دولت است ه برای دوستان
 و خوردان ه نامه او مراد چنان من است ه نام و راحت روان من است ه ایضاً
 به بادشاهه ه مرا خطاب خداوند بر گرفت از خاک ه سر مفاخرتم بر گذشت از
 افلاک ه آمد رسول آنکه پیامش مبارک است ه جانم فدا که نامه نامش مبارک
 است ه چون خامه نو رقم زد باطف نام مرا ه میان خلق بیقرزد احترام مرا ه
 بمعشوق ه بیشک مبارک است نسیم سحر گهی ه مشتاق را همی دهد از یار
 آگهی ه هر حرفی ازاں شگفته باغی ه افروخته تر ز شبچراغی ه سواد حرفش
 پر از نور بود ه بیاضش پر از دُر منشور بود ه شکن بر شکن همچو زلف بتان ه
 که در هر شکن داشت صد دل نهان ه خطاب مستطابت بوسه دادم ه گهی
 بردیده گهی بر سر نهادم ه سر بر خط تو نهاده بودم زین پیش ه اکنون خط تو
 نهاده ام بر سر خویش ه مکتوب ترا که راحت افزای دل است ه بوسیدم و بردیده
 خود بنهادم ه خط تو که تعویذ دل مسکین بود ه بوسیدم و درگردن جان افگندم ه
 ایضاً برای آشنایان ه بحمدالله که آن یار گرامی ه مرا از نامه خود ساخت
 نامی ه چه عذرخواهی قاصد کنم مگر گویم ه هزار جان گرامی فدای هر قدمش ه

ز گلزار فردوس آمد گلے ۛ بسر منزل بے نوا بلبلے ۛ نهادم بر سرو بر دیده
 خونبار جا کردم ۛ گرفتم در برو آئینه جان را جلا کردم ۛ رسید دبدۀ احباب
 زو منور شد ۛ مشام روح ز انفاس او معطر شد ۛ منت ایزد را که از نزهتگه لطف
 و جمال ۛ خاطر غمدیده را سرمایۀ شادی رسید ۛ رشحۀ خامه شکر خایت ۛ
 مشتمل بر فنون لطف رسید ۛ چمن سینه تازه گشت از آن گل راحت ز باغ
 روح دمید ۛ صورتش دیده جان را بصفا روشن کرد ۛ معنیش در دل محزون
 اثر غم نه گذاشت ۛ بود نقشه همه آمال و آمانی دروے ۛ آفرین بر قلمی باد که این
 نقش نگاشت ۛ خطت می بینم و گرد سواد نامه می گردم ۛ فدای جنس آن دست
 و طراز خامه می گردم ۛ سر احقر باوج عزت افراخت ۛ بدست مرحمت از خاک
 برداشت ۛ قاصد رسید و کرد معطر دماغ من ۛ در چین نامه داشت مگر نامۀ
 ختن ۛ مرزا بیدل ۛ این باده عشرت ز ایاغ کرم کیست ۛ این پر تو احسان ز
 چراغ کرم کیست ۛ نورالعین واقف ۛ چون نامه ات رسید گلے در چمن شگفت ۛ
 من همچو گل شگفتم و گل همچو من شگفت ۛ لا اعلم ۛ چون نامه ات رسید بدستم
 شدم ز دست ۛ در بے خودی مگر بشرابش نوشه است ۛ قاصد رسید و نامه رسید و
 خبر رسید ۛ ای دل بگو ترا بکدامی کنم نثار ۛ ازاں افزایش از مکتوب شادی
 دوستدان را ۛ که فیض محبت یاران بود مکتوب یارانرا ۛ ای محیط کمال را
 گوهر ۛ و ای تجلی طور را مظهر ۛ شان اقبال و کان عز و جلال ۛ جان فطرت جهان
 فضل و هنر ۛ نے کلک تو عندلیب بود ۛ نخل طبع تو آفتاب ثمر ۛ لطف کردی که
 از دقیمه مرا ۛ به بهشت کرم شدی رهبر ۛ بے تکلف زلال مضمونش ۛ رشک شبنم و
 غیرت کوثر ۛ هر سخن از کلام منظومش ۛ همچو آب حیات جان پرور ۛ

اشعار بے نیل ملاقات گردیدن از در مکتوب الیه

عرفی ۛ از در دوست چگویم بچه عنوان رفتم ۛ همه شوق آمده بودم همه
 حرمان رفتم ۛ وحشی ۛ دل پر حسرت از کوی تو بر گردیدم و رفتم ۛ نشد
 پابوس روزی آستان بوسیدم و رفتم ۛ

اشک خونی عاشقان و اشک

لعل تر ۰ لعل حل شده ۰ از قصاید بدر چاچی ۰ آب آتش زای ۰ آب آتشی ۰
 آب آذر آسا ۰ آب ارغوانی ۰ آب آتش لباس ۰ آب بقم ۰ اختر شفیق آلود
 کاسه آب ۰ آب آتش زده ۰ آب باده رنگ ۰ اشک گرم و خونی ۰ آب
 می آنگوری ۰ آب شنگرفی ۰ اختر ثریا ۰ آب شور ۰ گوهر ۰ لولوی تر ۰
 مرحان ۰ نسترن ۰ بچه خونین ۰ چکیده مژه ۰ حنای گریه ۰ در ریختن ۰
 رومی بچه ۰ ستاره فشانی ۰ سر شک شور ۰ سیماب چشم ۰ سیماب دیده ۰
 شبم گریه ۰ شبم مژگان و مژه ۰ عقیق ناب ۰ عقد مروارید ۰ گلاب چشم ۰
 گنج آب آورده ۰ گوهر تر نیز کنایه از سخن با آب و تاب آمده ۰ بهار عجم ۰
 ناسفته گوهر مژگانی ۰ از هفت قلزم ۰ یاقوت روان ۰ خاقانی ۰ ز آب آتش
 زده کز دیده دود سوی دهان ۰ تنگنای نفس از موج شرر می بندم ۰ سالک
 یزیدی ۰ اگر یک گنج باد آورده خسرو دید در عمری ۰ مراد گنج آب آورده
 هر دم در کنار افتد ۰ بسکه صائب ریزد از چشم سرشک آتشی ۰ نیست ممکن
 یافتن آن گوهر نا یاب را ۰ طالب آمی ۰ بروزگار غمت لحظه لحظه گردون
 را ۰ چکیده مژه ام نایب نجوم شود ۰ خالص ۰ سرشک ما همه خون نابه دل
 و جگر است ۰ خزان خنده ندارد حنای گریه ما ۰ خاقانی ۰ هر دم هزار بچه
 خونین کنم بنخاک ۰ چون لعبتان دیده بزادن در آورم ۰ بدر ۰ بر در عز تجلی
 و جمال کبر باش ۰ عاشقان را عقد مروارید بر طشت زر است ۰ زلالی ۰ ایاز
 از شبم مژگان وضو کرد ۰ بتربت خانه محمود رو کرد ۰ از شبم گریه سبز
 گردد ۰ نا کاشته دانه در گل ما ۰ بدر چاچی ۰ ترک تو گر یک نظر افکند
 آید پدید ۰ زین دو عروس حبش بچه رومی هزار ۰ مرزا صائب ۰ هر چند
 ز آفتاب بود تلخی گلاب ۰ شد تلخ از ندیدن رویت گلاب چشم ۰

اشک گریه شادی

اشک شادی ۵ اشک شیرین ۵ اشک شکرین ۵ اشک طرب ۵ گریه شادی ۵
خاقانی ۵ بسکه اشک شکرین که فرو ریزم از نیاز ۵ بس آه عنبرین که بعمداً بر
آردم ۵ ظهوری ۵ اشک شادی بکنج دیده دوید ۵ مستعد فرد دویدن باد ۵ رضی
دانش ۵ وصل یاران چون دهد رو اشک ریزی بد نماست ۵ گریه شادی کم از باران روز
عید نیست ۵

اشکیکه از غم و گریه بریزد

اشک تلخ ۵ اشک شور ۵ اشک نیم شور ۵ اشک خوش نمک ۵ زلالی ۵
ز اشک نیم شور حسرت آلود ۵ نمک گیر مذاق دیده محمود ۵ صائب ۵ چنان
محوم که اشک تلخ در چشم نمے گردد ۵ قیامت گر نمکدان بشکند در
چشم حیرانم ۵

اطاعت و امتثال نمودن و مطیع کردن

تن در دادن ۵ حلقه در گوش کس کشیدن ۵ غاشیه بر دوش کشیدن ۵
غاشیه در زیر بغل کشیدن ۵ آئین پرست ۵ غاشیه بر دوش ۵ مهار در بینی
کردن و بودن و بر سر کشیدن ۵ فرمان نبوشی ۵ سر گوش گرفتن ۵ بر ناخن
ایستادن ۵ سر در کلاه کس نهادن ۵ از بن گوش و از بن ناخن ۵ طرح کش ۵ حکم
کش ۵ حکم کشیدن ۵ دست بر سینه ۵ نرم گردن ۵ سالک قزوینی ۵ سالک
همیشه طرح کش عشق ظالم ۵ این جان و دل که می دهم امروز باج کیست ۵
نظامی ۵ و لیکن بخواهش من حکم کش ۵ کنم زین ساخته های دل خویش خوش ۵
ناظم هروی ۵ یادگیر از من طریق برد باری را که من ۵ برق عالم سوزم و
حکم گیاه می کشم ۵ شیخ شیراز ۵ بدست آهک تفته کردن خمیر ۵ به از دست
بر سینه پیش امیر ۵ هاتفی ۵ نهادند سر در کلاه همه ۵ بجان خاک بوسان

داهش همه ⑤ میر مومن استرآبادی ⑤ شیران بر هت جمله سر گوش گرفتند ⑤ تا آهوی
 شیر افکن تو شیر کمین است ⑤ نظامی ⑤ عروسانه بر کرسی زر نشست ⑤ شهنشاه
 را گشت آئین پرست ⑤ حکیم نزاری قهستانی ⑤ نه آنکه بر من و بر آسمانت فرمان
 نیست ⑤ هموست بنده و هم منت حلقه در گوشم ⑤ انوری ⑤ هر کجا غاشیه
 منهی امر تو برند ⑤ باز بردوش کشد غاشیه کبک و حمام ⑤ میرمعزی ⑤
 حاشا لله که اگر زنده شود حاتم طی ⑤ پیش اسپ تو کشد غاشیه در زیر بغل ⑤

اظہار جاه و سلطنت نمودن

پنج نوبت زدن ⑤ دست نمودن ⑤ نظامی ⑤ بزن پنج نوبت درین چار
 طاق ⑤ که بے شش دره نیست این چار طاق ⑤ شینخ شیراز ⑤ گر پنج نوبت بدر
 قصر میزنند ⑤ نوبت بدیگرے بگذاری و بگذری ⑤

اعراض کردن

دو گردانیدن ⑤ دامن کشیدن ⑤ سر پیچیدن ⑤ سر باز زدن ⑤ بر شکستن ⑤
 سر باز کردن ⑤ سر کشیدن ⑤ سروا زدن از چیزے ⑤ شانه گردانی ⑤ شانه
 کردن ⑤ شانه خالی کردن نیز از بهانه کردن ⑤ طرح دادن ⑤ تاثیر ⑤ روی
 تلخے که به بینی ز بزرگی چون موج ⑤ شانه خالی کن ازو گر همه دریا باشد ⑤
 شهیدی قمی ⑤ دمی که خواهم ازو بوسه زلف شانه کند ⑤ دهد ز شانه زدن تافتن بهانه
 کند ⑤ میر یحیی شیرازی ⑤ زلفی که سر صحبت خورشید می کشد ⑤ از پنجه رقیب
 چرا شانه گیر نیست ⑤ صائب ⑤ عاقلانے که ز زنجیر تو سروا زده اند ⑤ غافلاند که بر
 دولت خود پا زده اند ⑤ علامی فہامی در اکبر نامه نوشته فقره ⑤ مناسب دولت باهره
 آنست که جنگ را طرح داده از آب برنده بگذریم و به هند به نفسے راست کنیم و
 مردم تازه زور فراهم آریم ⑤ فقط ⑤ سر نمی پیچند از تیغ اجل دیوانہا ⑤ گوش

بر آواز سیلاب اند این ویرانه‌ها @ چند روزی از در میخانه سروا میزنیم @ پشت
دست بر قدح سنگی بهمینا میزنیم @ مرزا بیدل @ صدای نغمه را حیف است سر در
تار پیچیدن @ گلے پرواز می یابد ز خار زخمه خندیدن @

اعتراض کردن

انگشت بر چیزی نهادن و گذاشتن @ انگشت در چیزی کردن @ حاجت گرفتن @
حرف درکار کسی کردن @ ناخن دل @ ناخن زدن @ ناخن یکدیگر زدن @
و ناخن بهم زدن @ نیر کنایه از فتنه و شورش انگیزختن است عرفی گوید @ تو
چو گذر کنی آنجا به نظم رنگینم @ که مصرعش چمنی کرد و بیت و بسته‌نی @
ضمیر و بمن این جا نشان دهد هر جا @ که ناخن بزنن یا که سر بجنبانی @ و
سر جنبانیدن کنایه از تعریف کردن باشد سندش در لفظ تعریف می آید @ صائب @
مذه انگشت بگفتار بزرگان زنهار @ تیر بر چرخ مینداز که بر میگردد @ شمش طبعی @
گر نهد انگشت اکنون دست موسی را رواست @ چو شعاع رای او بر اوج شعری
میروند @ غنی @ خیال ناز کم را نیست تابی ناخنی دلمی @ غنی هرگز نباشد
طاقت نشتر رگ گلرا @ تاثیر @ بدلبری قد شیرین شمایل که تراست @ هزار
حاجت قاطع به نیشکر گردد @

افسوس کردن و بیقرار گردانیدن

پر سیمرغ بر آتش نهادن @ نعل در آتش نهادن @ و بر آتش نهادن @ و داشتن
و کردن @ خاک قبر در خانه ریختن @ طالب آملی @ نه زانسان رفت از دستم که باز آن
دلتواز آید @ پر سیمرغ بر آتش نهاد شاید که باز آید @ خواجه جمال الدین سلمان @
بیقرار از دست اسپان سنگ کوی سنگ را @ باد بان نعلها کردند در آتش مگر @
صائب @ نعل شبیم را ز برگ لاله بر آتش نهاد @ اشتیاق آفتاب از چهره تابان او @

ظهوري ⑤ لبم نعل ازان مي در آتش نه است ⑤ که از خون ياقوت خاکش به است ⑤
 اثر ⑤ بر نيابد در حضور زاهدان از ما نفس ⑤ خاک قبر از دشمني در مجلس
 ماريختند ⑤

افسوس کردن

در دست گزیدن بيايد ⑤

افشای راز کردن

طنبور از غلاف بيرون آوردن ⑤ و کردن و از جوال بيرون کردن ⑤ زناز از
 زیر خرقة کشادن ⑤ نیز کنایه از رسوا کردن ⑤ شیشه بر سر بازار شکستن ⑤ و شیشه
 بر سر کسی شکستن و بر سنگ زدن و آمدن ⑤ سر پوش از روی راز بر داشتن ⑤
 بيرون دادن و کردن راز ⑤ دهل دریدن ⑤ سند این در لفظ فاش شدن بيايد ⑤ پرده
 از روی کار برداشتن و کشیدن ⑤ و پرده از کار برداشتن ⑤ پرده راز تنگ کردن ⑤ پرده راز
 برداشتن ⑤ گربه از بغل افگندن ⑤ پرده دریدن ⑤ پرده از روی کار برخاستن ⑤ و افتادن ⑤
 بر روی راز افتادن راز و بروز افتادن راز ⑤ بر سر بازار نهادن ⑤ بر سر صحرای افگندن ⑤
 و بر صحرای نهادن و در صحرای نهادن راز ⑤ این همه مقابل پرده بر روی کار افگندن ⑤
 راهب زمانی ⑤ چنان مکن که ز خاکم غبار بر خیزد ⑤ مباد پرده ام از روی کار بر
 خیزد ⑤ صائب ⑤ سوز دل برداشت آخر پرده از کارم چو شمع ⑤ از گریبان سربرون
 آورده زتارم چو شمع ⑤ لب تو پرده رازی ز ما تنک کرده است ⑤ شراب دشمن
 جان است رازداران را ⑤ من نه آنم که تراوش کند از من سخني ⑤ پرده راز من آن
 آئینه سیمای برداشت ⑤ پرده از روی کار از جوی شیر افکنده است ⑤ عشق شیرین را بخون
 کوهکن می پرورد ⑤ اسیر ⑤ میدهم خاکستر آئینه عزت بباد ⑤ پرده از روی
 کار اهل دنیا می کشم ⑤ مولانا ثنائی ⑤ هر شب ز بسکه سوزم ازان شمع دل
 افروز ⑤ خواهد فتاد راز من آخر بروی روز ⑤ ظهوري ⑤ چنان از شرر شعاع انجم

فروز ۰ که راز شب افتاده بر روی روز ۰ شیخ شیراز ۰ مجال صبر تنگ آمد
 به یکبار ۰ حدیث عشق بر صحرا فگندم ۰ ظهوری ۰ رازها بر سر نهاده نهد ۰
 آه زنجیر بپای دل دیوانه ما ۰ کمال اسمعیل ۰ به نیم جرعه که از ساغر
 هوا بکشید ۰ نهاد خاک همه راز خویش بر صحرا ۰ زلالی ۰ اگر بیرون دهم
 راز دل ریش ۰ کند پروانه شکر سوزش خویش ۰ ناظم هروی ۰ از بس زده
 دیگر طاقتم جوش ۰ افتاده ز روی را ز سر پوش ۰ وحیدی ۰ بنوعی راز دل
 را پاس دارم ۰ که میمیرم گر آید شیشه بر سنگ ۰ صائب ز پرده داری ناموس
 شد خلاص ۰ هر کس شکست بر سر بازار شیشه را ۰ حفظ این خرقة که داری
 توبه بینی روزی ۰ که چه زنا رز زیرش بجفا بکشایند ۰ انوری ۰ آمدم با سخن
 که نتوان کرد ۰ از جواب شرة برون طنبور ۰ و در بعض نسخ است ۰ آمدم
 با سخن که طیره شوند ۰ از غلاف از برون کنم طنبور ۰ کمال اسمعیل ۰ خود
 نیندازم از بغل گریه ۰ کنم از ماجرای موش اخبار ۰

اقامت کردن

در لفظ از سفر باز آمدن گذشت ۰

الفیکه عاشقان و قلندران بر سینه و بدن می کشند

الف بر سینه بریدن ۰ الف بر سینه کشیدن ۰ و برتن کشیدن ۰ نعل
 بریدن ۰ داغ بر دست سوختن ۰ صائب ۰ تو که بر سینه الف میکشی از جلوه
 سرو ۰ آه ازان روز که آن قامت دلجو بینی ۰ خلوت فانوس جای شمع عالم
 سوز نیست ۰ این الف بر سینه پروانه می باید کشید ۰ و ظاهرا اشاره بهمین
 معنی است ۰ درین مصرعه تاریخ فوت اکبر شاه بطریق تعمیه و ابهام ۰ مصرعه ۰
 الف کشند ملایک ز فوت اکبر شاه ۰ ظهوری ۰ داغداران تو بر سینه بریدند
 الف ۰ ای خوشا جلوه گریهای سرو کردن داغ ۰ میر نجات ۰ از بوستان عاشقی
 دیگر چه گلها چیده ۰ دست را داغ نه بینم ای پسر دراستین کش ۰

التفات کردن و توجه از کسی دیدن

روی دل دیدن @ با حال کسی و بحال کسی افتادن @ رخ کردن @ رخ نهادن
 بچیز @ باز شدن گوشه چشم بچیز @ سایه افکندن @ درویش والہ هروی @ قطره
 رخت سفر بندن اگر از کف ابر @ چوں رخ خویش ز اعلی نهاندر اسفل @
 می کشد تا بزمین آمده بے پیچ سخن @ قوت نامیه بر سطح هوایش جدول @ پیرهن
 بر تن خار و خس وادی تنگ است @ یا رب از تنگدلاں رخ که سوی صحرایا کرد @
 سلیم @ در محبت بسکه خواری دیدم از پهلوی دل @ از کسی هرگز نمی خواهم
 به بینم روی دل @ بدیعی سمرقندی @ چون می افتد بحال من کسی آن به که من @
 بعد ازین در گوشه افتم بحال خویشتن @ جمال الدین سلمان @ کی چشم تو با حال
 من افتد که شب و روز @ او خفته و مست است مرا شانه خراب است @ خواجه
 شیراز @ گوشه چشم رضای بمنّت باز نشد @ این چنین عزت صاحب نظران میدارند @

اهیات علوی

کنایه از علوم و عقول و نفوس و ارواح از غیاث @

امیدوار شدن و گردانیدن و امید داشتنی

امید دادن @ بو @ سر توقع خاوردن @ چشم داشتن @ چشم @ چشم
 بدست کسی بودن @ کیسه بر کسی دوختن @ دندان بچیز بند کردن و سرخ
 کردن بچیز @ بعربی توقع ورجا گویند و بلند و دراز و فربه و بسته و مرده از
 صفات اوست شفای گوید @ پیش همه کس سر توقع خاری @ آن لحظه که جای
 دگرت میخارد @ صائب @ خواهم از عالم بالا چو صدف روزی خویش @ چوں
 نگیں چشم بدست همه کس نیست مرا @ حافظ @ یا صفا همراه بفروست از رخت
 گلدسته @ بو که بوی بشنوم از خاک ایوان شما @ وحشی @ راندي ز نظر چشم

بلا دیده مارا ۰ این چشم کجا بود ز تو دیده مارا ۰ خواجه جمال الدین سلمان ۰
 ع ۰ جان بدیدارش آید زندگانی میدهد ۰ خواجه حافظ ۰ عمری گذشت ما
 بامید اشارتی ۰ چشمی بران دو گوشه ابرو نهاده ایم ۰ زیبا دیده کیسه پر سود
 دوخت ۰ که خود را بدلالی خود فروخت ۰ صائب ۰ میسند پرز داغ کنم از جفای
 تو ۰ آن کیسه ها که دوخته ام بر وفای تو ۰ درویش واله هروی ۰ از طمع بر کرم
 هیچکسی کیسه مدوز ۰ هر کرا هست زرے همسفر قارون است ۰ حسن بیگ رفیع ۰
 از عشق بنا گوش تو در حلقه گوشت ۰ دندان طمع گرد گهر بند شکستیم ۰ ناظم
 هروی ۰ مکن چو موج بخون شراب دندان سرخ ۰ که می شود رخ دیں زرد و چشم
 ایمان سرخ ۰

امر غریب و ممتنع الوقوع بظهور آوردن

آب از آتش برون آوردن و کشیدن ۰ آتش از آب بر آوردن و افروختن ۰ از موم
 سنگ ساختن ۰ آب از آهن کشیدن و جدا کردن ۰ آتش از چنار جستن ۰ از آسمان
 چیزی به زمین آوردن و کشیدن ۰ از بز نر و شیر دوشیدن ۰ از کف دست مو بر
 آمدن ۰ نان از تنور سرد پخته بیرون آوردن ۰ مو از ناخن بر آمدن ۰ مو از کف
 بر آمدن ۰ آسمان را بزمین آوردن ۰ گل شگفت ۰ مرزا صائب ۰ بر کف دست
 اگر موی برون می آید ۰ میرسد دست بموی کمر یار مرا ۰ چگونگی دانه ماسر
 بر آوردن از خاک ۰ هنوز موز کف دست بر نیامده است ۰ نزد چو خط مشکین
 تو نقش بر آب ۰ مو بر آید ز کف دست اگر مانی را ۰ مجدد همکر ۰ دانی که
 من از زلف تو کی دست بر آرم ۰ آنروز که از ناخن من موی بر آید ۰ کمال
 اسمعیل ۰ مو بر آمد ز کف و زلف تو ماند بکفم ۰ زین چنین باخت که من دارم
 وزین خو که تراست ۰ صائب ۰ نیست ممکن پخته کس زین خاکدان آید برون ۰
 از تنور سرد هیئات است نان آید برون ۰ باقر کاشی ۰ آسمان را بزمین آوردم ۰
 تابه ابروی تو چین آوردم ۰ اثر ۰ در گذار دل عجب دستنی است مژگان ترا ۰
 آب از آتش برون آرد برنگ شیشه گر ۰ میر معزی ۰ من چو خواهم کرد خریاد

آب از آتش کنم ۰ او چه خواهد خورد تشویر آتش افروزد ز آب ۰ صائب ۰ منشیں
 فسرده کز پی سامان اشک و آه ۰ آتش ز سنگ و آب ز آهن کشیده اند ۰ عرفی ۰
 چنین که ناله ز دل جوشد و نفس نزنم ۰ عجب مدار که آتش بر آردم چو
 چنار ۰ اشرف در تعریف سرما گوید ۰ این زمان از چوبها آن چوب صاحب
 جوهر است ۰ کز درون خویشتن آتش بر آرد چون چنار ۰ قدسی ۰ نابینا
 را عشق کند صاحب دید ۰ توفیق از دست مابقی گفت و شنید ۰ آری مثلست
 اینکه دلش گر خواهد ۰ شیراز بز نر شبان تواند دوشید ۰ نظامی ۰ که چون شاه
 عالم بدانای روم ۰ بفرمود تا سنگ سازد ز موم ۰ به پیروزی آن نقش در
 خواسته ۰ چو پیروزه نقشه شد آراسته ۰ حیاتی گیلانی ۰ با آب و هوای اعتدالش ۰
 بر بید همیشه رنگ باد است ۰ مرزا محمد باقر ۰ هیچ میدانی چها ای سرو قامت
 میکنی ۰ می گشی و زنده می سازی قیامت می کنی ۰ کمال خجند ۰ لحظه
 بلاحظه درستم غمزه او قیامت می ۰ می کند در کافری نیست غم قیامتش ۰

امتحان کردن

تیغ و ترنج به میان آوردن ۰ بر ترازو وزن ۰ مخلص کاشی ۰ تا که سنجد
 با متاع حسن او صد سال و ماه ۰ آسمان خورشید و ماه را بر ترازو میزنند ۰
 محکشم کاشی ۰ بر حرف من قلم شود انگشت اعتراض ۰ تیغ و ترنج اگر
 به میان آورد کسی ۰

امام سبحة

گل تسبیح ۰ گل سبحة ۰ سر گره ۰ مقری سبحة ۰ سید حسین خراسانی ۰
 بر خود صلاح بسته بود عاری از صلاح ۰ هرگز امام سبحة نداند نماز چیست ۰
 ابو نصر نصیرای بدخشانی ۰ همچو امام سبحة شمارم ز چوب و سنگ ۰ بعد
 از علی و آل علی گر بود امام ۰ غنی ۰ شود براه یقین پیر دستگیر مرا ۰

امام سبحة گر از خاک کربلا باشد ⑤ طغرا ⑤ چو یاد آورد زاهد از جام می ⑤
زند مقري سبحة اش بانگ نه ⑤ قاسم مشهدي ⑤ آن برهنه که مرا طعن مسلماني زد ⑤
صبر دارم که گل سبحة شود ز نارش ⑤

انگور اقسام

انگشتک عروس و انگشت عروس نیز نوعي از حلوا از بهار عجم ⑤ پسر رز نیز
کنایه از ساقی ⑤ پسر تاک ⑤ خایه غلامان ⑤ انگور مثقالی ⑤ ریش بابا ⑤
انگشت کنیزگان ⑤ الور ⑤ صاحبی ⑤ فخري ⑤ حسینی ⑤ ملاحي ⑤ زر قلب از
قصاید بدر چاچي ⑤ درویش والہ هروی ⑤ ما توبه شکستیم بیاد پسر رز ⑤ در
صحبت ما دختر رز درچه شمار است ⑤ محتشم ⑤ گرچه انگور است در بازارها
اما چه سود ⑤ در کف اطفال ما جز ریش بابا هیچ نیست ⑤ قبول ⑤ بنده پرور
هیچ بیگم نیست چون بنت العنب ⑤ صاحبی زین دو اگر انگور را خوانم رواست ⑤
تاثیر ⑤ فخري بعسل صد افتخارش ⑤ قند از سر فخر جان نشارش ⑤ علي
خراسانی ⑤ بوده تا پرده نشین در حرم دیده انگور ⑤ جلوۀ دختر رز جز پسر تاک
نکرد ⑤ شوکت نجاری ⑤ کس نیست به بزم باده بیگانه ز کس ⑤ ساقی پسر رز است
و می دختر رز ⑤ منیر ⑤ داهکے شب بباغ ما آمد ⑤ گفت ز انگور هیچ سامان
است ⑤ چون بدیدم که مفت میخواهد ⑤ گفتمش خایه غلامان است ⑤ میر الهی
مهدانی ⑤ همسایه تو سیاه کامان کردند ⑤ منت کش پخته تو خامان کردند ⑤
گرداهی نفس تو بخواهد انگور ⑤ رزها همه خایه غلامان کردند ⑤

انگشتان معشوق

بلوریں ⑤ حنا بسته ⑤ حنا مالیده ⑤ بحننا گرفته ⑤ فندق بند ⑤ از صفات اوست
و نیشکر ⑤ دم قلم بقم ⑤ قلمه عاج ⑤ پنجه مرجان ⑤ ماثوره سیم ⑤ رومی
بچکان ⑤ هلال قفا ⑤ مه قفا ⑤ پشت ماهی ⑤ فندق ⑤ پنج شاخ ⑤ پنج نوں ⑤

پنج هلال ۰ پنج دریا ۰ ختنی ۰ رومیان مه قفا ۰ ماهی بچگان ۰ ماه نو ۰
 ماهی ۰ دم قاقم ۰ شبیه ۰ جدول از تشبیهات ۰ آن ماهی مشکین زبان در
 پنج دریا شد روان ۰ بر چهره ماه از دهان میریخت هر دم غمیش ۰ بساط بار گاه
 تو یکے بیدای بے سر حد ۰ محیط پنج شاخ تو یکے دریای بے پایاں ۰ بدر چاچی ۰
 کان ماه دو هفته است که با پنج هلال است ۰ هر لحظه ورا جانب پروین نظر
 افتد ۰ حسین ثنای ۰ گوش کو کز شیشه انگشت می ۰ برابر شوق خروسان میزنم ۰
 کلیم ۰ جدول انگشت را آب روانی خشک شد ۰ تابان غایت که ناخن گشت نومید
 از نما ۰ استاد ۰ آن دل آرام دارد از نرمی ۰ سر انگشت نرم چون قاقم ۰ به
 انگشت بلررین زلف را از هم چو بکشودی ۰ ز هر سو ماهیان سیم را در دام میدیدم ۰

اندام نهانی زن

سرمه دان عاجی ۰ خوش گاه ۰ نون موسی از مصطلحات ۰ هاون ۰ دریا ۰
 شلفینه ۰ کاف دان ۰ چشم سوزن ۰ کاف دان از لطایف ۰ بادام توام ۰ میان
 پا ۰ میان پاچه ۰ میان دان نیز کنایه از شلوار است ۰ مشک چرمی ۰
 انوری در هجو گوید ۰ جابجی چند بوده اند حریف ۰ الفیه شلفیه بنار و نسب ۰
 همه در آرزوی ایر بزرگ ۰ دست بر گس زنان که من یرغب ۰ حکیم شفای ۰
 مستور گلی که پرده اش دامن تست ۰ لب تشنه بسان چشمه سوزن تست ۰
 هر لحظه شگفتن و دگر غنچه شدن ۰ رسمے است که مخصوص گل گلشن تست ۰
 شیخ شیراز ۰ یک شب بباری ازدواجش کرد ۰ میل در سرمه دان عاجش کرد ۰
 میان دان او غنچه سمن بود ۰ که نقش سم آهوی ختن بود ۰ شفای در هجو ۰
 به بذله گفت بداماد هرچه خواهی هست ۰ در آستین میان پای دخترش طیار ۰
 زهار و فرج او از نازنینی ۰ چون در صحن خطای موی چیننی ۰ عالی ۰ قلم پر زور
 آنجا چون زند دم ۰ دو انگشت از ید قدرت شده خم ۰ توفیق ۰ میپرس از من ازان
 بادام توام ۰ دل عاشق در نیم آن جاست از غم ۰

انتظار کردن

در لفظ منتظر و مشتاق بیاید *

انتظار وقت و فرصت نمودن

در انتظار فرصت ماندن * هنگام فرصت نگاهداشتن * بهربی انتظار و
افتراض * انتظارالفرصت * سعدی فرماید * حرامش بود نعمت پادشاه *
که هنگام فرصت ندارد نگاه * بهندی تاک مین و هئا گویند *

اولیا و انبیا و ملایکه

اصداداران پاک * آموختگان ازل * پختگان حقیقت * پرده نشینان بار *
پرورش یافتگان ازل * آزاده * آزاده دل * صاحبدل * آفتاب خاطر *
ذات الصدور * خداوند سینه * دانای اسرار دل * انوری * ای چرخ استمالت و
مریخ انتقام * ای آفتاب خاطر و ای مشتری خطیر * مولوی معنوی * حق تعالی
از غم و خشم خصام * کی گذارد اولیا را در عزام * مه فشاند نور سگدوع و ع
کند * سک ز نور ماه کی مرتج کند * مصطفی مه می شکافد نیم شب * زاو
میخواید بکینه بو لیب * آن مسیحا مرده را زنده کند * و آن جهود از خشم سبیل
می کند *

ایذا دادن و رنجانیدن

خار در پیراهن بودن * خشک در جگر و خشک در راه یا در بساط کسی
ریختن * خار در جگر شکستن * خار نهادن بر چیزی * خار در جیب افکندن *
ناخن در دیده ریختن *

نجیب الدین جرما دقانی ⑤ عارض او در نیمکوئی خار بر گل می نهید ⑤
 قامت او در شمائل تاب عرعر میدهد ⑤ صائب ⑤ گل اندامی که در پیراهن من خار میریزد ⑤
 بخرمین گل بجیب و دامن اغیار میریزد ⑤ آه ⑤ شکستی در دلم خارے و میگوئی
 برون آرم ⑤ باین تقریب میخواهی که ماند زخم سوزن هم ⑤ طالب آملی ⑤
 خار در جیب گلستان نکند گلخن ما ⑤ خنده بر نغمه داود زند شیون ما ⑤
 فطرت ⑤ در بر عاشق چه راحت نازک اندامی کند ⑤ خار میریزد عبیر ناز در
 پیراهنش ⑤ خار پیراهن فاعل آن ⑤ خار پیراهن فانوس شود رشته شمع ⑤ جا
 بهر بزم که آن آتش سوزان دارد ⑤ مرزا صائب ⑤ بهله هر گاه کند بر کمرش
 دست دراز ⑤ رشک در دیده من ناخن شاهین ریزد ⑤ مرزا بیدل ⑤ جوهر
 خشک ریز بساط کس مباحش ⑤ همچو شبنم در گذار خجلتم از چشم خویش ⑤
 امشب که شوق تو خشک در جگر محفل ریخت ⑤ شعله شمع به بیتابی فانوس نبود ⑤
 واله هروی ⑤ ز گفتگوی محبت چه میکنی منعم ⑤ خشک نریخت کسی در ده صبا هرگز ⑤

باب البا

بدانکه لفظ با که حرفیست مرکب از باء مسمی و الف مسمی در با برای چند معنی
 آمده اول بمعنی مع چنانکه بگوی اسپه بازین مکمل خریدم دوم بمعنی با وجود
 چنانکه با آنکه او را بسیار فهمانیدم نفهمید سوم برای عطف ⑤ فرق است میان آنکه
 یارش در بر ⑤ با آنکه دو چشم انتظارش بر در ⑤ چهارم بمعنی طرف و جانب
 چنانکه ⑤ برد ازوے پیام چند با او ⑤ زلیخا را دهد پیوند با او ⑤ پنجم بمعنی
 را چنانکه ⑤ مصرع ⑤ سنجاب ده ز میخ با کوه ⑤ یعنی کوه را ششم برای تقابل ⑤
 با روی تو آفتاب دیدم ⑤ خوبست و لیکن آن ندارد ⑤ هفتم برای معاوضه ⑤
 فرهاد کوه غم را باجان نمی فروشد ⑤ هشتم برای استعانت عرفی گوید ⑤ با
 صیقل ضمیر تو چون عکس آئینه ⑤ مرئی شود ز ظل بدن صورت حواس ⑤ و بای
 مسمی بدون الف آن نیز در فارسی برای چند معنی آید اول بمعنی مع چنانکه بخیر و

عافیت درینجا رسیدم دوم بمعنی باوجود چنانکه مصرع ⑤ بعصیان در رزق بر کس نه
 بست ⑥ سوم بمعنی طرف و جانب چنانکه مصرع ⑥ بکوی او ندهم طفل اشک را رخصت ⑥
 مصرع ⑥ بملک عجم رغبت شاه خاست ⑥ چهارم بمعنی مقدار چنانکه بیت ⑥ بجو
 می ستاند ز دهقان پیر ⑥ بمن می فرستد بدیوان میر ⑥ پنجم بمعنی برای چنانکه
 مصرعه ⑥ بدیدار مردم شدن عیب نیست ⑥ مصرعه ⑥ دیگر بطواک کعبه رفتم
 بحریم رهم ندادند ⑥ ششم برای تقابل ⑥ بیت ⑥ به آبداری علت یکی نخواهد
 بود ⑥ اگر هزار عقیق از یمن شود پیدا ⑥ هفتم برای توافق چنانکه ⑥ مصرعه ⑥
 غمین مباش چو کارے بمدعای تو نیست ⑥ مصرعه ⑥ مطرب بگو که کار جهان شد
 بکام ما ⑥ هشتم برای قرب چنانکه ⑥ مصرعه ⑥ طمع برد شوخی بصاحبدلی ⑥ مصرعه ⑥
 که فردا بداور بود خسروی ⑥ مصرعه ⑥ اورا بمن و مرا باو باز رسا ⑥ نهم برای
 سبب چنانکه بیت ⑥ بحریم عشق مرا می کشند و غوغائیست ⑥ تو نیز بر لب بام
 آکه خوش تماشاائیست ⑥ دهم برای تشبیه چنانکه بیت ⑥ لطفش بهار شان مانست ⑥
 قهرش بسموم شهر کانست ⑥ مصرعه ⑥ بحسن صورت او بر زمین نخواهد بود ⑥
 مصرعه ⑥ بصورتی تو بته کمتر آفرید خدا ⑥ یازدهم بمعنی عوض ⑥ مصرعه ⑥
 پدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت ⑥ بیت ⑥ نه پرهیزگار و نه دانشور اند ⑥
 همین بس که دنیا بدین میخرند ⑥ مصرعه ⑥ که علم و ادب میفروشد بنا ⑥
 دوازدهم برای قسم چنانکه ⑥ از ابروان تو بے اختیار میترسم ⑥ بهر تضي که ازین
 ذوالفقار میترسم ⑥ سیزدهم برای تیمن و توسل چنانکه رباعی ⑥ یارب برسات
 رسول الثقلین ⑥ یارب بغزا کننده بدر حنین ⑥ عصیان مرا دو حصه کن در عرصات ⑥
 نیمه بحسن به بخش و نیمه بحسین ⑥ چهاردهم برای استعانت چنانکه ⑥ مصرعه ⑥
 بچوگان خدمت توان برد گوی ⑥ مصرعه ⑥ بلشکر توان کرد این کارزار ⑥ مصرعه ⑥
 تازه می سازم بناخن باز داغ خویش را ⑥ پانزدهم برای صله و اتصال چون رنگ
 برنگ و دم بدم شانزدهم بمعنی زیر چنانکه بخیخ ⑥ بیت ⑥ چنین تا بمقدار هفتاد مرد ⑥
 به تیغ آمد از رومیان در نبرد ⑥ مصرعه ⑥ کرا پای خاطر در آید بسنگ ⑥ هفدهم
 برای آغاز چنانکه ⑥ مصرعه ⑥ بنام جهاندار جان آفرین ⑥ اگر چه در حقیقت

این باء استغانت است لیکن چونکه بعد حذف جمله متعلقه خود که ابتدا میکنم است
 در ابتدای کلام واقع شده لهذا مجازاً باء ابتدائیه و باء آغاز گویند هژدهم بمعنی
 رخ و سمت چنانکه ⑤ مصرعه ⑤ بگردن فتد سرکش تند خو ⑤ نوازدهم باء اضافی
 و آن بمعنی اضافت دهد ⑤ مصرعه ⑤ ور زرداری بزور محتاج نه ⑤ بیستم بمعنی
 لایق چنانکه صائب گوید ⑤ صائب کنون که درد بدرمان نمانده است ⑤ آن به که
 راه چاره و تدبیر نسپریم ⑤ یعنی درد کار بهلاکت رسانیده لایق معالجه نمانده
 بست و یکم بمعنی از چنانکه ⑤ به تن بویا کند گلهای تصویر نهالین را ⑤ بپا بیدار
 سازد خفتگان نقش قالین را ⑤ حافظ بخود نپوشید این خرقة می آلود ⑤ ای شیخ
 پاکدامن معذور دار مارا ⑤ یعنی از خود نپوشید بست و دوم بمعنی در چنانکه ⑤
 مصرعه ⑤ دشنام بمن دادی شکر بدهاں تو ⑤ بست و سوم بمعنی بر چنانکه ⑤
 آن شمع را گذر بغبارم فتاده است ⑤ پروانه چون ساختن بمزارم فتاده است ⑤
 مصرعه ⑤ مشت آبی بروی غفلت زن ⑤ بست و چهارم بمعنی را چنانکه ⑤ مصرعه ⑤
 بدارا نداد آنچه دادی نخست ⑤ مصرعه ⑤ بزلفش چون دهم ای آرزو دل ⑤
 بست و پنجم زائده و آن در اول اسماء حروف مفتوح می آید و در ابتدای افعال اکثر
 مکسور و بعضی جا مضموم مثال باء زائده مفتوحه بر اسم ⑤ مصرعه ⑤ آن قطره که چرخ بدور
 افگند مرا ⑤ مصرعه ⑤ به تنها ندانست روی رهی ⑤ مثال باء زائده مفتوحه بر
 حرف ⑤ مصرعه ⑤ بجزین نکته که حافظ ز تو ناخوشنود است ⑤ مثال باء زاید
 مکسور بر ماضی و امر و مضارع چنانکه برفت و بگیر و برو ⑤ مصرعه ⑤ ور بساختی
 بمیرد اندر غار ⑤ مثال باء زائده مضموم بر ماضی و مضارع و امر چون بگفت و بکند
 و بخورد و در عربی برای جمع معانی مکسور می آید و این حرف گاهی بواژ بدل
 شود چون بر ناو و در ناو ازو باز و بقا چون زبان و زفان و بهیم چون غرث و غژم و
 بکاف عربی و فارسی چون باله و گاله بمعنی نوعی از جوال و بهاء هوز چون بوش
 و هوش بمعنی کر وفر ⑤

باز داشتنی کسے را از کارے و باز ماندن

پای کسے در حنا بستن @ دامن کسے گرفتن نیز کنایه از متابعت و پیروی
 کسے کردن آمده @ از چیزے و از کسے بریدن نیز کنایه از جدا کردن و باز داشتن
 چو طفل را از شیراز مصطلحات @ عنان دزدیدن از سراج @ پہلو دزدیدن کمر
 دزدیدن سر دزدیدن دست برداشتن @ دست کشیدن @ خواجہ شیراز @ سحر
 سرشک روانم پی خرابی داشت @ وگرنہ خون جگر میگرفت دامن چشم @ سلطانی @
 دیر شد دیر چون نمی آئی @ مگرت پائی در حنا بستند @ صائب @ صبح بر خورشید
 می لرزد ز آہ سرد ما @ کوه می دزدد کمر در زیر بار درد ما @ غنی @ بغیر
 از تکیہ ام کز سیم و زر دزدیدہ پہلو را @ غنی از پہاوی من هر تہیدستے تونگر
 شد @ حافظ @ دست از طلب ندارم تا کام من بر آید @ یا تن رسد بجانان
 یا جان ز تن بر آید @

باغبان.

گلشن آرای @ گلشن طراز @ بستان آرای @ بوستان پیرای @ بوستان
 بان @ کدیور @ نخلبند @ سعدی @ برو بوستان بان بایوان شاه @ ترا ہی
 والے ہم ز بستان شاه @ انوری @ بردہ رضوان بہشت از پی پیوند گری @ ز
 تو هر فضلہ کہ انداختہ بستان پیرای @ مرزا بیدل @ زہ گلشن طراز بزم نیرنگ @
 چون بوی گل نہاں در پردہ رنگ @

بالغ شدن طفل و بالغ شدن

آب بیپوست افکندن @ و نیز کنایه از پختہ شدن میوہ است @ خواب دیدن @
 خواب دیدہ @ بلاغت کردن @ بعربی فقع بفتح @ استاد فرخی @ دیدگان
 خواب نادیدہ مصاف اندر مصاف @ مرکبان داغ نا کردہ قطار اندر قطار @
 شیخ شیراز @ چون بریش آمد و بلاغت کرد @ مردم آمیز و مہر جوی بود @

باد دست

در لفظ مسرف بیاید ⑤

باد تند و غبار انگیز حادث شدن

باد تند برخاستن ⑤ بعربی هَيَّجَانُ الرِّيحِ و تَارَتْ الرِّيحُ گویند ⑤ از باب نصر و فعل ⑤

باد گرفتن برای دفع گرمی

باد خوردن ⑤ کسب هوا و کسب باد کردن ⑤ بعربی تَرَّوح و بَهْنَدِي هوا کھانا گویند ⑤ سلیم گوید ⑤ مست توپا برهنه بدریا حباب وار ⑤ بروی آب گردد و کسب هوا کند ⑤ امیر خسرو ⑤ سحر گه غنچه پیکر بادها خورده است در پرده ⑤ همان سرخی او بدهد گواهی کز نهان دارد ⑤

باغیر جنس صحبت داشتن و عذاب کشیدن

باخرس در جوال رفتن ⑤ باسگ در جوال بودن ⑤ انوری ⑤ طمع کو گربه در انبان فروشد ⑤ که بخل امروز باسگ در جوال است ⑤ ملا محمد شریف ⑤ در حق شاعران بدی کردن ⑤ هست باخرس در جوال شدن ⑤ شفیع اثر ⑤ با چنین خرے بفرمان تو رفتم در جوال ⑤ ورنه سودایم دماغ این تماشاها نداشت ⑤

ببالمایت کسے ببرزگی رسیدن

ببال کسے پریدن ⑤ ببال کسے پرواز نمودن ⑤ پرواز ببال دیگرے کردن ⑤ ببال کسے جولان نمودن و رقص کردن ⑤ طاهر ⑤ کمال عشق بازان از جمال دیگرے

باشد ⑤ چو رنگ چهره پروازم ببال دیگرے باشد ⑤ میکند جولان ببال عشق
 شوخیهای من ⑤ شمع بے پروانه چوں گردید تیر بے پر است ⑤ صائب ⑤ از نسبت
 رخ تو سمن ناز میکند ⑤ سنبل ببال زلف تو پرواز میکند ⑤ ز اضطراب دل نند آن
 زلف عنبر فام رقص ⑤ می کند آری ببال مرغ وحشی دام رقص ⑤

بحقارت دیدن و تحقیر نمودن

بدست کم گرفتن از غیاث ⑤ به چشم کم دیدن ⑤ بخاک چسپانیدن ⑤ بر
 بروت کسے گوزیدن ⑤ بر ریش و سبلت کسے گوز دادن و زدن و فرستادن ⑤ بدست
 کم گرفتن و برداشتن ⑤ بر ریش کسے دیدن و فراغت داشتن و تیز دادن و تیزیدن ⑤
 بر سبلت کسے تیزیدن و بر ریش کسے تیزیدن ⑤ حکیم شرف الدین سفلی ⑤ بود
 جولاه شاکنه لاهور ⑤ که به تیزم به سبلت گرمش ⑤ هر که از ما بروی بر تابد ⑤
 ما بریشش فراغتے داریم ⑤ بر مدارای محشم بادست کم درویش را ⑤ گر تو
 شناسی و را او میشناسد خویش را ⑤ صائب ⑤ ما سبکروخان مشرب را بدست کم
 مگیر ⑤ کز کف بے مغز باشد چهره عمان سفید ⑤ ملا فوقی یزدی ⑤ ولے صد
 حیف زان رند شکر ریز ⑤ که می دادی بریش طبع خود تیز ⑤ بهجاه طبع اخر
 سر نگوں رفت ⑤ چو گوز از کون این دنیا بروں رفت ⑤ خوش ای کواز غم دنیا
 شد آزاد ⑤ بریش نه فاک گوزید و جان داد ⑤ ز پروانه به شمع آور پیامی ⑤
 بریش هر دو ده گوز پیامی ⑤ چو دختر باده از جام هوس زد ⑤ گذشتش از سر کیر
 پدر قد ⑤ دگر جایش بود در زیر شوهر ⑤ که گوزد بر بروت کیر شوهر ⑤ چو بر
 دامن نقاشی زنم چنگ ⑤ به تیزم بر بروت نقش ارزنگ ⑤ زنم هر که شوم مست
 تحمل ⑤ بریش کان زر گوز تغافل ⑤

بحرف کسے توجه نکردن و ناشنیده انداشتن

یا بحرف کسے گذاشتن ⑤ پس گوش افکندن ⑤ پنبه در گوش ⑤ فلانے بحرف من نمی
 باشد ⑤ گره بر گوش زدن و نیز کنایه از گوشمالی است ⑤ دست از سر گرفتن از برهان ⑤ کمال

اسمعيل ⑤ دماغے کو بگويد آن سر غمہای خوشبویت ⑤ پس گوش افکند خالي
 حديث غم چو اسپر غم ⑤ حسن رفيع ⑤ پا بر سر حرف من گذاري ⑤ آرے بہمت
 سر سخن نیست ⑤ غني ⑤ ناله ام گوش نکردي تو و من داغم ازیں ⑤ پنہ
 از گوش برون آر و بداغم بگذار ⑤

بہل شدن و نمودن خون

خفتن خون ⑤ خسپیدن خون ⑤ عفو کردن خون ⑤ از سر خون در گذشتن ⑤
 خون خفته ⑤ شبنم شیراز در گلستان فقرہ ⑤ ملک از سر خون رے در گذشت ⑤
 حافظ ⑤ بیا کہ خون دل خویشتن بہل کردم ⑤ اگر بمذهب تو خون عاشق
 است مباح ⑤ مرزا طالب ⑤ ای خُلق تو بر خالق عیان از سر عین ⑤ موقوف
 شفاعت تو جرم کونین ⑤ آنجا کہ شفاعت تو باشد ترسم ⑤ از خون حسن بگذري
 و از خون حسین ⑤ قاسم مشہدي ⑤ خون عاشق خفت اما گرمي خونش ناخفت ⑤
 آتشے دارد بزیر پای پامالش هنوز ⑤ مولوي معنوي ⑤ دیدہ خون گشت و خون
 نمی خسپد ⑤ و این دلم از جنون نمی خسپد ⑤ علي قلي بیگ علي خراساني ⑤
 نامش از گاہ خطا بر لب قاتل گذرد ⑤ خون خود عفو کند روز جزا کشتہ یار ⑤

بخیل

سیہ دست ⑤ کم کاسہ ⑤ مترادف این در لفظ خست و فرو مایگی بیاید ⑤
 اسیر ⑤ بخون خویش گواہی دهد گرفتاري ⑤ سیاه دستی صیاد از صبا پیدا است ⑤
 اثر ⑤ مانده رنگ کاهیم باقی کہ چندان می ندارد ⑤ ساقی کمکاسہ امروزم کہ
 صفرا بشکند ⑤

بد باطن

در لفظ ریاکار بیاید ⑤

بی معامله و مفیدی

کج معامله ⑤ کج بیع ⑤ کج باز ⑤ کج پلاس ⑤ شانی تکلو ⑤ بسکه
 بامن کج پلاسی کرد چرخ پر پلاس ⑤ دوش بختم را پلاس داد خواهی بد لباس ⑤
 علی خراسانی ⑤ هرگز گلیم بخت مرا در محیط دهر ⑤ از آب بر نیاورد این
 چرخ کج پلاس ⑤

برف و یخ

آب خفته ⑤ آب بسته ⑤ بیضه کافور ⑤ آب منعقد ⑤ آب افسرده ⑤
 چادر احرامیان ⑤ شانی تکلو چون آب منجمد بگذارد ز تاب مهر ⑤ خورشید اگر
 جمال تو بیند در آئینه ⑤

برقع یا نقاب از رخ افکندن

نقاب از رخ انداختن و بر گرفتن ⑤ برقع از رخ برداشتن ⑤ نقاب بر رخ
 افتادن ⑤ برقع برخ افکنده برد ناز بباغش ⑤ تا نکبت گل پخته آید بدماغش ⑤
 مشرب ⑤ نیم موسی نقاب از چهره بردار ⑤ نمی آید خوشم این کن ترانی ⑤
 شیخ آذری ⑤ گر نقاب از روی جان بخش تو یکدم برفتد ⑤ رسم مردن دیگر از اولاد
 آدم برفتد ⑤ ناصر علی ⑤ بهر محفل که بردارد نقاب از روی زیبایش ⑤ پر
 پروانه دست شمع گردد در تماشایش ⑤ لا ادري ⑤ تا ترا بر عارض چون مه نقاب
 افتاده است ⑤ آفتاب از شوق آن در اضطراب افتاده است ⑤ صیفي ⑤ نقاب است
 این برخ یا پرده بر آفتاب ست این ⑤ ضیای نوریا ماه تمام اندر حجابست این ⑤
 لا ادري ⑤ تا نقاب از روی خود آن سرو سیمین در گرفت ⑤ آفتاب از ذره خود را
 پیش او کمتر گرفت ⑤ قلندر ⑤ برقع از روی تو خوش مظهر اعجاز شده است ⑤ کز
 درون مهر نهان دارد و بیرون مهتاب ⑤

بر خویشتنی بستن

بر خود تراشیدن و نهادن و بر خود بستن کنایه از بر خود قرار دادن چیزی
که در اصل نه بوده باشد شفیع اثر ⑤ بصورت معنی انسان میسر کے شود زاهد ⑤
منه از جبهه و دستار بر خود آدمیت را ⑤ طالب کلیم ⑤ که همچو تیر هوای
بخویش رفعت بست ⑤ که نه ترقی او مایه تنزل شد ⑤ سالک یزدی ⑤ من
درین دریا دلی بر خون نه بستم چون حباب ⑤ گر شکسته میخورم در بند تاوان
نیستم ⑤ خواجه جمال الدین سلمان ⑤ هیچ کس سودای زلفت را بخود بر خود نه بست ⑤
کان بصد زنجیر بر دلهای مسکین بسته اند ⑤ حکیم ارزانی ⑤ بخود مسعود شاهی بر
تراشید ⑤ تراش رشک هر محمود پاشید ⑤

بر در عرفان زدن

در عالم عرفان زدن کنایه از حجاب و شرم بیرون آمدن ⑤ ز شرم تست که
ازار می کشد صائب ⑤ تو نیز بر در عرفان زن و مکرم باش ⑤

برشکال

برسات ⑤ پشکال بعربی مطر بفتحتین و یساره بکسر اول و فتح رای مهمله
وویل بفتح باران بزرگ قطره باریدن مرزا صادق گوید ⑤ خوشا ملک بنگاله در بر
شکال ⑤ سوادش بروی زمین همچو خال ⑤ طالب آمای ⑤ گهی ابر تر و گاهی
ترشح گونه گه باران ⑤ بیا در چشم من بنگر هوای بر شکالی را ⑤

بزرگ و عظیم نمودن در نظر کسی

بچشم آمدن ⑤ سلیم گوید ⑤ هرگز مرا بچشم نیاید فلک سلیم ⑤ در حیرتم
که از چه بود چشم من کبود ⑤

بسیار خوار

پر خوار ⑤ سفره پرداز ⑤ لتنبان ⑤ لتنبار ⑤ معدۀ تنگ کردن ⑤ شکم چار
 پهلو کردن ⑤ شکم ناف سفره کردن ⑤ معدۀ انبار ⑤ کاسه پرداز ⑤ کاسه گیر ⑤
 بغداد معمور ⑤ شکم خوار و شکم خواره ⑤ معدۀ پر کردن و نیز کنایه از بخل و
 امساک ⑤ شکم پرست ⑤ شکم پرور ⑤ شکم بنده ⑤ گرانخواری ⑤ بعربی اکال
 و رحیب گویند ⑤ حکیم سنائی ⑤ پر مشوتادهاں که دیگ نۀ ⑤ آب چندان منخور
 که ریگ نۀ ⑤ پر خوری همچو پیل باشی تو ⑤ کم خوری جبرئیل باشی تو ⑤
 سالک قزونی ⑤ تبسم کنان گل برآورد سر ⑤ که ای کاسه پرداز خون جگر ⑤
 مرا مهات عمر چندان کجاست ⑤ که پشت محبت کنم با تو راست ⑤ ملا فوقی ⑤
 سفره پرداز لبلبو خوار ⑤ روده پر ساز معدۀ انبار ⑤ شیخ سعدی علیه الرحمة ⑤
 بجز سنگ دل کے کند معدۀ تنگ ⑤ چو بیند کسان بر شکم بسته سنگ ⑤ یکے
 زان میان معدۀ انبار بود ⑤ ز پر خواری خویش پر خوار بود ⑤ سیف الدین
 اسفرنکی ⑤ همچو خمار است درد تو که نگرود ⑤ جز بگرانخواری
 شراب شکسته ⑤ ابن یمن ⑤ حرص را گرچه بود علت جوع کلبی ⑤ چار پهلو کند
 از خوان نوال تو شکم ⑤ میریخی شیرازی در هجو مرد اکول ⑤ روی چون در
 مصاف سفره کند ⑤ شکم خویش ناف سفره کند ⑤ لا ادري ⑤ چو قرص گرم فلک
 دید گل دهن بکشد ⑤ نه دانمش ز چه پیدا شد این شکم خواری ⑤ جمال الدین
 سلمان ⑤ ای کریمے که همه وقت ز خوان کرمت ⑤ معدۀ از شکم خواره بلای دارد ⑤ مرزا صائب ⑤
 بوالهوس را زان لب شیریں نظر بر نشاء هست ⑤ این شکم پرور برای نقل صہبا میخورد ⑤
 کلیم ⑤ از فقر و فنا می برد آلودۀ دنیا ⑤ فیض که شکم بنده ز ماه رمضان یافت ⑤
 شیخ شیراز ⑤ خوردن برای زیستن و شکر کردن است ⑤ تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است ⑤

بغرور و ناز نشستن

کج نشستن ⑤ خمایل نشستن ⑤ مترادف این در لفظ ناز و کرشمه بیاید ⑤
 قاسم مشہدی ⑤ راست رو همچو عصا در کف سایل می باش ⑤ روی شه گو که

حمایل به نشیند اینجا ۛ طالب رسید مشق سخن کج نشین که باز ۛ بر صفحه
خرد قلم امتحان کنی ۛ

بلبل و قهري

مرغ صبح خوان ۛ مرغ سحر خوان ۛ مرغ چمن ۛ مرغ خوش الحان ۛ
مرغ شب خوان ۛ منشور نویسان باغ ۛ غوغائیان گلبن ۛ خوش سفیران چمن ۛ
خوش نشینان چمن ۛ خوش نوایان چمن ۛ ژند خوان ۛ ژند باف ۛ ژند
واف ۛ ژند لاف از برهان ۛ هزار آواز ۛ هزار داستان ۛ برهان و مصطحات
بهار عجم ۛ حافظ ۛ مرغ شبخوان را بشارت باد کاندراة عشق ۛ دوست را
بانالہ شبهای بیداران خوش است ۛ هر کس مناسب گهر خود گرفت یار ۛ
بلبل بباغ رفت وزغن سوی خار زار ۛ طاهر وحید فقره ۛ و آتش گل و لاله را بجبهت
گرمی هنگامه خوش نشینان چمن از زلال حکمت بالغه بفحواي الذي جعل لكم
من الشجر الاخضر نارا در صحن بستان افروخت ۛ قاسم مشهدي ۛ جنبش نظاره
من چهره او بر فروخت ۛ از نسیم بال بلبل بشگفت گلزار ما ۛ سست بنیاد است
عشرت خانه ما بے غماں ۛ افتد از پا گر کشے تصویر بر دیوار ما ۛ

باوریں جام

در لفظ جام بلوریں بیاید ۛ

بنا ساختن در طرح عمارت افکندن بیاید

بند شدن کار و بے رونقی آن

عقده در کار افتادن و عقده در کار زدن متعدي منه ۛ بند شدن کار ۛ
آبی شدن کار و معامله ۛ بر همی معامله ۛ از صفا افتادن کار ۛ آب برداشتن

مجلس ⑤ کند شدن بازار و این از کاسد شدن بازار است ⑤ حافظ ⑤ دهان تنگ تو
 داده بآب خضر بقا ⑤ لب چوقند تو برد از نبات مصر رواج ⑤ صائب ⑤ این عقده مشکل
 که زد آن ابروی درکار من ⑤ بسیار خواهد کردنی در ناخن تدبیرها ⑤ مفید باخی ⑤ چنین
 گر عقده در کارم از افلاک خواهد شد ⑤ سراپا رشته عمرم گره چون طاق خواهد شد ⑤
 تاثیر ⑤ تو بیدماغ شدی گلشن از صفا افتاد ⑤ حنا به بند که بخت بهار بکشاید ⑤
 خواجه شیراز ⑤ مخمور جام عشقم ساقی بده شراب ⑤ دوده قدح که بے می مجلس
 ندارد آب ⑤ عالی فقره ⑤ طایفه را بمقتضای فاغر قناهم فی الیم معامله چندان آبی
 شد که دست از حیات شستند ⑤ شیخ شیراز ⑤ به حاجت که روی شاد روی و خندان
 باش ⑤ فرو نه بندد کار کشاده پیشانی ⑤

بند و کشاد

حل و عقد ⑤ رتق و فتق ⑤ بندوبست ⑤ والہ هر وی ⑤ به بین به بند و کشاد
 ستم طریقی یار ⑤ ره سوال به بست و در جواب کشاد ⑤

بول کردن

آب تاختن ⑤ شاشه ⑤ شاش ⑤ شاشیدن ⑤ کمیز کردن ⑤ پیشاب کردن ⑤
 چامیدن و بعربی ترویق بر وزن تفعیل در قاموس است روق السكران بال فے ثیابه ⑤
 و میزیدن سگ را پا برداشته شقرالکلب ⑤ باقر کاشی ⑤ دشمن که زخم بچنگ
 غم تراشید ⑤ تف کرد بر آسمان و بر خود پاشید ⑤ این قصه شنیده که مستی زین
 پیش ⑤ شاخصه ز پشه شهرة بزهزم شاشید ⑤ حکیم رودکی ⑤ ز قلب آنچنان سوی
 دشمن بتافت ⑤ که از هیبتش شیر نر آب تاخت ⑤

بهمشت

فردوس ⑤ دارالسلامت و دارالسلام ⑤ دارالنعیم ⑤ رضوان کده ⑤ روضه کده ⑤ روضه
 رضوان ⑤ سرای جاوید ⑤ خلد بریں ⑤ سرای محمود ⑤ سرای جزا ⑤ سرای سرور ⑤

جنت الماوی ⑤ مرغزار عقیقی ⑤ ادريس خانه ⑤ باغ قدس ⑤ باغ وسیع ⑤
 بام بدیع ⑤ ده مسکین ⑤ روضه خلد بریں ⑤ روضه مرغوب ⑤ روضه ارم ⑤ بهشت
 آنجا که آزارے نباشد ⑤ کسی را با کسی کارے نباشد ⑤ یکے میخواهد از تو
 جنت و حور ⑤ یکے خواهد که از دوزخ شود دور ⑤ ولیکن ما نخواهیم این را آن
 جست ⑤ مراد ما همان خوشنودی تست ⑤ چو تو خوشنود گردی در دو عالم ⑤ همین مقصود
 بس والله اعلم ⑤ حافظا خلد بریں خانه موروث منست ⑤ اندرین منزل ویرانه نشیمن
 چکنم ⑤ معنی آب زندگی و روضه ارم ⑤ جز طرف جویبار و مئے خوشگوار چیست ⑤ باغ
 فردوس از برای دیدنش باید مرا ⑤ بے جمالش روضه جنت چکار آید مرا ⑤
 در عیش نقد کوش که چون آبخور نماند ⑤ آدم بهشت روضه دارالسلام را ⑤ مثنوی
 معنوی ⑤ نیک مردان را نعیم اندر نعیم ⑤ عشقبا زانرا لقا اندر لقا ⑤ حصه آنها
 وصال حور عین ⑤ بهره اینها جمال کبریا ⑤ بیت ⑤ ایها الاخوان تا چند انتظار آن
 نگار ⑤ زاهدان فردوس می جویند ما دیدار یار ⑤

بوریا کوبی

بعربی دق الحصیر گویند ⑤ چون کسی مکانے نو سازد و طعامی مهیا گرداند
 و مردم را دعوت کند در عجم بوریا کوبی و در عرب دق الحصیر گویند و این
 بمعنی ماحنت و مشقت هم آمده ⑤

بوسه گرفتن

بوسه خوردن و بوسه بلفظ کندن و چیدن و دزدیدن و سنجیدن و بر افشاندن
 و ریختن و شکستن و افکندن و زدن و نهادن و کردن و خوردن و دادن مستعمل است ⑤
 حلوائی بیدود ⑤ فندق شکستن ⑤ حلوائی پیدخان ⑤ شفتالو ⑤ طغرا ⑤ دایم غم
 نخوردن یک بوسه میخورم ⑤ بوسه نخورده ام ز تو افسوس میخورم ⑤ نظامی ⑤
 ملک بر تنگ شکر بوسه بشکست ⑤ که شکر در دهان باید نه در دست ⑤ عرفی ⑤

لب مصیبت اگر امروز رحمت خواند @ هزار بوسه شادی ز روی غم چیند @ طالب
 آملي @ زبانم سیر بود از گفتگو لبیک @ لبم در بوسه خوردن اشتها داشت @
 کمال خاجند @ پیر ما بوسه ازان لب برفکنند @ چون کند بیچاره دنداننش نیست @
 باقر کاشي @ بکام دل ز لب بوسه چگونه خورم @ هزار دیده حسرت برین
 فواله گذشت @ ناصر خسرو @ انصاف مظلومان بده خود گو که این نیکو بود @
 من بوسه بر پایت غم تو پا نهی بر روی من @ میرابوالقاسم @ یک بوسه از رخت
 ده و یک بوسه از لب @ تا هر دو را چشیده بگویم کدام به @ خواجه جمال الدین
 سلمان @ بکام من ز لب پیش از آنکه خط بدمد @ عنایت کن و حلای بیدخان
 برسان @ حافظ @ منم یارب که جانانرا ز عارض بوسه می چینم @ دعای صبحم
 دیدی که چون آید بکار آخر @ عشرت @ شفتالوی گلشن تو خواهم @ باری
 به ازین دیگر چه باشد @

بوالبشر

طفل چهل روزه @ پیر سرانديب @ گنج خاكي @ صفی الله کنایه از آدم
 علیه السلام @ مثنوي معنوي @ ای رخ چون زهره ات شمس الضحی @ ای کدامي
 رنگ تو گلگونها @ تاج کرمناست بر فرق سرت @ طوق فضلناست آویز برت @ هیچ کرمناشنید
 این آسمان @ کپن شنید این آدمي پر غماں @ احسن التقویم در والتین بخوان @
 که کدامي گوهر است از بحر جان @ گر بگویم قیمت آن ممتنع @ من بسوزم
 هم بسوزد مستمع @ مثنوي معنوي @ زادمي ابلیس صورت دید و بس @ غافل از معني
 شد آن مردود خس @ که چرا من خدمت این طین کنم @ صورتی را من لقب چون
 دین کنم @ نیست صورت چشم را نیکو بهال @ قابه بینی شعله نور جمال @

بوی آمدن

بوی دمیدن @ بوی خاستن @ بوی زدن از چیزے @ بو دادن @ بوبلند
 شدن @ بو ریختن @ بو گنجیدن @ بوی شایع شدن @ بو تراویدن @ بو

پریدن ۛ بوی چکپدن ۛ بعربی قوح گویند ۛ شینخ شیراز ۛ نبود بره مصر جز
 این چشم آمیدم ۛ بوی خوش یار از درو دیوار بلند است ۛ وله ۛ بوی زلفت
 بگریبان وفا ریخته اند ۛ طرفه سوزی بدماغ دل ما ریخته اند ۛ میر خسرو ۛ
 دل دامن گرفت رها چون کند کسے ۛ پیرے که بوی یوسفش از پیرهن زده است ۛ
 ای فاخته از ناله زن آتش ببوستان ۛ کان گل آمید نیست که بوی وفا زند ۛ
 وحید ۛ ز آتشی رخ او گر نقاب بر خیزد ۛ ز ریک بادیه بوی کباب بر خیزد ۛ
 اوجی همدانی ۛ از سبزه خط تو دهد بوی جان هنوز ۛ بلبل برون نرفته ازین
 گلستان هنوز ۛ کمال خاجند ۛ میدمید از دم مشکین صبا بوی بهشت ۛ بوی
 بردیم ازان زان سرکوه آمده بود ۛ چو راز عشقبازان بود پنهان ناله بلبل ۛ نسیم
 گل ز بستان رخس امروز شایع شد ۛ نورالدین ظهوری ۛ از شوق تو چشم آرزو می
 پرد ۛ با موی تو از شمامه بو میریزد ۛ رخسار تو بار ناز آن زلف کشد ۛ آری
 چون بی به بال او می پرد ۛ میر نجات ۛ بوی گلاب از درو دیوار میچکد ۛ ای
 گل بآه گرم که برخورده دگر ۛ صائب ۛ می تراود بوی درد از خرقة خونین دلاں ۛ
 نافه بوی خویش را امساک نتوانست کرد ۛ

بے حیائی و بے شرمی

پوست سگ بر رو کشیدن ۛ آب در چشم نداشتن ۛ آب در دیده نداشتن ۛ
 آسیای فلانے از بے آبرویی دایر است ۛ پهن چشم ۛ چشم بیحیا ۛ چشم بے آب ۛ
 چشم بے نم ۛ چشم بے حجاب ۛ چشم دریده ۛ چشم زاغ ۛ چشم بے شرم ۛ
 چشم ساخت کردن ۛ خیره چشم ۛ خیره نگاه ۛ زه دیده ۛ سفید چشم ۛ
 شوخ چشم ۛ شوخ دیده ۛ کون سوخته ۛ گستاخ رو ۛ نرم چشم ۛ هرزه نگاه ۛ
 چشم چراندن ۛ نگه چرانی ۛ صائب ۛ تمام رحمت و لطف است عشق بنده ۛ
 نواز ۛ چه شد که آب مروت بچشم اخوان نیست ۛ واله هروی ۛ به محنت
 تن ده از دوراں وفا کم جوکه گردون را ۛ به بے آبیست چشم شهرة همچو چشم

عربانش ۛ ظهوري ۛ بحر و کان باتو حرف جود زدند ۛ پهن چشمي آن
دریده دهان ۛ

بیت الخلا

بیت الفراغ ۛ متوضي ۛ طهارتخانه ۛ طهارت جای ۛ دارالحدث ۛ مستراح ۛ
آفتابه خانه ۛ ادب خانه ۛ آب خانه ۛ جای ضرور ۛ قدم جا ۛ آبستگاه ۛ آبستگاه
و آبستگاه چه آبست بفتح ثالث و سکون سین نهفته و پنهان را گویند و گاه بمعنی
جا و مقام و آبستگاه مخفف آبستگاه است از برهان ۛ شاه اسمعیل ذبیح ۛ
در حقیقت مرد دنیا دار کوري بیش نیست ۛ مال و جاهش مایهٔ عجب و
غرور بیش نیست ۛ پامنه آنجا مگر بهر قضای حاجت ۛ خانه اهل دول جای
ضرور بیش نیست ۛ نظامي ۛ در مذمت دنیا می فرماید ۛ مصرع ۛ که هم
مستراح است هم مستراح ۛ سلیم گوید ۛ چند پاس ادب کسے دارد ۛ انجمن
نیست این ادب خانه ۛ میر یحیی شیرازی در هجو کوتوال ۛ ندهد حصه تا
رفیقان را ۛ در ادب خانه می خورد نان را ۛ مگر آن شوخ پیچشی دارد ۛ
که شب و روز بر سر قدم است ۛ شفائي ۛ ای راحتے وقف بدارالحدث عام ۛ
وے مبرز آگنده لقا روزه بیمار ۛ کمال اسمعیل ۛ من چو مرهم نشسته بر سروریش ۛ
او چو محدث فراز بیت فراغ ۛ قبول ۛ بود شعر هر کس که خالی ز لطف ۛ مبرنام
اورا که بیت الخلاست ۛ

بے اعتبار شدن و کردن و بے رتبه شدن

از چشم افتادن ۛ از نظر افتادن ۛ از نظر افگندن ۛ از چشم افگندن
و انداختن ۛ از دایره افتادن ۛ از سر خانه افتادن ۛ از طاق افتادن و افگندن ۛ
از جای بلند افتادن و افگندن ۛ از طاق دل افتادن ۛ داخل جمعخرج نیست ۛ
ریش نداشتن ۛ آسیای فلانے از بے آبروی دایر است ۛ لا ادري ۛ آدمي در

تنگدستی میشود بے اعتبار ⑤ راستی بر جا نماند تیر چوں بے پر شود ⑤ مولانا
 ناظم هروي ⑤ بسکه از بے اعتباریهای خون شرمندۀ ام ⑤ آنچنان سوی تو می
 آیم که گویا میروم ⑤ تاثیر ⑤ آسیائی هرکه از بے آبروی دایر است ⑤ میتواند
 چوں فلک باعالمی یگرو کند ⑤ والۀ هروی ⑤ بے پردۀ روی او نتوانم نظاره کرد ⑤
 از بس حجاب حسن فگند از نظر مرا ⑤ صائب ⑤ عمرها شد تا ز چشم اعتبار انداخته
 است ⑤ قبله را چوں طاق نسیان گوشۀ ابروی تو ⑤ آنکه از چشم تو افگند مرا
 بے تقصیر ⑤ چشم دارم بهمین درد گرفتار شود ⑤ عشقم چنان ربود که دنیا و
 آخرت ⑤ افتاد چوں دو قطرۀ اشک از نظر مرا ⑤ جمال الدین سلمان ⑤ از آنکه
 چشم من از طلعت تو محجوبست ⑤ چو اشک مردم چشم خودم ز چشم افتاد ⑤
 صائب ⑤ چنان افتادم از طاق دل همصاحبان صائب ⑤ که وقت رفتنم آئینه چشمی
 تر نمی سازد ⑤ صوفی شیرازی ⑤ صوفی هر کس که بوالفضول افتاد است ⑤ از دایرۀ رد
 و قبول افتاد است ⑤ از گردش چرخ است که بد میرقصم ⑤ این دایرۀ ساخت بے اصول
 افتاد است ⑤

بیہودہ گفتنی و بیہودہ

در لفظ هرزہ گو بیاید ⑤

بیعزت شدن و کردن

آب رفتن لازمی و آب ریختن متعدی ⑤

بے نشان کردن و ماندن

در نورد نهادن ⑤ در چاہ افگندن ⑤ طبل در زیر گلیم ماندن ⑤ انگشت
 نیل بر خانماں کشیدن ⑤ راه را سیاه کردن بر کسی ⑤ خواجہ نظامی ⑤ گرم
 بشکنی ورنہی در نورد ⑤ کف خاک خواہی ز من خواہ گرد ⑤ شیخ شیراز ⑤

یا مرو با یار ارزق پیرهن ۛ یا بکش بر خانمان انگشت نیل ۛ نظامی ۛ چو در
 برق کوه رفت آفتاب ۛ سر روز روشن در آمد بخواب ۛ سیه کرد بر شب روان
 راه را ۛ فرو برد چون ازدها ماه را ۛ انوری ۛ موافقان ترا بام چرخ برده عالم ۛ
 مخالفان ترا طبل مانند زیر گلیم ۛ خواجه جمال الدین سامان ۛ فکند لطف تو در
 چاه ذکر یوسف را ۛ نهاد عدل تو بر طاق نام کسری را ۛ

بیمار و سقیم بودن

شال بگردن داشتن ۛ بیحضور شدن ۛ صاحب فراش ۛ گران بودن بیمار
 کنایه از اشتداد بیماری که بیم مرگ دران باشد ۛ رنجور ۛ میر معزی ۛ صفات
 نرگس بیمار و زلف رنجورش ۛ بدست طرفه دران طرفه تر بدیدم کار ۛ که مستمند منم
 هست زلف او رنجور ۛ که درد مند منم هست چشم او بیمار ۛ شفائی گوید ۛ
 یار عاشق شده است درمان چیست ۛ عیسی اینجا که بیحضور شود ۛ نصرت گوید ۛ
 پروانه تادم صبح مشکل که زنده ماند ۛ بیدار باش ای شمع بیمار ما گران است ۛ
 شانی تکلو ۛ ترا که در لب نوشین هزار گونه هفاست ۛ چرا همیشه مرا بے حضور
 باید داشت ۛ تاثیر ۛ گرنه از حسرت خورشید رخت رنجور است ۛ ماه از هاله
 چرا شال بگردن دارد ۛ گر بر سر بیمار خود آئی بعیادت ۛ صد سال بامید تو
 بیمار توان بود ۛ کلیم ۛ می کند نرگس بیمار تو خونخواری دل ۛ همچو مستی
 که بپرسیدن بیمار آید ۛ

بیمار خانه

مراد از شفا خانه ۛ بعربی دارالشفا گویند ۛ

بے اختیاری درکارے

ریش در دست دیگرے داشتن ۛ سعدی ۛ هر که دل پیش دلبهرے
 دارد ۛ ریش در دست دیگرے دارد ۛ

بیهوشی گردانیدن و شدن

مشک در شراب کردن ⑤ از پرکار شدن ⑤ از پرکار رفتن ⑤ از دست شدن و رفتن ⑤ از دست بردن و از دست بیرون بردن ⑤ از هوش بردن ⑤ افیون در شراب کردن و ریختن ⑤ وحید ⑤ رسیدی غارتی کردی ندانستم چها کردی ⑤ مرا بردی ز هوش اما نمیدانم کجا بردی ⑤ خواجه شیراز ⑤ مرا می دگر باره از دست برد ⑤ بمن باز پیمود می دست برد ⑤ پرده مطربم از دست برون خواهد برد ⑤ آه از آنکه درین پرده نباشد یارم ⑤ سلا محمد عصار ⑤ ز راه شوق گشتندی چو سرمست ⑤ بجایم اولین رفتندی از دست ⑤ میر خسرو ⑤ تا هر که باشد یار تو بیخود شود درکار تو ⑤ ای زیر لب گفتار تو در باده افیون ریخته ⑤

بیدار شدن و کردن

سر از خواب در آمدن ⑤ سر بر گرفتن ⑤ سر از خواب بر کردن ⑤ سر از خواب تهی شدن لازمی و سر از خواب جهانندن متعدی منه ⑤ از خواب بر آمدن ⑤ شکستن خواب ⑤ آب بر دیده زدن ⑤ آب بر روی زدن ⑤ آب بر رخ زدن و ریختن ⑤ عرق بر روی کسی ریختن ⑤ خواب بر داشتن از چشم اینجا لفظ بیدار مقابل خفته مرکب از بید بمعنی شعور و آگاهی و آر که کلمه نسبت است و در صفات با غنچه ⑤ آئینه ⑤ بخت ⑤ دولت ⑤ همت ⑤ دل ⑤ خاطر ⑤ جان ⑤ عقل ⑤ شرم ⑤ شبنم ⑤ عرق ⑤ فتنه ⑤ مغز ⑤ مستعمل و نیز لفظ بیدار بالفظ کشیدن مروج است ⑤ میر خسرو ⑤ جهان زنده از جان بیدار او ⑤ زمین روشن از روز بازار او ⑤ دای چون همت بیدار داری ⑤ به آن باشد که با این کار داری ⑤ صائب ⑤ این چه چشمی همیشه در خواب است ⑤ این چه شرمی همیشه بیدار است ⑤ دیده امید ما بر دولت بیدار نیست ⑤ فتحیاب باز چشم نیم خوابی دیگر است ⑤ بموی سوختگان مغز ما شود بیدار ⑤ اگرچه همچو شرر خوابگاه ما سنگ است ⑤ مرزا بیدل ⑤ یک غنچه بیدار ندارد چمن دهر ⑤ شاخ گل این باغ بچشم

رگ خوابست ۛ سلمان ۛ شب دراز نه تکمیل علم و حکمت عین ۛ بسا که
 نرگس مشکین کشید بیداری ۛ وحید گوید ۛ دل مرا اگر آن شوخ از عتاب
 شکست ۛ بچشم او دل من هم ز ناله خواب شکست ۛ شب هاجر تو چون این
 دل بے تاب بر دارد ۛ ز چشم صورت مخمل فغانش خواب بر دارد ۛ صائب ۛ
 ز هوش برد چمن را چنان نظاره تو ۛ که شبم آب مکرر بچهره گل ریخت ۛ
 کلیم ۛ بعد عمری که بخواب من بیدل آمد ۛ گریه آبی برخم ریخت که
 بیدار شدم ۛ خواجه اصفی ۛ گریه شست امشب ز چشم گنجل خواب عافیت ۛ
 آب بر رو طفل را در عین خواب خوش زدم ۛ واله هروی ۛ از خواب جهانداریم
 سر بے خبران را ۛ بر شیشه دمیدیم دعای سحری را ۛ ۛ اتفی ۛ سر اهل
 ایران تہی شد ز خواب ۛ که بگذشت دریای آتش ز آب ۛ خواجه شیراز ۛ
 ماهی و مور دوش نخفت از فغان من ۛ و آن شوخ دیده بیس که سراز
 خواب بر نکرد ۛ

بیاد کسے شراب خوردن

بروی کسے شراب خوردن ۛ بطاق ابروی کسے مے خوردن و زدن ۛ بطاق
 ابروی کسے ساغر زدن و خوردن ۛ بروی کسے جام کشیدن و شراب زدن ۛ بیاد
 کسے شراب خوردن ۛ فردوسی ۛ یکے بلبلی سرخ در جام زد ۛ تہمتن بروی
 زوارة بخورد ۛ سایم گوید ۛ ز اهد امشب تا سحر باما شراب زد ۛ ساغرے
 ہردم بطاق ابروی محراب زد ۛ اشرف ۛ خوش آنکہ مست نشینم بر ابر رویت ۛ
 کشم چو چشم تو ساغر بطاق ابرویت ۛ باشد بطاق ابروی درگاه عالیش ۛ ہرکس
 بہر کجا کہ کند کسب اعتبار ۛ یکے جام زرین پر از بادہ کرد ۛ بیاد رخ آن
 پریراد خورد ۛ طالب آملی ۛ در مسجدیم طاعت میخانہ شغل ماست ۛ جامی
 بطاق ابروی محراب مے کشم ۛ

بے ادبی کردن

پای بر مصحف کشیدن و کردن ۰ بے اندامی از غیاث ۰ نا تراش ۰ نا
 هموار ۰ نا تراشیده ۰ نا فرهنگ ۰ شاخ نا شکسته ۰ چشم دریده ۰ تارک ادب
 بعربی اساءة الادب ۰ تارک الادب ۰ سی الادب ۰ زلالي ۰ چه زلفی هندوی ایمان
 بریده ۰ سیاه پای بر مصحف کشیده ۰ سعدی ۰ زیک نا تراشیده در مجلس ۰
 بر ناعد دل هوشمندان بسے ۰ مصرع ۰ که فرزندان نا هموار ژایتند ۰ ملا وحشی ۰
 در هند که زادگانش تارک ادب اند ۰ لبریز جهالت اند و فاضل لقب اند ۰
 اوساط الناس چون از اول همه حشو ۰ اشراف همه سید و قنبر نسب اند ۰ محمد خان
 قدسی ۰ جوان از ملامت گرفتیش به تیر ۰ که ای چون کمان شاخ نشکسته پیر ۰
 حافظ ۰ شوخی نرگس نگر که پیش بشگفت ۰ چشم دریده ادب نگاہ ندارد ۰

بے بها

بے قیمت ۰ کالای بیش قیمت و نیز متاع بیقدر اول مشهور است و ثانی
 میر صدي ۰ در زمان ما نجابت بسکه بے قیمت بود ۰ غبن دارد قطرة نیسان
 اگر گوهر شود ۰ تاثیر ۰ گر چه بیقدریم تاثیر ایمنیم از حادثات ۰ چون متاع بے بها
 هر جا ز یغما مانده ایم ۰ مصرعه ۰ چو مشک است بے قیمت اندر ختن ۰

بے رحمی و سنگدلی

پستان سفید کردن ۰ افسرده دل ۰ افسرده روان ۰ افسرده جان ۰ سپید
 شدن خوں ۰ سخت دل ۰ سخت جان ۰ ملا قاسم مشهدي ۰ از صحبت افسرده
 روانان بحدذر باش ۰ جویای جگر سوختگان همچو شرر باش ۰ نظامی ۰ افسرده
 دلاں را در آید بکار ۰ غم آلودگان را شود غمگسار ۰ کلیم ۰ عیب از نهاد سخت
 دلاں نیست آفتی ۰ ای خواجه موی کاسه چو موی خمیر نیست ۰ محمد رضای

شکیمی ⑤ شبهای هجر را گذراندیم و زنده ایم ⑤ مارا بساخت جانی خود این گمان
 نبود ⑤ آفتی میدهد با بخت سیاهم زان سبب ⑤ کرده از روز نخستین دایه ام
 پستان سفید ⑤ کاشی ⑤ خونم ز سر مهری آن شوخ شد سفید ⑤ اکنون باین
 خوشم که بها نیست آب را ⑤ محمد خان قدسی ⑤ کشته خون مردم چشم ز بے
 مهری سفید ⑤ من چو طفلانش خیال شیر مادر میکنم ⑤

باب البای فارسی

این حرف در تعریب و غیر تعریب بقا بدل شود چون پیل و فیل و سپید و
 سفید و بباء موحده چون بزوه و بزوه و تب و تب و بجیم عربی چون پالیز و جالیز
 و بغین معجمه چون پرویزن و غرویزن و بکاف تازی چون پنج و کنج بمعنی چرک
 چشم و بلام چون سرانندیم و سرانندیل و بهمیم چون سپاروک و سماروک بمعنی کبوتر
 و بواؤ چون چار پاو چاروا ⑤

پادشاه

خلیفه ⑤ ظل اللہ ⑤ ظل سبحانی ⑤ سایه رب النعیم از برهان ⑤ نظم ⑤ نص
 قرآن شنو که حق فرمود ⑤ در مقام خطاب با داؤد ⑤ که ترا زان خلیفگی دادیم ⑤
 سوی خلق جهان فرستادیم ⑤ تا دهی ملک را ز عدل اساس ⑤ حکم دانی بعدل
 بین الناس ⑤ هر گرامی ز عدل مستور است ⑤ از مقام خلیفگی دور است ⑤ آنکه
 گیرد ستم ز دیو سبق ⑤ عقل چون خواندش خلیفه حق ⑤

پای انداز افکندن

چیز در قدم کشیدن کنایه از فرش و بساط که برای عظمت و شان خود
 و تعظیم مهمان در رهگذرش بگسترند ⑤ واله هروی ⑤ شکوه حسن و محبت

بپایمرد نیاز ⑤ برآه ز ابله افکنده اند پای انداز ⑤ طالب کلیم ⑤ تا نباشد یک
گلستان خار پا انداز من ⑤ کی ز کنج غم قدم در باغ و بستان می نهیم ⑤ شیخ
شیراز ⑤ جان در قدمت کشم و لیکن ⑤ ترسم نه نهی تو پای برخس ⑤

پاره پاره بخشش بخشش لخت لخت از برهان و بهار عجم پاوا شدن طفل را

پاوا کردن طفل پا باز کردن پا گرفتن طفل و بپا آمدن طفل بمعنی نو برفتار
آمدن طفل اما حالا در محاوره خصوصیت برفتار طفل بهمانده از مصطلحات و بهار
عجم و برهان ⑤ بیانا ⑤ با که بودی شب کجا رفتی خیانت را که بست ⑤
بے وفا گویا ببزم غیر پاوا کرده ⑤ اشرف ⑤ زاهد آخر بدر میکرده پایش واشد ⑤
دختر آخرت آخر پسر دنیا شد ⑤ کلیم ⑤ بسیر کوی او تا باز شد پای سرشک
من ⑤ چو طفلان را باین امید از مکتب رها کردم ⑤

پیشانی بودن و کردن

به سر زلف صحبت داشتن ⑤ از غیث اللغات ⑤ بیحضوری ⑤ پنبه شدن و
کردن ⑤ در لفظ متفرق شدن بیاید ⑤ مخلص کاشی ⑤ از بس دام ز حلقه کثرت
رسیده شد ⑤ گردید بیحضور ز جمیعت حواس ⑤ اثیرالدین ⑤ رائے تو پنبه کرد
سر بوالفضول را ⑤ کا گنده بود گوش قبول از ندای ملک ⑤

پوده بررو گرفتن از شرم و حیا

روی گرفتن از کسی ⑤ روی کسی گرفتن ⑤ روداری ⑤ تاثیر گوید ⑤
آخر گرفت از ما آن روی دلکشا را ⑤ از ما گرفت دل را بگرفت روی ما را ⑤
شفیعی اثر ⑤ نباشد سخت باطن چشم رو داری ز احبابش ⑤ بود آئینه فولاد
کی حاجت بسیمایش ⑤

پرهیز کردن

پهلو زدن ⑤ دست کشیدن از چیزے ⑤ مشرق‌العشق ⑤ تابکی چو عاشقان
پهلو زدن ⑤ دم گره کن دل زیاد نفس کن ⑤

پستان معشوق

انار ⑤ حباب ⑤ قُبّه ⑤ سنگ ⑤ غنچه ⑤ بلبله ⑤ دست افشار ⑤ سنگ
ساخت ⑤ دست مال ⑤ ترنج ⑤ سر زنبور ⑤ گوی ⑤ آبله ⑤ نور ⑤ برج ⑤
بیضه ⑤ جام شیر ⑤ چشمه شیر ⑤ خانه شیر بهار عجم ⑤ نار باغ سینه ⑤
مرزا صائب ⑤ در نار باغ سینه حلاوت نمائده است ⑤ امروز دست از دست که
سیمب زدن گرفت ⑤ ملا جامی ⑤ دو پستانش که آرام دو دستند ⑤ دو مخمور گران
سر خود پرستند ⑤ ز سینه تا کمر دریای سیماب ⑤ در و پستان حباب ناف
گرداب ⑤ دو پستان هر یکے چون قُبّه نور ⑤ حبابے خاسته از عین کافور ⑤
دو نار تازه هر یک نونهالے ⑤ دو برج قلعه حسن و جمالے ⑤ بیت ⑤ به حریر
تن و دیبانت ⑤ به ترنج برو سیمب و زناخت ⑤ بیت ⑤ نیم از پرورش مادر گیتی
راضی ⑤ زانکه خون خورده ام از آبله پستانش ⑤ معزی ⑤ بسر بلندی پستان
خویش غرّه مشو ⑤ که سر نگون شود این رویاه دست بدست ⑤ مسیح ⑤ دونورس
میوه باغ جوانی ⑤ تمنای حیات جاودانی ⑤ دو نارنج رسیده نا رسیده ⑤ دو
امرو گزیده نا گزیده ⑤ دو پستانش دو گلناران جانند ⑤ کله بر سر فرنگی زاد
گانند ⑤ بیت ⑤ پستان همه نور و سینه ات جمله لطیف ⑤ یک دیمج دو آفتاب
کم دیده کسے ⑤ غنیمت ⑤ بروی سینه اش سیمب دو پاره ⑤ علاج قوت ضعف
نظاره ⑤ محمّد مقیم آزاد ⑤ دو پستان هر یکے چون جوی شیراند ⑤ بسامان
حسن را دو فرش میر اند ⑤ عالی ⑤ جز آن پستان که باشد نور دیده ⑤ حباب
از آب آئینه که دیده ⑤ امیر خسرو ⑤ دو پستانش دو لیمن پر ز نور است ⑤
بساختی و صفائی چون بلور است ⑤ مخلص کاشی ⑤ پستان چو لب گزیده شود کام

از و ماجو ⑤ زان رو که آب نیست آنار مکیده را ⑤ محمد خان قدسي ⑤ زدمش
دست به پستان و بخشم آمد پیش ⑤ شد یقینم که ازار است جلال آبادي ⑤ لا
اعلم ⑤ پستان ترا چشم بُتان است از پی ⑤ یک نار است و هزار بیمار اینجا ⑤

پسر خواندگی از قبیل برادر خواندگی است

بفرزندی برداشتن ⑤ در گریبان انداختن طفلي را ⑤ مشرقی ⑤ چرخ آنروز
که گهواره ز پيشم برداشت ⑤ پدر عشق بفرزندی خویشم برداشت ⑤ واقف خان ⑤
دل همان روز پدر از من شیدا برداشت ⑤ که بفرزندیم این عشق جگر خا برداشت ⑤
مصرعه ⑤ لاف یاری و برادر خواندگی ⑤

پشیمان شدن و تاسف خوردن

پشت دست خائیدن و گزیدن و پشت دست بدندان گزیدن و بر کندن ⑤
دندان بدندان زدن ⑤ شاخ از پشیمانی بر آمدن ⑤ کون خاریدن ⑤ لب گزیدن ⑤
فلانی لکد بخت خورده است و لکد روزگار خورده ⑤ این هر دو کنایه از آنست که
از آنکه قدر عافیت ندانسته بود پشیمانست ⑤ انگشت خائیدن ⑤ انگشت گزیدن ⑤
انگشت خواره ⑤ صائب ⑤ از گداز شمع روشن شد که در بزم وجود ⑤ روزی روشندان
انگشت خود خائیدن است ⑤ حکیم نزاری قهستانی ⑤ هلیل از غصه پشت دست
بر کند ⑤ گریبان چاک زد از سر بیفکنند ⑤ صائب ⑤ یابد چگونه راه دران زلف
دست ما ⑤ جائیکه شانه میگذرد از دور پشت دست ⑤ سعدي ⑤ به تندي سبک
دست بردن به تیغ ⑤ بدندان گزد پشت دست دریغ ⑤ اشرف ⑤ غزال اگر بتو
میداشت لاف یکتائی ⑤ بر آمده است کنون شاخش از پشیمانی ⑤ بیت ⑤ امروز
بدان مصلحت خویش که فردا ⑤ دانی و پشیمان شوی سود ندارد ⑤

پشت سر

کنایه از دور افتاده و از نظر رفته و تاثیر و پشت سرشان است یکسان چون
ورقهای کتاب و همشپناهی که با هم جان در یک قالب اند

پلک چشم

نیام چشم و بام چشم و احاف چشم و بعربی جفن بفتحتین و اجفان
جمع آن و سوزنی و چون بوم بام چشم بابر و بزور چشم و وز کینه گشته پره
بینیش بپلوار و میر خسرو و سوزن پلکا کدام سوئی و پنبه دهنه کدام روئی

پنجهان ساختن امری که در غایت ظهور بود

آفتاب بگل اندودن و خورشید بگل اندودن و دهل در زیر گلیم زدن و
طبل زیر گلیم پنجهان کردن و طبل در زیر گلیم پنجهان زدن و طبل بگلیم کشیدن و
بر آشستر نشستن و سرفرو کردن و کلوخ بر لب مالیدن و کلوخ بر لب زدن و آسمان
را به ابرو پوشیدن و نظامی و اگر پیکر تست چندین و اجوش و به ابروی خود
آسمان را میپوش و ظهوری و طبل بگلیم فقر و در کش و کاقبال کلاه زیر نمد
کرد و مولوی معنوی و بر اشتهری نشینی و سر را فرو کنی و در شهر میروی
که نه بینند مرا و کمال اسمعیل و صیت صدرش مشرق و مغرب فرو گرفت و
دست نبوت تو چو زد طبل در گلیم و انوری و خرد زان تیره گشت الحق بهن
گفتا که بامن هم و بگز مهتاب پیمائی بگل خورشید اندائی و میر خسرو و آن غوری
بکر که هست در خورد دو نیم و دارد روی زشت قرا از دیو رجیم و گاید گس بُز ز
پشم پنجهان دارد و تا چند توان دهل زدن زیر گلیم و مولوی جامی و ابش
تر بود از خون خوردن شب و کلوخ خشک را مالیده بر لب و مولوی معنوی و
صد جام بر کشیدی و بر لب زدی کلوخ و لیکن دو چشم مست تو بره می دهد صلا

پنهان کردن راز

پرده بر روی کار افگندن سند این در افشای راز گذشت ۵ باز داشتن ۵
کلوخ بر لب مالیده ۵ استاد فرخی ۵ تو بگوی چه افتاده است بگو اربتوانی ۵
من نه بیگانه ام این حال ز من باز نداری ۵ مصرع ۵ کلوخ خشک را مالید بر لب ۵

پنهان داشتن و شدن و نخیبه کردن

پس دست کردن ۵ پس دستی ۵ پس افگندن ۵ در پشم کشیدن از بهار
عاجم ۵ سر پوش گذاشتن ۵ سر بزیر لحاف کشیدن ۵ سر در شکم نهادن ۵
عرفی ۵ کشیده فتنه معزول سر بزیر لحاف ۵ دریده ظلم فراموش طبل زیر گلیم ۵
کمال اسمعیل ۵ زودش بسان آستره سر در شکم نهد ۵ در عهد تو هرآنکه بموی
گزند کرد ۵ ظهوری ۵ پیش بندی گرچه کردم گریه را ۵ خنده پس دستی
ام را آب برد ۵ میر خسرو ۵ چنار بین که زر غنچه را کند پس دست ۵ گل و شگوفه
صبا را برای زر گیرند ۵ دگر بخانه زرے ماند زن کند پس دست ۵ ز بهر آنکه
چو در لنگ دیگرش بخرام ۵ بیت ۵ آن حرم قدس چو واپس فکند ۵ راه
درا قصای مقدس فکند ۵ تاثیر ۵ آسمان دون است و دونه هر نفس می
پرورد ۵ عیب خود را تا کند سر پوش خس می پرورد ۵ هرکس که بتان را
بهوس بگذارد ۵ در مسلک حق پای به پس بگذارد ۵ در پرده مگوئی چرن سخن
حق باشد ۵ سر پوش بحرف پخته کس نگذارد ۵

پنجه معشوق

ماخمس ۵ دور ماه ۵ آفتاب ۵ برگ چنار ۵ گل شگفته ۵ پنج بر گه
از تشبیهات اوست ۵ و نگاریں ۵ سیمیں ۵ خونیں ۵ تیغ آره ۵ شیر افکن از صفات ۵
مخلص کاشی ۵ دلم فشرده آن پنجه نگاریں است ۵ ماخمس که بدل ناخن

زند این است ⑤ ملاشیدا همدانی ⑤ ز پنج انگشت مه را پنجه کرده ⑤ ز زور
پنجه مه را رنجه کرده ⑤ ناصر علی ⑤ گر را نگری صنعت مشاطگی نیست ⑤
ساکریست که بر پنجه خورشید نهادست ⑤ صائب ⑤ بدامن میرسد چاک
گریبان گلعداران را ⑤ بهر محفل که آن دست نگارین میشوند پیدا ⑤

پناه خواستی در لفظ زنهار خواستی بیاید *

پوشایان چیزے *

بپیزے بر آوردن ⑤ بپیزے گرفتن ⑤ بعربی تغطية و تغشیه و این متعدی منه
است بمعنی پوشانیدن ⑤ صائب ⑤ چو رشته هر که شد از پیچ و تاب من آگاه ⑤ ز
آب دیده خود در گهر گرفت مرا ⑤ بیت ⑤ بے خود آن بوسه ز لعل لب دیگر
گیرند ⑤ پسته بے پوست چو گردید بشکر گیرند ⑤

پهلوار

پهلوار چرب و پهلوار کنایه از کریم و جوانمرد و نیز کنایه از ثابت و پایدار
چون عیش پهلوار و حرف پهلوار و کف پهلوار و سخن پهلوار کنایه از حرفیکه
درمیان دو کس نفاق اندازد و دامن پهلوار دامن فراخیکه عالمی ازو فایده بردارد و
در اصطلاحات پهلوار چیزیکه ازو فایده نتواند برداشت ⑤ ملک قمی ⑤ در روزگار
پهلوی چربی ز کس ندیدم ⑤ دایم بود مکیدن انگشت شمع را ⑤ ظهوری ⑤
روزگاریست ز ابنای زمان غیر سخن ⑤ هیچکس را نشنیدم که بود پهلوار ⑤
بیت ⑤ غم بوسه را کرد صاحب دستگاہ ⑤ پشت کس بر عیش پهلوار نیست ⑤ اسیر ⑤
گر کشادی در چمن بند قبا گاه خرام ⑤ بشنود از لاله و گل حرف پهلوار سرد ⑤

پیر شدن و پیر و کهنه

شیر شدن موی ⑤ کافور در محاسن کشیدن ⑤ مژگان سفید کردن ⑤ چین
 بر ابرو افکندن ⑤ مشک را کافور کردن از موی ⑤ پیر سر ⑤ پیرانه سال ⑤
 کهن سال ⑤ ریش سفید ⑤ سالی ⑤ سالخورد ⑤ دیرینه روز ⑤ دیرینه سال ⑤ سالدار ⑤
 سالدیده ⑤ سال آزمائی ⑤ دندان بلند ⑤ نافه موی ⑤ بعربی مَسْنُ ⑤ مثنوی ⑤
 نوبت پیری چو زند کوس درد ⑤ دل شود از خوش دلی و عیش فرد ⑤ در تن
 و اندام چو آید شکست ⑤ لرزه کند پای ⑤ سستی چو دست ⑤ موی سفید از
 اجل آرد پیام ⑤ پشت خم از مرگ رساند پیام ⑤ دولت اگر دولت جمشیدی است ⑤
 موی سفید آید و نومیدی است ⑤ واله هروری ⑤ دربار عشق را آب و هوای و از
 گون باشد ⑤ جوانان پیر سر باشند و پیران را جوان بینی ⑤ عرفی ⑤ گر گذشتیم
 بر در میخانه تا کارے چه شد ⑤ ور به پیران سر شکستم توبه یکبارے چه شد ⑤
 خواجه جمال الدین سلمان ⑤ نهاد عقل به پیش تو سر به پیران سر ⑤ ز حد خود
 نکشد پیش عقل سر در پای ⑤ بیت ⑤ عطارانش عبیر بویند ⑤ هر چند که
 پیر نافه مویند ⑤ نظامی ⑤ بپرسید کای پیر سال آزمائی ⑤ فگنده سرت سایه
 بر پشت پای ⑤ شوکت ⑤ عهد شباب رفت می سال دیده کش ⑤ ساغر بطاق
 ابروی پشت خمیده کش ⑤ صائب ⑤ با کهن سالان مکن ای نوجوان کاوش که
 هست ⑤ آتش پوشیده در مغز چنار سالدار ⑤ تاثیر ⑤ افتادگی ضرور بود
 سال خورده را ⑤ واجب شود نماز چو وقت زوال شد ⑤ غنی ⑤ ز پیری ریخت
 دندان و ندادم تن بذکر حق ⑤ به بازی آخر این تسبیح چون اطفال گم کردم ⑤
 مُلاقاسم مشهدی ⑤ ای که در ظلمات عشرت کرده مژگان سپید ⑤ تانیفتد بخیه ات بررو
 مکن دندان سپید ⑤ صائب ⑤ تا پای بر فلک نگذاری ز روی خاک ⑤ مویت اگرچه
 شیر شود شیر خواره ⑤ میر خسرو ⑤ حرفی بخوان که چون ورق از جہل شد
 سپید ⑤ کافور در محاسن بخت جوان کشید ⑤ بیت ⑤ که داند که این خاک
 دیرینه دور ⑤ بهر غاری اندر چه دارد بخور ⑤ طالب املی ⑤ از جان
 دیر ساله عجب گر کنیم یاد ⑤ اکنون که یافتیم به تن جان تازه را ⑤ شیخ شیراز ⑤

جهان دیده پیر دیرینه زاد ⑤ جوانرا یکے پند پیرانه داد ⑤ هاتفي ⑤
 بدانا دلیران دیرینه روز ⑤ بر آراست هنگامه دلفروز ⑤ جهاندار دربار گه کرد
 جای ⑤ بدیرینه سالان جنگ آزمائي ⑤ دگر بار کردش سکندر سوال ⑤ که ای
 مهربان پیر دیرینه سال ⑤ ز نیرنگ این پرده دیر سال ⑤ خیالے شدم چون نیارم
 خیال ⑤ غني کشميري ⑤ فروغ شعله ادراک در پیرست کم پیدا ⑤ بود این
 معني پنہان ز شمع صبحدم پیدا ⑤ وحید ⑤ وقت پيري پادشاهي هم ندارد حاصلے ⑤
 خوشدلي در خاکبازي های طفلانست و بس ⑤

پیداله شراب

کشتي دریا فشان ⑤ آب خشک ⑤ آب افسرده ⑤ آب منجمد ⑤ آب
 منعقد ⑤ بدر ⑤ بدر شفق خور ⑤ ترسا ⑤ دریای لعل ⑤ ماه دو هفته ⑤
 کوکب ⑤ هلال ⑤ گرداب ⑤ ساتگیں ⑤ گنبد گل ⑤ گوش ماهي ⑤ مصباح ⑤
 ساغر ⑤ جام ⑤ قدح ⑤ بدر ⑤ کان ماه دو هفته است که با پنج هلال است ⑤
 هر لحظه ورا جانب پروین نظر افتد ⑤ بیت ⑤ ماه دو هفته است جام پنج هلالش
 غلام ⑤ با شفق اورا مدام سوی ثریا گذر ⑤ انوري ⑤ آتش سیال دیدستي در
 آب منجمد ⑤ ور ندیدستي بخواه از ساقیانش ساغرے ⑤ بیت ⑤ در آب منجمد
 مي آتش سیال ریز ⑤ در پای بند با صنم غنچه وش دهاں ⑤ خواجه شیراز ⑤
 عشق من با خط مشکین تو امروزے نیست ⑤ دیرگاهست کزین جام هلالی مستم ⑤
 ترا نواله دمام ز خوان يطعمني ⑤ ترا پیاله مدام از شراب يسقيني ⑤ مرا تو
 قبله ديني ازان سبب گفتم ⑤ بهردمان که لکم دینکم ولي ديني ⑤

پیشانی محبوب

پیشانی مرکب است از پیش واني که کلمه نسبت است یا از پیشان و پای
 نسبت و فارسیان بدین معني جبه و جبیں و سیمای و ناصیه استعمال کنند و با لفظ

سودن و خاریدن و نهادن و شکستن مستعمل و کف الاخصیب و مشتري و زهرة و
 سهیل و صبح و بدر و لوح محفوظ و آئینه و لوح و صفحه و آفتاب و
 ماه و پروین و از تشبیهات اوست و ساحر خند و شگفته و آشاده و وا کرده
 و گرفته و عرق آلود و شرمسار و ساجده ریز و عالم ارای از صفات و
 جمال الدین سامان و مه که از روی تواضع به نهد پیشانی و پیش روی تو زهه روی
 و زهه پیشانی و رشته آن دسته گل باشد از تاب کمر و هاله آن ماه پیشانی هم از
 چین خود است و مرزا بیدل و برآه او نخستین گام مارا ساجده پیش آمد و
 تو ای حسرت قدم میزن که ما سودیم پیشانی و ثابت و بنویسد ز چه رو ماه بر آن
 سورة نور و لوح پیشانی دریاست زر افشان امشب و

پیروی نمودن

پای بر پای کسی نهادن و پا بر پی رسیدن و طابق النعل با النعل یعنی
 قدم نهاده بر قدم پیش روندگان و قطعه و یکے بنور عنایت ره هدایت یافت و یکے
 بوادی خذلان نمود سرگردان و یکے بوسوسه دیو رفت سوی سقر و یکے ز پیروی
 حق گرفت ملک جنان و

پیشی خوردن

پیش دندان و کنایه از طعام اندک که بدان بر سهیل چاشنی خورند یا ناشته
 شکنند و نظامی و جهان پیش خورد جوانیت باد و فزون از همه زندگانیت باد و

پیشوائی کردن

پیشوا رفتن و پذیره شدن و پذیره بمعنی مقبول نیز آمده و بر ابر دریدن بمعنی
 استقبال و ظهوری و سینه استقبال داغی کرد کو خامی پزد و شعله را باد و

آهـم دوش پیمائی مباد ⑤ فردوسی ⑤ چو بشنید گفتار او نامدار ⑤ پذیره
شدن را بیا راست کار ⑤ طالب املی ⑤ چون بیاید پذیره شود سه گام ⑤ رو کش
روی تازه کن بسلام ⑤

پیغام رسانیدن

آنرا پیغام و پیام زبانی هم گویند و پیغام کاغذی پیامی که بتوسل مکتوب
ادا کنند و بالفظ گذاردن و کردن و دادن و آوردن و بردن مستعمل پیغام ادا کردن
بعربی ابلاغ الرسالة و تبلیغ الرسالة گویند ⑤ نظامی ⑤ شهنشه چو بگذار پیغام خویش ⑤
بامید پاسخ سر افکنده پیش ⑤ سلمان ⑤ نسیم صبح پیغامی بخورشید رسا
از ما ⑤ که با یاد جمال او شب ما می کند روزی ⑤ خجند ⑤ پیامی بده گه
گاهی با کمال ⑤ کز آن لب بگوشم خطاب آرزوست ⑤ ارادت خان واضح ⑤ نیست
باکی خون ما بر گردن قاصد به بند ⑤ در نوشتن آنچه باید می توان پیغام کرد ⑤

باب التاء فوقانی

تا در لغت عرب خاک نرم و در فارسی بمعنی عدد چنانکه یکتا و دو تا و
بمعنی ته جامه و غیره و بمعنی تخته کاغذ و مخفف تار که بر سر تارها بندند و
بمعنی هرگز و زنهار چنانکه شیخ شیراز ⑤ ز صاحب غرض تا سخن نشنوی ⑤ و گر
کار بنده پشیمان شوی ⑤ مصرعه ⑤ تا درشتی هنر نه پنداری ⑤ و برای تنبیه
یعنی برای آگاهی دادن چنانکه ⑤ بیت ⑤ تاچه خواهی خریدن ای مغرور ⑤ روز در
ماندگی بسیم دغل ⑤ و بمعنی اگر که کلمه شرط است عرفی گوید ⑤ تا تیغ بکف
یابی بر نقس دو دستی زن ⑤ و برای ابتدای زمان چنانکه ⑤ مصرعه ⑤ تا عشق تو
در سینه مکان کرد کراجا ⑤ و برای انتها آید و گاهی زمان باشد چنانچه ⑤ مصرعه ⑤
تا بروز جزا پیایی باد ⑤ و گاهی مکان چنانکه ⑤ مصرعه ⑤ ز مشرق تا بمغرب طشته
از زر ⑤ و برای ربط آید ⑤ مصرعه ⑤ بفرمود تا داغ شان بر کشند ⑤ و برای اختصار

آید چنانکه ⑤ بیت ⑤ بفرمود تا کار دانان روم ⑤ سوی کید رفتند زان مرز
 و بوم ⑤ و برای علت آید ⑤ بیت ⑤ ز من صورت نه بندد معنی آزار خاطرها ⑤ بیاد
 کس نیایم تا نباشم بار خاطرها ⑤ و برای بیان آید یعنی قایم مقام کاف بیانیه
 چنانکه درین ⑤ بیت ⑤ عمر گرانمایه درین صرف شد ⑤ تا چه خورم صیف و چه پوشم
 شتا ⑤ بیت ⑤ دبیران نگر تا بروز سفید ⑤ قلم چون تراشند از مشک
 بید ⑤ و برای نتیجه ترتیب فایده آید ⑤ بیت ⑤ چشم من کرد بهر گوشه روان سیل
 سر شک ⑤ تا سہی سرو ترا تازه به آب دارد ⑤ مصرعه ⑤ بیا تا بگردیم
 میدان خوشست ⑤ و بمعنی هماندم و همینکه یعنی برای شدت التزام بین الامریں
 و سرعت ترتیب امر ثانی بر اول چنانکه بگوئی تاموش از سوراخ بر آید گریه اش خورد
 در نظم صائب گوید ⑤ تا ترا از دور دیدم رفت هوش و عقل من ⑤ میشود نزدیک
 منزل کاروان از هم جدا ⑤ و تاء مسمی یعنی تاء بدون الف برای خطاب
 واحد آید و آن دو قسم است یکی تاء که مضاف الیه افتد و آن در اواخر اسما
 آید معنی تو دهد چنانکه رویت خوبست و غلامت نیک دوم مفعول واقع شود و آن
 در اواخر افعال و اسما بر آید چنانکه اسپت را دوانیدم ⑤ مصرعه ⑤
 نگویمت که همه سال می پرستی کن ⑤ و بمعنی خود آید ⑤ مصرعه ⑤ گیرم که غمت نیست
 غم ماهم نیست ⑤ مصرعه ⑤ براهت سره سا کردی جبینم ⑤ و زاید آید چون بالشت و بالش
 بمعنی تکیه و فرامش و فرامشت و دسترس و دسترست و تا در عربی هشت قسم آید تاء تانیث
 که آخر اسما واقع شود و در حالت وقف ها گردد چون ضارب و مضروب و فاسقه و
 مستوره و تاء مصدر چون ضاربیتة و مضروبیتة و رحمت و قناعت و غفات و تاء وحدت
 چون ثمره بمعنی خرمائی واحد و حمامه بمعنی کبوتر یا قمری واحد و تاء زائده چو تاء
 تمرین و تاء مبالغه چون تاء علامت و فہامت و تاء عوض چون عدت که در اصل وعد
 بود و تاء نقل ای تا برای نقل کلمه از معنی وضعی بسوی معنی اسمی می آید چون
 تاء کافیه و خلیفه زیرا که این هردو لفظ در اصل بدون تاء بودند و معنی وصفی
 می داشتند حالا که ازان معنی وصفی منقول گشته اسم شدند و تاء بجهت دلالت
 بر همین معنی آوردند و تاء قسم و این جز بر لفظ اللہ در نیاید چون تا اللہ بمعنی

قسم خدا و این حرف بجیم تازی بدل شود چون غارت و غارچ چنانکه در فرهنگ
قوسی است و لت و لچ و بجیم فارسی چون تس و چس بمعنی باد اسفل که بے صدا
باشد و بدال مہملہ چون توت و تون و بسین مہملہ چون سیز بر وزن و معنی تیز کہ
مقابل کند است و بکاف عربی چون چاشت و چاشک بمعنی اول روز و در تعریب بشاء
مثلتہ و بطاء مہملہ بدل شود چون طہمورت معرب تہمورت بد و تاء فوقانی ⑤

تازہ ساختنی داغ

مشک بر داغ بستن و ریختن و مشک بر داغ افشاندن ⑤ میان ناصر علی ⑤
مشک اگر بندد شب ہجرت بد داغ آفتاب ⑤ روز محشر ہم نمی میرد چراغ آفتاب ⑤
فطرت ⑤ مشک بر داغ دل سوختگان افشاند ⑤ سرمہ چون از کف مرگان
سپاهش ریزد ⑤

تاج پوشیدن

تاج بر سر نهادن ⑤ تاج بر سر زدن ⑤ تاج بر سر گذاشتن ⑤ تنها ⑤ می
گذارم سر بخاک در گہش ⑤ تاج را بر فرق شاہان میزنم ⑤ مولانا ثنائی ⑤ در
سر بس است شعلہ شوق تو چون شمع ⑤ کو تاج زر منہ فلک از مہر بر سرم ⑤ میر
خسرو ⑤ چرا باید آن تاج بر سر نهاد ⑤ کہ پیش از تو صد چون تو بر سر نهاد ⑤

تازہ و سیراب و شاداب

آب داشتن ⑤ آب چکیدن از چیزے ⑤ سلمان ساوجی ⑤ ہمہ روز تنخم
طرب کاشتند ⑤ ز آب رزش آب میداشتند ⑤ نظامی ⑤ بجز غبغبش کاب ازو
می چکید ⑤ کہ آتش بر آب معلق کہ دید ⑤ خاقانی ⑤ ہر کجا در خاجندیان
صد ریست ⑤ ز آتش فکر آب میچکدش ⑤

تبسم کردن

لب شیوین کردن ⑤ لب سفید کردن ⑤ در لفظ خنده کردن بیاید ⑤ نوش
 خند ⑤ شکر خند ⑤ زیر لب خندیدن ⑤ خنده زیر لب ⑤ مینا بازار فقره ⑤ چون نقل
 نوشا خندش به تبسم زیر لب پرداخته ⑤ بیت ⑤ گفتم ای مه بار قیب روسیه کمتر نشین ⑤
 زیر لب خندید و گفت او نیز میگوید چنین ⑤ کلیم ⑤ با آنکه بے نقاب تر از آفتاب بود ⑤
 چون صبح از تبسم او کس نشان ندید ⑤

تپ دق

رنج باریک ⑤ بیماری باریک ⑤ تپ استخوانی ⑤ و صاحب تپ دق را عربی
 مدقوق و بفارسی تپ دق زده ⑤ ظهوری ⑤ به طنبور غم دور و نزدیک را ⑤
 زتارش دوا رنج باریک را ⑤ بیت ⑤ تپ حاسداں استخوانی شده است ⑤ گل
 سرد مهران خزانی شده است ⑤

تحفه

سوغات ⑤ هدیه ⑤ از مغاں بالفتح بر وزن پهلوان و صاحبان جهانگیری و
 کشف و مدار و بهار عجم نوشته اند که بفتح اول و ضم میم است و بکسر اول نیز
 آمده سوغات بضم اول ره آورد و در مصطلحات نوشته که ره آورد تحفه را گویند
 که شخصه از سفر بیاید و چیزهای دیگر شهرها پیش دوستان خود آرد تهادی
 و اتکاف بمعنی تحفه و هدیه باهم فرستادن و دادن ⑤ لا اعلم ⑤ زان تحفه زیبا
 که کرم فرمودی ⑤ بر روی دام در فرح بکشودی ⑤ من خود ز کرمهای تو ممنون بودم ⑤
 مهری دگر بر سر آن افزودی ⑤ بیت ⑤ زین تحفه گلی که عنایت بمن شده ⑤ حقا
 که قدر خاک بلند است از فلک ⑤ فقیر ⑤ عیبم مکن بداد معذور ⑤ پای ملاخیزست
 تحفه مور ⑤ بیت ⑤ نگر چه شوخ کسی ام که تحفه می سازم ⑤ بسوی لعل

بدخشان سفال رنگین را ⑤ بیت ⑤ من کیستم که تحفه فرستم برای تو ⑤ باید
 که جان نثار کنم در هوای تو ⑤ بیت ⑤ این تحفه چنانست بسوی تو که آرند ⑤
 خرما بسوی بصره و گوهر سوی عمان ⑤ بیت ⑤ لایق نبود قطره بعمان بردن ⑤
 خار و خس صحرا بگلستان بردن ⑤ اما چه کنم که رسم موراں باشد ⑤ پای ملخه
 سوی سلیمان بردن ⑤ شیخ شیراز ⑤ بدل گفتم از مصر قند آورم ⑤ بر دوستان ار
 مغانی برم ⑤

تَحْمَلٌ

فرو خوردن ⑤ آهستگی ⑤ شیخ شیراز ⑤ بعقل ار نه آهستگی کردمی ⑤
 بگفتار خصمت بیا زردمی ⑤

ترک تعلقات کردن

ابجد تجرید نوشتن ⑤ چار تکبیر زدن و گفتن ⑤ چار تکبیر کردن ⑤ پا زدن ⑤
 آتش زدن ⑤ آستین افشاندن و زدن بر چیزے ⑤ پای پس آوردن ⑤ پشت پا
 زدن ⑤ پهلو کردن و گرفتن ⑤ چپ دادن از مصطلحات ⑤ پهلو تہی کردن ⑤
 پهلو خالی کردن و دادن ⑤ خانه فروش ⑤ شانه خالی کردن ⑤ دست افشاندن از
 چیزے ⑤ دل بر داشتن ⑤ پشت بر چیزے کردن ⑤ شمع را در پس گذاشتن ⑤ لنگوٚ
 بستن ⑤ کمر کشادن ⑤ کمر باز کردن ⑤ از پوست برون آمدن ⑤ کمر
 گسستن ⑤ از سر چیزے گذاشتن و بر خاستن ⑤ چشم بر داشتن ⑤ خط بجہاں
 کشیدن ⑤ از سر فلاں چیز بیرون آمدن ⑤ ورق دریدن ⑤ خواجہ شیراز ⑤
 من هماندم کہ وضو ساختم از چشمہٴ عشق ⑤ چار تکبیر زدم یکسرہ بر هرچه کہ
 هست ⑤ مشرق العشق ⑤ پشت پازن این وجود خاک را ⑤ نایدت تا بر زمین از
 عیش پا ⑤ جمال الدین سلمان ⑤ گر تو در باغ روی لاله کند ترک گلہ ⑤
 غنچهٴ یکبارگی از بند قبا بر خیزد و ⑤ صائب ⑤ هیچ کارے بے قائل گرچه صائب خوب

نیست ۰ بے تامل آستین افشاندن از دنیا خوشست ۰ شاه درعی شیرازی ۰ دل بفراغت
 ده و لنگوته بند ۰ از جهت زر نه بجای بوتۀ بند ۰ سعدی ۰ نباید بستن اندر
 چیز و کس دل ۰ که دل بر داشتن کاریست مشکل ۰ زلالی ۰ خدای کوشکستن آفریده ۰
 ورق بر ساغر مینا دریده ۰ نظامی ۰ چو من زین ولایت کشایم کمر ۰ تو خواهی
 ستان افسرو خواۀ سر ۰ بیت ۰ زمن جان خواستی جان را چه قدر است ۰ تو
 بنشین کز سر جان میتوان خاست ۰ صائب ۰ آن قدر باش که من از سر جان بر
 خیزم ۰ چون بغم خانۀ ام ای بنده نواز آمدۀ ۰ بیت ۰ دست چو در کمر
 موج تهمیدست زنیم ۰ منکه چون رشته مکرر بگهر پا زده ام ۰ کلیم ۰ گر همتم کناره ز دنیا
 نمے کند ۰ تقلید گوشه گیری عنقا نمے کند ۰ مولوی ۰ طبع سیر آمد خلاف ازوے
 براند ۰ پشت بروے کرد دست ازوے فشاند ۰ لسانی ۰ کم کم از داغ بتان
 بر کنده ام دست نیاز ۰ اندک اندک نقد بسیارے بدست آورده ام ۰ صائب ۰
 ترک افیون را علاجے بهتر از تقلیل نیست ۰ اندک اندک ز آشنایان جہاں بیگانه باش ۰

ترک غرور و نخوت کردن و شدن

خواجگی از سر گذشتن ۰ دگ کردن نرم کردن ۰ ترکی تمام شدن ۰
 ظهوری گوید ۰ چو در ترکتازی کند اهتمام ۰ شود ترکی ترک گردون تمام ۰
 صائب ۰ نرم کن نرم دگ کردن خود را زنهار ۰ تا سر خویش ببالین سنان نگذاری ۰

ترک آمد و شد کردن و باز ماندن از کارے

پای بدامن کشیدن و شکستن و آوردن ۰ پا در دامن کشیدن و پیچیدن
 و جمع کردن و افشردن ۰ دامن افشاندن ۰ دست از چیزے بر کشدن ۰ قدم
 بر سرکارے نهادن ۰ قدم از جای بریدن ۰ پا و قدم از جا بریدن ۰ بیت ۰ طالب
 تو فیض گیر ز وصل بتان که ما ۰ پای طاب بدامن حرمان فشرده ایم ۰ ملا قاسم
 مشهدی ۰ محبت پای صبری گر بدامن یکنفس پیچد ۰ درد از پنجه یوسف

گریبان زلیخا را ⑤ صائب ⑤ سر بجیب خویش دزدیدم کلاهی شد مرا ⑤ جمع
 کردم پای در دامن پناهی شد مرا ⑤ هرکه خار آرزو در دیده دل بشکند ⑤
 بے تردد پای در دامن منزل بشکند ⑤ سلیم ⑤ پای ز کوی او چه عجب گر بریده
 شد ⑤ تا کی بروی شیشه ز دلاها توان گذشت ⑤ قدسی ⑤ بریده شد قدمش
 ساعتی ازاں درو بام ⑤ بافتاب گرفتن خوشم برای همین ⑤

ترسان و ترسیدن

پوست انداختن و گذاشتن و افکندن ⑤ بر پایچه دیدن ⑤ خایه بر کله
 جستن ⑤ خصیه بر کله جستن ⑤ زرد رخ نیز کنایه از خجل و منفعل ⑤ بیضه انداختن و
 افکندن ⑤ ناخن گذاشتن ⑤ مو بر اندام خاستن ⑤ مو بر اندام خاستن و برتن خاستن و راست
 شدن ⑤ شکم در خویش دزدیدن ⑤ شکم دزدیدن ⑤ آنچنان ترسید که هندوانه در
 کونش می غلطید ⑤ یعنی از بیم آنقدر پاره شد که هندوانه در کونش می غلطد ⑤
 ظهوری ⑤ چو عکس سنان تو بیند در آب ⑤ شو راست مو برتن آفتاب ⑤ سعدی ⑤
 راست چو بانگش از دهن خاست ⑤ خلق را موی بر بدن برخاست ⑤ بیت ⑤ من
 کیم صائب که دست از آستین بیرون کنم ⑤ در بیابانی که ناخن میگذارد شیرها ⑤
 عالی ⑤ ز بس خونریز شد بے باک من با خنجر مرگان ⑤ نگین از نام او ترسد
 شکم در خویش دزد ⑤ وحید در تعریف ثعلب فروش ⑤ چو بیند ازو پاکی
 دامنش ⑤ جهد خصیه بر کله اهل هوش ⑤ برنگ گل تیره در دامنش ⑤ چو
 ثعلب که در دیگ آید بجوش ⑤ قدسی ⑤ بمیخانه نهیت نهد چون قدم ⑤ حباب
 قدح دزد از می شکم ⑤ باقر تبریزی ⑤ می خون شود جدا ز لبث در پیاله ام ⑤
 نی همچو مار پوست گذارد ز ناله ام ⑤ سالک یزدی ⑤ کراست زهره که بر صدر
 عشق به نشیند ⑤ که پوست افکند از هیبتش پلنگ اینجا ⑤ نظم ⑤ لا تخافوا مؤدۀ
 ترسندۀ است ⑤ هرکه می ترسد مبارک بنده است ⑤ خوف و خشیت خاص دانایان
 بود ⑤ هرکه دانا نیست کی ترسان بود ⑤

ترسانیدن

آب چشم گرفتن @ چشم نمودن @ شفیع اثر گوید @ مردم گزیده گردود
از خلق دور نیست @ چشم تو آب چشم ز آهو گرفته است @ مترادف این در
لفظ تهدید و تخویف بیاید @

ترقی دادن کسی را

از جا برداشتن کسی را @ از خاک برداشتن کسی را و بر گرفتن کسی را @
سالک یزدي @ رفعت دنیای دون معراج پستیها بود @ گشت قارون هر کرا
بر داشت از جا آسمان @ یوسفی @ بغیر من که همه پایمال روز بدم @ کسی نماند
که بخشش ز خاک بر نگرفت @ دانش @ گر سرمه لاف نسبت مرگان زند بجاست @
از خاک بر گرفته چشم سیاه اوست @ حاجی فریدالدین سابق @ بر ندارد سرو
من افتاده خود را ز خاک @ باهما کی سایه بال هما گردد بلند @

تشهیر کردن

بر خر نشانیدن و سوار کردن @ بر گاو نشانیدن بعربی تَغْرِيب گویند خواجه
جمال الدین سلمان @ لاجرم محتسب عدل تو بر گاو نشانند @ زهره را زین سبب
گرد جهان گردانید @ حافظ این نو دوستان را بر خر خود بر نشان @ کین همه
ناز از غلام ترک و اشتر می کنند @

تصرف کردن در مزاج

ناخن فرو کردن در جگر و ناخن فرو بردن @ ناخن شکستن در جگر و سینه
و دل @ ناخن زدن در سینه و دل و بر چیزے @ طالب آملی @ نمی توان بدل کس بزور

ناخن زد ⑤ چه شد که تیشهٔ فرهاد آشنی چنگست ⑤ ظهوری ⑤ تار از رگهای جان بستیم
بر قانون درد ⑤ میزند خوش ناخن در سینه ها افغان ما ⑤ کلیم ⑤ در سینه کلیم این
همه ناخن که شکستم ⑤ از کار دل خود گره غم نکشادم ⑤ صائب ⑤ مگر ز سنگ
بود پردهای گوش کسی ⑤ که ناخنش بجگر نشکند ترانهٔ عشق ⑤

تعریف آشنا کردن و ستودن

یار فروشی ⑤ بلند انداختن ⑤ سر جنبانیدن ⑤ بالا خوانی و این از کنایه
زیاده از حالت استعداد خود را فرامودن است ⑤ نظم ⑤ نظری بسوی خود کن
که تو جان دلربائی ⑤ مگن بخاک خود را که تو از بلند جائی ⑤ تو که چشم
خود نه بستی تو کمال خود چه دانی ⑤ چو دُر از صدف برون آئی که تو
بس گران بهائی ⑤ ابوالفضل فقره ⑤ و خوبیها و نیکذاتیها و یار فروشیهای برادر
الهی دانش پناهی ⑤ اشرف ⑤ هیچکدام از عشق کوتاهی نکردم از وفا ⑤ هر که
پرسید از قد جانان بلند انداختم ⑤ ظهوری ⑤ دشمن بیخود ز باده نوشی کردند ⑤
بر شعله ز پنبه پرده پوشی کردند ⑤ ظاهر شد ازو میل خریداری من ⑤ اغیار
همه یار فروشی کردند ⑤ زلالی ⑤ ز سر تا پای شاخ گل پیاله ⑤ سرش در جنبش
تأخسین لاله ⑤ محسن تاثیر ⑤ چو دید از قامت او سرو نرخ خویش را نازل ⑤
ز بالا خوانی بیجای قمری منغعل باشد ⑤

تعجب کردن و حیران ماندن

الله الله در مقام تعجب استعمال کنند ⑤ انگشت در دهان کردن ⑤ انگشت بر لب
گرفتن ⑤ انگشت تحیر بدهن داشتن ⑤ انگشت بدندان گرفتن ⑤ ناخن بدندان ⑤
پشت بدیوار ماندن ⑤ پای در گل نیز کنایه از گرفتار ⑤ حیرت زده و حیران زده ⑤
دست در دندان ماندن ⑤ دست ستون زنج ماندن ⑤ دهان باز ماندن ⑤ انگشت

در دهان ماندن و نهادن @ چه بلاست @ چه قیامت است امثال این عبارت در
 محل استعجاب و غرایب گویند @ بیت @ فیاض که سر حلقه دندای جهان بود @
 آخر چه بلا زاهد و مستور بر آمد @ میر نجات @ طغیان اشک من در جهانرا خراب
 کرد @ در هجر دوستان چه بلا گریه می کنم @ میر خسرو @ در تماشای آن
 زبر تازی @ ماند انگشت در دهان تا دیر @ بیت @ خاتم اندر دهن انگشت
 بگیرد ز دهانت @ در دهانش از کس انگشت دهان باز بماند @ میر حسن دهلوی @
 بوسه خواستم انگشت نهادی بدهان @ بر من اینکار بیکبار چنین تنگ مگیر @
 خسرو @ شه که دید آن جمال نورانی @ باز ماندش دهن ز حیرانی @ مصرعه @
 انگشت حیرت در دهان نیمه درون نیمه برون @

تعزیت در لفظ ماتم پرسي آید

تعظیم کردن *

جای برای کس خالی کردن @ جای در دیده دادن کس را @ جای بر سر
 دادن کس را @ از پیش پای کس برخاستن @ بالین شکستن @ پشت دست
 بر زمین نهادن @ دست پیش داشتن @ دست بر سر نهادن و نیز از سلام کردن @
 دست گذاردن @ قد کشیدن @ میدان دادن @ از دور بوسه زدن @ زانو زدن @
 کون جنبانیدن @ محمود بیگ فدوی @ نقص دولت نیست از بهر گدا برخاستن @
 جا کند در دیده گرد از پیش پا برخاستن @ درویش واله هروی @ دست و پا
 تا هست بر سر دست پیش کس منه @ بر سر مردی بفا مردی میفکن چادرے @
 سلیم گوید @ پادشاه خوب رویانست چندان دور نیست @ سرو شمشاد چمن کز
 پیش او زانو زنند @ سعدی @ گفت خاموش که هر کس که جماله دارد @ هر
 کجا پای نهاد دست بدارندش پیش @ ناصر علی @ دام دویده بدنبال اشک آزردہ @
 محیط قد کشد از بهر عذر خواهی موج @ بیت @ در دیده جا بمردم هموار
 می دهند @ چون رشته صاف شد نگه چشم سوزنست @ تاثیر @ ما خویش را

سبک پی دنیا نکرده ایم ⑤ از پیش پای باد ناخیزد غبار ما ⑤ صائب ⑤ عزت
 داغ جنون دار که فرمانده عقل ⑤ بوسه از دور برین مهر همایون زده است ⑤
 صائب ⑤ صد کبوتر گر فرستد کعبه بالش نشکنم ⑤ ما و بُت یکرور در بتخانه پا
 افشوده ایم ⑤ ظهوری ⑤ بتسلیم چون چاکران کمین ⑤ فلک پشت دست نهد بر
 زمین ⑤ تاثیر ⑤ سپیده دم مه من چون ز خواب برخیزد ⑤ به پیش پای رخس
 آفتاب برخیزد ⑤ خواجه جمال الدین سلمان ⑤ خواجه از فرط بزرگی همچو کونی
 از دماغ ⑤ لاجرم بهر بزرگان کون نجانبافد ز جای ⑤ رایت وضع بزرگی کیر من
 دارد که او ⑤ چون به بیند کودکی از دور برخیزد بیایی ⑤ مرزا صائب ⑤ سهل
 باشد بند کردن ناخن در بیستون ⑤ پیش برق تیشه من کوه میدان میدهد ⑤

تعذیب کردن و سیاست انواع

از حلق کشیدن ⑤ بر چهار میخ کشیدن ⑤ بر چوب بستن ⑤ در آفتاب
 کردن و نشان دادن ⑤ بچرم خام کشیدن و گرفتن ⑤ و این نوعی از سیاست است که
 آدمی زنده را در پوست گاؤ و خر و جز آن می گیرند ⑤ در سر شاخ کشیدن ⑤
 دست بر تخته بستن ⑤ پوست از سر کشیدن و پوست از فرق کشیدن ⑤ دست
 بر چوب بستن ⑤ نی در ناخن کردن و در بن ناخن کردن و در ناخن شکستن ⑤
 نیستن در ناخن شکستن و این نوعی از تعذیب است و آن چنانست که نی را
 بسیار باریک و سر تیز تراشیده در ناخن بشکنند ⑤ مرزا صائب ⑤ نیش آن لبها
 که نی در ناخن شکر شکست ⑤ بهر جوی شیر نتوان گریه طفلانه کرد ⑤ می کند
 در ناخنش نی پرده بیگانگی ⑤ هر که از پهلوی لاغر بوریای خود نشد ⑤ بیت ⑤
 شبی نشد مرثه خوں فشان من تاثیر ⑤ که نی بنخن صد سینج بے کباب نکرد ⑤
 سالک یزدی ⑤ بمحفل و چمن از دلبرم عتاب کند ⑤ چراغ را بکشد گل در
 آفتاب کند ⑤ ملا طغرا در ثمره طبعی آورده فقره ⑤ نهال کتهل اگر در باغ ریشه
 اعتدال نمی دزدید شاخه بهار از میوه شکسته در سر شاخش می کشید ⑤ باقرکاشی ⑤

آنکه از جامه ازادگیم عریان ساخت ۵ یا رب از پوست برآرند و بنخامش گیرند ۵
 رضي ۵ درد دل هرکه میکند اظهار ۵ بایدهش چون فغان ز حلق کشید ۵ اشرف ۵
 اصل قانون شریعت کاحتساب شرع او ۵ می کشد یکبارگی بر چار میخ چار یار ۵
 فطرت ۵ شاد کرد از باده جان مردم غمناک را ۵ جور گردون بسته بر چوب
 تلافي تاک را ۵ تاثیر ۵ خوش اختلاط گرم بان طره می کند ۵ آخر به تخته
 باد صبا دست شانه بست ۵ ظهوري ۵ بیک ساغر گر کنی شیر گیر ۵ کشم
 پوست از فرق این گرگ پیر ۵ شب غصه را پوست از سر کشم ۵ کتانش بمهتاب
 ساغر کشم ۵

تفحص و جستجو کردن

غربال کردن ۵ کنج کاوي ۵ لب بلب جستن ۵ تلاش کردن این از
 لغات ترکیست و تلاش بر وزن شایاش خواندن غلط مگر نوشتن درست بعض گمان
 برند که لفظ تلاش عربي است و برای معنی تلاش کننده لفظ متلاشي ماخوذ
 کنند این هم محض غلط است و صحیح بجای متلاشي لفظ تلاشي است چرا که لفظ
 تلاش ترکیست ۵ صائب ۵ می جستم از زمین خبر صدق لب بلب ۵ از غیب
 اشاره ام بدم صبحگاه شد ۵ ظهوري ۵ فلک خاک ایام غربال کرد ۵ نشاند مگر
 ابر پیمانه کرد ۵ رایج ۵ تاز خون بر زد ز روی آتشین او نقاب ۵ شرم خوبانرا
 به برق آب در غربال کرد ۵ گر کند غربال صد ره دور گردد خاک من ۵ نیست
 ممکن همچو من بیهاصلی پیدا شود ۵

تقویم برهمنان

دفتر ابلیس از هفت قلزم ۵ تشت و خایه کنایه از علم نجوم و نیز نام بازی ۵
 خاقتي ۵ تشته است این سپهر و زمین خایه دران ۵ کز علم تشت و خایه
 ندانسته بدان ۵

تکیه کلام

حرف بار گیر ⑤ تاثیر ⑤ هر جا که هست پیوده ⑤ گو خوار و ابتر است ⑤
چون حرف بار گیر زیاد و مکرر است ⑤

تلف شدن و گم شدن نقد و زر

از کیسه رفتن ⑤ از گره رفتن ⑤ میر خسرو ⑤ جان میروند ز من چو گره
میزند بزللف ⑤ مردن مراست از گره او چة میروند ⑤ صائب ⑤ خوں میچکد ز
غناجۀ منقار بلبلان ⑤ زین نقد تازه از گره روزگار رفت ⑤ بیت ⑤ درباب فیض
صاحب روحانیان که زود ⑤ چون بوی گل ز کیسه گلزار میروند ⑤ اثر ⑤ نقد
عمر خویش را صرف عزیزان کرده ایم ⑤ هر که از یاران رود از کیسه
ما رفته است ⑤

تماشا کردن

چشم آب دادن ⑤ باچشم شنیدن ⑤ دیده فگندن بمعنی دیدن ⑤ چشم
افگندن و انداختن ⑤ نظر افگندن ⑤ گل چیدن ⑤ چشم چراندن ⑤ تماشا گاه
و تماشا گه و تماشا کده و تماشا خانه ⑤ صائب ⑤ حیف است درین فصل دماغی
برسانی ⑤ چشمی ز گل و لاله چو شبنم باچرانی ⑤ وحید ⑤ روشن گهر بود ز
نسب نامه بے نیاز ⑤ بشنو ز چشم دعوی دُر یتیم را ⑤ بیت ⑤ چشم خود را
داده بود از آب حیوان خضر آب ⑤ تا غرور آینه را از دست اسکندر گرفت ⑤
از حجاب عشق صائب روی چون خورشید او ⑤ رفت در ابر خط و چشمی ندادم
آب ازو ⑤ کلیم ⑤ تازه گردد خیره هنگام تماشای رخت ⑤ دود آهم سرمه در
چشم ماه و خور کشید ⑤ بیت ⑤ دست گلچین قضا تا چند در خاکم فگند ⑤

چون گل شمع نه بويد نه تماشا مي کند ۵ مير نجات ۵ فرصت گريه ندارم
 بتماشا که دولت ۵ سوخت نظاره مرا آب شدن ها مدد ۵ شوکت ۵ گلشن از بسکه
 ز روی تو تماشا کده است ۵ تکه گل نگه ديده حيرت شده است ۵ حافظ ۵ حلقه
 زلفش تماشا خانه باد صباست ۵ جان صد صاحب دل اين چا بسته آن موبه بين ۵

تندي مزاج و تندي شدن

آتش مزاج ۵ آتش طبيعت ۵ آتش نهاد ۵ آتش نسب ۵ از جان در آمدن
 و بر آمدن ۵ از بهار عجم ۵ قدسي ۵ آتش مزاج من بگذار اين عتاب را ۵ چين
 بز چين ندید کسی آفتاب را ۵ ماحسن تاثیر ۵ کدام آتش طبيعت سير گلشن
 در نظر دارد ۵ که از هر لاله بنشسته است در خون چشم بر زاه ۵ سلمان ۵ اگر چه
 دشمن آتش نهاد سوخته دل ۵ ز تاب تيغ تو در سنگ خاره ساخته جای ۵

تنباکو

بعربي تنباک و تن^{۸۹} ۵ تنباکو کشیدن ۵ تنباکو بر سر قلیان کردن ۵
 ملا فوقی یزدی ۵ آن یکے پہلو زند کاینک بسر قلیان ناز ۵ کرده ام تنباکوی
 لطفی که از من بگذري ۵ بیت ۵ آن جوانانیکه تنباکو کشند ۵ آتش الله و
 آخر هو کشند ۵

تن پزور

تن آسا ۵ تن پرست ۵ تن آسانی و تن آسائي ۵ صائب ۵ آنچه مي دانند
 ماتم تن پرستان شوره است ۵ دار نخل ديگران و رایت منصور ماست ۵ نيست
 يا ديده بيدار تن آساياں را ۵ با شکر خواب فراغت شکر آبی که تراست ۵

شیخ شیراز ⑤ اگر تن پرور است اندر فراخی ⑤ چو تنگی بیند از سختی بمیرد ⑤
تن آسانی گزیند خویشتن را ⑤ زن و فرزند بگذارد بسختی ⑤

تنگدل و منقبضی

غنچه خاطر ⑤ غنچه دل ⑤ فقاغ در کوزه بودن از مصطلحات ⑤
کلیم ⑤ تا دل دیوانه بود از عافیت دلگیر بود ⑤ همچون شیون خانه زاد
حلقه زنجیر بود ⑤

تنگ در بر کشیدن

تنگ در آغوش کشیدن و گرفتن ⑤ تنگ در بغل گرفتن ⑤ مخلص کاشی ⑤
از دود دام جامه او رنگ گرفته است ⑤ پا سوخته در بغلش تنگ گرفته است ⑤
فطرت ⑤ نکشم تنگ در آغوش نگاهش ترسم ⑤ که خلد خار به پیراهن نازک
بدنی ⑤ بیت ⑤ گر تو از ناز کشادی آغوش ⑤ طاق محراب شود سجده فروش ⑤ کلیم ⑤
فاخته کو کو نگوید زانکه از امداد تو ⑤ داشت هر کس آرزوی تنگش اندر
بر کشید ⑤ صائب ⑤ از بسکه کشیده ابر بهر تنگ باغ را ⑤ میدان خنده بر دهن
غنچه گشته تنگ ⑤ بے خبر ⑤ بیاد خوش کنارے می پرد امشب برو دوشم ⑤
که خواهد برق گشتن در هوایش نقش آغوشم ⑤

تُنک جام

تُنک شراب و تُنک می کنایه از شخصی که باندک شراب خوردن بدمست
شود ⑤ شاهي ⑤ شیشه زان سر نهد بپای قدح ⑤ که حریفے تُنک شراب افتاد ⑤
کلیم ⑤ تاب نگه نداشتم پای کشیدم از درش ⑤ توبه بود سزای او هر که تُنک

شراب شد ⑤ تاثیر ⑤ باخبر باش که چون آئینه در عالم آب ⑤ زود بے پرده
نگردی ز تنک جامه‌ها ⑤

توبه کردن از شراب

جام بر سنگ زدن ⑤ سنگ بر سبوزدن ⑤ سنگ بر قندیل زدن ⑤ سنگ بر طاق
زدن ⑤ سنگ بر شیشه افتادن و زدن ⑤ سنگ بر قرابه زدن و شکستن و این نیز
کنایه از منغص شدن و کردن عیش ⑤ شد آبروی من همه در عشق ریخته ⑤
تاخیر خیر سنگ زدی بر سبوی من ⑤ حکیم سنائی ⑤ ساقی مُنکر بدان کین
می همین از هر دای ⑤ سنگ بر قندیل عقل بد دل رعنا زند ⑤ نظامی ⑤ بدارای
گیتی و دانای داز ⑤ که دارم به بهبود دارا نیاز ⑤ و لیکن چو بر شیشه افتاد
سنگ ⑤ کلید در چاره ناید بچنک ⑤ بیت ⑤ بعهد گل شدم از توبه شراب خجل ⑤
که کس مباد ز کردار نا صواب خجل ⑤

توپ زدن

توپ انداختن ⑤ توپ سر کردن ⑤ توپ سر دادن ⑤ و توپ را در عربی
مدفع گویند و ازینجاست ضرب المدفع و ضربومدافع یعنی سر کردند توپها را
و بتهدی توپ چهورنا گویند ⑤ در بعضی از تاریخ انگریزان مذکور است که ترکان
توپ را در سال یک هزار و سه صد و سی عیسوی ایجاد کرده اند لیکن میر محمد
حسین که فرنگستان را سیر کرده و در زبان انگریزی مهارت تمام داشت در مجموعه
خود می نویسد که صانع توپ برنجی آن نام از قوم انگریز در سنه یک هزار و پانصد
و سی و پنج عیسوی است لیکن توپ در سنه یک هزار و دو صد و چهل و شش عیسوی
بود و توپ آهنی و شیوع آن در سنه یک هزار و پانصد و چهل و هفت مسیحی شده و الله اعلم ⑤

توقف و تاخیر کردن

دم بستن ⑤ دم در کشیدن ⑤ دم گرفتن ⑤ گوش خاریدن ⑤ پای فرو کشیدن ⑤ درنگ کردن از مصطلحات بعربی تمهل و مکث گویند ⑤ شیخ شیراز ⑤ شنیدم که شاپور دم در کشید ⑤ چو خسرو برسمش قلم در کشید ⑤ واله هروی ⑤ دیده را مژگان زبان است و نگه عرض نیاز ⑤ نیستم از گفتگو خاموش اگر دم بسته ام ⑤ مولوی معنوی ⑤ شکار گشته بخون اندرون همین نگرد ⑤ که ای فسرده غافل بیا و گوش مخار ⑤

تواضع کردن

پشت خم دادن ⑤ پشت خم کردن ⑤ پشت دوتا کردن ⑤ افتادگی ⑤ فروتنی ⑤ انکساری ⑤ امین ⑤ افتادگی لوازمه اصل دولت است ⑤ نخلیکه با ثمر نشود خم نمی شود ⑤ هلای ⑤ هر جا تواضع است دلیل نجابت است ⑤ تیغ اصیل را بخمیدن توان شناخت ⑤ بیت ⑤ تواضع کن که یابی ارجمندی ⑤ فروتن شو که یابی سر بلندی ⑤ نعمت خانعالی ⑤ فلک گر از تواضع خم نبوده ⑤ سرافراز همه عالم نبوده ⑤ سعدی ⑤ ای شکم خیره بنانه بساز ⑤ تانکنی پشت بخدمت دوتا ⑤ پارسایان روی در مخلوق ⑤ پشت خم می کنند و بالا راست ⑤ قاسم دیوانه ⑤ گر همیخواهی که بر بالای چشمت جا دهند ⑤ در تواضع همچو ابروی بستان پیوسته باش ⑤ کمال اسماعیل ⑤ فلک بخدمت تو پشت خویش چون خم باد ⑤ ز قرص مهر و مهرش گشت وجه نا روشن ⑤ صائب ⑤ فروتنی است دلیل رسیدگان کمال ⑤ که چون سوار بمنزل رسد پیاده شود ⑤ صائب ⑤ خواهی که دوستدار تو گردد جوان و پیر ⑤ چون نخل پر ثمر بتواضع خمیده باش ⑤

تهدید و تخویف نمودن

انگشت بر کس خائیدن ⑤ چشم نمائی کردن ⑤ چشم نمودن ⑤ آب از چشم کس گرفتن ⑤ سند آن در لفظ ترسانیدن گذشت ⑤ آب از کس گرفتن ⑤ آتش از چشم

کسے گرفتن ۵ تاثیر ۵ ازان آتش چراغ آسمانی می شود روشن ۵ که در خوردی پدر
از چشم گریانی پسر گیرد ۵ خاقانی ۵ لعلش اندر سخن شکر خاید ۵ رویت انگشت بر
قمر خاید ۵ خان خالص ۵ از بیخودی امروز بخود چشم نمودیم ۵ از بهر همین
روی بدیوار نشستیم ۵ والہ هروی ۵ دانست که روز سیہ ہاجر تو پیش است ۵
گردون کفدم شب همه شب چشم نمائی ۵

تہمت بستنی

بر سنگ زدن ۵ شاخچہ بندی ۵ مترادف این در لفظ متہم بیاید ۵ وحید
گوید ۵ ہماچو نقش سنگ از آئینہ آن دل نرفت ۵ ہر چہ بہر ما رقیب سنگدل بر
سنگ زد ۵ طالب املی ۵ ہزار شاخچہ بر خویش بستہ ام طالب ۵ اگر بغیر در
اُفتم بہ بین چہا بندم ۵

تیز شدن و کردن شمشیر و خنجر و غیرہ

بر سر سنگ زدن ۵ بسنگ تیز کردن ۵ بر فسان کردن و کشیدن و زدن ۵
بسیک فسان نشستن ۵ بسنگ کشیدن خنجر و تیغ ۵ بر سنگ زدن تیغ ۵ حسین
سنائی ۵ با این سپہر مصلحتی داشت زانکہ تیغ ۵ برندہ تر شود چو بسنگ فسان
نشست ۵ شیعہ عبدالعزیز ۵ صدای بر نہیخیزد دم بسمل ز ناخچیرش ۵ مگرزد
آن شکار افکن بسنگ سرمہ شمشیرش ۵ ارادت خان ۵ بر سنگ محک زد نگہش
تیغ تغافل ۵ ای عزم ز دل مژدہ رسان اہل وفا را ۵ محمد اسحاق شوکت ۵
بسنگ سرمہ شمشیر نگہ را تیز می سازد ۵ حذر کن از سیہ چشمی کہ گرم سرمہ
سائی شد ۵

تیر باران کردن

به پشت کمان گرفتن ۰ مثنوی ۰ نحن اقرب گفت من حبل الوريد ۰ تو
فکنده تیر فکرت را بعید ۰ ای کمان تیرها بر ساخته ۰ صید نزدیک تو دور
انداخته ۰ تاثیر گوید ۰ تاثیر با اشاره ابرو ز هر طرف ۰ سنگین دلال به پشت
کمانم گرفته اند ۰

تیغ و خنجر و مانند آن

آب خشک ۰ آب افسرده ۰ آب بسته ۰ آب منجمد آب منعقد و نیز کنایه
از شیشه و پیاله بلور سند آن در لفظ پیاله گذشت ۰ آتش آب پرور ۰ آتش پرور
برهان ۰ آتش و آب ۰ آتش مجسم ۰ آفتاب مغربی ۰ آئینه دست ۰ آئینه فتح ۰
آتش بار ۰ آتش دوزخ علف ۰ برق لشکر ۰ حور زبان ساز ۰ روضه دوزخ بار ۰
الماس پاره ۰ الماس زمرد پیکر ۰ ابیض و اخضر ۰ چوگان زر ۰ سیماب گون ۰
سیماب ریز ۰ شربت الماس ۰ قطره آب ۰ نهنگان نیام ۰ مرگ تا بنده ۰
نهنگ زیر خفتان ۰ هندوی ۰ ازدها ۰ هندی ۰ ثعبان ۰ نهنگ نیلگون ۰
نهنگ سبز ۰ نهنگ شناور ۰ نهنگ زمرد ۰ الماس رنگ ۰ الماس بار ۰ جان
بخش ۰ سیماب گون ۰ آتش پیکر ۰ خون آشام ۰ ظفر پیکر ۰ جگر شکاف ۰
عمر شکار ۰ جهانگیر ۰ عالم گیر ۰ الماس گون ۰ الماس فعل ۰ مغفر شکاف ۰ دندان طاق ۰
مصرع ۰ سر افکن ۰ گلو نواز ۰ این همه از صفات و تشبیهات اوست ۰
ظهیرالدین فاریابی ۰ وان آب منجمد که سنان است نام او ۰ از تف حمله در
رگ جان ها شود روان ۰ بدر چاچی ۰ آن بحر بین که قطره آب است در برش ۰
او جمله تن کفے است نهنگ شناورش ۰ زلالی ۰ ایاز از برق لشکر تند خوشد ۰
بجوش شعله قردا فرو شد ۰ نظامی ۰ ستیزنده از تیغ سیماب ریز ۰ چو سیماب
کرده گریزا گریز ۰ سید محمد عرفی ۰ تیغ سیماب گون در آمد شد ۰ سرو دست
دو پیکر اندازد ۰ مجدالدین بیاقانی ۰ از دفع یا جوج هوا شد آب خشک ۰

خاک پاشان بین که بر آتش تر بسته اند ۰ غنی ۰ مگر در دل خیال تیغ آتش
 بار او بگذشت ۰ که همچو آب آهن قاب خون من بجوش آمد ۰ مسعود سعد ۰
 کوه پوینده در مصاف فگن ۰ مرگ تابنده از نیام برآر ۰ بیت ۰ ماهی او زر
 است نهنگش زمرد است ۰ این یک زبان و آن دو زبان هم مستخرش ۰ بیت ۰
 چون نهانده هیچ آبت در جگر ۰ ساز حلق از شربت الماس تر ۰ سلمان ۰ سنگ
 حلت گر نه در دندان شمشیر آمده ۰ از مخالف در جهان نگذاشته یک جانور ۰
 نظامی ۰ نهنگان شمشیر جوشن گداز ۰ بگردن کشی کرده گردن فراز ۰ صائب ۰
 مد بسم الله دیوان بقا شمشیر است ۰ ساحل بحر پر آشوب فنا شمشیر است ۰
 منوچهر خان ۰ معنی مردن تمام از تیغ می آید برون ۰ مصرع شمشیر را خود
 مصرعی در کار نیست ۰ مخلص کاشی ۰ ای ز علم کار ظفر کرده راست ۰ ناخن
 شمشیر تو کشور کشاست ۰ و با لفظ زدن و افکندن و خواباندن و نهادن بمعنی
 و شمشیر در میان کردن و شمشیر بر اهیلختن و آختن و کشیدن و هوا کردن و از
 نیام کشیدن و از نیام بر آوردن و تیغ سر کردن و برق زدن شمشیر مستعمل بعربی سل
 گویند ۰ بیت ۰ تیغ سر کردو بمن گفت که نیازم این است ۰ سر فرو بردم و گفتم که
 نیازم اینست ۰ نظامی ۰ گره در میاور با بروی خویش ۰ در آئینه فتح بین
 روی خویش ۰ کلیدیکه کیخسرو از جام دید ۰ در آئینه دست تست آن کلید ۰
 مهر خسرو ۰ دست و از قوت چوگان زر ۰ کرد پر از گوی ز زمین سر بسر ۰
 نظامی ۰ چو هندی زنم بر سر زنده پیل ۰ زند پیابان جامه در خم نیل ۰

تیزی و دم شمشیر و غیره

آب خنجر ۰ آب تیغ ۰ آب شمشیر ۰ آب حسام ۰ آب سنان ۰ آب پیکان ۰
 دم تیغ و خنجر ۰ لب تیغ ۰ دامن تیغ ۰ روی تیغ ۰ آب غدیر ۰ صائب ۰
 بخون دل میسر نیست از دل آرزو شستن ۰ باب تیغ نتوان محو کرد از تیغ
 جوهر را ۰ خواجه جمال الدین سلمان ۰ گذشته روز و شب آب حسامت از دشمن ۰

شسته سال و ده سهم خدنگت در دل اعدا @ میر خسرو @ چگونده آب پیمکانش
 بمغز دشمن آمیزد @ چگونده سازوار آمد مزاج آب با روغن @ ابو طالب کلیم @ گز
 چنین شاداب از خون شهیدان می شود @ آب پیمکان سبز خواهد کرد چوب تیر
 را @ بیت @ آب دم تیغت چو بخاطر گذرانم @ خمپازه کند باز لب زخم کهن را @

باب ثانی المثلثه

ثابت قدم بودن و ثابت قدم

پا برجا @ پایدار @ پادار @ پای برجا فهادن @ پای فشردن @ ساخت
 بازو @ ساخت ساق @ ساخت پا @ برجا @ نظامی @ علمهای پیشینه بر
 پای داشت @ همان رسم دیرینه برجای داشت @

صائب @ از جوانی داغها بر سینه ما مانده است @ نقش پائے چند ازین
 طاؤس بر جا مانده است @ بیت @ سرو برجا پای را جستن خلاف عادتست @
 ناله قمری ز شوق قامت دلجوی کیست @ بیت @ چنان در عشق پیکرویم که
 گز تیغم رود بر سر @ بروز امتحان باشم چو شمع استاده پا بر جا @

باب جیم تازی

این حرف بتاء فوقانی و بزاء عربی و بشین معجمه و بکاف فارسی بدل شود
 و جیم فارسی در تعریب بصاد مهمله بدل شود و بشین معجمه در فارسی و
 به یای تحتانی چون مورچانه و موریانه بمعنی زنگ آهن و کاه زاید هم آید چون
 لف و لفع بمعنی لب @

جام بلوری و جام آبگینه

آب خشک @ آب بسته @ منجمد از مصطلحات @

جاروب کردن

خاک زدن @ جاروب زدن @ جاروب کشیدن @ بعربی کنست البیت و
کساحت البیت @ طالب آملي @ چون پرو بال سمندر خاک روپ آتشم @ ننگ مي آید
به بوی گل هم آغوشي مرا @ آرزو @ نیست تا اشکم روان نبود صفا میخانه را @
کیست غیر از سیل جاروبی زند ویرانه را @ وحید @ عصمت ناز ترا نازم که
از دل نگذرد @ مي توان جاروب کرد از کلمه ام مهتاب را @

جامه برقامت دوختن

قبا برقامت یا بر قد بریدن و دوختن @ جامه برتن دوختن یعنی جامه
نو باندازه قامت قطع کردن و دوختن @ حافظ @ فرخنده باد طالع نازت که
در ازل @ بهریده اند بر قد سروت قبای ناز @

جاگرفتن در خاطر

بدل چسپیدن @ اشرف در سرما گوید @ از عناصر آنچه در خاطر بود یار است
و بس @ غیر یک یارم نمی چسپد بدل زین چار یار @

جبرئیل علیه السلام

پیر چهل ساله از غیاث @ جوهر اول @ هیولائی اول @ سبز کبوتر @
طوطی سدره نشین @ طاؤس سدره آشیان @ طائر قدس @ طاؤس عرش @ عاشر نه تخته
عاج @ روح القدس @ روح الامین @ روح مکرم @ عقل اول @ ناموس اکبر از اخلاق
جلالی @ روح الاعظم ساقی روحانیان نیز کنایه از آدم علیه السلام و هم شیطان
علیه اللعنه را گویند از برهان @ کلیم @ خوش سخن مستانه میگوید کلیم

امشب مگر ⑤ از شراب مدحت روح الامیں ساغر کشید ⑤ بیت ⑤ روح قدس خواست
تا روی نهد بر درت ⑤ بر شده صد ساله راه از قم لا مکان ⑤ و قم جمع قمه
بمعنی سر هر چیز ⑤ عالی فقره ⑤ خود بنفس نفیس همچو حضرت کلیم که بر
طور سینا بر آید یا خود مانند جناب مسیح که بر فلک عروج فرماید بالا رفته مانند
شدید القوی که از قوق سما بر سطح غبرا هبوط نماید پائین آمدند ⑤

جدائی

مهاجرت ⑤ هجران ⑤ افتراق ⑤ مفارقت ⑤ دوری ⑤ حاجی محمد
صادق ⑤ جدا از دوستان در مرگ می بینم رهایی را ⑤ بر اندازد خدا بنیاد
ایام جدائی را ⑤ بیت ⑤ از هجر گرچه نیست بلای بتر ولی ⑤ بد تر ز هجر از
غم هجران نمردن است ⑤ بیت ⑤ ز بیم سوز هجرانت ز مو باریکتر
گردم ⑤ چو روز وصل یاد آرم شوم در حال زان فربه ⑤ قطعه ⑤ ز دوست دورم
ازین زار ترچه باشد حال ⑤ ز یار فردم لایزین صعبتر چه باشد کار ⑤ میان
آتش و آب اندرون گرفتارم ⑤ که جانم آتشگاه است و دیده دریا بار ⑤ کلیم ⑤
نویسم نامه و از بسکه خون می گیرم از هجرت ⑤ تو گوئی کاغذ مکتوب من رنگ
حنا دارد ⑤ بیت ⑤ گر به هجران شاد مانم از اُمید وصل اوست ⑤ در قفس
بلبل صفیر از شوق گلشن می کشد ⑤ بیت ⑤ پنداشت مرا مرده اجل
کز سر من رفت ⑤ حق بر طرف اوست به هجران نزدیک کس ⑤ نظیری ⑤ من شمع
جان گدازم تو دیمج دلکشائی ⑤ سوزم گرت نه بینم میرم چو رخ نمائی ⑤ بیت ⑤
نزدیک آنچنانم دور آنچنان که گفتم ⑤ فی تاب وصل دارم فی طاقت جدائی ⑤
بیت ⑤ شب از خیال وصل تو خواهم نمی برد ⑤ چو کودکان ز خوشدلی روز عید
خویش ⑤ قتیل ⑤ هجر تو کرده بود سیه روزگار من ⑤ عمر اجل دراز که آمد
بکار من ⑤ بابا فغانی ⑤ باز آئی که در سوز و گدازم بینی ⑤ بیداری شبهائی
درازم بینی ⑤ فی غلظم که خود فراق تو مرا ⑤ کی زنده گذارد که بازم

جینتی ۰ شاة نورالعین واقف ۰ در هجر تو ای نگار اندر نارم ۰ در نار همی
 سوزم و دم بر نارم ۰ تا دست بگردن تو اندر نارم ۰ در خون جگر چو دانه اندر
 فارم ۰ صائب ۰ بے تو گر ساغر زخم خون در دگم نشتر شود ۰ بے دم تیغ
 اگر آبه خورم خنجر شود ۰ بیت ۰ فراق دوست اگر اندک است اندک نیست ۰
 درون دیده اگر نیم دوست بسیار است ۰ محافظ ۰ مباد کس چوں من خسته مبتلای
 فراق ۰ که عمر من همه بگذشت در بلای فراق ۰ کجا روم چه کنم حال دل کرا
 گویم ۰ که داد من بستاند دهد سزای فراق ۰ فراق را بفراق تو مبتلا سازم ۰ چنانکه
 خون بچکانم ز دیدهای فراق ۰ زبان خامه ندارد سر بیان فراق ۰ وگرنه شرح
 دهم باتو داستان فراق ۰ فراق و هجر که آورد در جهان یارب ۰ که روی
 هجر سیه باد و خانمان فراق ۰ بیت ۰ شب فراق خرابم کند به بیداری ۰
 و گر بروز شکایت کنم بخواب رود ۰ بیت ۰ میل من سوی وصال و قصد او
 سوی فراق ۰ ترک کام خود گرفتم تا بر آید کام دوست ۰ میرزا داؤد ۰ ای
 بے تو حرام زندگانی ۰ خود بے تو کدام زندگانی ۰ بے روی تو خوش تو زنده
 بودن ۰ مرگست بنام زندگانی ۰ حکیم سنائی ۰ کسے کش خرد رهنمون است
 هرگز ۰ بگیتی ده و رسم الفت نورزد ۰ که صحبت نفاقی است یا اتفاقی ۰
 دل مرد دانا ازین هر دو لرزد ۰ اگر خود نفاقے است جان را بکاھد ۰
 و گر اتفاقے بهجراں نیرزد ۰ مثنوی ۰ از فراق تلخ می گوئی سخن ۰ هرچه
 خواهی کن و لیکن آن مکن ۰ تلخ تر از زهر هجراں هیچ نیست ۰ در فراق
 غیر بیجا هیچ نیست ۰ صد هزاران مرگ تلخ از سوی تو ۰ نیست مانند
 فراق روی تو ۰ حافظ ۰ ماهم این هفته شد از شهر و بچشم سالی است ۰
 حال هجراں تو چه دانی که چه مشکل حالست ۰ بیت ۰ یکے خندان بصد عشرت
 یکے نالان بصد عسرت ۰ یکے در راحت وصلت یکے در شدت هجراں ۰
 بیت ۰ دور ماندن از وصال او عذاب اکبر است ۰ آتش سوز فراق از هر عذاب
 بد تر است ۰ کلیم ۰ فزون از صبر ایوب است تاب محنت دوری ۰ که رنجوری
 نباشد آنچنان مشکل که مهجوری ۰

جزا و سزا

محبوب خدائی ⑤ بر خر خود نشستن ⑤ بر خر خود سوار شدن ⑤ دم گرگ بر پای
 میش بستن کنایه از انتقام ضعیف از قوی گرفتن ⑤ مکافات اعمال ⑤ کیفر این لفظ
 برای پاداش عمل آید از کشف و بهار عجم و در برهان جزای نیکی و
 بدی و در سراج مکافات و سزای بدی ⑤ عالی مصرعه ⑤ بر خر خود نشست باز آن خر ⑤
 مخلص کاشی ⑤ کند حق ادب بنده بے ادب را ⑤ بود دار منصور چوب خدائی ⑤
 طغرا ⑤ اُمید اسپ سواری ندارم از گردون ⑤ چو عیسی ام به خر خود مگر سوار
 کند ⑤ نظامی ⑤ چنان داد گر بود کز رای خویش ⑤ دم گرگ را بست بر پائی
 میش ⑤ قطعه ⑤ در باب من ز روی حسد یک دو ناشناس ⑤ دمها زدند و
 کوره تزویر یافتند ⑤ ز اعمال نفس هم همه نیکی بمن رسید ⑤ ایشان جزای
 فعل بد خویش یافتند ⑤

جفتی کردن ستوران و غیره

جفت شدن و جفتی خوردن و زدن ⑤ بز جستن ستوران و درندگان ⑤ بعربی
 سفاد و اسفاد گویند ⑤ سفد الطائر و بز جستن خروس را بز ماکیان بعربی قَمَط ⑤
 قَمَطُ الدیگ گویند ⑤ برای انسان نَكَحَ الانسان ⑤ و هرگاه اسپ بر ماده جهد گویند کام الفرس
 و اگر سگ جهد گویند عاظل الکلب ⑤ خاقانی ⑤ ازان شد پرده چشم بخون بکری
 آورده ⑤ که غم بالعبتان دیده جفتی کرد پنهانی ⑤

جاد و تیز رو و تیز روی

آتشین پای ⑤ آتش آهنگ ⑤ آتشین جولان ⑤ آتشین عنان ⑤ از سر و
 پا روان شدن ⑤ آهو پای ⑤ بانگ بر قدم زدن ⑤ سوار پا ⑤ بر آهو سوار

شدن ۰ قدم کلبانگ زدن ۰ قطره زدن ۰ برق آهنگ ۰ برق شتاب ۰ برق
 تاز ۰ برق جولان ۰ برق سوار ۰ برق عنان ۰ عنان افکنده ۰ عنان ریز رسیدن ۰
 عنان تیز شدن ۰ عنان گرم کردن ۰ فراخ رفتن ۰ فلک سیراز برهان ۰ عنان
 دادن ۰ عنان زنان رفتن ۰ عنان گسسته و نیز کنایه از مضطرب و سراسیمه ۰
 دو اسپه ۰ سه اسپه تاختن و پوئیدن ۰ لگام ریز ۰ یک جلومیدان طرح دادن
 و بطرح دادن ۰ یکپا شدن ۰ پای برداشتن ۰ شتاب خورده ۰ شتاب زده ۰
 بعربی سرعت و عاجله و عاجل و عاجلان و عاجل و عاجیل ۰ باقر کاشی ۰ می
 رباید ز غایت جلدی ۰ از میان دو چشم ابرو را ۰ وحید ۰ دوش از درم
 درآمد جانان شتاب خورده ۰ از باده رنگ مستی از شعله تاب برده ۰ حزیں ۰
 من از شکیب تهری کیسه وضع او می گفت ۰ که ای وصال طلب عاشق شتاب
 زده ۰ سلیم ۰ چو هست من سوار ز بهر شکار شد ۰ شهر از پی گریز بر آهو
 سوار شد ۰ بیت ۰ حذر ز گریه آتش عنان صائب کن ۰ که نیست گریه او در
 شمار گریه شیخ ۰ بیت ۰ مگر شد کاروان سالار شوق آتشین پایم ۰ که برق و
 باد در دنبال عذر لنگ می گیرد ۰ عرفی ۰ ز تازیانه جورش سمند صبر من
 است ۰ عنان فکنده چو فرمان شهر یارانم ۰ سالک قزوینی ۰ همچو مجنون
 پی آواز در آئی بر دار ۰ سر زنجیر بدوش افکن و پای بردار ۰ طالب ۰
 در فراق سه اسپه می پویم ۰ بچراغ دلت همی جویم ۰ میر حسن دهلوی ۰
 خود از یک کلک آهو پای چندان نافه او ریزد ۰ که بر یک نافه صد آهو کند هر ناف
 آهورا ۰ نظامی ۰ عنان داد رخس عنان تاب را ۰ برانگیخت چو آتش آن آب را ۰
 صائب ۰ با تو چون کردند خوبان همعنان از کودکی ۰ مرکب بے برق حوالان
 بود زیر زین ترا ۰ بیت ۰ مپوش چشم چو شبنم درین چمن صائب ۰ که چون
 ستاره صبح است برق جولان گل ۰ طالب ۰ از عرصه اندیشه برون خواهم تاخت ۰
 توسن ناطقه را برق عنان خواهم کرد ۰ میر فطرت ۰ از بسکه سمند تو برة برق
 شتابست ۰ صید از نفس سوخته بر سینج کبابست ۰ بیت ۰ تا دو اسپه راند
 دل از بند خویش ۰ در رکابش رفت هوش جان بریش ۰ بیت ۰ بر شعله بے

تابی دل هر که سوار است ۵ میدان فنا طرح تواند بشر داد ۵ برق سبک
 عنانرا مژگان خوش نگاهش ۵ میدان بطرح داده چون آهوی رمیده ۵ ملا طغرا ۵
 ای طفل اشک تند رو کز شوق کشتی یک جلو ۵ حرفی ازین یعقوب نو با یوسف
 ثانی بگو ۵ مرزا بیدل ۵ با برق سواران چه کند سعی غبارم ۵ و ماندگی
 هست اگر پیش برارد ۵ نظامی ۵ شکوهید دارا ز نزل چنان ۵ حسد را برو
 تیز ترشد عنان ۵ تنوری چنین گرم بر بند نای ۵ ده انجام را گرم ترکی عنان ۵
 بیت ۵ نفس شمرده زدن سیل را عنان زدن است ۵ خوش است آنکه باین چشمه
 بقا دارد ۵ بیت ۵ در آنمقام که من قطره میزنم صائب ۵ غبار هستی کونین
 گرد پاپوش است ۵

جماع کردن

خفت خیز ۵ سیم بر سنگ زدن ۵ هاون کوبی ۵ توب کندن ۵ درکار
 گرفتن ۵ درکار کردن و بند کردن ۵ سرفتیله چرب کردن ۵ جفت شدن ۵
 سر پای جنبیدن ۵ کشیدن ۵ آمیزه مو و آمیزه هریه ۵ بعربی ملامست ۵ لقا ۵
 مجامعت ۵ مقاربت ۵ مباشرت ۵ مقارفت گویند ۵ نعمت خان عالی در قصه و
 فاحشه و رسیدن عاشق بر در او می گوید ۵ بیت ۵ در کشودن باعث رسوائی است ۵
 کی محل شستک و سر پائی است ۵ مفید بلخی ۵ نگاه بند کرده می توان دید ۵
 ز چاک جفته او خواب خرگوش ۵ و کشیدن بمعنی جفت کردن گویند این م دیان
 را از اسپ فلان کس کشیدند و در دشنام گویند ترا خر کشد ای بگاید و ازین
 قبیل است در بیت و استاد فرخی ۵ دو دختر و دو زنش را فرو کشید از پیل ۵
 بخون لشکر او داد خاک را غنجار ۵ غنجار ای گلگونه ۵ اشرف ۵ رسید سبزه خطش
 کنون نزدیک خشکیدن ۵ بجنبید ای هوسناکان که وقت آب دادن شد ۵
 فوقی گوید ۵ وقت است که با جن و پری حرب کنم ۵ بانام تو نام خویش را
 ضرب کنم ۵ روغن بچراغ روشنائی ریزم ۵ آنگاه سرفتیله را چرب کنم ۵ بیت ۵

ز بهن هزل بهن داد خط ترخانی ۰ چه تر بها که نکندم بطرّه خود که فلک ۰
 اشرف ۰ نیم جانے دارم و آن شوخ مست و بے خبر ۰ خوب رقتے شد دو چار آن
 به که در کارش کنم ۰ بیت ۰ مرد باشی زن مکن زیرا که در ایام ها ۰ زن
 نخواهد هیچ مردے با تمیز و هوشیار ۰ ور اسیر شهوتے بارے کنیزی خوبرو ۰ سیم
 ساقی سرو قدے ماهروی گل عذار ۰ یا به طبع تو بود باوے بزن بر سیم سنگ ۰ و
 بدل گردد مزاجش نیست او زرّ عذار ۰ دقیقی ۰ اگر شاه هر هفت کشور بود ۰ چو
 آمیزه موشد مکر بود ۰

جنگ و جدال

دست بیرون کردن ۰ دست بر ترکش زدن ۰ دست در خون زدن ۰
 دست و گریبان شدن باکسے کلوخ در آب افکندن ۰ ستیزندگی و ستیزه ۰
 نبرد و نادر ۰ هشت و مُشت ۰ گیرودار ۰ پنجه تیز کردن ۰ فردوسی ۰
 روم خیمه بر طرف جیحون زنم ۰ ابا دشمنان دست در خون زنم ۰ کلیم ۰
 طالع خصم فگن در همه عالم دارم ۰ دین هنر بیس که بکس دست و گریبان
 نشدم ۰ اسماعیل ایما بهر مژگان سیاست سرمه درکار نیست ۰ همزنی
 در صید دلها دست بر ترکش چرا ۰ عرفی ۰ آزرا دستش از سخاوت تو ۰
 در گریبان گنج قارون باد ۰ بیت ۰ ستیزندگی کار دیو و دد است ۰ ستیزنده را
 دشمنی با خود است ۰

جنازه

تا بوت ۰ اسپ چوبین ۰ مرکب چوبین ۰ حافظ ۰ قدم در بخت مدار از
 جنازه حافظ ۰ که گرچه غرق گنا هست میروند به بهشت بیت ۰ ای دوست
 بر جنازه دشمن چو بگذری ۰ شادی مکن که بر تو همی ماجرا رود ۰ بیت ۰

شد ازو عنان کشیده در کاخرکار ۰ بر مرکب چوبین ز جهان خواهی رفت ۰
 کلیم ۰ رخت صندوق بتا بوت نخواهد گنجید ۰ هرچه با خود نتوان بُرد
 ز خود دور کنیم ۰

جود و سخا بخششی و عطا

دل دریا کردن ۰ آب در جگر بخشیدن ۰ بازو کشادن ۰ لکد بر گور حاتم زدن ۰
 ابر بخشش ۰ ابر دست ۰ ساحاب کف ۰ ساحاب نوال ۰ سخاورد ۰ سخاورد ۰
 سپید دست ۰ سخاگستر ۰ فراخ آستین ۰ قلمز پنجشاخ از قصاید بدر چاچی ۰
 کرم پیشه ۰ کشاده دل ۰ کشاده کف ۰ بیت ۰ شرف نفس بجود است و
 کرامت بسجود ۰ هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود ۰ صائب ۰
 تو دریا دل کن ای ساقی و خم را در میان آور ۰ سعدی ۰ وگر در بیاید کرم پیشه
 نان ۰ نهادهش تونگر بود همچنان ۰ انوری ۰ ای ابر بخششی که بوقت سخاوتت ۰ گرد
 فراخ حوصله تر از کنار دست ۰ مخلص کاشی ۰ بیذمت کشاده نیست مقبول دعا ۰ زنهار
 زبان به بند و بازو بکشا ۰ خاقانی مصرع ۰ نه سخاورد بزاید از عالم ۰ میر
 معزی ۰ ای سخاگستر هنرمندی که هر کو ساعتی ۰ با تو بنشینند خردمندی
 سخن گستر شود ۰ نظامی ۰ فراخ آستین شوکزی سبز شاخ ۰ فتد میوه در
 آستین فراخ ۰

جوی شیرینی

شیرین معشوقه خسرو اکثر غذا به شیر می کرد گوسپندانش چهار کوه دور
 از شهر بر کوه میچریدند پرستاران به آوردن شیر رنج می بردند فرهاد بحکم
 شیرین از کوه تا شهر نهری تیار کرد شبانان درانجا در نهر شیر میدوشیدند به
 زحمت درینجا در حوض جمع میشد ۰

جوانرات در لفظ اعل بیداید *

جوان بے ریش

ساده روی @ ساده عذار @ ساده زنج @ ساده شکر @ صبح روان @
 امیر خسرو @ پس دانه دایا که ز تن برن بتاراج @ آن مور که گرد لب ساده
 شکران شد @ کمال اسمعیل @ حریف ساده زنج باید اندرین مجلس @ نعوذ
 بالله اگر را و یا و شین دارد @ فیضی فیاضی @ آئینه ز نقش ساده باید @ کان
 ساده عذار رخ نماید @ سعدی @ یکے را چو سعدی دلی ساده بود @ که
 با ساده روی در افتاده بود @

جهزی

این لفظ هندیست @ ابر هفته بار @ ابر عالمگیر @ بحرینی دیمة
 و در قاموس است الدیمته بالكسر مطرا یدوم فی سکون بلا رعد و برق او تدوم
 خمسة او ستة او سبعة او یوماً او لیلة و اقله ثلث النهار او اللیل و اکثره
 ما بلغت جمعة دیم و دیوم @ اصفهان جعفر @ از برای گریه کردن همچو ابر
 هفته بار @ کوه و صحرا را بهمان خود را بدریا باز زن @

جهل مرکب

اعتقاد داشتن برماهیت چیزے بطوریکه دانستن او بخلاف ماهیت آن چیز
 باشد چنانچه کسی پاره اریز را نقره داند و جهل بسیط ندانستن حقیقت
 چیز را مطلقاً چنانچه ندانستن مردم این دیار آنچه را که بدان بذات سرخ
 را رنگ سرخ دهند @ قطعه @ آنکس که بداند و بداند که نداند @ اسپ
 طرب خویش با فلاک رساند @ آنکس که نداند و بداند که نداند @ آنهم خوک
 خویش بمنزل برساند @ آنکس که نداند و بداند که بداند @ در جهل مرکب
 ابدالدهر بماند @

باب جیم فارسی

این حرف برای چند معنی آید اول برای استفهام چنانکه چه میکنی ⑤
 دوم برای تعظیم چنانکه مصرع ⑤ چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد ⑤ سوم
 برای تحقیر مصرع ⑤ چه باشد زبونی خراج آوری ⑤ مثال دیگر مصرع ⑤ من
 چه باشم که بران خاطر عاظر گذرم ⑤ چهارم برای کثرت ⑤ مصرع ⑤ چه شبها
 نشستم درین دیر گم ⑤ پنجم برای تصغیر چنانچه باغچه و طاغچه و سراچه ⑤
 ششم برای علت چنانکه از اینجا بر آید چه خوف دزدان بود مثال دیگر درین عبارت
 چگونه بر قد ما اعتراض توان کرد قد ما هرچه گفته اند سند است هفتم برای تفضیل
 چنانکه ⑤ مصرع ⑤ جهان یکسر چه ارواح و چه اجسام ⑤ هشتم مخفف چیز چنانکه
 هر چه دیر نباید دلبستگی را نشاید ⑤ نهم برای تسویه یعنی برابر شمردن دو چیز
 را که باهم مغائر اند چنانکه ⑤ بیت ⑤ چون مردانگی آید از ده زنان ⑤ چه مردان
 لشکر چه خیل زنان ⑤ دهم برای تسهیل چنانکه ⑤ مصرع ⑤ چه عمریست کوزاب
 چندین خطر ⑤ و باید دانست که مردم ایران کسره چه را باشباع خوانند و هندیان
 مجهول ⑤

چهار طاق افگن و بساط افگن و فراش *

چاه خراب و بے آب

چاه نسیان ⑤ چاه خموشان ⑤ چاه فراموشان ⑤ بعربی غیابته الحب ⑤ میر
 صدي طهراني ⑤ یکدل آنجا نه فگندي که بیاید یادت ⑤ مگر این چاه زنج چاه
 فراموشانست ⑤ صائب ⑤ از مروت نیست تالب تشنگانرا سوختن ⑤ آخر آن چاه
 زنجدان چاه نسیان میشود ⑤ قوله تعالي في سورة يوسف ⑤ وَالْقَاهُ فِي غِابَةِ الْحَبِّ الْي
 آخر آیته ⑤

چهار خوان

چهار جوی بهشت ⑤ کنایه لزانیل و فرات و دجله و جیحون ⑤ مصطلحات ⑤

چاه غبغب

چاه ذقن @ چاه زنج @ چاه زنگدان @ صائب @ خوشا همسایه منعم
که لعل آبدار او @ ز آب زندگی لبریز دارد چاه غبغب او @ بیت @ یوسف
من زیر لب تا کی گذاری جانمن @ این کبوتر در خور چاه زنگدان تو نیست @

چراغ پایه

چراغ پاو چراغچی شدن اسپ @ سیخ پا شدن اسپ @ الف شدن اسپ کنایه از
بر داشتن اسپ هر دو پائی @ بحر بی استخوان و قص و قاص بروزه کتاب
گویند قص الفرس از باب ضرب @ امیر خسرو @ چراغپایه کند اسپ کاشی
دارد @ چو مرد آتشش از روی چراغپایه مجوی @ بیت @ براق همت دالای
تو بگرم روی @ چراغپایه کنان بر سپهر جست بنار @

چراغ را روغن کردن

روغن در چراغ کردن و ریختن @ چراغ افروختن @ چراغ سوختن @ چراغ روشن
کردن @ چراغ بر کردن @ بحر بی ایقان اسراج و اذکار گویند @ بیت @ چراغی را که
ایزد بر فروزد @ کسی کش تف کند سباش بسوزد @ کلیم @ زمانه از شب تارم چراغ
باز گرفت @ پس از وفات من آورد بر مزارم سوخت @ بیت @ کار می نیست فروغ رخ
عالم سوزش @ این چراغیست که از خون من افروخته اند @ عرفی @ صد چشم
زهر از لب داغ دل ما ریخت @ غم روغن تلخی بچراغ دل ما ریخت @ سید حسین
خالص @ ای اشک چراغ دیده را روشن کن @ ای گریه تو غم سپردن روغن
کن @ خاموش شده است آتش داغ دلم @ ای ناله تو این چراغ را روشن کن @

چشم زخم

چشم زخ @ چشم زخ @ چشم شور @ دیده شور @ نظر شور @ چشم
خورده @ چشم خوردن @ چشم رسیدن @ عین الکمال @ اصابت عینی @ بچشم خوردن

شور چشمی ۰ چشم کردن ۰ تاثیر گوید ۰ چون جواهر سرمه در هر کس که باشد
 جوهریست ۰ میخورندش از حسد با چشم اهل روزگار ۰ قاسم مشهدی ۰ درون خانه
 معشوق هم گزند ۰ هست ۰ به بحر رفته و چشم گهر رسید مرا ۰ خواجه شیراز ۰
 بجز آن نرگس مستانه که چشمش مرسان ۰ زیر این طارم فیروزه کسے خوش نه نشست ۰
 نظیری ۰ گردید تاج عیش حریفان ز حسرت ۰ لذت شد از طعام چو چشم گدا رسید ۰
 تاثیر ۰ کاشکے اهل جهان اهل بصیرت بودند ۰ چشم تاکی کسے از دیده نادیده
 خورد ۰ میر محمد عالی رایج ۰ بود آئینه اش در دست و من چو بید میارزم ۰
 مباد از خود رسد رایج بان گل پیرهن چشمے ۰ صائب ۰ که چشم کرد دل داغدار
 را صائب ۰ که دود تلمخی از آن لاله زار میخیزد ۰

چشم معشوق

بادام ۰ بادام تر ۰ شگوفه بادام ۰ مهر بادامی ۰ صاد ۰ مصحف ۰
 هیکل ۰ آسیاسنگ ۰ بے پروا ۰ بے پروانگه ۰ بے نماز ۰ کافر ۰ فرعون ۰
 نمرود ۰ ضحاک ۰ بیگنه کش ۰ قاتل ۰ قتال ۰ ظالم ۰ مظلوم نما ۰ ستم
 دستگاه ۰ شور انگیز ۰ قیامت زای ۰ شعبده باز ۰ کرشمه ساز ۰ سیماب ۰
 مردم کش ۰ دزد ۰ شاهین ۰ شرم آلود ۰ حریف ۰ ناوک انداز ۰ نیلوفر ۰
 جادو ۰ جادوی کشمیری ۰ زنبور سرخ ۰ مردم شکار ۰ فرشته شکار ۰
 جادووش ۰ اختر ۰ مست ۰ خراب ۰ عبور ۰ سقیم ۰ خمر ۰ مخمور ۰
 میخانه ۰ فتنه ۰ باده پیمایی ۰ فتان ۰ نرگس ۰ خواب آلود ۰ گوشه
 نشین ۰ سیه ۰ مردم دار ۰ سرمه دار ۰ سرمه سائی ۰ خانه سیه ۰ ترک
 خطای ۰ غمزه زن ۰ پرفن ۰ جادو فریب ۰ جنون فزای ۰ جادوانه ۰
 جادووش ۰ چاه بابل ۰ پریشان نظر ۰ کورته نظر ۰ هرزه گرد ۰ خونریز ۰ خونخوار ۰
 ترک مست ۰ مردم آزار ۰ فتنه انگیز ۰ گران خواب ۰ مردم افکن ۰
 تیر انداز ۰ کماندار ۰ آهوانه ۰ آهو فریب ۰ آهوی شیر گیر ۰ رم آهو ۰
 شیر شکار ۰ تغافل شعار ۰ شرمگین ۰ شرمگین ۰ شرم آلود ۰ شرم ناک ۰

طومار حیا ۛ سر بهر ۛ نیم مست ۛ بے می مست ۛ دلا شوب ۛ خوش
 مژگان ۛ خوش سخن ۛ ساختن ۛ ساختن ساز ۛ سخن گو ۛ مستانه ۛ
 بیمار ۛ ناتوان ۛ آهوی شیر افکن ۛ دو بادام سیه ۛ دو هاروت ۛ
 حیا گلگون ۛ نرگس گویا ۛ نرگس شهلا ۛ شکر بادام ۛ نرگس نیم خواب ۛ
 روشن دماغ ۛ روشنندان ۛ نرگس بند ۛ نرگس بیمار ۛ نرگس طناز ۛ
 نرگس سیه خواب ۛ نرگس خواب آلود ۛ گرا نخواب ۛ پر خواب ۛ نیم خواب ۛ
 نیم باز ۛ بخواب رفته ۛ درد ناک ۛ از صفات و تشبیهات اوست ۛ و چشم
 کبود را بدین الفاظ تعریف کنند فیروزه چشم ۛ شعله نیلو فری ۛ نرگس نیلو فری ۛ
 نیل مصر گردون ۛ مینا رنگ ۛ فلک لاجورد ۛ طارم اخضر ۛ بلای آسمانی ۛ
 کبود زنگاری ۛ آسمان گون ۛ فیروزه خنک ۛ آسمانی رنگ و چشم بد را بدین
 الفاظ مناسبت بود ۛ بد بین ۛ غلط بین ۛ تیره ۛ شور بخت ۛ و چشم پاک را بدین
 الفاظ مناسبت باشد ۛ حق بین ۛ پاک بین ۛ عالم بین ۛ جهان بین ۛ موشگاف ۛ
 کلیم ۛ بسکه دارم در نظر روز و شب انجم سیاه ۛ دیده ام آخر که چشمم سرمه
 دانی میشود ۛ بیت ۛ دیدم بوی از دیده و او چشم بپوشید ۛ آهو نشنیدیم
 که بگریزد از آهو ۛ والہ هروی ۛ محبت پیشه را از گریه منع دوستی نبود ۛ شود
 زین روغن بادام ترطیب دماغ او ۛ میر خسرو ۛ دو بادام سیه هر سو میفکن در نظر
 بازی ۛ نگهدارش که روزی بر سر تابوتم اندازی ۛ جامی ۛ چشم تو جادو است
 یا آهوست یا صیاد خلق ۛ یا دو بادام سیه یا نرگس شهلاست این ۛ بیت ۛ
 دو حاجب روز و شب پیوسته در تاب اند از غیرت ۛ که دایم خوابگه سازند در
 محرابگه مستان ۛ دانش ۛ نپرداخت چشمش بحال دل ما ۛ ز بیمار بیمار
 داری نیاید ۛ بدر چاچی ۛ حاجیان پیوسته در محراب زان صدره آورند ۛ
 ترک مستی را که طفل هندوش اندر بر است ۛ بیت ۛ در بهارش گلخوارانرا به
 بستان جمال ۛ پسته مثل غنچه و بادام عین عبهر ست ۛ چون مردمک چشمش
 بینی تو بدان اورا ۛ در صورت آهوی دوجادوی کشمیری ۛ مفید بلاخی ۛ
 مهر چشمش داده شهرت در نکو نامی مرا ۛ کرده صاحب اعتبار این مهر بادامی

مرا ۰ ظهوري ۰ زره پوش است جان از زخم پیکان ۰ که این چشمان نرگس
 بند دارند ۰ میر معزي ۰ چشم تو ضحاک دیگر است که دارد ۰ عاج منقط بزیر
 شاخ مقعد ۰ و ظمیر فاریابی چشم را با آفتاب تشبیه داده باعتبار آنکه نورانی است
 بیت ۰ چشم شوخش که آفتاب وش است ۰ خط سبزش که آسمان آساست ۰
 در جفا و ستم چنان شده اند ۰ کانچه ایشان کنند عین و فاست ۰ صائب ۰
 نرگس نیل و فري مژگان زرین را به بین ۰ چشم زرین چنگ آن غارت گردین را
 به بین ۰ بیت ۰ شد سیه روز من از چشم کبود او که هست ۰ شعله نیل و فري
 از شعله ها جانسوز تر ۰ اگرچه از سیاهی هیچ رنگی نیست بالا تر ۰ دل از من
 پیش چشم آسمانی رنگ میگیرد ۰ بیت ۰ حذر کنید ز چشمی که آسمان گون
 است ۰ که همچون سبزه شمشیر تشنه خون است ۰

چقماق

چاقماق ۰ آتش گیر ۰ آتش گیره ۰ آتش برگ ۰ آتش زن ۰ آتش
 زنه ۰ بعربي مقدح و قداح و قداحه سنگ آنرا نیز گویند ۰ مشهدي قمي ۰
 بیا ساقی شب عید است فکر عید من کن ۰ به آتش برگ ماه نو چراغ باده
 روشن کن ۰ وحید ۰ روشنی ما را چو آتش زن برای خویش نیست ۰ گرچه هر
 کس را چراغ از دولت ما روشن است ۰ منو چهری ۰ ای خداوندي که روز خشم
 تو از بیم تو ۰ در جهد آتش بسنگ آتش و آتش زنه ۰ نظامي ۰ ضمیرم نه زن
 بلکه آتش زن است ۰ که مریم صفت بکر و آبستن است ۰

چلم

چلیم ۰ سر قلیاں ۰ بعربي راس البوري چه بوره در محاوره حال قلیاں را
 گویند ۰ فوقی ۰ که سر قلیاں آن طبع شکر ریز ۰ بود لبریز تنباکوی انگیز ۰
 بیت ۰ باقر چلمی جو نافه آهو کو ۰ چون فاخته تا چند زنم کو کو کو ۰ در
 محشر اگر آتش دورخ بینم ۰ فریاد بر آورم که تنباکو کو ۰ بیت ۰ ما چو
 طغرا بهوا داری مینا مثلیم ۰ دستیاری نی و بد بوی چلیم اینجا کیست ۰

چند نمونه

این لفظ هندیست بفارسی دایره کشیدن و دایره ساختن @ سلیم گوید @
 دو بزم زمانه بے نوایم ای کاش @ مطرب برای من کشیده دایره @ میر مغری @
 هر جا که بنام امرا دایره سازند @ زان دایره نام تو شمارند نخستین @ وحید @
 یک لب لعل کی از بوسه مرا سیر کنند @ بهر من دایره کاش نکویان بکشند @

باب حاک مهماله

این حرف در فارسی نیامده هر جا که در فارسی زبان زد شود از تغئیر لهجه
 جمعی است که میخواهند فارسی را بهخرج عربی تکلم کنند چون حیز و حال در
 اصل هیز و هال بود @

حاصل شدن آرزو

آرزو شگفتن @ آرزو شکستن @ چراغ کسی روشن شدن و سوختن @ بکام
 کسی دیدن @ کام برآمدن @ کار تمام شدن @ نصیب شدن آرزو @ دندان بکام
 فرو بردن @ کشاد کار و کشودن کار لازمی @ و کشاد دادن کار را متعدی آن @ خر
 خویش یافتن @ خرخویشتن را یافتن @ روا شدن تمنا و حاجت و امید @ مهره از کمین بیرون
 جهانندن @ نان بروغن افتادن @ آرزو در کنار کشیدن و در کنار گذاشتن @ آرزو بر بستن @ مهره
 از کمین بیرون جهانندن نیز کنایه از غالب آمدن است @ یتیم @ من عاشقم و یار بکام
 دگران است @ چون غره شوال که عید رمضان است @ بیت @ در فضل خدا یه
 بند دل خویش مدام @ تا فضل نباشد نشود کار تمام @ کلیم @ نصیب ما نشد
 یکبار دیدار ترا دیدن @ بخوابت هم نمی بینم زه کوری زه کوری @ کمال @
 بر آتش ستم جگرم زان کباب کرد @ تا آرزوی نرگس بیمار بشکند @ مفید بلاخی @
 بنرگس تو نظر کردم و خموش نشستم @ بسنگ سرمه او آرزوی خوی شکستم @ غنی @
 هر کس کشیده آرزوی خویش در کنار @ من دست خویش در بغل خود کشیده
 ام @ امیر خسرو @ کسی که دست بفتراک دولت تو زند @ هزار آرزوی

روزگار بر بندد ⑤ صائب ⑤ توقعی که مرا از سپهر هست اینست ⑤ که آرزوی مرا
 در کنار مگذارد ⑤ میر نجات ⑤ چراغ شمع روشن شد که در بزم تو میسوزد ⑤
 نبود این دولت بیدار هرگز دود هانش را ⑤ رفیع واعظ ⑤ روزن فانوس را
 ماند حسود تنگچشم ⑤ هر کرا سوزن چراغ او کدورت میرسد ⑤ تاثیر ⑤
 کار دادن کشاد آسوده خود را کردن است ⑤ تکیه بر دیوار در را وقت دروا
 کردن است ⑤ خواجه شیراز ⑤ حالیا خواهد کشود از دولت کار که دوش ⑤
 من همی کردم دعا و صبح صادق میدمید ⑤ بیت ⑤ خدا که صورت ابروی
 دلکشی تو بست ⑤ کشاد کار من اندر کرشمه های تو بست ⑤ بیت ⑤ نفس بر آمد
 و کار از تو بر نمی آید ⑤ قغان که بخت من از خواب در نمی آید ⑤ بیت ⑤
 دست از طلب ندارم تا کام من بر آید ⑤ یا جان رسد بجائان یا جان ز تن
 بر آید ⑤ صائب ⑤ این دم طلب که راحت ازین دم شود پدید ⑤ این جا طلب
 که حاجت ازین جا شود روا ⑤

حاسد و حسود و ناتوان بیتی بدنگال و بداندیشی *

شیخ سعدی ⑤ چشم بداندیش که بر کنده باد ⑤ عیب نماید هنرش
 در نظر ⑤ توانم آنکه نیازم اندرون کسی ⑤ حسود را چه کنم که ز خود
 برنج در است ⑤

حامله شدن در لفظ آبستنی گذشت *

حباب

سواران آب ⑤ غوره آب ⑤ غنچه آب ⑤ قبه آب ⑤ آخچه ⑤ تنکه مدور ⑤
 افراس آب ⑤ سوارک آب ⑤ آيله جام ⑤ پروین ⑤ در خشک ⑤ در گنبد آب
 عبری قفا قیغ گویند ⑤

حجر الاسود و محک زر ایمان و حجر الاسود *

حرف بتکلف زدن

نستعلیق گوی ۵ نستعلیق حرف زدن ۵ بلفظ قلم حرف زدن ۵ اشرف ۵ ز
نستعلیق گو یا قوت لب ریختن خط داغم ۵ گرانگشت شهادت می کشد خط
بر غبار من ۵

حرص و طمع نمودن بچیزه

بسوی خود زدن ۵ دهان پر آب گشتن ۵ آب در دهان ۵ ناخن تیز کردن ۵
دست طمع دراز کردن بعربی رغبت و رغب و فاعله رغیب ۵ غنی ۵ دنیا چو
تو چشم باز کردی هیچ است ۵ هر کار کزو بساز کردی هیچ است ۵ چون صورت
آئینه تماشا کنی ۵ چون دست طمع دراز کردی هیچ است ۵ صائب ۵
حدیث تیغ تو هر جا که در میان آید ۵ دهان زخم شهیدان پر آب می گردد ۵

حریف شدن

بر رو استادان ۵ پنجه در پنجه کسی کردن و افگندن و داشتن و رفتن ۵
بیت ۵ دل شیر آن غبار آلود غیرت می شود صائب ۵ و گر نه پنجه در پنجه فرهاد
می کردم ۵ ملا طغرا ۵ اگر طفل شبنم خورد زان شراب ۵ کند پنجه در پنجه
آفتاب ۵

حزم و احتیاط

پا شمرده گذاشتن ۵ پا بحساب نهادن ۵ لگام کشیدن ۵ مشورت با کلاه
کردن ۵ صائب ۵ خط شبرنگ کزو حسن نهد پا بحساب ۵ شب و نو روز من روز
حساب است مرا ۵ ای برق بیمروت پادرا شمرده بگذار ۵ هر خار این بیابان رزق
برهنه پاست ۵

حسرت بردن و تمنا کردن

آرزو کشیدن • آرزو خواستن • آرزو داشتن • آرزو پختن و کردن و
تراویدن • آرزو خواه • آرزو مند • آرزو ناک • آرزو سنج • آب بدهان
گردیدن • آب بچشم گردیدن • مرزا عبدالقادر بیدل • هر کجا حرف شراب
ارغوانی میرود • از دهان خضر آب زندگانی میرود • غنی • بسے مشکل بود
دل گندن از خوبان پس صحبت • هنوز آب از غم یوسف بچشم چاه می گردد •
اشرف • از خرامیدن شیریں تو با مدعیان • دیده را آب ز حسرت بدهان میگردد •
میر خسرو • بخاک پای او چرخ آرزو سنج • چو درویش حریص از فکرت گنج •
صائب • آرزو های که دل در دیگ فطرت می پزد • چون نباشد خام شیر خام
مادر خورده است • نظم • دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ایم • درین
معامله با دیو همنشین شده ایم • بیبارگاه فلک بوده ایم رشک فلک • ز جور نفس
جفا پیشه اینچنین شده ایم • کلیم • هزار رنگ گل حسرت بدامان است • به بین
که گلشن طالع دگر چه گلها داد • بیت • دگر آزادی کواین تمنا نکنم •
گر بدانم که سربنده خریدن داری • سالک قزوینی • ای مرده فریب لبث آب
زندگی • خضر آرزوی موج شراب تو می کشد • اسیر • گر نمیرم از خجالت
با خجالت چون کنم • یار در دل بوده و من آرزو ها کرده ام • محسن تاثیر •
یک صبحدم نرفت که آئی بخانه ام • چند عذر آردی و من آرزو برم • زلالی •
پی اظهار عشق آرزو ناک • چو لعل از کان همت دامنش پاک •

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم

درین مقام اسامی متبرکه آنحضرت که در فارسی مستعمل است تیمناً و تبرکاً
سمت نگارش می یابد • محمد • طه • پس • سید • ابوالقاسم • امی
صادق • امی گویا کلام • امی دانا • آخرین آیتے • اولین دایتے • چراغ
هدایت • چراغ شرع • خاتون عرب • خاتون کائنات • پادشاهی فرستادگان •

جان عالم ۛ خسرو هشتم بهشت از برهان ۛ خواجه بعث و نشر ۛ خواجه مساح ۛ
 درویش سلطان دل ۛ سابقه سالار ۛ ساقی کوثر نژد شیعیان حضرت
 علی کرم الله وجهه ۛ سالار بیت الاحرام ۛ سید الانام ۛ سرور کائنات ۛ امام رسل ۛ
 شاه رسل ۛ محبوب ۛ سلطان درویشان ۛ صاحب شق القمر ۛ شاه مازاغ البصر ۛ
 پادشاه یشب ۛ مقصود کن فکان ۛ شاکنه غوغای قیامت ۛ شاکنه شب و
 سحر ۛ شاه نیمروز ۛ شاکنه دریای عشق ۛ شاهد لعمرك ۛ شاه گویندگان ۛ
 همای بیضه دین ۛ رحمته للمعلمین ۛ سید المرسلین ۛ خاتم النبیین ۛ شفیع المذنبین ۛ
 عقل اول ۛ کاف لولاک ۛ گوهر خانه خیز ۛ نور نخستین ۛ نور پسین ۛ
 نور مبین ۛ هادی مهدی غلام ۛ نقطه نه دایره و نقطه دایره از برهان ۛ
 بلبل بوستان مازاغ ۛ علت اول ۛ ماه یمانی این کنایه از روی مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ۛ بیت ۛ وزن بے رضای محمد نفس ۛ ره
 دستگاری همین است و بس ۛ نظم ۛ چون نبی از هستی خود سر بتافت ۛ فرق
 پاکش از لعمرك تاج یافت ۛ داشت از حق زندگی در بندگی ۛ شد لعمرك جاوه آن
 بندگی ۛ بیت ۛ مقام تو محمود و نامت محمد ۛ بدین سان مقامی و نامی که
 دارد ۛ بیت ۛ چراغ روشن از نور خدائی ۛ جهان را داد از ظلمت رهایی ۛ
 نظم ۛ شد بدنیار رخس چراغ افروز ۛ شب ما گشت ز التفاتش روز ۛ باز فردا
 چراغ افروز ۛ که ازاں جرم عاصیان سوزد ۛ شیخ شیراز ۛ نماند بعصیان
 کسی در گرو ۛ که دارد چنین سید پیش رو ۛ اگر دفترت از گنه پاک
 نیست ۛ چو او عذر خواست بود پاک نیست ۛ بیت ۛ در دو عالم بخشش
 و بخشایش است ۛ خلق را از بخشش آسایش است ۛ بیت ۛ نگار من که به مکتب
 نرفت و خط ننوشت ۛ بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد ۛ شیخ شیراز ۛ مصرع ۛ
 ثنای توطه و یس بس است ۛ بیت ۛ سزد گر بدورش بنام چنان ۛ چو
 سید بدوران نوشیروان ۛ رباعی ۛ ای در جسد مدینه جسم تو جهان ۛ دین
 تو گرفته قاف تا قاف جهان ۛ در لفظ مدینه بنگر از اعجازت ۛ مه شق شده
 و گرفت دین را بهیان ۛ رباعی ۛ پیش از همه شاهان غیور آمده ۛ هر چند

که آخر بظهور آمده ۰ ای ختم رسل قرب تو معلوم شد ۰ دیر آمده ز راه
 دور آمده ۰ بیت ۰ موسی بطور اگر سخنی با خدا بگفت ۰ بالای عرش پایه
 طور محمداست ۰ بیت ۰ چو مقصود کون و مکان بود تست ۰ خدا می دهد آنچه
 مقصود تست ۰ نظم ۰ امی دانا که بعلمی فزون ۰ راند رقم بر ورق کاف و
 نون ۰ بے قلم و کاغذ و آب سیاه ۰ معجزه آورد که روحی فدا ۰ بے خط و
 قرطاس ز علم ازل ۰ مشکل لوح قلمش گشت حل ۰ فیضی ۰ آن ختم پیمبران مرسل ۰
 حاوای پسین ملج اول ۰ والا گهر محیط اولاک ۰ چابک قدم بسیط افلاک ۰
 خاکی و براوج عرش منزل ۰ امی و کتاب خانه در دل ۰ رباعی ۰ ای صورت
 تو آئینه سر وجود ۰ روشن ز رخت پر تو انوار شهود ۰ مجموعه هر دو کونی
 و کس چون تو نیست ۰ در مملکت صورت و معنی موجود ۰ مثنوی ۰ ماه چون کامل شود
 انور بود ۰ زانکه او مرات نور خور بود ۰ گاه ماه بدری گاه شایه بدر ۰ صدر
 تو مشروح و کارت شرح صدر ۰ بیت ۰ ای جلوه جمال طه ۰ و آئینه کمال
 یس ۰ دارم ز لبست امید چندان ۰ بکشا بکرم دو لعل شیرین ۰ قطعه ۰ عاصیان
 پرگنه در دامن آخر زمان ۰ دست در دامن تو دارند جان در آستین ۰ نا امید
 از حضرت نتوان شدن ۰ چون توئی در هر دو عالم رحمة العالمین ۰ شیخ شیراز ۰
 تو اصل وجود آمدی از نخست ۰ دگر هرچه موجود شد فرع تست ۰ بیت ۰
 هنوز آدم میان آب و گل بود ۰ که احمد شاه ملک جان و دل بود ۰ بیت ۰
 بود شاه رسل شه عربی ۰ هم او العزم و هم رسول نبی ۰ بیت ۰ عجب آن نیست
 که محبوب جهانی تو بلطف ۰ عجب آنست محبان تو محبوتانند ۰ بیت ۰
 السلام ای صاحب شق القمر ۰ السلام ای شاه ما زاغ البصر ۰ خاقانی ۰ خال مشک
 از روی گندم گون خاتون عرب ۰ عاشقانرا آرزو بخشش دل و جان آمده ۰
 نظامی ۰ چنین زد مثل شاه گویندگان ۰ که یا بندگانند جویندگان ۰
 سعدی ۰ بد و گفت سالار بیت الحرام ۰ که ای حامل و حی بر تر خرام ۰ امام رسل
 پیشوائی سبیل ۰ امین خدا مهبط جبرئیل ۰ شفیع الوری خواجه بعث و نشر ۰
 امام الهدی صدر دیوان حشر ۰ نظم ۰ پیش از تو آمدند بسے انبیاء تو ۰ گر آخر آمدی

همه را پیشوا توئی ⑤ خدان خلیل هست نمکدان خوان تو ⑤ بر خوان اصطفا نمک
 انبیا توئی ⑤ حق سبحانه تعالی در قران مجید سراجاً منیراً فرمود زیرا که ضوء
 چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود آنحضرت علیه السلام نیز ظلمت کفر را از عرصه
 جهان نابود ساخت ⑤ رباعی ⑤ چراغی روشن از نور خدائی ⑤ جهان را
 داده از ظلمت رهایی ⑤ نظم ⑤ ز اقلیم عدم می آمدی و پیشرو آدم ⑤
 چراغی بود بر دستش هم از نور نخستینش ⑤ نظم ⑤ یا صاحب الجمال و یا
 سیدالبشر ⑤ من وجهک المنیر لقد نور القمر ⑤ لا یمكن الشفاء کما کان حقّه ⑤ بعد از
 خدا بزرگ توئی قصه مختصر ⑤ نظم ⑤ یا سیدالانام درود جناب تو ⑤ ورد زبان
 ماست مه و سال و صبح و شام ⑤ نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما ز دور ⑤ در دست ما
 همین صلوات است و السلام ⑤ رباعی ⑤ ای محرم سر لایزالی ⑤ مرآة جمال
 ذی الجلالی ⑤ مهمان ابیت عند ربی ⑤ صاحب دل لاینام قلبی ⑤ از قربت حضرت
 الهی ⑤ هستی بمثابه که خواهی ⑤ قربی که عبارتش نسنجد ⑤ در حوصله خرد
 نگنجد ⑤ گم گشته بود عبارت آنجا ⑤ بلکه نرسد اشارت آنجا ⑤ بیت ⑤
 و الضحی رمزی ز روی هم چو هاه مصطفی است ⑤ معنی واللیل گیسوی سیاه
 مصطفی است ⑤ رباعی ⑤ سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرفت ⑤ آنجا که تو ببال
 کرامت پریده ⑤ هر یک بقدر خویش بجای رسیده اند ⑤ آنجا که جای نیست
 تو آنجا رسیده ⑤ نظم ⑤ کلام سرمدی بے نقل بشنید ⑤ خداوند جهان را بے
 جهت دید ⑤ دران دیدن که حیرت حاصلش بود ⑤ داش در چشم و چشمش در
 داش بود ⑤ و تفسیر حسینی فقره ⑤ باور داشتن مواعید الهی و گردن نهادن
 اوامر حضرت رسالت پناهی که سعادت دو سرای درین تسلیم مندرج است ⑤ بیت ⑤
 هر که دارد چون قلم سر بر خط احکام او ⑤ می نویسد بخت طغرای ظفر بر نام
 او ⑤ نظم ⑤ امتانرا در دو عالم اوست دوست ⑤ دوستی با دیگران بر بوی
 اوست ⑤ دوستی با اصل باید کرد و بس ⑤ فرع را بهر چه دارد دوست کس ⑤

حاوای صامع

حاوای آشتی ⑤ آشتی خورده و آشتی خوران فاعل آن کنایه از طعامیکه بعد از آشتی صرف دوستان نمایند ⑤ شیخ شیراز ⑤ چه خوش بود به دلارام دست در گردن ⑤ بهم نشستن و حاوای آشتی خوردن ⑤

حماقت و بے تمیزی

آسمان از ریسمان ندانستن ⑤ پردهٔ قفل بر کلید زدن ⑤ کون خری ⑤ ریش گاوی ⑤ آسمان در چشم کسی ریسمان بودن ⑤ محاسن از آسیا سفید کردن ⑤ مشرق‌العشق ⑤ ریش گاویهاست این هستی آمیت ⑤ ریش را از دوغ می سازی سفید ⑤ یحیی شیرازی ⑤ من و سرگرم هستی بودن و گرد جهان گشتن ⑤ مگر چون خور محاسن را سفید از آسیا کردم ⑤ بیت ⑤ بود امامت ارباب فضل کون خری ⑤ در آن دیار که شاطر بود کم از بیطار ⑤ نظامی ⑤ ملک از مستی آن ساعت چنان بود ⑤ که در چشم آسمانش ریسمان بود ⑤

حیوان ناکس

خشک پی این مخصوص حیوان است ⑤ شوم قدم ⑤ سبز پای ⑤ ظهوری ⑤ از خشک پیانت نه شمارند درین راه ⑤ در آب نشان بر کف پا آبلهٔ چند ⑤

حیله و شیطننت در پرده داشتن

سر بُز در بغل داشتن ⑤ تر فروش ⑤ آب زیر کاه ⑤ دوال باز ⑤ دوالک باز ⑤ تسمه باز ⑤ شیشه باز ⑤ کاسه باز ⑤ کفش پوش ⑤ حکیم سنای ⑤ کم شنیدم چون تو انبانی ⑤ تر فروش و خشک جنبانی ⑤

حیلۀ تعلل کردن

امروز فردا کردن @ پس سر خاریدن @ شکم خاریدن @ گردن خاریدن @
 گردن بناخن خاریدن @ عذر لنگ @ حیلۀ کردن و انداختن @ بهانه کردن
 و گرفتن و انگیزختن و افکندن و نهادن و ساختن @ امیر خسرو @ دل از سودای
 شیریں در غم افکند @ بهانه بر فراق مریم افکند @ سعدی @ صوفی و گنج
 خلوت سعدی و طرف صحرای @ صاحب هنر بگیرد بر بے هنر بهانه @ کهال خجند @
 گر کسی بے بهانه نتوان کشت @ صد بهانه بعشوة انگیزد @ محمد قلی سلیم @
 برای وعده خلافتی عبت ماکور سوگند @ که احتیاج عصا نیست عذر لنگ ترا @
 نادم گیلانی @ گر ز پا افتاد ام زنهار دست از من بدار @ حیلۀ در صیدم میند آری
 که بسمل گشته ام @ صائب @ لبش امروز فردا می کند در بوسه دادنها @ نمی
 داند ز خط چوں دشمنی کم فرصتی دارد @ انوری @ مردم از مشتری و زهره
 چرخ @ خود سعادت چرا طمع دارد @ کاین یکے زاهدے فسرده دلیست @ کز همه
 خارها شکم خارد @ صائب @ گره تا می توانی باز کرد از کار محتاجان @ چو
 بیکاران بناخن گردن خود را مخار این جا @ علی قلی میانی @ غافل بما رسید
 وفا را بهانه ساخت @ افکند سر به پیش و حیا را بهانه ساخت @

حیران ماندن و حیرت

پشت بر دیوار ماندن @ دست بزیز زنج ستن کردن و داشتن @ دست
 زیر ستن ساختن @ دست ستن زنج بودن و کردن @ و دست ستن
 سر کردن @ دست ستن ته رو بودن @ صائب @ گر ز روی خود براندازی
 نقاب @ پشت بر دیوار ماند آفتاب @ بیت @ بیدل از حیرت رخس بپچمن @
 برگ گل مانده پشت بر دیوار @ حیاتی @ به بستر افکند بیماری چشمت
 مسیحا را @ ستن سر کند اعجاز حسنت دست موسی را @ عرفی @ دستم مجردات
 ستن زنج بود @ آنجا که فطرت تو زند سائبان علم @ بیت @ سنج ز کج

آهنگی این سقف معلّق ۛ دستم همه عمری ستون نه دو بود ۛ کمال اسماعیل ۛ سنان که
عامل فتنه است در ولایت تو ۛ چون ستون زنج کرد دست بیکاری ۛ زلّالی ۛ
خالت که بنفشه دید پیوست ۛ در زیر زنج ستون شدش دست ۛ مولانا لسانی ۛ
شب سرم صدرة بدامن می فتاد از ضعف تن ۛ گرنه دست از غصه زیر ستون
میساختم ۛ بیت ۛ غنچه دست از شاخ در زیر سر دار و حید ۛ هر کرا
دیدیم از صاحب دلال در فکر اوست ۛ فردوسی ۛ ورا دید با دیدگان پر ز خون ۛ
بزیر زنج دست کرده ستون ۛ

باب خاء معجمه

این حرف بجیم عربی بدل شود چون اسفا ناخ و اسپا ناچ ثرة معروف و بشین
معجمه چون افراختن و افراشتن و بغین معجمه چون ستینخ و ستینخ بمعنی چیز راست
مانند نیزه و ستون و بقاف چون چخماخ و چقماق و بکاف عربی چون خما و کما
و خمیند و کمند و خرنا و کرنا و بهاء هوز چون خاک و هاگ و خاء مصدر و ماضی در
اکثر مصادر بزاء عربی بدل شود چنانکه در دوختن و ریختن و سوختن و تاختن
و پاختن و ساختن و آموختن و آمیختن و آریختن و فروختن و اندوختن و پیاختن
و پختن و پرداختن و گریختن و گداختن و نواختن و در شناختن بسین مهمله
و در فروختن بمعنی بیع بشین معجمه بدل شود و آهیختن و گسیختن شأن است
از جواهر الحروف ۛ

خانه زادان طبیعت کنایه از سخنی نو مرادف ایی در لفظ اشعار گذشت *

خاموش ماندن و گردانیدن

خمشیدن ۛ خامش کردن ۛ از نفس انداختن ۛ خاک بر لب ۛ دم
بخود کردن ۛ دم بستن ۛ زبان در کشیدن ۛ روزه مریم ۛ زبان گیر ۛ زبان

در ته دندان کشیدن @ زبان در کام رها کردن @ سنگ در دهان انداختن @
 سرمه خوران @ زبان در کام دزدیدن و بکام کشیدن @ قفل بر لب خود نهادن @
 کوتاه شدن زبان @ بریده زبان @ گرفته لب @ مغز در سر کردن @ تن زدن @
 گلزی لب گرفتن @ لب زدن دندان کشیدن @ لب ته دندان کشیدن @ لب
 بستن @ لب زدن @ لب کسی گرفتن @ لب بیکدیگر زدن @ نفس سوخته @
 نفس دزدیدن @ نفس گسسته قریب بآن است @ خشک آوردن @ کنایه از سکوت
 که از غایت اعراض و بیدماغی باشد @ بعربی سکوت و صمت گویند @ بیت @
 سر بر خط لوح از لبی دار و خموش @ کز هرچه قلم رفت قلم در نکشند @ ظهوری @
 لب ته دندان کش از حرف کنار @ این حکایت در میان عیب است عیب @
 کلیم @ مکشای زبان به ز خودی را چو به بینی @ زنهار که شمع شب مهتاب
 نباشی @ باقر کاشی @ قفل ابدی بر لب خاموش نهادم @ یعنی بجای
 محرم یکر از ندیدم @ سعدی @ زبان بریده بکنج نشسته صم بکم @ به از کسی
 که نباشد زبانش اندر حکم @ ملا و حشی @ زبان بکام مکش وحشی از فسانه
 عشق @ بگو که خوشتر ازین داستان نمی باشد @ بیت @ بصد قریب ظهوری زبان
 بکام کشید @ چنان مکن که لبش باز در خروش آفتد @ بیت @ زبان تا بود
 گویا تیغ می بارید بر فرقم @ جهان دارالامان شد تا زبان در کام دزدیدم @ غنی @
 بر زبان قانع اگر حرف لب تان گیرد @ زرد از شرم زبان در ته دندان گیرد @
 شیخ شیراز @ صدف دار باید زبان در کشیدن @ که رقتی که حاجت بود
 در چکانی @ کنونت که امکان گفتار هست @ بگو ای برادر بلطف و خوشی @ که
 فردا چو پیک اجل در رسد @ بحکم ضرورت زبان در کشی @ بیت @ نکند
 چرخ تعدی به نفس سوختگان @ سرمه در کار نباشد نفس سوخته را @ مصرع @
 دل چو روشن شد زبان لاف کوتاه می شود @ خاقانی @ دید مرا گرفته لب آتش
 فارسی ز تب @ نطق فن تازبان برده به نکته دربی @ شا پور @ چو شمع نیم سوزم
 خاک بر لب خوشترای همدم @ مسوزانم که افزون می کنی سوز و گدازم را @
 مشرق العشق @ سرمه خور خامش کسی را کم مزین @ غنچه برق حاصل است از دم

زدن ۰ هستی از خواهی نفس دزد بدنی ۰ غناچه سان از کشف دامن چیدن ۰
 بیت ۰ غناچه شو آسودگی دم بستن است ۰ لب زدن سرمایه دل خستن است ۰
 ملا طغرا ۰ شکوه دانه و دام از نفس انداخت مرا ۰ شور بیهوده من از نفس
 انداخت مرا ۰ شیخ عطار ۰ عشق آتش در همه خر من زند ۰ آره بر فرقش
 زند او تن زند ۰ قاضی نوری ۰ میخواستیم که آه کشم باز تن زدم ۰ خنجر برو
 کشیدم و بر خویشتن زدم ۰ حیاتی ۰ تا شکسته نرسد از طرف محاسبش ۰
 دم بخود کرد صراحی و سر خویشت گرفت ۰ صائب ۰ هر که از نخل تمنا روزه
 مریم گرفت ۰ نقل انجم در گریبانش چو عیسی بشکنند ۰ بیت ۰ بنفشه پیش
 خطت قفل بر زبان انداخت ۰ گهر ز شرم لبست سنگ در دهان انداخت ۰

خاک مراد

خاک مراد بخش ۰ قطعه زمینی که از اینجا کام دل حاصل شود ۰ مرزا صائب
 در مدح شاه عباس گوید ۰ نیست جز روی زمین جز آستان دولتش ۰ هست
 اگر خاک مراد در بساط روزگار ۰ نظیری نیشا پوری ۰ تسبیح و سبک از گل
 میخانه میکند ۰ خاک مراد بخش بر آرد مراد من ۰

خال معشوق

خیلان جمع خال چون فیجان و تاج ۰ فتنه زاد ۰ موزون ۰ دلبازی ۰
 دلجوی ۰ دلفریب ۰ دلارای ۰ مشکین ۰ عنبرین ۰ عنبر بوی ۰ عنبر بار ۰
 معنبر ۰ غالیه موی ۰ سیاه ۰ نیک اختر ۰ گوشه گیر ۰ زمین گیر ۰ بنفشه
 گون ۰ نیلگون از صفات دوست ۰ و سپند و سیه دانه ۰ بهدانه ۰ فلفل ۰
 حب فلفل ۰ حب افیون ۰ حب ماه ۰ پرورین ۰ دانه افیون ۰ نافه مشک ۰

سنگ سیاه ۰ سنگ حرم ۰ حاجر الاسود ۰ زنگی ۰ سیاهی ۰ بلای سیاه ۰
 شب تاریک ۰ کرب ۰ اختر ۰ ستاره ۰ نشان ۰ انتخاب ۰ نقطه
 انتخاب ۰ عقده ۰ غزاله ۰ نمکدان ۰ عدس ۰ مرکز ۰ دزد ۰ هندو ۰ زاغ ۰
 مگس ۰ مور ۰ زنبور ۰ مهره ۰ مهره مار ۰ مهر کوچک ۰ تکه ۰ دود
 هاروت ۰ حب السودا ۰ شبم سوخته ۰ نیلم ۰ تخم دیکان ۰ تخم بنفشه ۰
 تخم گل ۰ تخم امید ۰ تخم آه از تشبیهات آن و با لفظ گذاشتن و نهادن
 و زدن و افتادن و نشستن و نشان دادن مستعمل ۰ واضح ۰ این خال از ازل بر رخ طالع
 نشست ۰ ای دیده سعی چیست به بخت سیاه ما ۰ ملا طغرا ۰ بمشاطگی سر
 بر آرد شمال ۰ نهد بر رخ لامع از مشک خال ۰ نظیری ۰ پیش حکمش
 کردم از عذر خطائی تو زند ۰ می نهد بر روی آدم خال عصیان دگر ۰
 میو معزی ۰ خال سیاه بر لب شیرین زدی چنانکه ۰ عمداً کسی ز مشک زند
 نقطه بر شکر ۰ صائب ۰ خال زیر لب آن ماه لقا افتاده است ۰ چشم بد دور که
 بسیار بجا افتاده است ۰ بیت ۰ گرفت خانه خورشید را بدود چراغ ۰ سیه
 دلی که ترا خال بر عذار گذاشت ۰ بیت ۰ بیش ازین بے رحم سنگین دل چنین
 خالش نبود ۰ خط مشکین کرد خاک آلود این زنبور را ۰ بیت ۰ بر چهره تو
 خال زمین گیر شاهد است ۰ کز آتش تو هیچ سپندے نه جسته است ۰ بیت ۰
 خال لب تو راه نمایست بوسه را ۰ این عقده طرفه عقد گشایست بوسه را ۰ بر
 بیاض کردن او خال دیدم سوختم ۰ کین نشان از انتخاب دیده گستاخ کیست ۰
 بیت ۰ صد پرده شوخ تر بود از چشم خال او ۰ این نافه در دویدن از آهو
 گذشته است ۰ بیت ۰ مرا بسی است سویدای خال او صائب ۰ که مهر
 کوچک شه راست اعتبار دگر ۰ بیت ۰ اختر صبح سعادت مرکز پرکار عشق ۰
 تخم آه آتشین یا خال عنبر بوسه این ۰ بیت ۰ مکن تخم امید عالم را
 روزی موراں ۰ نگهدار ای خط بیرحم دست از خال داجویان ۰ بیت ۰ بخال او
 سپردم خورده دل را ندانستم ۰ که در ایام خط پنهان کند رو خال هندویش ۰
 بیت ۰ بخال عنبرین افزون ز زلف یار مومرسم ۰ همه از مار و من از مهره این

مار میترسم ۰ طالب آمای ۰ تخم ریحاں زلف یعنی خال ۰ گرمی عشق را فزون
 سازد ۰ ثابت ۰ خال او در مزاج بارد شیخ ۰ می کند کار حبیب السودا ۰ تاثیر ۰
 ز پروین عرق آن چهره رنگین ۰ در آن رخ خال حب ماه پروین ۰ منیر ۰ ابروی
 تو بر چشمه خورشید پل است ۰ در شیشه دل خیال لعل تو مل است ۰ حسن تو
 بهار و زلف تو ابر بهار ۰ روی تو گل است و خال تو تخم گل است ۰ خواجه
 شیراز ۰ بر آتش رخ زیبای او بجای سپند ۰ بغیر خال سیاهش که دید بهدانه ۰
 بیت ۰ در چنین زیر خم زلف نهی دانه خال ۰ ای بسا مرغ خرد را که بدام
 اندازد ۰ خواجه جمال الدین سلمان ۰ زلف و خط تو باهم هندوستان و طوطی ۰
 رخسار خال مشکین کافور و حب فلفل ۰ بیت ۰ کعبه خلق است رویش حلقه آن
 کعبه زلف ۰ خال او سنگ سیاه چشم او زمزم نماست ۰ بیت ۰ نقطه خط شهنشاه
 است یا سنگ حرم ۰ خال مشکینت که جان مقبلانرا بوسه جاست ۰ بیت ۰
 ای کرده زاغ خال تو بر لاله زار جای ۰ و برده باغ حسن تو از نوبهار دست ۰
 کمال اسمعیل ۰ زلف تو بر بنا گوش ثعبان و دست موسی ۰ خال تو بر زناخدان
 هاروت و چاه بابل ۰ کمال خاجند ۰ صلاهی دولت خوبی بزنی که هست امروز ۰
 خط تو سبزی خوان خلیل و خال عدس ۰ مفید بلاخی ۰ خال رویش اختیارت را
 مفید از دست برد ۰ تکه تنها گرفت آخر گریبان ترا ۰ محمد اسحاق شوکت ۰
 زمانه بازی دیگر بروی کار آورد ۰ فگند مهره خال ترا بشش در خط ۰ ابو تراب
 فتوت ۰ تخم بنفشه گشت سویدای دل مرا ۰ از بس دوانده است بدل ریش
 خط پار ۰ بیت ۰ چو افیونی که میل طبع او باشیر می باشد ۰ ز ذوق خال
 او شد الفت دل با بنا گوشش ۰ میر خسرو ۰ گشت خال لبش مرا آری ۰ مگس
 شهد زهر دار بود ۰ طغرا ۰ بیاد نیام خالش ز مهره ۰ شده تسبیح تار چنگ
 زهره ۰ و بعضی خال را با کواکب منخسف تشبیه داده اند چنانچه درین مطلع ۰
 مابین دو ابروی تو آن نقطه خال ۰ چون کواکب منخسف میان دو هلال از مصطلحات ۰
 حافظ ۰ سواد نقطه بینش ز خال تست مرا ۰ که قدر گوهر یکدانه گوهری داند ۰

خاموش شدن و کردن آتش

آتش کشتن ۰ آتش نشانیدن و سرد کردن ۰ آتش خاموش شدن ۰ آتش نشستن و مردن و خفتن ۰ وحید ۰ گر کشد حفظ تو از رخ نقاب ۰ آتش سوزنده نمیرد ز آب ۰ حافظ ۰ یارب این آتش که در جان من است ۰ سرد کن زانسان که کردی بر خلیل ۰ کلیم ۰ ز بسی کز خون دلها گشته سیراب ۰ بآب تیغ آتش میتوان کشت ۰

خانه باغ

سراستان به عربی حدیقه بمعنی باغیکه گرد آن دیوار کشند ۰

خجل شدن و کردن کسی را و خجل

خجل با لفظ داشتن و کردن و شدن مستعمل سر در پیش ۰ بغل تری ۰ چشم پیش کردن ۰ چشم پیش ۰ خط بر خاک و زمین کشیدن ۰ شکر رنگ ۰ در آب و عرق افتادن ۰ خوی کردن ۰ خوی دویدن و خوی گرفتن ۰ خوی از بغل روان شدن ۰ خوی بر آوردن از کس ۰ لب گزیدن و خائیدن ۰ دو فرمودن ۰ عرق گیر ۰ آب شدن ۰ آب کردن ۰ الف بزمین کشیدن ۰ الف بر خاک کشیدن ۰ الماس خجالت ۰ خجالت ناک ۰ بر در عرفان زدن و بر عالم عرفان زدن از غیاث ۰ بشرم رفتن ۰ بصد رنگ شدن ۰ رنگ آوردن ۰ بر سر دویدن و دوانیدن ۰ سرخ و زرد شدن ۰ سرخی داشتن ۰ حیازده ۰ دندانی کردن ۰ در خوی نشستن ۰ دست بر رخ گرفتن و برو گرفتن ۰ رنگ بررو ریختن ۰ رو ساختن و داشتن ۰ ساخته روی ۰ زرد رخ شدن ۰ زرد روی ۰ زنج بر خود زدن ۰ زنج بر خون شدن ۰ سر در نشیب کردن ۰ سر خجالت در پیش داشتن ۰ سوی پا دیدن ۰ شاخ

بر آوردن ۰ عرق کردن ۰ خجل شدن در رخ کسے و از لقای کسے ۰ کلیم ۰
 آتش دوزخ ۰ ما تر دامنای رنگے نداشت ۰ انچه آنجا سوخت مارا خجلت
 تقصیر بود ۰ بیت ۰ گردن بزیر خاک سکندر ز شرم آب ۰ دل را اگر بآئینه اش رو برو کنم
 صائب ۰ سحر که باد صبا از رخس نقاب گرفت ۰ دو دست خویش بروی خود
 آفتاب گرفت ۰ میر معزی ۰ خوی همی کرد غمام از بهر آنکه ۰ پیش جود تو
 خجل گشت غمام ۰ کمال اسمعیل ۰ سپهر نیلی شرمندة گشت و رنگ آورد ۰
 چو آستان سرای مرا منور کرد ۰ صائب ۰ صبح را شرم شکر خند تو دندانی کند ۰
 غنچه گل بکدامین لب و دندان خندد ۰ میر معزی ۰ چون خجالت بر کسے
 غالب شود ۰ خوی دود ناچار اورا از حسام ۰ ظهوری ۰ پیش رویش بهشت
 ساخته روی ۰ حبذا خوی صاحب این روی ۰ طالع ۰ در چمن رنگے برنگے از
 رخت گلها شدند ۰ غنچه ها دیدند آن لب را بسرخي وا شدند ۰ غنی ۰
 کم ز حیوانات باشد پیش ارباب تمیز ۰ آدمی کز انفعال جرم سر در پیش نیست ۰
 ملا مفید همدانی ۰ زرد روی نکشد هر که جماله دارد ۰ غنچه تاگل نشود
 رنگ نمی گرداند ۰ سناجر کاشی ۰ در جنب چگر سوزی سناجر چه نمائی ۰ ای
 شمع من از شرم تو خوی کرده امشب ۰ کمال اسمعیل ۰ دو شیزگان خاطر
 من بین که غنچه وار ۰ بر رخ گرفته اند از شرمسار دست ۰ اسپر ۰ بیستون
 معدن الماس خجالت گردید ۰ شبنم گل نتراشید دم تیشه ما ۰ غنیمت ۰
 خنده را از دهنش تاب جدائی نبود ۰ این گل از غنچه شکر رنگ بروی
 می آید ۰ اشرف ۰ گر تو با این حسن رنگ آمیز در گلشن روی ۰ باغ گردن
 چون گل رعنا ز خجالت سرخ و زرد ۰ حکیم عطار ۰ ز شرم گشتن مادر و مندان ۰
 گزد تیغش ز جوهر لب بدندان ۰ صائب ۰ گذشته است ز تعریف قد رعنایش ۰
 الف کشد بزمین سرو پیش بالایش ۰ ز سایه سرو صنوبر الف کشد بر خاک ۰
 بهر چمن که کند جلوه قد رعنایش ۰ حکیم نزاری قهستانی ۰ مدعیان را بغل
 تری بدهم ۰ بر صفتے کز مشام شان بچکد خوی ۰ بیت ۰ کنون از تنگ دستی
 چشم پیشم ۰ که شرم است از هوا خواهان خویشم ۰ صائب ۰ گل از انفعال رویش

از شرم گشته پنهان • ز بهان ز شرم خفتش بر خاک الک کشیده • بیت •
 ناصف مزگان آهو چشم مارا دیده است • خط بمزگان بر زمین خورشید
 نهان بر کشیده • تاثیر • در آب و عرق بسکه فشان از قد شوخت • فواره شد آن
 شمع که در انجمی گشت • نظامی • فروزانده کردیم چون گل بوی • بان
 گواه از گل بر آرم خوی • صائب • کردم اگرچه هر دو جهان رو نمای تو •
 از به بشاعتی خجسته از نمای تو • انوری • سایه نی که شود در رخ خورشید
 خجل • سایه نی که بود در بر خورشید ذلیل • تاثیر • یک گلستان نیست
 کز حسنت خجل از خویش نیست • هشت خلد از مصطفی وی تو جزوی بیش
 نیست •

خدمت ادا کردن

خدمت با لفظ کردن و گزیدن و رساندن مستعمل • آب بر دست و پای
 کسی ریختن • پائین پرستی • خدمت لنگ داشتن • کاسه پیش کسی بند
 کردن • کفش پیش پای کسی گذاشتن و نهادن و پیش آوردن • آب دست کسی
 گرفتن • و خدمت گزار و خدمتکار و خدمت گر و خدمت نمای فاعل آن •
 نظامی • ششم خانه را کرد مریخ جای • چو خدمت گران گشت خدمت نمای •
 شیخ شیراز • چو خدمت گذاریت گردد کهن • حلی سالهایش قرامش مکن •
 سلیم • بیا زاهد که دو سافر شرابه هشت مستانرا • که کوثر آب نشوالت
 بدست لاک او ریزد • طغرا • چون آمد پوش شدی خدمت قیصر لکنی •
 آب چون آینه بر دست سکندر لکنی • ملید بلخی • آن مه که رخس چو لاله رنگی
 دارد • از ناز بها خشم پلنگی دارد • ز آمد شد خلیه اش دمی قارغ نیست •
 ایوم بدوش خدمت لکنی دارد • نظامی • چو مقابل کمر بست پیش آد کفش •
 شاید خیالچه زدن بر درفش •

خدا نخواسته

خدا ناکرده ⑤ خدا نه پسندد ⑤ نباید ⑤ لا یقدر الله بعربی گویند ⑤ میر نجات ⑤
 خدا ناکرده شاید رحمتش آید چون مرا بیند ⑤ نمی بندند از بهر چه یارب چشم
 قاتل را ⑤ مصرع ⑤ عاشق و شکوه معشوق خدا نه پسندد ⑤ نظامی ⑤ نباید
 که مارا شود کار سست ⑤ سبو ناپد از آب دایم درست ⑤

خدا ساز و خدای ساز

ساخته خدا چون کار خدا ساز و کعبه خدا ساز و محراب خدا ساز ⑤ شفای ⑤
 مؤده در دوستی یابد شفای از ازل ⑤ بینم زوال کی بود عشق خدای ساز را ⑤
 دانش ⑤ گر کنم رو بسوی کعبه دیگر کفر است ⑤ تا چو ابروی تو محراب خدا
 سازم هست ⑤ میرزا جلال اسیر ⑤ منت گذار در طئه اهداد کی شود ⑤ کار گذشته
 که خدا سازی شود ⑤

خراب و ویران شدن و کردن خانه و جز آن

آب گرفتن خانه ⑤ آب بر بنیاد بستن ⑤ بنیاد دادن و کردن و رفتن ⑤ بنیاد
 کندن و بنیاد بر کندن و بر انداختن و بردن ⑤ پایمال کردن ⑤ ریگ ریختن از غیاث ⑤
 در سر آمدن و بسر آمدن خاک بر آوردن از چیزه ⑤ گرد بر آوردن از چیزه ⑤ خانه
 با زمین یکی شدن ⑤ خانه برهم زدن ⑤ جهان کندن ⑤ جهان سیاه کردن ⑤
 خانه برهم خوردن لازم منه ⑤ دود بر انگیختن و بر آوردن از چیزه ⑤ خانه سیاه
 کردن ⑤ خانه پاک کردن ⑤ خانه بر انداختن ⑤ خانه خراب کردن ⑤ خانه
 شوراندن ⑤ خانه بر خروس باز شدن ⑤ در گردیدن و در گشتن ⑤ در گرد

بودن ⑤ موش در انبان داشتن ⑤ مسمار کردن ⑤ بآب رسانیدن بنیاد ⑤
 و در بهار عجم بنیاد بآب رسانیدن و بنیاد بآب زدن کنایه از استوار کردن آن آمده ⑤
 سد کشادن ⑤ غبار بر آوردن از چیزه ⑤ کاسه و کوزه شکستن ⑤ گاو در خرمن
 کردن و بودن ⑤ آسان بر خاستن این نیز کنایه از بلندی و جاه و دولت آمده
 برهان ⑤ انوری ⑤ سلطان دی بلشکر صرصر جهان بلند ⑤ بینی که جور صرصر
 دی چون جهان کن است ⑤ مولانا اسانی ⑤ باز از چشم ترم خانه بر انداخت
 فراق ⑤ آتشی در من خونین جگر انداخت فراق ⑤ نظامی ⑤ سیاهان که تاراج
 ده می کنند ⑤ بدزدی جهان را سیه می کنند ⑤ میر خسرو ⑤ چند مژگانرا
 بخون اغوا کنی ⑤ خانه زنبور شورانیده گیر ⑤ اشرف ⑤ نی همین از سیل هفت
 خانه ما بیدر است ⑤ کز فراق خانه آئینه در گردیده است ⑤ منصف طهرانی ⑤ یاد ایامی
 که اشکم گرم و آهم سرد بود ⑤ پیش سر گردانیم صد آسیا در گرد بود ⑤ بابا
 فغانی ⑤ نظاره روئی تو بسے خانه سیه کرد ⑤ آتش کند آن کار که آن روی چو مه کرد ⑤
 خواجه شیراز ⑤ پاک کن چهره حافظ بسر زلف ز اشک ⑤ ورته این سیل دمام به
 بر بنیادم ⑤ اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد ⑤ من و ساقی بهم سازیم و بنیادش
 بر اندازیم ⑤ شیخ عطار ⑤ تا بر رخ تو نظر فگندم ⑤ بنیاد وجود برفگندم ⑤
 صائب ⑤ به اشکے توان کند بنیاد دولت ⑤ که یکقطره سیل است خواب گرانرا ⑤
 اثر ⑤ خانه هر که با تو الفت کرد ⑤ با زمیں شد یکے چو خانه نرد ⑤ نظامی
 در لیلی مجنوں ⑤ تا سر دارم سر تو دارم ⑤ سر پیشکش در تو دارم ⑤ جان بے
 تو بود بجان در آید ⑤ سر بے تو بود بسر در آید ⑤ هاتفی ⑤ شتابان شد آن ابر
 در عریده ⑤ که سیلاب ریزد بر آتشکده ⑤ ز گرد سپاهان بر آورد خاک ⑤
 سپاهان ازاں زلزله لرزه ناک ⑤ ملا جامی نهارندی ⑤ از ستون آه برپا کرده
 افلاک را ⑤ گر نفس دزدم بخون این خانه برهم میخورد ⑤ محسن تاثیر ⑤
 از حظ سرای دنیا مطلب متاع راحت ⑤ که همیشه خانه او بخورس باز باشد ⑤
 بیت ⑤ در خط گاه جهان اسباب آسایش مجوی ⑤ کرده اند از ابتدا بارے خورس
 این خانه را ⑤ صائب ⑤ چو تیر هدف را نکشی دست در آغوش ⑤ تا خانه خود

را نکني همچو کمان پاک ⑤ تائير ⑤ آب مي بندي ز مي تا چند بر بنياد تن ⑤
 بر سر خود ميکني اين خانه را ويران چرا ⑤ امير خسرو ⑤ برد بشياد هر نمونه
 بآب ⑤ تا نگردد دگر ز آب خراب ⑤ کليم ⑤ بدل کردم بهستي عاقبت زاهد ريائي
 را ⑤ رسانيدم بآب از يمن مي بنياد تقوي را ⑤ شفای ⑤ خدايگانا آن بد سگال
 روبه باز ⑤ که دارم از خلش موش غصه در انبان ⑤ نهاد شيشه تزوير را بطاقچه ⑤
 که کوتاه است از دست حيله شيطان ⑤

خراشيدن آواز

آواز گرفتن ⑤ آواز افتادن و نشستن بعربي ^سبح و بکوحه گویند و بهندش
 آواز پر جانا گویند ⑤ کمال خجند ⑤ بوی تو چون شنید گله عنداپ مست ⑤
 چندان کشید ناله که آواز او گرفت ⑤ آقا رهي نيشاپوري ⑤ از همدميم بے تو
 بزدان غم هجر ⑤ آوازه خراشیده زنجير گرفتست ⑤ ملاشاني تکلو ⑤ مرغ چمن
 ز ناله زارم سحر گه ⑤ چندان کشید ناله که آواز او گرفت ⑤ مير خسرو ⑤
 موزن قرص صوفي را زده کار ⑤ ز حلاوا خوردنش افتاده آواز ⑤

خراب کردن شخصه را

رسن برای کسه و بر کسه تافتن ⑤ ريسمان بر کسه تافتن ⑤ بخرم کسه
 افتادن ⑤ بيت ⑤ ريسمان تابیدن شاهان پي چاکر خطاست ⑤ خيمه دولت بپا
 از زور اين استاده است ⑤ صائب ⑤ مردم چرا بخرم ما او فتاده اند ⑤ هرگز بسو
 خاطر مورے نخسته ام ⑤

خست و فرومایگی بخيل و خسیس

نان خودش بگلو فرو نمي رود ⑤ نان با ناخن ميخورد بهار عجم ⑤ نان بر
 شيشه مالیدن ⑤ نان در آستين خوردن ⑤ ماکیان بر در کردن از برهان ⑤ نان

کور ⑤ سیه دست ⑤ سیه کار ⑤ سبک سر ⑤ سبک سنگ ⑤ سبکسار ⑤ سبک قدر ⑤
 کمکاسه ⑤ تند روی ⑤ تنگچشم نیز کنیزه از معشوق که بطرف کسی میل نکند
 و باحسن خود مغرور باشد ⑤ خشک دست ⑤ ساخت پنجه ⑤ سیه دل ⑤ کلاغ
 ببامش هرگز نمی نشیند ⑤ گرسنه چشم ⑤ آب از دستش نمی چکد ⑤ آبش
 بگلو فرو نمی رود ⑤ باریک بین ⑤ گدا طبع ⑤ مدخل ⑤ مولوی معنوی ⑤ بخل
 و خست مرد را رسوا کند ⑤ بلکه در چاه هلاکشی افکند ⑤ روی جنت را کجا
 بیند بخیل ⑤ بسته به افتاده اندر پای پیل ⑤ اسخیا را با جهنم کار نیست ⑤ جای
 همسک جز میان نار نیست ⑤ نظم ⑤ ای آنکه به بخل کیسه را بند کنی ⑤ خود
 را بوجود مال خورسند کنی ⑤ این مال خداست صرف کن در راه او ⑤ امساک
 بهال دیگرے چند کنی ⑤ نظم ⑤ منعم همسک شجرے بے بر است ⑤ سر در
 مبخل جسدي بے سراسر است ⑤ بخل که سرمایه ناکامی است ⑤ در دو جهان موجب
 بدنامی است ⑤ شیخ شبراز ⑤ بنالید درویشے از ضعف حال ⑤ بر تند روی
 خداوند مال ⑤ بیت ⑤ گفت چشم تنگ دنیا دار را ⑤ یا قناعت پر کند یا
 خاک گور ⑤ اثر ⑤ پیش جبین گرفته مکن عرض احتیاج ⑤ ای نابلد بکوب درے
 را که بار نیست ⑤ اسیر ⑤ بخون خویش گواهی دهد گرفتاری ⑤ سیاه دستی
 صیاد از حنا پید است ⑤ فردوسی ⑤ سبکسار شادی نماند نخست ⑤ بفرجام
 کار اندوه آید درست ⑤ شریف تبریزی ⑤ جهان گر آب کرم بحر بود بر گردید ⑤
 ز دست بخل تو ای خشک دست تر دامن ⑤ صائب ⑤ حذر ز فتنه آن چشم نیم
 باز کنید ⑤ زمیزبان سیه کاسه احتراز کنید ⑤ حافظ ⑤ پرواز خانه گردون بدرو
 نان مطلب ⑤ کین سیه کاسه در آخر بکشد مهمانرا ⑤ صائب ⑤ از سر خوان
 فلک بر خیز کین باریک بین ⑤ می شمارد لب گزیدن را لب نان دگر ⑤ ظهوری ⑤
 خواجه می نازد به سیم و زر گدا طبعی بلاست ⑤ خواجه آن باشد که در مهر و وفا
 درویش نیست ⑤ ملا محمد امین واصل ⑤ باین دو قرص کسی تا بکی مدار کند ⑤ چو
 آسمان دای نان بشیشه مالی نیست ⑤ بیت ⑤ سلیم از چشم عبرت بر فلک خورشید
 را بنگر ⑤ که همچو مدخلان بر شیشه میمالد چسان نانرا ⑤ محمد قلی سلیم

صدف نبود که از گرداب در چشم تو می آید و که دریا از بخیلی میخورد در آستین
 نانرا و ابراهیم ادهم و ز بس نان کور و کم سفره است دنیای دنی گوئی و
 بجای حمد تکبیر فنا خواندند بر نانش و صائب و آه ازین شورش که ناز
 دولت بیدار را و از سبکقدراں سنگین خواب می باید کشید و

خشک سال

سیاه سال و قحط و شیخ علی نقی و یک برگ سبز و یک گل سوری
 بهار نیست و در این سیاه سال اُمید بهار نیست و مرزا صائب و دولت روشندلی
 زوال ندارد و آب گهر بیم خشک سال ندارد و

خشک طینت

خشک پهلو و خشک نهاد کنایه از کسی که از ذات او انتفاع نتوان کرد و
 قاسم مشهدی و زهای هوی تری ذوق دارم ای مطرب و برای خشک نهادان
 بهانه میخوانند و صائب و از خشک طینتآن مطلب جز جواب خشک و بکر سراب
 را چه بود جز سحاب خشک و ناظم هروی و بزخمی روی صبرم بر زمین است و
 چرا تیغ تو چندین خشک نهاد است و برین قیاس است خشک عبارت کنایه از
 کسی که از کلام او انتفاع نتوان برداشت و خاقانی و خشک عبارت چو سهرم تموز و
 سرک معانی چو دم مهرگان و

خشمگینی شدن و خشمگینی

خشم در ابرو در آورده و خشم رفته و خشمگین و خشمی و خشمناک بمعنی
 فاختوش و غضبناک و از جا رفتن و شدن و نیز کنایه از مضطرب شدن است و
 بهم بر آمدن و بر در جلال زدن و پیچیدن و پیچ و تاب خوردن و سرخ

شدن ۰ سر گرفته ۰ آتشی شدن ۰ عارض افروختن ۰ چین بر ابرو
 افکندن ۰ رگ در تن بر خاستن ۰ سیاهی کردن با کسه ۰ رگ در تن
 جستن ۰ ابرو بهم در کشیدن ۰ ابرو ترش کردن ۰ گوشه ابرو ترش کردن ۰
 گوشه ابرو گره بستن ۰ ابرو چین گشتن ۰ ابرو کج کردن ۰ گرمی کردن ۰ ابرو
 چین نشستن ۰ در غضب و بغضب رفتن ۰ بخشم آمدن ۰ بخشم رفتن ۰
 لب گزیدن و خائیدن ۰ لب بدنجان گرفتن و زدن و بدنجان خائیدن و لب
 بدنجان جستن این در چهار حالت رو دهد یکے تدامت و پشیمانی دوم از
 خشم سیوم از شرم و خجالت چهارم در منع کذافی المصطلحات و ارسته و بهار عجم
 و همچنین در حالت تعجب نیز آید ۰ بعربی اغتیاظ ۰ نظم ۰ ز تاریکے خشم
 و شهوت حذر کن ۰ که از دود آن چشم دل تیره گردد ۰ غضب چون در آید رود عقل
 بیرون ۰ هوا چون شود چیره جان خیره گردد ۰ مخلص کاشی ۰ پشیمانی نفهمید
 است ظالم از دل آزاری ۰ اگر گاه گزد لب میکند عشق گزیدنها ۰ حکیم
 عطار ۰ ز شرم گشتن ما درد مندان ۰ گزد تیغش ز جوهر لب بدنجان ۰ خواجه
 شیراز ۰ سوی من لب چه میگزینی که مگوی ۰ لب لعل گزیده ام که مپرس ۰
 میر خسرو ۰ فرو بست از سخن لبهای خندان ۰ بخائید از غضب لبها بدنجان ۰
 صائب ۰ عتاب و ناز و دشنامش چه خواهد بود حیرانم ۰ پریروی که باشد
 چین ابرو مداحسانش ۰ ظهوری ۰ از بے رگی سمند سیفم ۰ رگ در تن تازیانه بر
 برخاست ۰ طالب آمایی ۰ آزان بر خویش می پیچد نگاهم ۰ که بارے دیده ام آن زلف
 پیچان ۰ تاثیر ۰ نمیکوئی ز لولو چیست این تزویر غلطانی ۰ گهر بر خویش می پیچد
 ز گوهر های غلطانش ۰ محزون ۰ رخس را مهر گفتم ماه من از من مکدر شد ۰
 لبش را لعل خواندم سرخ چون یاقوت احمر شد ۰ فغانی ۰ مست بودی گفتمت
 در دیده من کن نظر ۰ در غضب رفتی و از چندین کمانم سوختی ۰ شبخ شیراز ۰
 حرمت بود نان آنکس چشید ۰ که چون سفره ابرو بهم در کشید ۰ و گر با همه
 خلق نرمی کند ۰ تو بیچاره باتو گرمی کند ۰ دران نیمه عابد سرے پر غرور ۰
 ترش کرده بر فاسق ابرو ز دور ۰ نظامی ۰ در آمد سر گرفته سر گرفته ۰ عتاب

ساخت بامن در گرفته ۰ بابا فغانی ۰ شدی خندان و بیرون آمدی ابرو ترش
 کرده ۰ عجائب چاشنی ها می چشانی تلخکامانرا ۰ سلیم ۰ طاعتم را نیست
 همچون خدمتم حسن قبول ۰ از ساجودم ابرو محراب می گردد گره ۰ نعمت خان
 عالی در محاصره حیدرآباد ۰ فقره ۰ بر در جلال زدند و ریشش گرفته کشیدند ۰
 ابو شکور ۰ او کرده ترش گوشه ابرو ز سر خشم ۰ من منتظرم آنکه چه دشنام
 بر آید ۰ بیت ۰ بیم است که برباد رود خاک ظهوری ۰ ساقی بمن آتش چه
 شوی عالم آب است ۰ بیت ۰ سیاهی می کند بامن سر زلف نگو سارش
 باب می آورد جانم لب لعل شکر بارش ۰

خضاب بستنی

خضاب زدن ۰ خضاب نهادن ۰ خضاب کردن و دادن و ساختن ۰ واله
 هروی ۰ بکپکشان که کهن چرخ راست ریش سفید ۰ ز خرن خصم چو رمح
 توکس خضاب نه بست ۰ خواجه حافظ ۰ عروس بخت دران حاجله با هزاران
 ناز ۰ شکست گسسه و بر برگ گل خضاب زده ۰ انوری ۰ از فلک در بندگی
 تو سپر هم نفگنم ۰ گر بخون من کند تیغ حوادث را خضاب ۰ فوقی ۰ قیمت
 باقوت هزل من ندارد چرخ هم ۰ می دهم با آنکه از خرن دلش هر دم خضاب ۰
 مصرع ۰ لاف بر نای وزن چون ریش میسازي خضاب ۰ صائب ۰ چون مو سپید شود
 دست از خضاب بشوی ۰ سیه مکن بشب تیره صبح انور را ۰

خط بر رخساره آمدن

خط بستن ۰ خط در آوردن ۰ خط بردن ۰ خط دمیدن و کشیدن ۰
 خطش قلم بر آفتاب راند ۰ صائب ۰ خط بر آورد همان چهره اوصاف نیاست ۰
 در صفا جوهر آئینه نهان می باشد ۰ بیت ۰ نه خط است آنکه دمید از لب جان

پرور تو ۰ که کمر بست بدل بردن ما لشکر تو ۰ دلمر چه زود خط برخ دلستان
کشید ۰ خطی چنان لطیف بماهی توان کشید ۰ میر خسرو ۰ سبزه بر آرد خط
عاشق فریب ۰ از دل بیننده و باید شکیب ۰ آنرا که خلقتی است نکو خلق هم
نکوست ۰ بے آنکه لوح دانش فضلش زبر بود ۰

خط محبوب

نو دمیده ۰ بنفشه گون ۰ مشکبار ۰ مشکین رقم ۰ مشک فشان ۰
مشک اندود ۰ غالیه سا ۰ جان پرور ۰ دلفریب ۰ دلاویز ۰ دلکش ۰
دلاجوی ۰ دل افزای ۰ نازک ۰ خوب ۰ بدیع ۰ نقش بدیع ۰ موزون ۰
آشنا رو ۰ تازه رو ۰ بهار آفرین ۰ سخن آفرین ۰ بے رحم ۰ بے مروت ۰
مصحف خط ۰ زمرد ۰ زمردین ۰ آفعی ۰ خط سبز ۰ خط غبار ۰ خط پشت
لب ۰ خط لعل ۰ سنبل تر ۰ سنبلستان ۰ شکر پوش ۰ تقویم خط ۰ زنار خط ۰ خط
گرد زمرد ۰ طوق عنبرینه ۰ پرده شب ۰ لباس عیاسی ۰ مورچه عنبرین ۰ سبزه
فوخیز ۰ سبزه دار ۰ دخان عنبرین ۰ گرد یتیمی ۰ سرمه ۰ مرهم زنگار خار ۰ دود
سیاه ۰ دود عنبرین ۰ زنگار ۰ صف مور ۰ خط پسته لشکر زنگبار ۰ شب قدر ۰ گل پوش ۰
نبات ۰ نبات آسمانی ۰ سبزه ۰ ریحان ۰ فیروزه ۰ مینا ۰ شب امید ۰ شب تاریک ۰ ثبت
واژون ۰ آینه الکرسی ۰ ابجد جنون ۰ سرمشق جنون ۰ افسون زبان بند ۰ نامه سر بسته ۰
نسخه کتاب ۰ فرمان معافی ۰ طغرا ۰ برات مسلمی ۰ برات آسمانی ۰ تقویم مصحف ۰
گرد نامه ۰ حسن مطلع ۰ مخمل ۰ رحل آبنوسی ۰ عود ۰ فستقی ۰ طوطی ۰
قافله مور ۰ مارسیه ۰ هجوم مور ۰ زنجیر ۰ دام ۰ دام قفس ۰ پری شیشه ۰
جوشن ۰ زره ۰ بهاران ۰ ابر تنگ ۰ ابرسیه ۰ رگ ابر ۰ موج شام ۰ دخان ۰
خضر ۰ لام ۰ دائره ۰ زاغ ۰ پرغراب ۰ هاله ۰ دائره دو انگشت ۰ هلال
نیل ۰ بنفشه ۰ شب ۰ نیشکر خطایی همه از صفات و تشبیهات اوست ۰ کلیم
خط اگر سر کشد از خسرو حسن تو مرنج ۰ که بفرمان سلیمان هم این مور نبود ۰

بیت ۵ مور خط لعل لبث را گرفت ۵ خاتم از دست سلیمان می کشد ۵
 یحیی برمکی ۵ سلطان رخت لباس عباسی را ۵ پوشید مگر سر خلافت دارد ۵
 ادیب صابر ۵ خط غبار لبث نسخ کشت می ترسم ۵ که ناگهان نشود نسخ ثلث
 توقیعات ۵ امیر مغربی ۵ خط سبزه از انرو آسمان باشد که تا عاشق ۵ بجان منت
 پذیر آید عطای آسمانی را ۵ صائب ۵ خط سبزی که به پشت لب جانان برخاست ۵
 رگ ابروست که از چشمه حیوان برخاست ۵ بیت ۵ می سراید زاغ خط او باواز
 بلند ۵ گر گلستانش همی خار سر دیوار هست ۵ ز خط کشید رخس گرد خویش
 دائره ۵ فغان که رهن ایمان حصار پیدا کرد ۵ بیت ۵ گرچه از آئینه گویا
 می شود هر طوطی ۵ طوطی خط تو گویا می کند آئینه ۵ واسیم لاهیجی ۵ چون
 سبزه دمیده شد به بستان رخت ۵ بشگفت بنفشه در گلستان رخت ۵ دارد همه
 روز و شب فغان بلبل مست ۵ کافوس که زاغ شد نگهبان رخت ۵ ظهوری ۵ خالها
 مانده زیر سنبل خط ۵ جور شد صید دام را نازم ۵ خالص ۵ تا نویسد حرف حرف
 مصحف خطش بجای ۵ صفحه رخسار را مسطر کند از شانه ها ۵ مخلص کاشی ۵
 ز تقویم خطش آگه نیم ایک این قدر دانم ۵ که در این ماه مشک ارزان و شکر
 تنگ خواهد شد ۵ فطرت ۵ تمیدستم من و لعل تو پر سنگین بهایارب ۵
 سلیمانی کند ز نار خط لبهای میگون را ۵ بیت ۵ خط مشکین نیست گرد عارض
 رخسار تو ۵ هست رحل آبنوسی مصحف رخسار تو ۵ غنی ۵ تا میرسد سخن
 بلبش سبز میشود ۵ زان خط پیسته که بگرد دهان تست ۵ میان محمد خان صادق ۵
 بعد فکر چهار ده سال از خط پشت لبش ۵ حسن مطلع کرد پیدا مطلع آبرو نویس ۵
 ابو تراب فتوت ۵ دلرا سواد خط تو از زلف وا کشید ۵ این مور دانه
 از دهن اژدها کشید ۵ شاه شرف پانی پتی ۵ خطش آورده طغرای ز دیوانخانه
 وحدت ۵ بهسلک عالم قدرت زه خط باعجازی ۵ صائب ۵ دل بود مائل
 بخط عنبر افشان بیشتر ۵ هست در ابر سیه امید باران بیشتر ۵ تاثیر ۵ در شب
 زلف که دل بوی ز روی تو ربود ۵ مخمل خط تو صد شکر که بیدار نبود ۵
 بیت ۵ جوشن خط ز نظر حافظ رخسار تو بس ۵ آیتة الکرسی خط تو نگهدار تو

بس ۰ مرغ حسن از قفس خط سیه تنگ آمد ۰ پر برآورد کنون شوق پریدن
 دارد ۰ بیت ۰ خطی که از دقن به بنا گوش میروند ۰ در خاصیت به تبیت
 و اژون برابر است ۰ خط تو مومپائی صد دل شکسته شد ۰ حاشاکه چشم زخم باین
 دود مان رسد ۰ بیت ۰ زان هلال خط که زنگ از دل چو صیقل می برد ۰
 میدهی آینه ام را گر جلا وقتست وقت ۰ قامش در هاله خطرقت شد پا در رکاب ۰
 باعث آوارگی گردد کمر گلدسته را ۰ بیت ۰ خط مشکین او که ابجد ماست ۰
 بوالهوس را خط جواز شده است ۰ سلیم ۰ عجبی نیست ازو گریگریزند سلیم ۰
 سبزوار است خط بوالهوسان قزوینی ۰ آرزو ۰ خط او مرهم زنگار گردد آرزو آخر ۰
 مشو نومید بخت داغ دلها سبز می گردد ۰

خلق نیک در لفظ خوشخو بیداید

خنده کردن و تبسم

دندان نمودن ۰ آستین از دهاں بر داشتن ۰ دندان سپید کردن در برهان
 نیز کنایه از عاجز و فروتنی و تواضع کردن آمده ۰ سپید کردن لب و دندان ۰
 شیرین کردن و شدن لب قهقهه و قاه قاه ۰ از خنده بقهقه افتادن ۰ لب خنده ۰
 آبروفراخ و نمکین دلکشای شیرین جان پرور موزون شکرین شکرآگین شکرآمیز
 نمک ریز مستانه مست گلریز رنگین سرشار بے اختیار زیرلبی آهسته دزدیده پنهان
 ظاهر دندان نما بیوقت بیجا خون آلود خشک تر خام از صفات اوست و صبح و
 موج از تشبیهات ۰ ابو منصور ثعالبی گوید اول مراتب خنده را تبسم گویند و
 بعد ازان اهلاس و آن خنده دزدیده است بعد ازان إفترار و انکلیل و آن هر دو
 خنده خوبست بعد ازان کتکتة و آن ساخت تراست ازان هر دو بعد ازان قهقهه و
 کرکرة بروزن دهرجه و آن این است که طینخ طینخ گویند بعد ازان اهزاق و زهزقه

و آن خنده ایست که انسانرا بهر طرفی می برد • شیخ شیراز • درودم چو غنچه
 دمی از وفا • که از خنده افتد چو گل در قفا • سلیم • انجمن گردد زبس
 بر گریه مستانه ام • نیست یک ساغر که همچو باده لب شیرین کند • بدر •
 مرا از شب زغم هر دم کبودیها نماید لب • ترا از شادی این غم سپیدیها کند
 دندان • صائب • دران چمن که تو بر داری آستین ز دهن • در آستین کند
 از شرم خنده پنهان گل • بیت • ز جوش باده در تهن نشین بالا نشین گردد •
 ز موج خنده ترسم خط پروی آید ازان لبها •

خواب پای

خفتن پای • بخواب رفتن پای یعنی بے حس و حرکت شدن پا بسبب
 سردی و جز آن بعربی خدالرجل و در حدیث ابن عمر است خدرت رجله فقیل له
 مالرجلک قال اجتمع عصبها و بهندی پاؤں جھنانا پاؤں سوجانا گویند • بیت • از
 کوشش تو میروم از پیش کار ما • پای بخواب رفته مادر رکاب تست • عالی • پای
 درون از ده تقلید به نیکان نرسد • پا اگر خواب کند چشم نخوانند او را • کلیم •
 راه عشق آسایش دارد که جان می پرورد • بر سر هر خار پای رهروان را خواب
 برد •

خوار و بے اعتبار کردن و شکن

از دایره افتادن • از چشم افتادن • از نظر افتادن • از چشم و نظر
 افگندن • از صفا افتادن • آب از چیزه بردن • آب بچیزه رساندن • آب
 از پرکار افتادن • بروز سیه نشانیدن • از طاق دل افتادن • پای کسی بر زمین
 آوردن • پیاده نهادن • سیاهی زدن • خاک مال کردن • خاک در ترازوی
 کسی افگندن • بر سنگ و بر سر سنگ نشستن و نشانیدن • خاک در کاسه کسی

زدن ۰ بر زمین افتادن حرف ۰ سخن بر زمین زدن افتادن و افگندن ۰ سخن
 برخاک افگندن ۰ بعربی اِذْلَال و تذلیل و تحقیر گویند ۰ نظامی ۰ فرس
 افگند جوش من پیل را ۰ رخ من پیاده نهید پیل را ۰ کلیم ۰ هزار میکده را
 محتسب باب رساند ۰ بنای صومعه این شید همچنان برپاست ۰ بیت ۰ نیندیشی
 از زور بازی من ۰ که خاک افگنی در ترازوی من ۰ شیخ شیراز ۰ بدست کرم
 آب دریا ببرد ۰ باعزاز دین آب عزا ببرد ۰ صائب ۰ میتوان خواند از جبین
 خاک احوال مرا ۰ بسکه پیش یار حرفم بر زمین افتاده است ۰ سلیم ۰ گل
 زبیت در گلستان لاف شاهی میزند ۰ لاله از داغ تو بر گلها سیاهی میزند ۰
 واله هروی ۰ بے پرده روی او نتوانم نظاره کرد ۰ از بس حجاب حسن فگند
 از نظر مرا ۰ صائب ۰ عمرها شد تا ز چشم اعتبار انداخته است ۰ قبله را
 چون چاه نسیان گوشه آبروی تو ۰ بیت ۰ آنکه از چشم تو افگند مرا بے تقصیر ۰
 چشم دارم بهمین درد گرفتار شود ۰ صوفی شیرازی ۰ صوفی هرکس که بوالفضول
 افتاده است ۰ از دایره رد و قبول اُرفتاده است ۰ بیت ۰ چنان افتادم از
 طاق دل همصاحبان صائب ۰ که وقت رفتنم آئینه چشمه تر نمی سازد ۰ باقر ۰
 مارا شب فراق بروز سیه نشاند ۰ تو در شب چراغ شبستان کیستی ۰ میریاحی
 کاشی ۰ بتی سنگین دلم هرسو به نیرنگ ۰ نشاند عاشقانرا بر سر سنگ ۰
 تاثیر ۰ بر نیاردم شهرت نام چون نقش نگین ۰ چرخ کجرفتار بیجا بر سر سنگ
 نشاند ۰ خواجه شیراز ۰ اگر از مردم هشیاری ای نصیحت گو ۰ سخن برخاک
 میفکن چرا که من مستم ۰ انوری ۰ زلف آتش خشم تو بدسگال است اگر ۰ به آب
 عفو پناهد بخدمتش بپذیر ۰ که روزگارش اگر پای بر زمین آرد ۰ شفیع هم
 بتو خود هم شدن که دستش گیر ۰ صائب ۰ کن بوردن آسمان از خاکمال
 بگذرد ۰ بالم از پر از چون ماند پر تیرم شود ۰ بر گوهری غبار یتیمی فزون شود
 ۰ چند آنکه چرخ پیش دهد خاکمال من ۰ مصرع ۰ از گردش چرخ است که من
 میرقصم ۰

خود رای و خود سري

بخود گرم بودن @ خود سر @ خود سوار @ خود پسند @ خود رایه @
 بر خود و بر سر خود و بسر خویش @ و در کشف اللغات بسر خویش باستقلال
 خود نوشته @ وزن برخویشتن گذاشتن کنایه خویشتن را بزرگ پنداشتن @ وحید @
 وزن گر بر خویش نگذاری بمطلب میرسی @ میشود باد مراد کشتیت بے لنگری @
 شمسی بدخشی @ کاکل تو که بگردد تابان گردد @ بسر خود بگذارش که پریشان گردد @
 طالب املي مصرع @ ترک گردون خود سوارے بیش نیست @ کمال خاجند @
 میپوشان روی خود ای شوخ خود رای @ تو چشمے چشم بر عشاق بکشی @ کلیم @
 در دل خود رای او هرگز مرا خود جا نبود @ حیرتے دارم که چون آنجا نشست
 از من غبار @ بیت @ اشک را در چشم از لخت جگر نتوان شناخت @ طفل
 خود سر بود رنگ همنشینان بر گرفت @ وحید @ این قدر تیز می توان بودن @
 بر سر خویش پیش خود برپا @ کمال خاجند @ آفتاب از گویدت من با تو میمانم
 مرنج @ چون بخود گرم است خود رای ستاید آفتاب @

خواهان قتل و هلاک کسے شدن

بخون خویش بازی کردن کنایه از خواهان قتل خویش شدن @ تیغ بخون
 کسے کشیدن @ خط بخون کسے آوردن و نوشتن و داشتن و کشیدن @ خم در خم کسے
 داشتن @ در خاک و خون افکندن @ دمار از چیزے بر آوردن کنایه از کشتن کسے بخواری @
 رسن تافتن @ رسن تابیدن @ در خون کسے شدن @ بخرم من کسے افتادن @ دست بر کسے
 بستن @ مار را هر جا که می بینی دمار ازوي برار @ الحذر از دشمن بے دست و
 پا چون دست یافت @ میر الهی @ من چه دانستم که دلبر خط بخونم آورد @ سر نوشت
 خویش را هرگز کسے از بر نداشت @ نظامی @ بهر هر زبان خطے از خون نوشت @ که در
 مرزما خاک ما خون نوشت @ یعنی از دل دردمند و چشم گریبان خون گریست و آن خون را
 بجای مداد برده نامه ها با عوان خویش نوشت یا آنکه برای کار و خونریزی خطے

نوشت که بیایید و این مهم را از پیش برید یا آنکه خط را باین مضمون نوشت که هر
 که از حکم ما عدول نماید و برای مدد حاضر نشود خوش بگردن ویست و صائب و
 آه من خم در خم افلاک دارد روز و شب و هر که صائب باد دست افتد بخرم
 دشمن است و شیخ شیراز و آنکه جنگ آرد بخون خویش بازی میکند و روز
 میدان آنکه بگریزد بخون لشکری و معز فطرت و برخاک ما نظر غرض آلوده
 می کنی و خط می کشی بخون شهیدان چرا چرا و ظهوری و خصمت آمد
 برقه دار ز رفعت طامبی و مدد چرخ یرایش چه نکو تافت رسن و طغرا و چرخ با آنکه
 سر موز حمل پشم تر است و برسن تاج منصور و شان استادست و سلیمان و در
 رسن های در زلف کافرت پیچیده ام و غازی ام غازی بخون خویش بازی می کنم و
 صائب و در خاک و خون فگند مرا ترک زاده و مرگان بنار بالاش دل
 تکیه داده و مختاری و مردمان از رشک در خون من مسکین شوند و چون بحال
 عشق او یاد من مسکین شوند و مخلص کاشی و ای که بهر قتل مخلص دست
 داری بر کمر و خوش دگر دسستی برین نخچیر لاغر بسته و

کپک طنبیت و متواضع

خوش نهاد و نیکو نهاد و نیکو نهاد و نیک سرشت و نیکدل و نیک
 پسند و نیکو کار و خاک نهاد و طغرا و ز دانا دل ساقی خوش نهاد و
 چو در وصف گردون خم لب کشاد و بیت و قدیم نیکو کار نیکی پسند و بکلک
 قضا در رحم نقش بند و حافظ شیراز و نهاد نیک تو کامت بر آورد و جانم
 فدای مردم نکو نهاد باد و

خوشامد گو و تعلق

باد پراں و پشت پا خاریدن و روغن قاز مالیدن و روغن کدو مالیدن و

روغن زبان ⑤ کاسه ایس ⑤ بالش نرم زیر سر نهادن ⑤ کاسه بند کردن ⑤ آسمالی
 بعربی تملق و مداهنت و فاعل آن مُتَمَلِّق باد فروش بادخوان نیز لقب قومه است
 که بهندش بهات گویند ⑤ ظهوری ⑤ در کوی تو پرواز کنان بابل و قمری ⑤ گل
 باد پران سر و هوا دار ندارند ⑤ الهی ⑤ روشندان خوشامد شاهان نکرده اند ⑤
 آئینه عیب پوش سکندر نمی شود ⑤ کلیم ⑤ صاف دل ترک حق از بهر خوشامد
 نکند ⑤ زشت رو آئینه بهبوده بزر می گیرد ⑤ ناصرعلی ⑤ خصم را پیوسته
 وضع ناملایم رهبر است ⑤ بر تملقهای دشمن نیست جای اعتماد ⑤ غنی ⑤
 نتوان برد ز دشمن بتواضع جان را ⑤ قامت خم نرھاند ز اجل پیرانرا ⑤ صائب ⑤
 خصم بد گوهر اگر حرف ملایم گوید ⑤ استخوان نیست که در لقمه نهان می گردد ⑤
 بیت ⑤ ز خاکساری دشمن فریب رحم مخور ⑤ که بد تر است چو زنبور کشت
 خاک آلود ⑤ شفای ⑤ می کند دم لابه ها تا استخوان می رود ⑤ عمر او برباد در
 آسمالی می رود ⑤ ظهوری ⑤ راحت بنهاد بالش نرم ⑤ زیر سرداغت از جگرها ⑤
 انوری ⑤ آنکه او پشت دست می خاید ⑤ همه را پشت پای می خارد ⑤ اسمعیل ایما ⑤
 با می کشان سلوکش باشد بچرب و نرمی ⑤ مالی بزاهد خشک گر روغن کدو را ⑤
 قبول ⑤ به زاهد چرب و نرمی چشم نتوان داشت در محفل ⑤ نمالد تا بط می
 بر بروتش روغن قازی ⑤ نظامی ⑤ نیوشنده از گرمی شاه روم ⑤ بروغن زبانی
 بر آفرودخت موم ⑤

خوش خوی و صاحب دل

پرنیان خوی ⑤ مشک فروشان ⑤ آهسته خوی ⑤ ابرو فراخی ⑤ ابرو
 کشادن ⑤ خواجه نظامی ⑤ دل شه دران مجلس تنگبار ⑤ بابر و فراخی در آمد
 بکار ⑤ بیت ⑤ شه کاردان مجلس نو نهان ⑤ سران را طلب کرد ابرو کشاد ⑤

خواب پزیشی

خواب موخش ⑤ خواب آشفته ⑤ بمعنی معروف ⑤ غمی ⑤ به بیداری
خیال زلف خوبان می کند شب را ⑤ ز بس پیوسته بیدار چشم من خواب پزیشان را
⑤ بیت ⑤ همه شب همچو دسته سنبل ⑤ خواب آشفته ام بهالین است ⑤

خواب جاویدی

خواب اجل ⑤ خواب مرگ ⑤ خواب عدم بمعنی ⑤ بابا فغانی ⑤
چنین افسانه‌های خوش که دل گفت از دهان او ⑤ خضر گر بشنود از خیرتش خواب
عدم گیرد ⑤ مصرع ⑤ برده گویا خواب مرگ این همراهان خوابیده اند ⑤ ظهوری ⑤
بهر خواب اجل از آرزوی قد کسی ⑤ قرعه بر سایه شمشاد و صنوبر زده ایم ⑤

خواب غفلت

خواب خرگوش ⑤ شیر خام خوردن نیز کنایه از بی شعوری نمودن ⑤ ظهوری ⑤
گرچه شیر خام خورد است آدمی من پخته ام ⑤ گرم خون بوده است دایه داده
شیر دیگر ⑤

خوش نوا

خوش نغمه ⑤ خوش انگشت ⑤ خوش نواز ⑤ شکر سماع ⑤ تردست ⑤
تر صدا ⑤ تر نغمه ⑤ تر نوازی ⑤ شکر ریز ⑤ بعربی طیب الادا ⑤ مخلص کاشی ⑤
زخم از مژگان تر باید زدن بر تار اشک ⑤ نغمه دلکش نیست تا مطرب نباشد
تر نواز ⑤ ملا طغرا ⑤ به تر نغمگی در چمن آبشار ⑤ نمی افتد از پایۀ اعتبار ⑤
شده خطبه خوان بلبل تر صدا ⑤ گرفته ز منقار کف در عصا ⑤ حکیم ارزقی ⑤
کامران و کامیاب و شاد باش و دیر زی ⑤ زین خوش انگشتان نیوش و زین پر پرویان
نگر ⑤ سنان در رود زن شکر سماعی ⑤ در گوی زدن شکر سوارے ⑤

خواب کردن بآرام تمام

چشم گرم کردن ⑤ سر نهادن ⑤ بدست چپ خفتن ⑤ بالین کج نهادن ⑤
 پهلو نهادن ⑤ خواب چار پهلو ⑤ خواب سنگین ⑤ گران خواب ⑤ دراز کشیدن ⑤
 دراز شدن ⑤ سر بر احاف کشیدن ⑤ سر بخواب در آمدن بعربی رقد بالفتح رقاد
 بالضم و نوم خواب کردن و چشم بریکدیگر آمدن و چشم گرم ساختن و کردن و
 دیده گرم کردن و مژگان گرم کردن و مژه گرم کردن در خواب شدن این مراد از
 خواب اندک است ⑤ نظم ⑤ خواب را با دیده عاشق چه کار ⑤ چشم او چون
 شمع باشد اشکبار ⑤ چشمهای عاشقان را خواب نیست ⑤ یک نفس آن چشمها بے
 آب نیست ⑤ کلیم ⑤ جای که رقیبان چو جرس خواب ندارند ⑤ بارے تو چنان
 کن که گران خواب نباشی ⑤ طالب املی ⑤ خلوتی دارم که از هوس رفته ⑤
 عشق دروے بدست چپ خفته ⑤ کلیم ⑤ بکنج گلخنم نے بسترے باشد نه بالینے ⑤
 چو خاکستر بر احگر می نهم پیوسته پهلو را ⑤ مشرقالعشق ⑤ درد بیداری پناه
 سالک است ⑤ خواب سنگین سنکراه سالک است ⑤ مولوی روم ⑤ صوفی از راه
 بمانده شد دراز ⑤ خوابها می دید با چشم فرماز ⑤ خواجه شیراز ⑤ خدا را ای
 رقیب امشب زمانه دیده بر هم نه ⑤ که من بالعل خاموشش نهانی هر سخن
 دارم ⑤ صائب ⑤ نگردد خواب گردد دیده خونبار عاشق را ⑤ که از می گرم گردد
 دیده پیمانه در شبها ⑤ شبها منم ز درد تو تاروز آه سرد ⑤ تا کرده گرم دیده
 بیدار اندکے ⑤ طالب املی ⑤ فلک وسیله بیداری مهیا ساز ⑤ که بخت خفته
 ما کج نهاد بالین را ⑤ ملک قمی ⑤ هر که او را خار خار بستر سنجاب نیست ⑤
 می تواند بر دم تیغ بلا پهلو نهد ⑤ بابا فغانی ⑤ بتی کز غایت خوبی زند
 بامهر و مه پهلو ⑤ بیکجا کے نهد باعاشقان روسیه پهلو ⑤ مولوی معنوی ⑤ پهلو
 من که یارت پهلو تو نشسته ⑤ بر گیر سر که این سر خوش زان سراسر امشت ⑤
 مولانا لسانی ⑤ چون روی دوست بیند در خواب نا آمیدی ⑤ آنرا که چشم راحت
 بر یکدیگر نباید ⑤ اهلی شیرازی ⑤ دمید صبح و نشد گرم چشم راحت ما ⑤
 سپیده دم نمکی بود بر جراحت ما ⑤ فردوسی ⑤ فرود آمد از بارگی شاه بزم ⑤

بدان تا کند بر گیا چشم گرم ۵ آصفی ۵ نشکست دوش نرگس بیمار اوز تپ ۵ با چشم گرم
 ساخته در خواب باز بود ۵ صائب ۵ از شب شاه خزان سنگش بمینا می خورد ۵
 باغ کز بادام خواب چار پهلوی می زند ۵ مقیمای فوجی ۵ چون نگریم خون زبخت تیره
 در دامن من ۵ همچون داغ لاله خواب چار پهلوی میکند ۵ عرفی ۵ کشیده فتنه
 معزول سر بزیر احاف ۵ دریده ظلم فراموش طبل زیر گلیم ۵

خوبشتنی را جمع کردن

خویش را گرد کرن ۵ خود را جمع کردن ۵ میر خسرو ۵ قطره آبی
 که در خواهد شد از ابر بلند ۵ کرد گرد خوبشتن را تا بدربا افگند ۵ صائب
 پای کوبان می شود ز آوازه طبل رحیل ۵ خویش را پیش از سفر چون راه
 پیمای جمع کرد ۵

خوشی و خورمی در لفظ ذوق کردن بیداید

خیر مقدم

مرحبا ۵ مرحبا زدن و کردن این هر دو لفظ در عرب برای تعظیم مهمان
 در وقت قدوم گویند اهلاً و سهلاً و مرحباً نیز دستور عرب است که چون کسی
 از راه دور بیاید این هر سه کلمات گویند اهلاً یعنی آمدی تو اهل و اقربای خود را
 سهلاً سیر کردی تو زمین نرم ۵ مرحباً جای تو فراخ است ۵ میر حسن دهلوی ۵
 زه ز آمدنت بخت مرحبا کرده ۵ بنفشه زیر کله سرودر قبا کرده ۵ میر خسرو ۵
 با دشمنی که تیر جفا بر کمان نهد ۵ چون دوستان زدیده و دل مرحبا کنم
 ۵ جمال الدین سلمان ۵ طریق عشق می پوی و خرد را الوداعی گو ۵ بساط قرب

میجوی و بلا را مرحبای زن ۰ حافظ ۰ خیر مقدم مرحبا ای طائر فرخ
 قدم ۰ شادمان کردی مرا سازم ترا از سر قدم ۰ سناجر کاشی ۰ مرحبا ای
 فرش راحت هم سرو هم چشم من ۰ مرحبا خوش آمدی آنجا نشین اینجا نشین ۰
 والہ ہروی ۰ نامدغمے از تو کز تہ دل ۰ ہر موی نگفت خیر مقدم ۰ سلمان ۰
 زانروز کو بخیر قدم در جہاں نہاد ۰ ذکر سپہر و ورد جہاں خیر مقدم است
 ۰ بیت ۰ گشت تا بیت الشرف از مقدمت کا شانہ ام ۰ طعنہ بر خورشید دارد
 فرش خشت خانہ ام ۰ مرزا شجاع ۰ امشب از دور صدای جر سے می آید ۰
 ہمہ تن گوش بزنم کہ کسے مے آید ۰ ناصرعلی ۰ بعزم دلبری یارب کہ مے آید
 نمے دالم ۰ صدای آمد آمد می برد دل از طپیدنہا ۰ حزین ۰ حزین آباد کن
 بہر نثار مقدمش جان را ۰ دل از خود رفت آمد آمد یاراست پنداری ۰
 ملا جامی ۰ خبر از مقدم عیسے نفسے داد نسیم ۰ کہ توان کرد بخاک قدمش
 جان تسلیم ۰ لا ادري ۰ مے پرں چشم مے طپد پہلو ۰ مژدہ ای دل کہ
 یار مے آید ۰ بیت ۰ غبار مقدمت را مے شنیدم کحل بنیائی ۰ بہ حمد اللہ نمودم تاب چشم
 خویشتن دیدم ۰ جمال الدین محمد سالم ۰ مے پرں چشم مژدہ ایست عظیم ۰
 بعد ازین دیدھا و دیدنہا ۰ رباعی ۰ برگشتن عمر را نمود آمدنت ۰
 بسیار بکام شوق بود آمدنت ۰ از آمدنت کہ نو بہار طرب است ۰ دانی کہ چہ
 بہتر است زود آمدنت ۰

خیربار

خدا حافظ ۰ الوداع گفتن این کلمات هنگام تو دیع یکدیگر گویند ۰
 وداع کردن و دعا گفتن کنایہ از وداع شدن ۰ لا ادري ۰ در وداع دوست
 چشم اشک بارانی نکرد ۰ آب کمتر می چکد چون پختہ می گردد کباب
 ۰ شینخ شیراز ۰ دلے از سنگ بیاید کہ بہنگام وداع ۰ کہ تحمل کند آن لحظہ
 کہ محمل برود ۰ مومن استرا بادی ۰ راحت زتن و جان ز دل آرام دعا گفت ۰

این ها همه از عشق دلارام دعا گفت @ والة هر وی @ معما کوست حسن و عشق
در خلش بود عاجز @ چومن صاحب سلامت گفتم او گفتا دعا کردم @

باب دال مهمله

بدانکه حرف دال بباي عربي بدل شود چو دالان و بالان بمعني دهليز خانه
و بتاء فوقاني چو خاد و خات يعنى غليواز و شواد و شوات @ بضم شين معجمه
که بفارسي چرز گویند و بعربي حباري نامند و بجيم عربي چو گرد و گرج بضم
کاف فارسي نام ولایت و بذال معجمه چو آذر و آذر و در تعريب نیز بذال معجمه
بدل شود استاد و استاذ و بزاء معجمه چو سرخ مرد و سرخ مرز بهندي لال چولای
گویند بشين معجمه چو کو داب و گوشاب نام آشي است و بكاف فارسي چو کلند
و کلنگ نام دست افراز و بلام چو دغ و لغ بالفتح زمین ساخت و بے
گياه و بنون گزیده و گزیده بمعني منتخوب و چیده و برين قیاس و بواو چو بید
و بیو و بیاء مجهول بمعني کر میکه پشمینه را بتاء کند و بها چو تیر زن و تیرزه
نوعی از شکر سفید سو بیاء تحتانی چو آذر بادگان و آذربایگان مادندر و مایندر بمعني
زن پدر و در آخر افعال اناده معني حال کند چو کند و زند و گذرد و در آخر اسما
زاید آبد چو شفتالو و شفتالود و پیره ن و پیره نند و نارون و ناروند @

دائمه الخمر بودن و میخواري

بکار آب بودن @ جام پیمودن و نوشیدن و خوردن و زدن @ ساغر زدن و خوردن
و نوشیدن و کشیدن @ جام و ساغر بر سر کشیدن و بر تارک سر کشیدن @ شراب زدن @
دریا کشیدن @ دریاها را بر سر کشیدن @ خم لبالب زدن @ خمخانه کشیدن @
خم بر تارک کشیدن @ می برداشتن @ لب را چشمه خضر ساختن @ و می پرست
و جام گیر و جام پیما و جامگی خوار و جام دار و پیاله پیما و قرابه بردار

و پیاله کش و کشتی کش و دریا کش و دریا نوش و لای کش فاعل آن ۰ خواجه
 شیراز ۰ صوفی پیاله پیما عابد قرابه بردار ۰ ای کوته آستینان تاک دراز دستی ۰
 اصفی ۰ مے کرد ساقی من برگرد لاله زارے ۰ گویا بیدارش آمد دور پیاله داران ۰
 محسن تاثیر ۰ رند پیاله کش را تاثیر واگذاریم ۰ کارے بماند ارد مارا
 باوچه کار است ۰ نظامی ۰ بجامی که یک مست را شاد کرد ۰ بدان
 جامداران چه بیداد کرد ۰ بیت ۰ باد مست جامکی خواران عشق ۰ کاؤ
 کاؤ کاسه کردانان عشق ۰ فردوسی ۰ شب آمد فرد آمد ماه دی ۰ زگفتن برآسا
 و بردارمی ۰ جمال الدین عبدالرزاق ۰ روی روز آب کارت برد و تو درکار آب ۰
 نوری شب رخت عمرت برد و تو در پنج و چار ۰ صائب ۰ ز نغمه مستی مے می کنند
 مخموران ۰ دریں چمن ز هوا کار آب مے آید ۰ خواجه حافظ ۰ مے چو از خم
 بسو رفت و گل انداخت نقاب ۰ فرصت عیش نگهدار و بزن جامے چند ۰
 خواجه جمال الدین سلیمان ۰ همه وقتی نشاید خورد جامے شادی از وقتی ۰
 غمے آید مشوزان غم که باشد خار باخر ما ۰ میر معزی ۰ عاشقا گر بود خواهی
 در صف میخوارگان ۰ جام می بر تارک سررایگان باید کشید ۰ مرزا محمد علی
 ماهر ۰ بود نامه نشا بخش ادا ۰ که بر سر کشد جام مهر خدا ۰ کلیم ۰
 در روز ابر باید ساغر شمرده خوردن ۰ یعنی بود بر ابر با قطره های باران ۰
 ظهیری ۰ بیا هوئی مستانه بر کشم ۰ بهر جرعه خمخانه در کشم ۰ صوفی بجام
 دل شب زند ۰ بته جرعگی خم لبالب زند ۰ میر معزی ۰ گر دل شدگان کشند
 بر دوش سبوی ۰ ماخم گیران کشیم بر تارک سر ۰ دانش ۰ بهار گشت
 و بهوا مژده شراب رساند ۰ زمین میکده و لای کش بآب رساند ۰

داروی بیهوشی

داروی مستی ۰ داروی جراح داروی که مستی آورد خصوصاً چون در شراب
 اندازند مستی بیفزاید ۰ خسرو ۰ تا ندانی ساقیا کز می چنین بیهوش شدم ۰

داروی مستی من آن شکل را رفتار بود @ حضرت شیخ شیراز @ کند بساغر
هوش فرشته داروی مستی @ تبسمی که لب سحر آفرین تو پوشد @

دانا در لفظ عاقل بیاید

دختر

دخت @ بترکی قیر و بعربی بنت وابنه و سلیمه القاب بر خورداری و نورچشمی
خاص بدختران نوشتن و هردو یای تحتانی برای تانیث دانستن محض خطا است
چرا که در فارسی یا برای تانیث در هیچ جائی آمده مگر در هندی و اگر گویند
برای متکلم است خصوصیت دختر نمے ماند به پسر هم ثابت مے شود بهر صورت
این القاب بدختران خالی از کراهت نیست @

دروغگو و دروغ

تر زیق بیان @ دروغ زن @ نکتة بادی @ بعربی کاذب و افاک @
فردوسی @ زبان را مگردان بگرد دروغ @ چو خواهی که بخت تو گیرد دروغ @
دروغ ای برادر مگو زنهار @ که کاذب بود خوار بے اعتبار @ دروغیکه حال دلت
خوش کند @ به از راستی گو مشرش کند @ شرف الدین پیام @ راحت دنیا
نیای بے تا نسازی با دروغ @ شب اگر خوابت نیابد گوش بر افسانه باش @

درد سنگین

درد گران @ درد استخوان شکن کنایه از درد شدید @ کلیم @ آن درد که

استخوان شکن نیست • معمار گهن بنای تن نیست • صائب • فلک پرواز
سازد آه را درد گران ما • پر سیمرغ باشد تیر را اندر کمان ما •

در گوش گرفتن

سر جفت کردن • سرفرا گوش آوردن • سر بگوش گذاشتن • سرگوشی •
عنایت خان آشنا • تا دگر بر سرم چه می آرد • زلف او باز گرم سرگوشی است •
تاثیر • زراز باده پرستان که میشود آگاه • بگوش شیشه اگر سرایاغ نگذارد •
خواجه شیراز • سر فراگوش من آورد باورز حزیں • گفت کای عاشق دیرینه من
خوابت هست • انوری • سر جفت کند افعی قربان جوان دید • پر بار کند
گر کسی ترکش طیران را •

درگاه

بارگاه • دریخانه • درخانه • رزاق خانه بمعنی دربار بادشاه و
سلاطین • ابوالفضل فقره • محبت پناها میخواست که کلمه چند از خصوصیات
درخانه و خوبیها و نیک ذاتیها • فقره دیگر • و حضار در خانه در هوا و هوس
و حرص چنان فرو رفته اند •

درمیان نهادن

درمیان داشتن • ظاهر کردن • حیاتی گیلانی • را از بزرگ دولت و دین
درمیان نهید • و آنکه ادای لطف و حقوق کرم کنید •

در نظر آوردن

پیشکش کردن @ کمال خاجند @ گر تو بخواهی بیچشم در نظر آریم
جان @ ورتو بگری روان از سر سر بگذریم @

دزدان

قوطه ربایان @ گره بر @ شب روان @ شب دزد @ حائنه بریدن و بردن
این کنایه از دزدی بسیار که در خانه چیزی نماند گویا خانه را برده است @ دست
کجی دزدی را گویند @ بعربی سارق که در آهم و دنانیر را میان انگشتان دزدیده
برد آنرا قفاف گویند و دزدیکه جیبها را بریده در آهم را برد آنرا طرار گویند و
شب دزد را سارق اللیل گویند از قاموس @ صائب @ نیست از قوطه ربایان جهان
پروایش @ موی ژر لیدۀ خود هر که بسر می بندد @ فوقی نیشاپوری @ ای
زلف مبر دل کسان را @ این دست کجی ز سر بردن کن @ کلیم @ همراهان دشمن
و من بے کس و رهزن در پی @ دستم از کار فرو مانده و بار افتاده @ سلیم @
همیشه گرچه دزد غارت اندیش @ بریدی خانه مردم ازین پیش @

دست گزیدن

دست بدنندان گزیدن و بدنندان گرفتن @ دست کشدن @ دست بر سر زدن @
دست بسر نشستن و داشتن و گرفتن کنایه از حالتی است که در هنگام غضب و
تکسر و تاسف بر آدمی طاری میشود @ انوری @ از بسکه دست می گزم و آه می کشم @
آتش زدم چو گل بتن اخت اخت خویش @ صائب @ از بسکه نو بهار بتعجیل
میرود @ شاخ شگوفه دست بدنندان گرفته است @ شانی تکلو @ از سر کوی تو
یک دل شده برپا نشود @ که بجایش دیگری دست بر سر نه نشنید @ بدیع سمرقندی @

نشستم بکنج در اندیشه تو ۰ گهی سر بزانو گهی دست بر سر ۰ محمد خان قدسی ۰
 زمانه دست گیرد از شنیدن آن ۰ ز درد دوست اگر شمه کنم اظهار ۰ کلیم ۰ مده
 فرصت از دست گر بایدت ۰ که گوی سعادت ز میدان بری ۰ که فرصت عزیز است
 گر فوت شد ۰ بے دست حسرت بدندان بری ۰

دست پناه

آتش کش ۰ آتش گیر و آتش گیره ۰ بیدل ۰ حذر ز زمزمه عنداپ ما بیدل ۰
 که اخگر است بمنقار همچو آتشگیر ۰ ملاطعرا ۰ گر کند آن گل بآتشگیر تمباکو نظر ۰
 بیضه فولاد دام رغبت مرغان شود ۰

دست بدعا بر داشتنی

کف نیاز برداشتن ۰ کف دعا برداشتن و گرفتن ۰ دست دعا زدن و بردن
 و برآوردن و برداشتن ۰ کف در دعا برآوردن ۰ دست بر فلک شدن ۰ نیایش
 و نیایش گری ۰ در یوزه از دلاها کردن ۰ صائب ۰ تاچون صدف کنند ترا
 مخزن گهر ۰ بردار سوی عالم بالا کف نیاز ۰ اثر ۰ در راه انتظار مداخل
 فقیه شهر ۰ دایم کف دعا چو ترازو گرفته است ۰ خواجه نظامی ۰ چو این
 داستان گفت شه یک بیک ۰ فیوشنده را دست شد بر فلک ۰ صائب ۰ در
 خرابات چه حاجت بمناجات منست ۰ دست برداشته دایم بدعا تاک آنجا ۰
 خواجه شیراز ۰ مکراب آبروان بنما تا سحر گهی ۰ دست دعا برآرم و در کردن
 آرمت ۰ بیت ۰ کف در دعا برار ظهوری که در اشک ۰ از بهر شاهد اثر آورده
 گو شوار ۰ تاثیر ۰ فوت شد بسکه زمن مطلب ناخواستنی ۰ بدعا دست زدم
 چشم اجابت ترشد ۰ میر خسرو ۰ گشتم از اندیشه عالم بری ۰ روی نهادم به
 نیایشگری ۰ فردوسی ۰ به پیروزی اندر نیایش کنم ۰ جهان آفرین را ستایش
 کنم ۰

دستار بندگان

ارباب همایم کنایه از سادات و مشایخ و فضلا و مفتیان و امثال آنها
 شیخ شیراز ⑤ چو قاضی بفکرت نویسد ساجل ⑤ نگردد ز دستار بندگان خجل ⑤

دست در

انگشت در ⑤ حاجی محمد خان قدسی ⑤ بود حسن آزاد ز انگشت در ⑤
 مگر دست در دامن عشق زد ⑤

دشنام دادن

حلاجی کردن نیز کنایه از شو شگافی و دقت ⑤ دارو درخت ⑤ خواری ⑤
 دست خر ⑤ مادر بخطا ⑤ لب زدن ⑤ سرخر در کون فلان ⑤ بیت ⑤ دهن
 خویش بدشنام میالا صائب ⑤ کاین زر قلب بهر کس که دهی باز دهد ⑤ نجات ⑤
 لبش تکرار بادشنام دارد روز و شب بامن ⑤ نمیداند ز شوخی قدر آن قند مکرر
 را ⑤ مخلص کاشی ⑤ حرف تلخ از لب شیرین تو ای غنچه دهان ⑤ بس گوارنده تراز
 قند گلاب است مرا ⑤ ملا فوقی یزدی ⑤ ز دوران چه غم میخوروی زینهار ⑤ سرخر
 بکون زن روزگار ⑤ ارسلان بیک ⑤ مشک گویند بخالش سر دعوی دارد ⑤
 این عجب نیست ازان هندوی مادر بخطا ⑤ ملا طغرا ⑤ طعنه مشک خطائی زده
 مادر بختن ⑤ بسکه پیدا شده مادر بخطا در کشمیر ⑤ مادر بختن لفظ مهمل
 است هیچ معنی ندارد ⑤ شیخ شیراز ⑤ کسم پای مرغی نیاورد پیش ⑤
 وای دست خر رفت ز اندازه پیش ⑤ مرزا عبدالغنی قبول ⑤ کاش حلاجی کند او
 را کس ⑤ خواجه ماهم کم از منصور نیست ⑤ عالی ⑤ بی دار و درخت نیست
 محفوظ ⑤ شلوار ازان کند مشجر ⑤ فیضی ⑤ دشنام ترا ملک به تعظیم ⑤ مانند
 دعا بر آسمان برد ⑤ نورالعین واقف ⑤ این قدر هست تفاوت ز مسیحا و صنم ⑤
 او بقم زنده کند یار بدشنامی چند ⑤

دعوی برابری کردن

سر از یک جیب برآوردن @ سر از یک آستین برآوردن @ گوش زدن باکسے @
 میر خسرو @ رایت میموننت که شد چرخ تاب @ گوش زده باعلم آفتاب @ صائب @
 همان باشد گران از شوخ چشمے بردل مردم @ اگر سوزن سراز یک جیب چون
 عیسے برآوردن @ نظر باساعده سیمینش چراغ صبح را ماند @ برآرد گرید بیضا
 سراز یک آستین باو @

دعوی خودنمایی و کمال نمودن

بابائی @ دعوی داری @ تاثیر گوید @ بسکه موزونے به بابائی مسلم داردت @
 و از مضامین خوشش بابا فغانی خوشتر است @ محمده سعید اشرف @ مباحش ایمن
 ز انداز حریف پرفن شیطان @ که آدم روی دستش خورد با آن قدر و بابائی @
 محتشم کاشی @ زھے طغیان حسنت بر شکست کار من باعث @ ظهورت پرزوال عقل
 دعوی دار من باعث @

دغاباز جو فروش گندم نما مرادف ایی در لفظ ریاکار خواهد آمد

دلیر ساختن و استمالت دادن

آبله دل شکستن @ آب بر آتش ریختن و زدن @ دل دادن @ آستین بر
 جیب کشیدن @ باستین نم از جیب گرفتن @ آستین بر دل و بر دیده کشیدن @
 دست بر دل گذاشتن نیز کنایه از منع کردن و باز داشتن آمده @ صائب @ اینک سپاه
 برق عنان ریزمی رسد @ دست مروتی بدل خوشه چین گذار @ بیت @ بکر داسر پناجہ
 مرجان نمندازد زخویش @ چند پر دل می نهی از بهر تسکین دست را @ بیت @

آنکه دامن بر چراغ عمر میزد این زمانه آستین بر دیده شمع هزارم میکشد
 نیست غیر از آه غمخواره دل تنگ مرا رشته گاه آستین بر چشم سوزن می
 کشد ظهوری در غبار کوی غم روی ظهوری گشت گم آستین بر جبین کش
 خاکسار خویش را کلیم برای سوختن آماده ام چنانکه کسے اگر بر آتش
 من آب ریخت روغن شد صائب دید چون خونی دام لاله سنا چاک را
 آبله دل شکست لاله افلاک را بیت آبه بر آتش دل ما هیچکس نزد
 چندانکه پیش محرم و بیگانه سوختم اثر با آستین گرفت نم اشکم از جبین
 با آب دیده شست ز رخساره ام غبار میر رضی دانش روی خندان طبیبان دل
 دهد بیمار را باغبان بکشاز آبرو چین که بیمار دام

دل از دست رفته

دل از کف داده دل افتاده دلشده دل باخته کنایه از عاشق
 صادق مرادف این در لفظ عاشق به بینند خواجه شیراز بس تجربه کردیم درین
 دیر مکافات بادل شد گان هر که در افتاد بر افتاد بیت انجرها باشدت
 ای خسرو شیرین دستان که نگاهه سوی فرهاد دل افتاد کنی شبنم شیراز
 آن شنیدی که شاهدی بنهف بادل از دست رفته می گفت تا ترا قدر خویشتن
 باشد پیش چشم چقدر من باشد محمد علی طالف بهر جا قامتش چون
 من دل از کف داده دارد برنگ نقش پادر هر قدم افتاده دارد

دنیا

آب حرام عالم اسباب آستان فنا ابلق ایام این خاکدان
 کن فکان این ستمکده باغ رنگین این مطبخی باغ این زال عقیم
 پیر بر ناوش پیر برنا تن معشوق تنگدل معشوق سنگدل پرده هفت رنگ

چار طاق ارکانی ۰ چار دیوار نفس ۰ چار بند ۰ حریف گلوگیر ۰ خاکدان ۰
 خاکدان دیو ۰ خاکدان کهن ۰ خاکدان غرور ۰ خوابگاه غول ۰ خوابگاه زندانیان ۰
 سلک دور قمر نیز کنایه از شب و روز از بره‌ها ۰ زال سرسپید سیه دل ۰ زال
 رعنا ۰ ستم خانه ۰ ستم آباد ۰ سرای سرور ۰ سیلگاه ۰ سرای سپنج ۰ سرای
 شش ۰ صحن دورنگ ۰ عالم کون ۰ عالم صغری ۰ عروس شوی مرده ۰
 عروس خشک پستان ۰ فیروزه خاک ۰ قلعه کهر باگون ۰ کارخانه فلک ۰
 کارگاه فلک ۰ کرسی شش گوشه ۰ گرگ فتنه گر ۰ متاع غرور ۰ مزرع دانه سوز ۰
 مسند آسود گان ۰ مشت خاک ۰ مهره مشکین ۰ نشیمن دیو ۰ هنگامه طفلان ۰
 زال مستحاضه ۰ زاده شش روز ۰ غار ژرف ۰ آستان برخواست و افتاد ۰ ظهیرفار
 یاب ۰ بر آستان فنا دل منه که جای دگر ۰ برای نزهت تو بر کشیده اند قصور ۰
 صائب ۰ جنون دوری من بیش میشود از سنگ ۰ درین ستمکده حاصل فلاخن
 است مرا ۰ ملا منیر ۰ بشمع روشن خورشید میزند پنجه ۰ چراغ بخت تو در چار
 طاق ارکانی ۰ صائب ۰ بیک هوا نبرد چون کمان دو خانه او ۰ خوشا کسی که
 ازین خاکدان چو تیر گذشت ۰ نظامی ۰ ازین سیل گاهم چنان در گذار ۰ که
 پل نشکند بر من این رود بار ۰ بدر چاچی ۰ همیشه تا کره خاک خنگ گردون
 را ۰ بساط عرصه میدان عالم صغری است ۰ طاهر وحید ۰ ساخته از لطف پی
 خاکیان ۰ چار حد باغچه کن فغان ۰ دیده ام این باغ پراز رنگ و بو ۰
 یک گل رعناست شب و روز او ۰ خاقانی ۰ این زال سرسپید سیه دل طلاق ده ۰
 اینک ببین معاینه فرزند شوهرش ۰ و زال برای قدم اوست بطور بعض حکما که عالم
 را قدیم گویند ۰ نظم ۰ مال جهان بباغ تنعم شکوفه است ۰ کاول بجلاوه دل بر
 باید ز اهل حال ۰ یک هفته بگذرد که فرو ریزد از درخت ۰ برخاک ره شود چو
 خس و خاک پایمال ۰ اهل کمال در دل خود جا چرا دهند ۰ انرا که دم بدم
 ز پی است آفت و زوال ۰ مگو ۰ آنانکه دل بعالم اسباب بسته اند ۰ خس وار خانه
 بر سر گرداب بسته اند ۰ ناصر علی ۰ اهل دنیا را ز غفلت زنده دل پنداشتم ۰
 خفته دایم مردگانرا زنده می بیند بخواب ۰ لادری ۰ بسکه وضع اهل دنیا

سر بسر نادید نیست ۰ عین بینائی ازین مردم نظر پوشیدن است ۰ مرزا داود ۰
 دل مفتون دنیا هرگز آسایش نمیداند ۰ چو مخمل هر کجا زر دار شد بیخواب
 مے گردد ۰ نظم ۰ دنیای دنی چيست سراى ستمی ۰ افکنده هزار کشته در هر
 قدمی ۰ گردست دهد گدای شادی نکند ۰ و رفوت شود نیز نیرزد بغمی ۰
 شبنم شیراز ۰ بدنیا توانی که عقبی خری ۰ بنخر جانمن ورنه حسرت بزی ۰
 بیت ۰ که مے نهد قدم اندر سراى کون فساد ۰ که باز روی براه عدم نمی آرد ۰

دندان معشوق

نسریں ۰ نور ۰ حب نبات ۰ ثریا ۰ دُر ۰ لولو ۰ سین ۰ تگرگ ۰
 شبنم ۰ گوهر ۰ مروارید ۰ پروین ۰ ستاره ۰ مهره ۰ قطره شیر ۰ گوهریں
 تسبیح ۰ قفل ۰ مسمار ۰ اشک ۰ نا دانه ۰ شمع راه عدم ۰ نخچه ۰
 دُر آبدار ۰ درخوش آب ۰ رشته مروارید ۰ زیبی از تشبیهات اوست و مسی مالیده
 کژمژ ۰ از صفات ۰

بدر چاچی ۰ ماه دو هفته است جام پنج هلالش غلام ۰ با شفق اورا مدام سوی
 ثریا گذر ۰ ماه دو هفته است که یا پنج هلال است ۰ هر لحظه ورا جانب پروین
 نظر افکند ۰ ژاله از نرگش فرو بارید و گل را آب داد ۰ از نگرگ روح
 پرور تابش عناب داد ۰ فیضی ۰ در راه سخن زپای بندگان ۰ مسمار
 بپای لب ز دندان ۰ کلید گنج سعادت شود زبان درکام ۰ کشاده گر نکنی
 قفلهای دندان را ۰ سلیم ۰ دهن چون زاهدان پاک دندان ۰ گسسته رشته تسبیح
 دندان ۰ جامی ۰ گرشد گهری ۰ ز درج پوشینت کم ۰ در حسن نگشت هیچ تمکینت
 کم ۰ صد ماه ز اطراف رخت مے تابد ۰ کو باش ستاره پروین است کم ۰ آصفی ۰
 دندان تست قطره شیر و لب شکر ۰ در کامهاست شیر و شکر بهر آن لذیذ ۰
 ثابت ۰ بنمود بما حب نبات ازین دندان ۰ هرگاه شکر خند تو بکشد دکانرا ۰

نیست بر پشت لب او خط مشکین کز صفا ۰ عکس دندان مسی مالیده
گردید آشکار ۰

دولتمند و بیادولت رسیدن

پا بگنج فرورفتن ۰ زود نقد از برهان ۰ کهن کیسه ۰ شفیع اثر ۰ رو سفیدی
نیست دولتمند آیم را ۰ هست دوهفت از همه عالم پریشان بیشتر ۰ نظامی ۰
کهن کیسه خاک پنهان شکنج ۰ که هرگز برون نآورد سر بکنج بیت ۰ تونگری
نه بهمال است نزد اهل کمال ۰ که مال تا لب گور است بعد از آن اعمال ۰ تونگری
کشدت سوی عجب و نخوت و ناز ۰ خوش است فقر که دارد هزار سوز و گداز ۰

دور بینی

عینک دور بین ۰ عینک دورنما بعربی منظره می گویند ۰ صائب ۰
نیست ممکن که ازین دور توانی گردید ۰ عینک صاف دلاں دور نما پیدا شد ۰
بیت ۰ آشنای خط باریک است بر لوح جهان ۰ از برای امتحانش کار دنیا
عینک است ۰

دو مویه

امیزه مویه ریش جو و گندم بعربی کهل مرد میانه سال و کله زن میانه سال ۰
اشرف ۰ خم شد قدت و بساجده خم نشدی ۰ از هم پاشیدی و فراهم نشدی ۰

دوزخ

دارالبوار سرای شرور ۰ بیس المصیر ۰ صاحب کشف نوشته که دوزخ
بزای فارسی و آن هفت طبقه است بالای یکدیگر زیر هفتم زمین اول جهنم بعده

نطیح بعده حطمة بعده سعیر بعده سقر بعده جاحیم بعده هاربه اما در که اول که
جهنم است گذرگاه هر یکی و جای اهل کبائراست که بے توبه مرده اند در که
دوم نطیح آن مسکن ستاره پرستان است در که سوم حطمة و آن مستقر بت پرستان
است در که چهارم سعیر و آن مکان ابلیس و متابعان اوست در که پنجم سقر و
در آن ترسایان باشند در که ششم جاحیم و آن محال مشرکان است در که هفتم هاربه
و آن منزل منافقان و زنادقه و کفار است و بیت و بے رحمت آن یار زوزخ نرهند و
توفیق عزیز است بهر کس ندهند و

دویدن

پای بلند کردن و باهو سوار شدن و پای بالا کردن و گذاشتن در لفظ جلد
تیز گذشت بعربی عدو و عدوان بر وزن خفقان و اسراع هرگاه انسان دود گویند
عدولانسان هرگاه اسپ دود گویند احقر الفرس و هرگاه شتر دود گویند ارقل البعیر هرگاه
شتر مرغ دود گویند حفر النعام و اگر گریه دود گویند عسل الذئب و اگر آهو دود گویند
مرغ الطبی و صاحب قاموس گوید مرغ الطبی و البعیر و الفرس مرغا یعنی إطلاق آن
بر دویدن آهو و شتر و اسپ هر سه آمده خصوصیت باهو ندارد و

دور انداختن و شدن

از میان برداشتن و برطرف شدن و مرزاسعید و چیت داننی زندگانی
از میان برداشتن و خویشتن را رفته رفته از میان برداشتن و ملا شریف و دردا
که درد من بدوا بر طرف نشد و از جانم این بلا بدعا بر طرف نشد و یکم و فرو
گذاشت نکرد از دوا طبیب و بیماری شریف چرا بر طرف نشد و زارم نمی کشی
چه شد آئین جور را و این نیز همچون رسم وفا برطرف نشد و میخواست باخیال
تو دل دوش خلوت و آمد شد نسیم و صبا بر طرف شد و

دهان معشوق

آب حیوان ۰ بوسه دان ۰ سر مو ۰ هیچ ۰ معدوم ۰ لا معلوم ۰
 راه عدم ۰ خاتم گم کرده ۰ چشمه خضر ۰ چشمه نوش ۰ چشمه حیات ۰ چشمه
 نور بخش ۰ یاقوت ۰ سربسته ۰ خاتم ۰ درج ۰ جوهر فرد ۰ عدم ۰ نقطه
 مر هوم ۰ نقطه خیال ۰ هم چشمه نوش ۰ تنگ شکر ۰ پسته ۰ غنچه ۰
 ذره ۰ نقطه لعل و یاقوت ۰ خاتم سهیل نشان ۰ حافظ ۰ لب تو خضر و
 دهان تو آب حیوان است ۰ قد تو سرو میان تو موی و گردن عاج ۰ صائب ۰
 مگر در خلوت آینه تنها یافتی خود را ۰ که از نقی هوا ساده است مهر بوسه
 دان تو ۰ شمع شیراز ۰ چون برگ گل است آن بنا گوش ۰ یا سبزه بکرد
 چشمه نوش ۰ خواجه حافظ ۰ دهان تنگ شیرینت مگر مهر سلیمانست ۰ که
 نقش خاتم لعلش جهان زیر نگین دارد ۰ بدرچاچی ۰ زان پسته مرجان و ش لب
 خشک که افتد ۰ مرجان ترا صد غم از دیدن آن مرجان ۰

دیده و دانسته در معرض هلاک افگندن

انگشت در سوراخ مار کردن ۰ انگشت در سوراخ کژدم کردن ۰ وحید ۰
 زال جهانی را شده خواستگار ۰ کرده انگشت بسوراخ مار ۰ شمع شیراز ۰ دگر ده
 گر نداری طاقت نیش ۰ مکن انگشت در سوراخ کژدم

دیوانگی و دیوانه

سر بر کمر زدن ۰ آشفته عقل ۰ آشفته مغز ۰ آشفته دل ۰ شوریده مغز ۰ شوریده
 دماغ ۰ سیه مغز ۰ شوریده رای ۰ طبع کافوری ۰ خشک مغز ۰ خشک سر ۰ سربصعرا
 داده ۰ سر بکوه و بیابان داده ۰ سر در هوا ۰ و دیوانگی باصطلاح شعرا قریب

بمعنی عشق است و خام و سر شارو خانه بر انداز و سبک بال از صفات اوست و بالفظ
 کردن و زدن مستعمل بعربی مالوک و مالوق و مجنون گویند و ناصر علی و خط سبز
 جنون بعالم زد و یارب این سائۀ کدام پریست و وحید و با آنکه دل از دیدن آن شون
 جنون کرد و سودای و افزون زمانه که ندیدش و شیخ شیراز و مردکی خشک
 مغز را دیدم و رفته در پوستن صاحب جاده و صائب و سر بهکرا داده چشم
 سیاه لیلی ام و چشم آهو حلقه زنجیر می باید مرا و ناله زنجیر دار حلقه چشم
 غزال و تا من دیوانه را سر در بیابان داده اند و خواجه حافظ و صبا بلطف
 بگو آن غزال دعا را و که سر بکوه و بیابان تو داده مارا و آملی و عنانم
 در کف آشفته عقلیست و که از خویشان بنزدیک جنون است و در نشاط آشفته
 مغز و در مصیبت خوش دماغ و نغمه مخمورانه اما شیونم مستانه است و
 میر خسرو و منکه بوم کز دل شوریده رای و کن مکن خورش برم باخدای و
 صائب و عشق از کرد اینچنین شوریده مغزم و نه بود و سر نوشت آسمانها
 ابجد طفلانه ام و نظم و آنکس که ترا شناخت جانرا چه کند و فرزند عیال
 و خانمان را چه کند و دیوانه کنی هردو جهان را بخششی و دیوانه تو هردو
 جهان را چه کند و کلیم و تن بعربانی نخواهد داد مجنون غمت و داغ
 بر دل می نهد زنجیر در پا می کند و

دیوانۀ پشنت

دیدۀ قفا و دیدۀ مقعد و چشم پشت و دهان پشت کنایه از سوراخ
 مقعد کمال اسمعیل و دیدۀ مقعدش مگر کو راست و چون همه سال باعصا
 باشد و اگرش نیست علتی همه شب و شاف احمد در و چرا باشد و

دیوت

زن بهژد و زن جاب و قلیبان و گس ده زن و گس کباب و قواد و
 میاندار و کس کش و گوفته خوار و قرمساق برج ثریا آسمانی و زبون زن بودن این

همه قریب بمعنی یکدیگر ۰ مصرع ۰ عمر او در آسمانی و خوشامد میرود ۰ عالی ۰ بانگ
 میزدهای دزد وهای دزد ۰ خانه ام پاک رفت این زن بهژد ۰ بیت ۰ من بگویم صفت
 گنده بردار و کرم ۰ تابه خوانند مرا مدعیان کوفته خوار ۰ مبرم شاه ۰ آن قعبه که
 طالع وی آمد مریخ ۰ از هیبت اژدهای کیرم زدریخ ۰ وی کیر چو فولاد مرا
 کند ز بیخ ۰ تا از پشه کسی کباب گرداند سیخ ۰ مصرع که آن قلمتبان حلقه
 بر در نزد ۰

باب ذال معجمه

بعضی اختلاف کرده اند که این حرف در فارسی نیامده است و آنجا که
 یافته می شود در اصل دال مهمله باشد و ملا شرف الدین علی نوشته که ذال در
 زبان اهل فارسی است و لهجه مادرء الهنر بدال مهمله از جواهر الکروف ۰

ذخیره دل

ذخیره خاطر کنایه از شکوه و گله ۰ شانی تکلو ۰ تن در دهم بهجر ازیں
 بس که ناها ۰ یکیک ذخیره های دلم از زبان کشید ۰ شفیع اثر ۰ مدعی را
 ذخیره خاطر ۰ سبز شد همچو دانه در انبار ۰ واله هروی ۰ مروه بزم بزرگان
 که اختلاط اکبر ۰ ذخیره نتوان بُرد جز ذخیره خاطر ۰ اسمعیل ایما ۰ در کیش
 اهل همت فکر ذخیره کفر است ۰ از هیچکس نه باشد در دل ذخیره مارا ۰

ذقن معشوق

چاه ۰ گوئی ۰ سست ۰ ترنج از تشبیهات اوست ۰ صائب ۰ آن ترنج
 ذقن خود که باومے تازی ۰ از خط سبز چو نارنج هدف خواهد شد ۰
 مولوی جامی ۰ بر مه آنروز ترنج ذقنش می چربید ۰ که ببازیچه فارنج ترازو

می کرد و بیت و اصفی میروند از حال بحال که ترا و طره چوگان سیاهست
و دفن گوی سفید و

ذکی و تیز طبع

عطار منش و آتش خاطر و آتش دم و آتش نفس و آتش نوا و
آتش زبان و آتش بیان و تازی هوش و جناب خیرالمدققین سراج الدین
علی خان آرزو در شرح این بیت که بیت و من آن روم سالار تازی هشم و
که چون دشته صبح زنگی کشم و میفرمایند که چون اکثر عرب دربادیه کم آب
است و مردم آنجا بکم آبی مبتلا لهذا قوت حافظ ایشان به یبوسب مزاج در
قبول صور اشتداد دارد چون حفظ معانی و صور بسیار باشد سبب مزید هوش بود
و موید این معنی است بیت حدیقه سنائی و هست از کم خوری و کم آبی و
ذهن هندی و نطق اعرابی و از سینه آتش نفسان دود بر آید و چو خامه
صائب کند انشای قیامت و بیت بهر دامیکه افتد بابل آتش نوای من و ز شادی
چو سپند از دانه آتش فریاد بر خیزد و بیت و سعدی آتش زبانت و ز غمت
سوزان چو شمع و با همه آتش زبانی در تو گیرائیم نیست و

ذوق کردن و شاد شدن

انگشت و آنگشتک زدن و کشاد بالضم بمعنی خوش از رشیدی و از پوست بیرون آمدن
و بیرون شدن و بیرون افتادن و گلاسه بر آسمان افکندن و انداختن و دل شیرین کردن و
دل خوش داشتن و دوش بر زدن و گلاسه بر فلک انداختن و کتف بر زدن و
دست زدن و گلاسه بر هوا افکندن و باغ باغ و گل گل شگفتن و گلاسه
انداختن بر انداختن و در خانه اش گاؤ زاد و گلاش در هوا می رقصد و پای از
شادی بزمین نرسیدن و شادان و شادمان و شاد مند و شاد کام و شادگار و

امروز روز شادي و امسال سال گل و نیکوست حال ما که نکر باد حال گل و حافظ
 چون غم و شادي جهان در گذرست و بهترانست که من خاطر خود خوش دارم و
 عالي قلی خان و نظر بروی تو خورشید ناگهان انداخت و گلاب خورش ز شادي
 بر آسمان انداخت و مشرق العشق و نور مهرش یافت جان درد مند و
 چون ماه از شادي گله بالا فکند و خسرو و بدان شیرین کنم بارے دل ریش و
 کریزم بر شکر شور دل ریش و کمال اسمعیل و که ز هجرت کرده دایم روی در
 دیوار غم و خیز کامدگاه آه گر بخت کردی شاد کام و میر معزی و از دولت و
 سعادت او شادمانه شد و هر دل که از نکوست ایام غم کشید و نظامی و
 تو شادي کن ارشاد گاران شدند و تو باتاجی از تا جداران شدند و بفصل چنین
 خرم و شاد مند و به بستان شدم زیر سر و بلند و جمال الدین سلمان و
 بر هوا می افکند نسریں گلاب از ابتهاج و لب نمے آید فراهم غنچه را از
 ابتسام و سنجار کاشی و بمهر روی تو کردیم ماه را نسبت و گلاب خورش ز شادي
 بر آسمان انداخت و میر خسرو و جهاندار از نسیم گیسوی دوست و چو غنچه
 خواست بیرون افکند پوست و مولوی و غم راجه زهره باشد تا نام ما برد و دستے بزن
 که از غم و غمخوار فار غیم و یقین و در ره عشقش گر از منزل خبر می داشتم و
 می دویدم آن چنان کز پوست بیرون می شدم و جمال الدین سلمان و بوستان
 بر دوستان افشاند زین شادي گلاب و آسمان بر آسمان انداخت زین شادي گلاب و
 انوری و یا راں همه انگشت زنان گرد ازاں و من در غم تو بمانده انگشت
 گزان و تاثیر و از دیده ترمن آب خورده پنداری و که پای ابر ز شادي
 نمے رسد به زمین و صائب و پایم نمے رسد بزمین از شگفتگی و تا سوده ام
 بپای تو همچو رکاب چشم و حیاتی خجند و چمن را تا نسیمت در دماغ است و
 ز شادي غنچه را دل باغ باغ است و منیر گوید و فقره و دایه را چنان
 مراد در کنار آمده که سرش بآسمان فر و نمے آید و مهد را چنان نشاط دست
 داده که پایش بر زمین نرسد و زلالی و خور از شادي که شد فراش راهش و
 هنوز اندر هوا رقص کلاهش و حافظ و حباب وار بر اندازم از نشاط گلاب و

اگر زوی تو عکس بجام ها آفتد @ تو با خدای خود اندازو کار دل خوش
دار @ که رحم گر نکند مدعی خدا بکند @ رباعی @ دل را بجز از یاد
خدا شاد مکن @ با یاد وے از کس دگرے یاد مکن @ دل صاحب کعبه
است ویران مگذار @ انرا بجز از یا دوی آباد مکن @

باب واء مهملة

این حرف علامت مفعول است و گاهی بمعنی برای آید چنانکه خدا را یعنی
برای خدا و گاهی بدل اضافت آید چنانکه مصرع @ کسانرا نشد ناوک اندر حریر یعنی
ناوک آن کسان و گاهی افاده معنی سببیه کند چنانکه قضا را یعنی بسبب
قضا و گاهی زاید باشد امیر خسرو گوید @ گرچه تن من ز پی سوز راست @
رحمت تو از پی این روز راست ایضاً @ بران مثال که توقیع تو بران نبود @ زمانه
طی نکند جز برای حنا را @ این حرف بجای عربی بدل شود و بشین معجمه
و بغین معجمه چون کنار و کناغ بمعنی کناره دریا و نهر و بکاف فارسی چون ریماز و
گیماز و نیاء معروف و زاء معجمه نوعی از جامه نفیس و بلام چنار و چنال و این
بسیار است و بنون چون لت انبار و لت انبان و استوار و استوان و بوار چون بر مرو بر
مو یعنی انتظار و بها چون هوهر و هوهره بمعنی شانه آدم و در آخر کلمه
برای نسبت آید چون مهر بفتحتین بمعنی شراب خانه بمعنی شراب است و در
آخر زآید نیز آید چون شنا و شنار بمعنی شناری @

راه رفتنی

قدم سودن @ قدم کشادن @ قدم سنجیدن @ قدم زدن @ قدم کشیدن @
شفای @ مرو بکعبه عرفان بیای استدلال @ قدم کش حرم دل بچشم ایقان
باش @ در ویش واله هروی @ سر خاری نبود در همه راه طلب @ که بدر

یوزة نسو دم بدر او پای ۰ نظام دست غیب ۰ دشمن بگریز چون قدم بکشاید ۰
 آن نیست که وقت فرصت از پی ناید ۰ والہ هروی ۰ براہ دوستی ها هر که
 بے منت قدم ساید ۰ بہر کاہے کہ بگذار ز ما چشمی ازو پائی ۰ ظہوری ۰
 مردیم و یک نگاہ بپوشش قدم نزد ۰ صد جان فدای چشم تو خوش بے مروت
 است ۰

راہ گم کردن

از راہ افتادن ۰ راہ گم شدن ۰ علی تر کمان ۰ ما چو خضریم دریں بادیۂ
 بے سرو بن ۰ هر کہ از راہ فتد باز برہ اندازد ۰ مخلص کاشی ۰ چون کسے
 گو گم کند در خانۂ تاریک راہ ۰ طفل اشک امشب بپیشم تا سحر گردیدہ است ۰
 بیدل ۰ بذوق جستجویش هستی خود خاک می سازم ۰ غبارے میدہم برباد و
 راہے پاک می سازم ۰ ہدایت هر کر ادا از بدایت ۰ باو ہمراہ باشد تا نہایت ۰

رای

فکرو اندیشہ آرای جمع و بلند و روشن دزین جہاں آرای ملک افروز
 ملک آرای جہاں افروز فرخ آفتاب ضیا خام متین صائب از صفات اوست و
 با لفظ جستن و زدن کردن و برانداختن و آفتادن و داشتن و نهادن و آمدن و آوردن
 مستعمل وقوی رای و آہستہ رای روشن رای تیرہ رای تیز رای تند رای ۰
 یک رای پختہ رای پریشان رای پسندیدہ رای خام رای خود رای خود رایہ
 دیو رای سست رای ۰ نظامی ۰ بہ آزدن کس نیاورد رای ۰ برون از خط
 عدل نہ نہاد پای ۰ بر انداز رای کہ یاری دہد ۰ ازین و حشتم دستگاری دہد ۰
 چو آمد زما آنچه کردیم رای ۰ تو نیز آنچه گفتی بیار و بجای ۰ آستان فرخی ۰ هر
 جایگہ کہ رای کند دولتش رفیق ۰ ہر جای گہ کہ روی کند بخت رهنمای ۰ خواجہ شیراز ۰

دلا همیشه مزین رای زلف دلبندهاں ۰ چو تیره رای شدی که کشایدت کارے ۰ شیخ شیراز ۰
 خلاف رای سلطان رای جستن ۰ بخون خویش باشد دست شستن ۰ فردوسی ۰
 چه گوئید این را چه پاسخ دهید ۰ همه یکسره رای فرخ نهید ۰ و آنکسی که
 شد متابع رای تو قد نجی ۰ و انکو خلاف امر تو ورزید قدهلکه ۰

رحم کردن

جگر سوختن ۰ جگر بچیزے لرزیدن ۰ دل سوختن ۰ بر سر چیزے لرزیدن ۰
 دل بچیزے لرزیدن و سوختن ۰ دل نمودن نیز کنایه از مردی نمودن ۰ صائب ۰
 کی بجانهای گرفتار دلش خراهد سوخت ۰ یوسف مصر اگر زحمت زندان نبرد ۰
 دلم بپاکی دامن غنچه می ارز ۰ که بلبلان همه مستند و باغبان تنها ۰
 شانی تکلو ۰ من آن نیم که بزخم کسے فریب خورم ۰ توان نه که ترا بر کسے جگر ارز ۰
 کلیم ۰ بنادان کار دانا مهره نیست ۰ دل بینا به نابینا بسوز ۰

دخ معشوق

غره منظر ۰ عارض ۰ عذار ۰ خد ۰ وجه ۰ ورد ۰ بیضا ۰ شمس ۰
 قمر ۰ فرقد ۰ ید بیضا ۰ مرات ۰ شمع ۰ عاج ۰ کافور ۰ قبله ۰ کعبه ۰
 دین ۰ دریا ۰ مصحف ۰ صحیفه ۰ صفحه ۰ ورق ۰ صبح ۰ طلوعه ۰ بهشت ۰
 آفتاب ۰ ماه ۰ جام جهان نما ۰ جام جم ۰ دست موسی ۰ آتش ۰ گل ۰
 بهار ۰ گلزار ۰ گلزار ۰ گلستان ۰ گل سوری ۰ شفق ۰ خورشید ۰
 طشت زر ۰ ورق لاله ۰ سر سحر ۰ کنگره ماه ۰ نور چراغ ۰ دامن گل ۰
 لاله زار ۰ چمن زار ۰ بقم ۰ لاله ۰ سمن ۰ یا سمن ۰ نسترن ۰ ارغوان ۰
 نیم روز ۰ روم ۰ ختن ۰ نگار خانه چین ۰ آئینه ۰ حرم ۰ ورق آفتاب ۰
 آئینه مه ۰ دائره مه ۰ از تشبیهات دوست و نرم و نازک ۰ لطیف ۰ زیبا ۰

نیکو و تازه و شگفته و کشاده و خندان و تابان و درخشان و درخشنده
 زر افشان و نیر جهانتاب و عالم افروز و عالم سوز و گرم آتشی و آتش فام و
 آتش گون و آتش ناک و شعله ناک و دلفروز و دلکشا و نظاره و آئینه
 پرداز و صفا پرور و چمن آرای و شهر آرای و رنگین و حیرت آفرین و
 نگارین و لاله رنگ و لاله گون و گلگون و گلپوش و بهار آلود و بهار
 افشان و عرق فشان و عرق ناک و شبزم فشان و شرمناک و شرمگین و
 شرم آلود و اشک آلود و گریه آلود و گریه ناک و خواب آلود و بیت و
 جنبش مژگان من چهره او بر فروخت و از نسیم بال بابل بشکفته گلزارها و یار
 عارض نهفت من مردم و عارضی بود زندگانی من و باندک روی گرمی پشت
 بر گل می کند شبزم و چرا در آشنائی این قدر کس بے وفا باشد و جامی و
 می بهجام می کند چشم خمار آلود تو و گل بطرحم میدهد روی بهار آلود تو و
 بدر و بر در عز تجلی و جمال کبریاش و عاشقان را عقد مروارید بر طشت زر است و
 حریفی بد مرا ساقی که هر دم و زلف و رخ نمودی شمس و فی را و آنچنان
 آراسته پیرایه تدبیر او و زلف و عارض را که گوئی در بهشتی کافر است و نظامی و
 که روشن شود روی چون عاج او و شود روشنک دره التاج او و میر معزی و
 بنگر تو بدان روی درخشنده چو فرقد و بنگر تو بدان عارض درخشنده چو جوزا و
 برداهن فرقد شب تاریک معقد و پیرامن جوزا گل صد برگ مجزا و دارد بتوده
 عنبر دارد برشته در و باروی خوب هردو همین در خور آورد و دریاست روی
 خویش و دریا هر آینه و هم در پاک زاید و هم عنبر آورد و بے روی و روی
 تو که چو نسری و سنبل است و ماند به شبلیله و سخن روی و موئی من و
 صائب و روی گرم آنکه ندارد ز بزرگان جهان و آسمانیست که خورشید درخشانش
 نیست و رسوا شدن و کردن و در لفظ فاش بیاید و

رشد

بضم اول و سکون ثانی و بفتحه پس براه شدن و راه راست یافتن و راه شد راه

راست یا بنده و راه راست نماینده و این نامی است از نامهای خدای تعالی و
 باصطلاح شرح رشد عبارت است از سلوک راه راست یعنی صلاح راه دین و اصلاح
 مال كما قال الله تعالی و ابتلو الیتامی حتی اذا بلغ النکاح فان آنستم منهم رشداً
 فادفعوا الیهم اموالهم ۛ

رشته سالگرا

تسبیح سال ۛ رشته عمر ۛ صائب ۛ چه حاجت است به تسبیح سال عمر
 مرا ۛ که می شود بیک انگشت این حساب تمام ۛ غنی ۛ گشت چون رشته
 عمر کوتاه ۛ معنی سالگرا فهمیدم ۛ صائب ۛ گوهر دندان ز پیرے ریخت
 چون شبتم بخاک ۛ عقدها در رشته عمر از شما رسال ماند ۛ

رشوت دادن و راشی

بالبظ دادن و گرفتن و ستادن و خوردن مستعمل است ۛ بناف کسی چیزے
 نهادن و دادن ۛ دهن کسی بستن ۛ دهن کسی شیرین کردن ۛ قفل بر دهان
 کسی انداختن و زدن ۛ آتش خوار بمعنی رشوت خوار ۛ باقر کاشی ۛ مدعی
 گرگ گردن بجدل کنده کند ۛ ثم تسایم بنافس نه و خاموشش کن ۛ شیخ شیراز ۛ
 سخن آخر بدهاں می گذرد مونی را ۛ سخنش تلخ ناخواهی دهنش شیرین کن ۛ
 ز تلخ گوی ما عیش عالمی بند است ۛ ببوسه چه شود گر مرا دهان بندي ۛ

رعنائی و خون نمائی

دست بر کمر داشتن و زدن ۛ قاسم مشهدی ۛ ز پیچ و تاب میانت چگونه
 سر پیچم ۛ دام گرفته بدستے که بر کمر دارد ۛ صائب ۛ نکردن عقدهای

من چرا هر روز مشکل تر که چون سرو از رعونت دست دایم بر کمر دارد

رغبت و شوق و خواهشی کردن

ازبن گوش از ته دل آب در دهان آمدن آب در دهان گشتن
 آب کشادن دهان کام خاریدن دهان پراز آب گشتن ازبن دندان کاره
 کردن فرود آمدن بچیزه دل کردن دندان بر چیزه کردن و دندان
 بند کردن و دندان سرخ کردن بچیزه کمال حاجند پارسا از لب ساغر بددهان
 آب آرد دیگران را ز می و نقل چرا توبه دهید ناظم هروی مکن چو
 موج بخون شراب دندان سرخ که می شود رخ دین زرد و چشم ایمان سرخ
 حکیم نزاری بدان دورشته لولو میان حقه لعل چه گریمت که مرا بر لب
 چه دندان است صائب حدیث تیغ تو هر جا که در میان آید دهان زخم
 شهیدان پر آب می گردد محمد قلی میلی خواهد که خدمت ازین دندان
 کند ترا زین آرزو نه نو گشت است چون خلال سلمان کس که تافت
 از سر چون زلفش ازبن گوش سیاه روی در آمد فتاد در پایش نفس آن روز
 برآرم بخوشی از ته دل که دل سوخته در بزم تو ماجر گردد فتکبابی
 ز فلک یافت کس می گیرد خدمت بر در شه ازبن دندان چو کلید تاثیر
 جای به دلنشینی آنجا ندیده است کی دل کند خدنگ تو کز دل گذر کند

رقص و رقاص

پای باز پای کوب و پای کوبان آستین افشاندن آستین زدن
 نیز کنایه از آفرین کردن و گاه منع کردن هم آمده رقص کردن دست
 افشاندن پای کوفتن پای بازی کردن رقص زدن رقص افگندن و رقص
 روانی و رقص چار پاره و رقص ملا انواع رقص است صائب نه تنها
 می کند رقص روانی آب روشن دل که سروی پای در گل همدریں گلزار

می رقصد و مرزایکی و چهار فصل بهی داد عیش را دادن و به است در
 نظر از رقص چار پاره مرا و عطا الله اعجاز و در علم کرشمه رقص ملا و
 بازیچه طفل مکتب اوست و رقص ملا در اصطلاح لوطیان نعوذ و حرکات جماع است
 حافظ و یار ما چون سازد آهنگ سماع و قدسیان در عرش دست افشان کنند و
 میر خسرو و پس آنکه حسب دستوری ز خوبان و روان شد سوی شیرین پای
 کوبان و حافظ و چو در دست است دروغ خوش بزن مطرب سرودی خوش و
 که دست افشان غزلخوانیم و پا کوبان سراندازیم و رقص بر شعر تر و نغمه نی
 خوش باشد و خاصه رقصی که در دست نگارے باشد و مولوی روم و هین
 بزن دستے که آن شاهد رسد و هان بزن رقصی که لاله میروند و خسرو و بلبل
 طوبے که نوازند بلند و رقص درو ریش مسیحا فگند و

دم زده

دم خورده و دم دیده و دم کرده بمعنی گریخته و دم طینت و
 مقید و از بسکه دم ز دیدن صیاد خورده ام و پهلو بکوچه عدم آباد خورده ام و
 اشرف و آنقدر و حشت آتشی اثر کرد بمن و که ز آمد شد قاصد دم ضیادم
 خورد و مرزا محمد اکبر دولت آبادی و شیر عشق از نیستان کبریا دم خورده است و
 کوچه و بازار شهر عقل برهم خورده است و چشم شوخی که مرا در دل غم دیده
 گذشت و کز طپیدن دلم از آهوی دم دیده گذشت و

دمد کشیده و دمد دیده

بمعنی چشم بدرد آمده و ثنای و خواهد اگر بیاد هم آغوشی ثمت و
 چشم دمد کشیده کشد در بر آفتاب و

رنگ پریدن

رنگ بر جستن و رنگ ریختن و رنگ دم کردن و رنگ باختن و رنگ
 شکستن و رنگ گسیختن بعربی امتقاع و امتقح لونه و اهتمام بر وزن افتعال
 اهتمام لونه بهندی رنگ او را گویند و صائب و اگرچه نقش دیوارم بظاهر در گرانخواه و

اگر رنگ از رخ می پُرد بیدار می گردم • محمد اسحاق شوکت • دزد دیوار
 بوی گل گرفت از جستن رنگش • ز سیلاب کزان گو بگذرد بوی گلاب آید • صائب •
 چه گلها می توان چید از دل بے طاقت عاشق • دران محفل که رنگ از چهره
 تصویر می ریزد • ناصر علی • رنگ گلهای چمن بسکه ز شوق دم کرد •
 سبزه بال پیفشاندن طاؤس نمود •

رنج و تعب کشیدن محنت و غم

دود از دماغ بر آمدن نیز کنایه از هلاک شدن • باد کشیدن • در آتش
 و آب بودن • درد خوردن و کشیدن • آتش خوردن • استخوان در گلو گرفتن •
 خوی از بغل روان شدن نیز کنایه از خجالت • دود چراغ خوردن کنایه از رنج
 کشیدن در تحصیل علم و مطالعه کتب • ریش کندن • ریش خاریدن • سنگ
 در دندان آمدن • طبانچه از روزگار خوردن • کارد از گوشت گذاشتن • کارد
 با استخوان رسیدن • مار خوردن • جگر خوردن • جگر خائیدن • در جگر بودن •
 جگر بند پیش راغ نهادن • نفس سوختن • نمک بر جگر داشتن • استخوان
 شکستن • ساخت خوردن • بخاک و خون نشانیدن و نشستن و خفتن • دل
 برداشتن • دل خوردن • دل خائیدن • آتش بجان • آفتاب خوردن • از
 دگ اندیشه خون چکیدن • بر آب و آتش زدن • پای دل بسنگ آمدن •
 پس زانو نشستن • جگر آشام • جگر خای • جگر کش • آتش نثار • دماغ
 پختن و سوختن • نفس کشی • حافظه • وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش
 باشیم • که در طریقت ما کافر است رنجیدن • دلها همه مجروح و جگرها خون
 است • تا حکم ازل در حق هر کس چون است • انوری • طرب افزای و رنج
 گاه شود • دل من کز سپهر در جگر است • ستاره ریزی کلمک سیه زبان صائب •
 ز فیض خوردن دود چراغ می دانم • اثر • چو نامه از سخن خلق می شود
 روشن • که هر کسے چقدر خورده است دود چراغ • هر که در دایره پرده نشینان

سخن ۰ بے طلب پای تہد سنگ تہ دندان است ۰ دل افسردہ باک از سختی
 دوران نمے دارد ۰ ز سنگ لقمہ رنجی پیر بے دندان نمے دارد ۰ میرخسرو ۰
 درد خوبان خسروا تاکی کشم ۰ نیست جز دیوانگی داروی من ۰ خواجہ
 جمال الدین سلمان ۰ مے کشم دردی کہ درما نیش نیست ۰ میروم راہے کہ
 پایانش نیست ۰ سخت در خون خفتہ کار خودم ۰ داغ کردار جنوں بار خودم ۰
 صائب ۰ نکند چرخ تعدی بہ نفس سوختگان ۰ سر در کار نباشد نفس سوختہ
 را ۰ مسیح کاشی ۰ نانم ہمہ بخت سیہ بریاں است ۰ اہم ہمہ اشک دیدہ گریاں
 است ۰ گو زہر کشد کسے کہ اینش آنست ۰ کو مار خورد کسے کہ اینش
 ناست ۰ کند سفیدی مویت چوں لالہ بر سودا ۰ بریش کند ازاں مولعی چو
 سودای ۰ ظہوری ۰ از رشتہ خط دام فریب من تن ۰ چوں پختہ شود باد
 نشینی میزد ۰ از دست تو ریش کندہ ام صد بار ۰ اکنون بنشین تو نیز ریش
 می کن ۰ خانعالم ۰ بزبان دادہ جوانے را ۰ ریش کندن کنوں ندارد سود ۰
 طالب ۰ جگر مخور اگر ت کار دل نکو نشود ۰ چہ احتیاج جگر خوردنست کونشود ۰
 ظہوری ۰ ز شوق لب ت چند خایم جگر ۰ بیا ساقی ای از خدا بے خبر ۰
 شیخ شیراز ۰ کس نیاید بخانہ درویش ۰ کہ خراج زمین و باغ بدہ ۰ یابہ
 تشویش و غصہ راضی شو ۰ یا جگر بند پیش زاغ بندہ ۰ نداشت تاب سر زلف
 دلکشت باقر ۰ بجای رسیدہ جگر بند پیش زاغ نہاد ۰ عاشق مسکین نمے داند
 چہ حالت می کشد ۰ گر بگویم خاطر پاکت چہ حالت می کشد ۰ حافظ ۰
 از صحبت صوفی منشاں سوخت دماغ ۰ ای بادہ پرستان رہا مے خانہ کدام است ۰
 سعدی ۰ ہرانکہ تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت ۰ دماغ بیہدہ پخت و خیال
 باطل بست ۰ میر محمد علی رایج ۰ آب گردد شکر از شرم کلامے کہ تراست ۰
 کبک آتش خورد از داغ خرا مے کہ تراست ۰ میر نجات ۰ استخوانہا کہ
 شکستیم بدرگاہ تو ما ۰ گرسگ خویش نخوانی چہ بگوئم ترا ۰ طعرا در الہامیہ نوشتہ ۰
 فقرہ ۰ در جہاں نفس ہر کس کہ سست جنبیدہ سخت خوردہ ۰ وحید ۰ چنان در
 آتش و آبست شمع از غم ہجران ۰ کہ جان سپاری پروانہ در شمار نیارد

ملا میر معزی ۛ تو نوش خوری دایم ۛ بد خواہ خورد زهر ۛ تو بادہ کشی دایم
و بد خواہ کشد باد ۛ استاد فرخی ۛ تو ندانی کہ مرا کار گذشت است از
گوشت ۛ تو ندانی کہ مرا کار رسیده است بجای ۛ میر حسن دهلوی ۛ سر
آستین جفا بر مال پیش کہ کار ۛ بر استخوان نرسید و ز استخوان نگذشت ۛ

رند و خراباتی

اهل بخیه ۛ شوریدہ رنگ ۛ الفتنہ و آشفتنہ ۛ او باش ۛ بمعنی
زند و بے باک را این جمع بوش است کہ بفتح باشد کہ بطریق قلب حروف
واقع شدہ و وار را بر بامقدم کردند فارسیان بجای مفرد استعمال کنند
از کشف و چراغ ۛ رباعی ۛ جانا بقمار خانہ رندے چندند ۛ با مردم کم
عیار کم پیوندند ۛ رندے چندند کس نداند چندند ۛ بر نسیہ و نقد
هر دو عالم خندند ۛ بیت ۛ حرفے بگو سلیم ز اوضاع روزگار ۛ ما اهل
بخیه ایم زما اعتبار چیست ۛ خواجہ شیراز ۛ عاشق و رندم و میخوارہ باواز
بلند ۛ این همه منصب ازاں شوخ پریش دانا ۛ فوقی یزدی ۛ در جہاں
چون شتر آفتنہ رندے نبود ۛ نشہ ساغر رندیست سرا پا آشت ۛ شیخ شیراز ۛ در
اوباش پاک شوریدہ رنگ ۛ همان جای تاریک لعل است و سنگ ۛ

روز قیامت

یوم الیقین ۛ یوم الحساب ۛ یوم التناد ۛ یوم النشور ۛ ساعت ۛ روز جزا
بار عام ۛ روز آمید و بیم ۛ روز درنگ ۛ روز باز خواست ۛ روز مظالم ۛ
روز حساب ۛ روز داد ۛ روز شمار ۛ روز حشر ۛ روز محشر ۛ روز قیام ۛ
دستخیز ۛ کاظمای تبریزی ۛ دامن وصال تو بکف حرا ہدم آمد ۛ آخر همه
کز روز حسابست حسابت ۛ تابرة مغفرت سالک مرتاض راست ۛ توشہ یوم الیقین

منزل هفتم کتاب ۰ تاثیر ۰ از ساخته قیامت ما را چه باک باشد ۰ بے تو
گذشت بر ما هر دم هزار ساعت ۰ شیخ شیراز ۰ شنیدم که در روز اُمید و بیم ۰
بدان را بے نیکان بے بخشد کریم ۰ مصرع ۰ اگر تو می ندهی داد روز
دادے هست ۰

رو و دهن پوشیدن

آستین بر رخ کشیدن ۰ آستین بر دهن داشتن رو و رخ گرفتن ۰
وحید ۰ آستین می کشد از موج برخ دختر رز ۰ چون قدح چشم که بر دست
قدح نوشان است ۰ صائب ۰ آستین از شاخ گل دارند دایم بر دهن ۰ غنچه
ها از شرم شکر خنده پنهان او ۰ طغرا ۰ دیدم بجانبش ز حیا روی خود گرفت ۰
راه نگه بے نرگس جادوی خود گرفت ۰ وحید ۰ زین پیشتر که دختر رز رونمی
گرفت ۰ مردی گمان نداشت که از روی نهان شود ۰ محسن تاثیر ۰ آخر گرفت
از ما آن روی دلکشا را ۰ از ما گرفت رو را نگرفت روی ما را ۰

رو نما و روی نما

کنایه از هدیه و تحفه است که در وقت دیدن عروس دهند ۰ صائب ۰
کردم اگرچه هر دو جهان رونمای تو ۰ از بے بضاعتی خجالم از لقای تو ۰

روژه خوردن

شتر سواری ۰ روژه شکستن ۰ روژه کشادن ۰ روژه وا کردن به عربی افطار ۰
و روژه خوار فاعله ۰ سلیم ۰ خوش آنکه نکرده در همه عمر ۰ جز در رمضان
شتر سواری ۰ سلیم ۰ خمار باده در چشم سپه کردست عالم را ۰ بیا ساقی

که وقت شام باید روزه را کردن @ خط دمید اکنون از آن لب کام دل خواهم
گرفت @ شام خود شد روزه آمید را را میکنم @ اثر @ از تیغ او چشید دلم
شربت وصال @ باشد باب روزه کشادن اثر ثواب @

روزه دار

خشک دهان @ صایم @ روزه داشتن @ روزه گرفتن @ روزه بستن @
میر خسرو @ من بیقرار مانده و تو برقرار خویش @ درویش روزه بسته و حلوا هنوز خام @
یک آبروت نگرم روزه گیرم از پی وصال @ بدیدن دگر آبرو کنم قضا روزه @
نظامی @ چو خضر از چنین روزی روزه گیر @ چو هست آب حیوان چه خرما چه
شیر @ اثر @ مکن ذخیره چو در رفتن است عمر عزیز @ بخور که روزه گرفتن
حرام در سفر است @ پس لفظ حرام درین جا بمعنی گناه باشد @ سلیم @ در
تمام عمر زاهد روزه نتوان داشتن @ روزی خود را چرا باید ازین امساک خورد @

روزانه و روزیانه و روزینه

انچه هر روز بکس داده شود و آنکس را روزینه دار خوانند @ روزیانه و روزینه
مربک از روزی نیست بلکه مرکب از روز است مثل روزانه و ماهانه و سالیانه @
و روزی خوار روزی مند پراگنده روزی و تنگ روزی مقابل آن @ غنی @ از پی
روزی همه روزینه داران عاجز اند @ یعنی روزینه گویا سلب روزی بوده است @
تأثیر @ از سفره او زنان خانه @ خورشید گرفته روزیانه @ صائب @ بودن
همچو مودان دانه تاکی از دهان هم @ چه جوئے روزی خود از روزی خواره
دیگر @ انوری @ آنکه دستش بدادن روزی @ آمد اندر زمانه روزی مند @
شیخ شیراز @ اگر روزی بدانش برافزودے @ ز نادان تنگ تر روزی نبودے @

روز و شب

روز و شبان @ شب‌اروز @ رومي زنگي @ رومي هندي @ سیه سفید نیز
 کنایه از غرب و شرق @ زنگ و روم @ شر و خیر @ کفر و اسلام @ جبّه خورشید و
 ماه @ دو باد شاه قهار @ سلک دور قمر از برهان @ بعربي اصرمان و جدیدان
 و اجدان و لیل و نهار @ فردوسي @ بدو گفت کاي نو رسیده جوان @ چه آگاهی
 آري ز روز و شبان @ چرخ را دور شب‌اروزي دهد @ شب برد روز آورد روزي دهد @
 خلوت شب از بهر آن تا جان ریش @ راز دل گوید بر جانان خویش @ روزها
 از بهر غوغای عوام @ تا بدیشان کار تن گیرد نظام @ بیت @ در شب و روز
 بجز یاد تو در خاطر نیست @ بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست @

روشن گهر و روشنی نهان

آنکه سرشت روشن داشته باشد @ شیخ شیراز @ غلامی بدست کریم
 فتاد @ تونگر دل و دست روشن نهان @ در زیر سنگ حادثه کم شد زمن
 کلیم @ آن دل که همچو آینه روشن نهان بود @ بیت @ چنان کز ایستادن
 صاف گردد آبها صائب @ خموشي مے کند روشن گهر تیغ زبانها را @

روشنی ماه

چادر ماه @ چادر مستعار ماه @ مهتاب و ماهتاب @ رخس ماه @
 و شب ماهتاب را بعربي لیلة القمر و لیلة القمر گویند @ مولوي جامي @ شبشه
 شراب و شب ماهتاب @ در بغلم گلبدم آرزوست @

روشنی آفتاب

زرداب ⑤ خون و زر ⑤ سیاه ترک ⑤ چادر ترسا ⑤ چادر کافوری نیز کنایه از
سفیدی صبح ⑤ از بهار عجم خاقانی ⑤ از پشت کوه چادر احرام بر کشد ⑤
بر کتف ابر چادر ترسا بر افکنند ⑤ و چادر احرام کنایه از برف است ⑤

روداری کردن

روی نازک داشتن ⑤ کنایه از شرم حضور داشتن ⑤ تاثیر ⑤ ندارد ساخت
باطن چشم رو داری ز احبابش ⑤ بود آئینه فولاد کے حاجت بسیمازش ⑤ کلیم ⑤
کوبکو در بدر زبس گردید ⑤ گریه درپیش ناله رو دارد ⑤

روزگار برآوردن

روزگار خوردن ⑤ کنایه از عمر صرف کردن و ایام بسر بردن ⑤ و روزگار بردن و
روزگار هدر کردن و روزگار سیاه کردن مثل و نیز ضایع کردن روزگار و روزگار سیاه
شدن لازم منه ⑤ صائب ⑤ ز پرواز دل روشن سیه شد روزگار من ⑤ بروشنگرچه
از آئینه جز زنگار می ماند ⑤ شیخ شیراز ⑤ با فرومایه روزگار مبر ⑤ کزنش
بوریا شکر نخوری ⑤ استاد فرخی ⑤ همه آراسته جنگ و فراینده کین ⑤ روزگاری
بخوشی خورده و نا خورده فرنگ ⑤ شیخ عطار ⑤ روزگاری به بوی او بردم ⑤
روی بنمود و روزگارم برد ⑤ اصفی ⑤ در روزگار غم ز دویدن سرشک ماست ⑤
طفلی که روزگار بر آورده بے سبب ⑤

رونق و دراج کار

آتش بهار ⑤ بازار فلاں چیز تیز است ⑤ رنگ و آب بر روی کار آوردن ⑤
روز بازار ⑤ سبز شدن و سبز کردن کار ⑤ صورت بستن کار ⑤ پیدا کردن و

گرفتن و نشستن صورت کار ۛ نشستن نقش ۛ صورت دادن کار ۛ کار بالا گرفتن ۛ
 آبش روشن است ۛ آب و رنگ دادن و گرفتن کار ۛ آب و رنگ می گیرد ۛ
 کنون که خنجر بیداد یار خونریز است ۛ کجاست مرد که بازار امتحان تیز
 است ۛ قاسم کوتا بادی ۛ چو گل بر سریر چمن جا گرفت ۛ چمن را ازو کار
 بالا گرفت ۛ خواجه شیراز ۛ شدم عاشق به بالای بلندش ۛ که کار عاشقان
 بالا گرفتست ۛ خواجه شیراز ۛ چه آب روشن ازیں چرخ نیلگون جویم ۛ که رخ
 بخون شفق آفتاب می شوید ۛ گریه آبی بر رخ سوختگان باز آورد ۛ ناله فریادرس
 عاشق مسکین آمد ۛ مصرع ۛ کارها را کار فرما آب و رنگی می دهد ۛ صائب ۛ
 ز نومیدی گل امید آب و رنگ می گیرد ۛ که از لب تشنگی بتخانه ها سیراب
 می گیرد ۛ اشرف ۛ از پریشان حالے آخر کار من صورت گرفت ۛ بسکه آمد
 موبکلکم خامه تصویری گرفت ۛ

ریش فروشی متاع مردم را

این مثالی است مشهور ایران مانند زاهدان ریش دراز باظهار صلاح تقوی
 کسی را فریب دادن و متاع کاسد خود را به بهای گران فروختن یعنی ریش دراز
 متاع ناروائی اورا میفروشد ۛ والہ هرروی ۛ خطش بر آمد و کالا در کسادی زد ۛ
 که گفت ریش فروشد متاع مردم را ۛ

ریا کار و بی باصان و منافق

تر فروش ۛ خس پوشیدن ۛ دوروی ۛ دو زبان ۛ گرگ آشتی ۛ
 گرگ اشنائی ۛ کندم نمائی جو فروش ۛ یار دو زبان ۛ سپید کار ۛ صورت
 بی معنی ۛ دهن فروشان ۛ ملمع کار ۛ ملمع کار شیطانمی ۛ نگاریں زبان ۛ
 سند این در دفتر دوم مکاتبات علامی مذکور است ۛ صائب ۛ ز خاکسارے بد

طینشان فریب ماضور * شود گزنده تر چو زنبور گشت خاک آلود * کمال اسمعیل *
 بهما سپید کاری از حد همی برد * ابر سیاه کار که شد در زمان برفت *
 انوری * اگر نه دای تو بودی برویم آوردی * سپید کاری گردون هزار روز سیاه *
 (سرخ روی توفیق تست نزد خرد * سپید کار و سیاه کار چرخ پیروز * بیت *
 گرگ آشتی است لطف عیار آشنای او * این هم عنایت است که یکر نیی کشد *
 خواجه اصلی * ای صبا درد دل یوسف بگو یعقوب را * آشتی کردند اخوانش
 دلی گرگ آشتی * سلیم * از دل برون نکرده خیال جفا هنرز * گرگ آشتی
 است یوسف مارا بما هنوز * ملا وحشی * همه رنگ و حیلک بینم پس پرده *
 فریب * بروای دور که هستی ز گل دور دور تو * بیت * بلبل آن به که فریب
 گل معنا نخورد * که دو روزیست وفاداری یاران دورنگ * انوری * خود در
 جهان که با تو دو سر شد چون دسمان * کاکنوں همه جهان نه برز چشم سوز
 است * حکیم سنای * کم شنیدیم چون تو انبیا * تر قروشی و خشک چنبای
 بیت * ای الکه ز تیره خالی بد روزی * درها طنت آتش نفاق افروزی *
 در هر نلست شعله غم بیشتر است * می سرز دران شعله که خوش می سوزی *

ریشه کردن

ریشه داندن * ریشه دواندن * بینگ گرفتن * صائب * خاریست غم
 که در دل هاریشه کرده است * هاریست پیچ و تاب که در آشیان هاست *
 طالب آملی * نهال همت طالب بعرض ریشه دواند * ولی چه سود که نخل
 سعادتش پست است * ظهوری * با حباب از شیره شهدی چشاند * که در کام
 شان چاشنی ریشه داند *

باب زاد معجمه

این حرف برجیم عربی بدل شود چون روز و روز دارد و این بمعنی قیمت
 و قدر و برجیم فارسی چون بزشک پچشک و بسینی مهمله چون ایاز و ایاس نام

غلام سلطان محمود و بسین معجمه چون زلوك و سلوك بمعني ديوچه و بغين
معجمه چون گريز و گريخ و بفا چون زغند و ففند بمعني برجستن و بكاف تازي
چون مزیدن و مكیدن و بهاء هوز چون درواز و درواة بمعني سرنگون و بياء
تحتاني چون آواز وادای و در آخر زايد نیز آيد چون ترب و تربز بضم تاء فوقاني
و فتح موحدۀ از جواهرالكروف ⑤

زادن

بچه کشیدن و آوردن ⑤ بار نهادن و نیز بمعني نهادن بر چیزی آمده ⑤
مشرق العشق ⑤ چشم غم حامل عناها بر دهد ⑤ بار خود از گوهر غلطان نهد ⑤
سراج الدين قمرن ⑤ زمانه حامله اندوه و نشاط آمد ⑤ وليک بر دل اعدات بار
نه نهاده است ⑤ خسرو ⑤ سگ آورد بچه کر هفت و هشت کس نخورد ⑤ دو
سر بکيله بود در ده و در کوه ⑤ خورسندے است داروی آشتري ولي حرص ⑤
کار دنياز بچه همي تران کشيد ⑤

زانو برخاک مالیدن

زانو بر زمين نهادن ⑤ کنایه از نهایت مودب و متواضع بودن ⑤ زلالي ⑤
دو زانوی ادب ماليد بر خاک ⑤ گريبان قلم زن بر رقم چاک ⑤ هاتفي ⑤
نهادند زانو همه بر زمين ⑤ بر آمد فغان ازیسا رو يمين ⑤

زبان

تيغ گوشيتين ⑤ تيغ نطق ⑤ منقار گل ⑤ ورق باد ⑤ نظامي ⑤ جان
تراشیده بمنقار گل ⑤ فکرت خائیده بدندان دل ⑤ مولوی جامي ⑤ حکم خدايست
که از کاف کن ⑤ بر ورق باد نويسد سخن ⑤ مصرع ⑤ بس نیک و بد که گشته

از تیغ گوشتیں شد ۛ مغزدار ۛ گنج نثار ۛ آتشیں گفتار ۛ آتشیں ۛ سرمه آلود ۛ
 شکوه فرسود ۛ شکوه پرداز ۛ بے ادب ۛ شکر پرداز ۛ هرزه درای از صفات
 و گلبه‌رگ ۛ برگ گل ۛ برگ لاله ۛ خار ۛ کلید ۛ قفل ۛ تیغ ۛ برق ۛ
 لوح ۛ کف بے پنجه از تشبیهات اوست آتش زبان ۛ بد زبان ۛ تلخ زبان ۛ
 بسته زبان ۛ تر زبان ۛ جادو زبان ۛ چرب زبان ۛ دو زبان ۛ ده زبان ۛ
 روغن زبانی ۛ زاغ زبان ۛ سوسن زبان ۛ شیریں زبان ۛ ظهوری ۛ ساده شد
 لوح زبان از حرف غیر ۛ غیر بادش نقش نسیان منست ۛ شیخ شیراز ۛ سخن آینه راز
 نهان کرد ۛ بیان را پر تو برق زبان کرد ۛ شیخ شیراز ۛ زبان دردهاں خرد مند
 چیست ۛ کلید در گنج صاحب هنر ۛ

زبان شکسته و زبان سنگینی

کنایه از زبان الکن ۛ صائب ۛ غبار خط بزبان شکسته مے گوید ۛ
 که فیض صبح بناگوش یار را دریاب ۛ تنها نه اشک راز مرا جسته جسته گفت ۛ
 غماز رنگ هم بزبان شکسته گفت ۛ اشرف ۛ شهرت دیوان ز تمکین سخنور
 می شود ۛ چو زبان سنگین شود حرفش مکرر می شود ۛ

زبان کشیدن برکسے

زبان کشادن برکسے ۛ زبان کردن ۛ کنایه از زبان دراز کردن و سخن
 بدرازی گفتن ۛ میر معزی ۛ برآفرین سلطان چوں من زبان کشایم ۛ اندر ساجود
 آید جان حریر و عیشے ۛ محمد قلی میاں ۛ زلف زبان طعنه به بخت نگوں
 کشید ۛ آهوی عقل را بکمند جنون کشید ۛ میر خسرو ۛ شمعی که پیش روی
 چوماه تو بر کشند ۛ از تیغ گردنش بزنم کو زبان کند ۛ

زبان فصیح

چرب زبان @ چرب گوی @ خروس کنگره عقل @ در ریختن @ سخن
 زنده @ شکر وقنه شکستن کشاده زبان @ گوهر تر @ چاشنی دل @ تر نقسی @
 زبان مغزدار @ تر زبان @ وحید گوید @ دران ساعت که از وصف لب شیرین
 بود کام @ بده یارب زبان مغز داری غنچه با دام @ شرف @ اندیشه
 ازین تر نفس کن که چو حباب @ کا برو بر طرف از بیم نفس می گردد @ ظهوری @
 بگو قاصد ارزانی این تر زبانی @

زبان زرگری

لوترا و لوتره @ زبانی که جمعی باهم قرار دهند و بدان الفاظ که قرادهد
 باهم حرف زنند تا دیگرے نفهمد @ خان خالص @ نیست حرف خیر گفتن
 بر لب اهل طمع @ آنچه می دانند این مردم زبان زرگریست @ ملا فوقی
 یزدی @ سخن سنج و قدح نوش و غزل خوان @ ادا فهم و زبان زرگری دان @
 کمال خاجند @ خرد سر غیبی کند فهم ازو @ چون گوید سر کلک
 تو لوترا @

زحل

هندوی کنمند گردان @ هندوی باریک بین @ هندوی پیر @ هندوی
 چرخ @ هندوی سه پیر @

زخم کاری

زخم دامن دار @ زخم تیز @ زخم قره زخم دجله ریز @ و زخم بر
 گرفتن @ زخم بر داشتن @ زخم کشیدن @ و زخم چشیدن و خوردن و فرد خوردن
 لازم منه @ و زخم زدن و زخم ریختن و زخم انداختن و افکندن متعدی @

ظهوري ⑤ مرحبا از ناله آغشته در خون مي چكد ⑤ مي شناسد زخم زن كين
 ناله زار آزار نيست ⑤ محمّد تقى ⑤ صاحب‌دل بدو عالم ندهد چشم تري ⑤
 خنده زخمىست كه بر خویش زند بے خبرى ⑤ نظامي ⑤ بسے گرد بر
 بر گرد بر تاختند ⑤ بسے زخم چو آتش انداختند ⑤ ظهوري ⑤ گر از افعي
 توبه دل زخم خورد ⑤ تراں جان به تریاق عفو تو برد ⑤ عرفي ⑤ گر بگویم
 لذت زخمى كه بر جان خورده ام ⑤ خوش بجوش آید ز غیرت مرغ بسمل كرده را
 ⑤ نظامي ⑤ چو زخمى دوال از دوال چشید ⑤ پنه سوی دخت برادر كشید ⑤
 میر خسرو ⑤ كسے كه زخم زد او هم زخم خون بشكست ⑤ كسے كه زخم كشید
 او بجای درست بماند ⑤ ز دست و بازوی صید افگني چنان باقر ⑤ غریب
 زخمی برداشتي شگون باشد ⑤ صائب ⑤ چهره خورشید زرد از درد بے زندهار کیست ⑤
 زخم دامن دار صبح از غمزه خونخوار کیست ⑤

زر خالص

زر عیار ⑤ زر پاک ⑤ زر تمام‌عیار ⑤ زرکمال عیار ⑤ زر خشک ⑤ زر ناب ⑤
 زر سارا ⑤ زر مغربی ⑤ زر مصری ⑤ زر شش‌سری ⑤ زرده دهی ⑤ زر ناخني
 ⑤ خاک بیمار ⑤ میر معزی ⑤ جانم بخاک درگه تو شاد چو شده است ⑤
 گر خاک درگه تو چو زر عیار نیست ⑤ خاقانی ⑤ آن مي و جام را بهم گوی دست
 شعبده ⑤ کز زر سیم ده دهی صرّه زر شش‌سری ⑤ نظامي ⑤ ز مصر باید نه زر
 خواستن ⑤ سخن چو زر مصري آرستن ⑤

زکام

بضم ریختن آب دماغ از راه بینی ⑤ سنجبر کاشي ⑤ ناخن زن است بوی گلے
 بر مشام ما ⑤ هاں ای حکیم چیست علاج زکام ما ⑤ و بمعني مزکوم مجاز است
 ⑤ مصرع ⑤ سنجبر زبوی گلت بایلان زکام شدند ⑤

زلف معشوق

آتش پرست ۰ آشفته ۰ ابر ۰ آشفته روزگار ۰ برق ۰ بنفشه ۰
 باد پیم ۰ بیقرار ۰ بهم برآمده ۰ چوگان ۰ سنبل تافته ۰ پرده دار ۰ تار تار ۰
 جعد ۰ جیم ۰ هاله حباله ۰ لیل ۰ ظلمت ۰ ظلام ۰ ظل ۰ غین ۰
 حبش ۰ طناب ۰ نافه کشا ۰ مشکبو ۰ مشکین ۰ مشک رنگ ۰ مشک پاش ۰
 مشک ریز ۰ مشک آگین ۰ عنبر فام ۰ عنبر شکن ۰ عنبرین ۰ شب یلدا ۰
 غالیه گون ۰ غالیه رنگ ۰ غالیه فام ۰ غالیه بو ۰ گلپوش ۰ قمر پوش ۰
 شام ۰ شام غریبان ۰ شبستان ۰ شب رنگ ۰ سیه دل ۰ دلداد ۰ دل آویز ۰
 دل پذیر ۰ دلیر ۰ دل ربا ۰ سرگردان ۰ سرکش ۰ سر کج ۰ سرگشته ۰
 سر بهاد داده ۰ سر انداز ۰ سر دار ۰ قفادار ۰ کمند ۰ کمند انداز ۰
 رشته ۰ رسن ۰ رسن باز ۰ رسن تاب ۰ دوده ۰ کافر ۰ کافر کیش ۰ زنا ۰
 چلیپا ۰ چوگان بند ۰ زنجیر ۰ شوریده ۰ سودا ۰ دام زاغ ۰ زره ۰ خم اندر
 خم ۰ هوادار ۰ سنبلستان ۰ پریشان ۰ مار ۰ جادو ۰ دلفریب ۰ لاله ۰ شمشاد ۰
 سنبل ۰ بویا ۰ شب دیجور ۰ شب قدر ۰ عمر دراز ۰ سایه ۰ سائبان ۰ ماچین ۰
 هندوستان ۰ هندو ۰ زنگی ۰ زنگی ۰ زنگی ۰ شب دراز ۰ سنبل تر ۰ سنبل نورس ۰
 چوگان مشکین ۰ دام مشک ۰ دود سیه ۰ عقرب شب رنگ ۰ عطر پاش ۰
 افعی ۰ برق ۰ بسم الله ۰ سحر ۰ بلا ۰ بلند ۰ بناگوش ۰ پر طوس ۰
 پر غراب ۰ پریشان رقم ۰ پریشان ۰ پیچا پیچ ۰ پرفن ۰ ثعبان ۰
 جادو قریب ۰ دال ۰ جان فزای ۰ جهان آشوب ۰ چنبر ۰ چنگل باز ۰ حبل المیتین ۰
 حبش ۰ خفته ۰ خورشید پرست ۰ خورشید پناه ۰ خوشه عنب ۰ دراز
 دست ۰ دزد ۰ دل شکسته ۰ دیو ۰ راه پرپیچ و خم ۰ سبک عنان ۰
 سلسله ۰ سیه روز ۰ سیه بهار ۰ سیه مست ۰ سیه کار ۰ سرمه ۰ شیرازه
 جمعیت ۰ شیرازه دیوان قیامت ۰ شیر گیر ۰ صولحان ۰ عبیر افشان ۰
 شاخ شکسته ۰ کافر ناز فروش ۰ کافر نهاد ۰ لام ۰ لالا ۰ مار هفت سر
 مصرع ۰ میگون ۰ موج ۰ نافه ۰ نافه کشا ۰ نسخه خواب پریشان ۰ نسخه

عمر دراز ۰ این همه صفات و تشبیهات اوست ۰ بیست ۰ باتواضع مے توانی عالمی
 را صید کرد ۰ زلف دام دل نشد تا خویشتن را خم نکرد ۰ زپیچاک آن کاکل
 تاکمر ۰ تماشاست زنجیر پای نظر ۰ نظم ۰ فعل اورا که عیب و علت نیست ۰
 متوقف بهیچ آلت نیست ۰ از خم زلف کاف و طرۂ نوں ۰ هر زمان
 شکای آورد بیروں ۰ کلیم ۰ ای صبا این دل صد چاک بجایان برسان ۰ شانه
 تحفه بآن زلف پریشان برسان ۰ حافظ ۰ درین خیال بسر شد زمان عمر هنوز ۰
 بلای زلف سیاهت بسر نمے آید ۰ فردوسی ۰ بناخن زره بافت از مشکناپ ۰
 بینداخت از پهلوی آفتاب ۰ صائب ۰ چشم بد دور ازاں زلف دل آویز که هست ۰
 از دو سو مصحف رخسار ترا بسم الله ۰ گر نیست باورث که دل از ما گرفته ۰
 در روز نامه سر زلف دو قلابه بین ۰ واله هروی ۰ نوشت بر ورق چهره لام زلف
 بمشک ۰ قصا و بر همه این لفظ مشکل افتاده است ۰ طالب آملی ۰ آن زلف که
 جمع آمده یک چنگل باز است ۰ گر باز کنی نسخه یک عمر دراز است ۰
 طاهر غنی ۰ عمرے بکوچه گردی زلفش بسر رسید ۰ این راه مار پیچ به پایان
 نمے رسد ۰ شانه عمریست که از شوق کند تکوارش ۰ مصرعۂ زلف تو آخر
 بزبانها افتاد ۰ ظهوری ۰ بقارا نشان سعادت طراز ۰ مطرز بطغرای زلف ایاز
 ۰ فیضی ۰ یک چنبر آسمان و درو آفتاب یک ۰ زلف هزار چنبر و صد چنبر
 آفتاب ۰ شادمان کهکر ۰ شاخ شکسته گل ندهد ایک زلف یار ۰ هرجا شکست
 خورد گل آفتاب داد ۰ میر الهی ۰ گفتن دعا بزلف تو تحصیل حاصل است ۰
 باخضر کس نگفت که عمرت دراز باد ۰ دانش ۰ حاصل عمر ماسیه بختان ۰
 خوشۂ زلف و دانه خال است ۰ میر معزی ۰ کشیده زلف گره گیر درمیان
 دولت ۰ چو خوشۂ عنب اندر میانه عذاب ۰ ابریست تیره زلفش و سبز است
 نو خطش ۰ خرم رخس چو تازه بهاریست غمگسار ۰ مرزا عبدالغنی قبول ۰ کس چه
 سان جان برد زپیچ و خمش ۰ تار زلف تو هفت سر دارد ۰ باقر کاشی ۰ دلتاکی
 درین زلف پریشان ۰ نشینی زیر دیوار شکسته ۰ زلالی ۰ چه زلفی هندوی
 ایمان بریده ۰ سیاهی پای بر مصحف کشیده ۰ چه زلفی دود آه تار تارے ۰

بگنج حسن مارے بیقرارے ۰ چه زلفے کو برنگ درد آید ۰ درو بوی کباب
 دل براید ۰ برشته سوخته چون آه دل سوز ۰ چو خط دفتر سنبل نو آموز ۰
 بهر عمرے درازی دام داده ۰ به صیادی گیتی وام داده ۰ بخود پیچیده
 عمرے پیچ درپیچ ۰ بلند ی کم نگردیده ازو هیچ ۰ برقص ماتم عاشق سیه
 پوش ۰ شکنج پای کوبش تا سر دوش ۰ بیت ۰ اصفی نیست بروی تو آن
 زلف پرطاوس است ۰ مار بهر من دیوانه بر روده ۰ کمال خجند ۰ زدست
 ما کجا بگریزد آن زلف ۰ که طاوسی است چندین رشته برپا ۰ زلف تو خواهم
 بتفول گرفت ۰ دال گرفتند مبارک بفال ۰ بستاند رقیبم سر زلفت زلف
 و رفت ۰ دل نعره زنان شد که فلان رفت ورسن برد ۰ ابو تراب فتوت ۰ خط
 ز چین زلف او پیغام دل آورده است ۰ طوطی از هندوستان آورد مکتوب مرا ۰
 شیخ شیراز ۰ لب آن لعل چون خون کبوتر ۰ سر آن زلف چون پر پر ستو ۰ ای
 اوحدی بریدن ازان زلف همچو جیم ۰ دیدی که بر بلای دل خسته دال برد ۰
 خط تو بر خد تو بر شیر پای مور ۰ زلف تو بر رخ تو چون مه پر غراب ۰
 میر خسرو ۰ از نردبان زلف تو مردم بآفتاب ۰ اسان رسد ولیک شبی در میان بود ۰
 خاقانی ۰ زلف تو شیطان ملایک فریب ۰ عمادی ۰ ای زلف و رخت سپهر و اختر ۰
 وی روی لب لب بهشت و کوثر ۰ نجیب الدین ۰ ای زاغ زلفت آشیان در گلشن جان
 ساخته ۰ طوطی خطت از لب نقل از نمکدان ساخته ۰ میر معزی ۰ طوق کبوتر
 است خم زلف آن نگار ۰ من همچو باز در طلبش پر همی زنم ۰ ای گزدم
 زلف تو زده بر دل من نیش ۰ و زضر بت آن نیش دل نازک من ریش ۰

زمین و زمی

این ترجمه ارض ما خون از زم که بمعنی سردیست و جوهر ارض سرد است
 و پست و بلند از صفات و حریر و گوی و نیام از تشبیهات اوست ۰ بیضه خالی ۰
 صحن و سیم ۰ صحن عظیم ۰ فرش خاک ۰ فندق ۰ سنجابی رنگ ۰ قدم
 خاک ۰ مزرعه خاک ۰ مشت خاک ۰ مهره خاک ۰ مهره گلین ۰ مهره حقه ۰

مهره مشکین ۰ میدان خاک و خاکی ۰ میدان فراخ ۰ فرش مزعفر ۰ فرش
مدور ۰ رفقه غبرا ۰ ما در باغ ۰ مغاک ظلمت خاک ۰ گلین گوی ۰ کرسی خاک ۰
گوی ساکن ۰ فرش پاستان از برهان ۰ راهب ۰ چشمه صاف بقا آلوده گرد فناست ۰
بوی خاک مرده ۰ می آید ز آب زندگی ۰ انوری ۰ مادر باغ سترون شد و زادن
بگذاشت ۰ چکند نامیه عنین ز طبعیت عزب است ۰ و سترون بمعنی عقیقه
است ۰ نظامی ۰ پیام زمین را به شمشیر آب ۰ برافروخت چون چشمه آفتاب ۰

زمینی بوسیدن

زمین از دور بوسیدن کنایه از غایت ادب و تعظیم ۰ صائب ۰ می کند شبنم
گرانی بر عذار نازکت ۰ ابر می بوسد زمین از دور گلزار ترا ۰ خزان از دور
می بوسد زمین و باز می گردد ۰ دران گلشن که بلبل صائب آتش زبان باشد ۰

زمینی بے گیاه

خاک خشک ۰ خاک خاموش ۰ خاک مرده ۰ خشک زار ۰ خشک سار
بعربی جرّ و قفر و قفار جمع آن ۰ سالکان را صحبت تن پروران سنگ ریاست ۰
سیل را این خاکهای مرده کاهل می کند ۰ خاک خاموش به تلفین بهار از پی
شکر ۰ گشت از سبزه نو رسته سراپای زبان ۰ خواجه نظامی ۰ دگر باره سرسبز
شد خاک خشک ۰ بنفشه ۰ بیا میبخت عنبر بمشک ۰ وله ۰ بهار خشک زار
که خسرو رسید ۰ بیارید باران گیا بر دمید ۰

زمینی ساخت و آسمان دور

ان مثلثست مشهور ۰ آرزو ۰ مکن ز طول اهل ریشه داد نشونما ۰ فسرده
باش زمین ساخت و آسمان دور است ۰

زنخداں محبوب

جام سیم ⑤ سیم ⑤ جان عزیز ⑤ به ⑤ گوی ⑤ شمامه ⑤ نون تفاع ⑤
 دستنبو ⑤ گوی سیمیں ⑤ چاہ بابل ⑤ چاہ ⑤ آب معلق ⑤ سیم سیمیں ⑤
 گوی سفید ⑤ گوی بلور ⑤ گرداب ⑤ روح جان ⑤ ترنج و لیمو ⑤ گرد بالش
 از تشبیہات و صفات اوست ⑤ سیم زنخش کہ هست روح ثانی ⑤ بر دست گرفتم
 از سر نادانی ⑤ دلدار بمن گفت به تہدید کہ ہی ⑤ جان بر کف دست می نہی
 نادانی ⑤ زلالی ⑤ دلم دارد بگرداب زنج راہ ⑤ معلق می رود این قطره در چاہ ⑤
 چو از سودای ناز عشق محمود ⑤ ز لیموی زنج صفر اش افزون ⑤ اثر ⑤ غمگین
 نشوی کہ رنگ حسنت گرشد ⑤ کیفیت عارض زخمت بہتر شد ⑤ از نکہت خط کمال
 حسنت افزون ⑤ سیم زنخت شمامہ عنبر شد ⑤ ناصر خسرو ⑤ گزیدم از سر
 مستی بہ زنخدانش ⑤ چو باد تلخ بود نقل سیم شیریں بہ ⑤ میر خسرو ⑤
 خال مشکین کہ بران چاہ زنخدان بینی ⑤ حبشی بچہ افتادہ ز شوخی است بچاہ ⑤
 ادیب صابر ⑤ ز شرم گوی زنخدانت بر سپہر کہود ⑤ طپان شدند کواکب چو گوی
 طباطب ⑤ نجیب الدین ⑤ ز عارض و ذقنش گر بسوختم چہ عجب ⑤ کہ
 دخت پنہ بسوزد بافتاب بلور ⑤ کلیم ⑤ نرود حسرت آن چاہ زنخدان از دل ⑤
 تشنہ را آب محالست کہ از یاد رود ⑤

زنہار خواستی

زنہار دادن ⑤ زنہاری و زنہار خواہ ⑤ زنہار ⑤ و زنہار ⑤ کاہ در دهن
 گرفتن نیز از عاجز کردن چہ زنہاری برک کاہ در دهن گرفته امان میخواستند لیکن
 این رسم ہندوستان است ⑤ انگشتر زنہار ⑤ و تیر امان دادن بہارا شدن و پنہ
 گرفتن بہار عاجم و انگشتر زنہار عبارت از انست کہ چون پادشاہان جبار خواہند کہ
 کسی را امان بخشند و مردم مزاحم احوال او نکردند برای تصدیق وے انگشتری د
 باتیرے بوی دهند چنانکہ شیخ شیراز می فرمایند ⑤ چو تیر تو دارد بہ تیرش

مزن ۰ اثر ۰ هر که لب بست از سخن با او کسی را کار نیست ۰ مهر خاموشی
که از انگشت زنهار نیست ۰ غنیمت ۰ تا نریزد خون او را لعل آن شیرین دهن ۰
دارد اندر کف عقیق انگشت زنهارها ۰ سلیم ۰ گر بمیدان ریاضت کهر با دعوی
کند ۰ کاه گیرد در دهن از شرم رنگ زردما ۰ مسیخی ۰ چو مژگانش بمقتل
عامشاد است ۰ از آن تیر امان کس را نداد است ۰

زنگ کشیدن

زنگ بسته ۰ زنگار بسته ۰ زنگار خورد و زنگار خورده بزاء معجمه بمعنی
زنگ چیزهای آهنین مثل آئینه و شمشیر ۰ وحید ۰ ضعف دل بنگر که این آئینه
در دریای خون ۰ تا قیامت گر بماند زنگ نتواند کشید ۰ زنگ گرفتن ۰
مورچانه و موربانه خوردن ۰ شیخ شیراز ۰ آهني را که موربانه بخورد ۰ نتوان
برد ازو بصیقل زنگ ۰ مخلص کاشي ۰ نفس دني چه شد که ز غفلت نشسته
است ۰ آهن طلانگردد اگر زنگ بسته است ۰ مرزا صائب ۰ لعل لبش زسبزه
خط دلنواز شد ۰ این قفل زنگ بسته در عیش باز شد ۰ سعدی حجاب
نیست تو آئینه صاف دار ۰ زنگار خورده کی بنماید جمال دوست ۰ جمال الدین
عبدالرزاق ۰ از نهیب کهر باگون کلک شرع آرای تو ۰ تیغ ظلم و فتنه شد زنگار
خورده در نیام ۰ حواجه نظامی ۰ چنان زد برو تیغ زنگار خورد ۰ که زنگی
ز مرکب در آمد بگرد ۰

زنگ دل

زنگ سینه کنایه از اندوه و هلال ۰ زنگ از دل ربودن ۰ زنگ از دل
رفتن شاد نمودن و شدن ۰ مصرع ۰ زنگ از رخ گل ربود و زنگ از دل من ۰
سلیم ۰ نه همین از تو مرا گرد غم از سینه رود ۰ در تماشای تو زنگ از دل
آئینه رود ۰

زور و قوت نمودن

سینه نهادن @ سینه زدن @ سینه گذاشتن @ سینه سودن @ سینه مالیدن @
 سینه دادن @ سینه کشیدن بر چیز و فاعل آن زور ناک زورور زورمند زورین @
 رضی @ ایمن اند اغنیا ز زور فلک @ بے کشاکش کمان زورین است @ شمیخ شیراز @
 چه کند زورمند و ازون بخت @ بازوی بخت به ز بازوی ساخت @ دانش @
 گوشه گیران تن بزحمت بے محابا کی دهند @ چوں شناور سینه را بر موج دریا
 کی دهند @ کلیم @ دریابانی که خضرش سینه می مالد سر آب @ فیض رحمت
 جرعه ام چوں دور ساغر می دهد @ سلیم @ به تیغ کوه چو ابر بهار سینه می مالم @
 نیم شبتم که گل بستر کنم برروی آن غلطم @ لسانی @ کار بلبل نبود سینه بر
 آتش سودن @ پیش دل گر می پروانه بمیرم امشب @ صائب @ بوسه از تشنه
 لبی سینه گذارد بر خاک @ تاشد از خط لب لعل تو شراب آلوده @ میر خسرو @
 چنان کندش از بازوی زور ناک @ که بر بودش از باد و دادش بخاک @ مے توانم
 بے تامل سینه زد بر تیغ کوه @ لیک نتوانم به آسانی ز همواری بهمواری گذشت @

زهر خود بکسے ریختن

زهر خود بکسے دادن @ کنایه ازین است که کسے قهر و غصه خود را تمام
 صرف شخصے کند @ ظهوری @ لخت جگر سرشک در دامن ریخت @ آهم
 ز شرار شعله بزمین ریخت @ احباب همه ز تلخ عمری رستند @ هجران تو زهر
 خویشتن بر من ریخت @

زهره

بکو چرخ @ خاتون هفت قلعه @ عروس ارغنون زن @ خنیاں گر فلک @
 خاتون شبستان فلک و خاتون جهان و خاتون یغما نیز کنایه از مهر و ماه است
 سندش در لفظ قمر بیاید @

زه کمان

چرم گور @ چرم کمان @ چرم گوزن @ میرمعزی در تعریف تیر @ در
دست شیر مردان هرساعتی بپای @ چرم گوزن را بکشد تنگ و استوار @ چون پای
را بچرم گوزن اندر آورد @ از بیم چون گوزن شود شیر مرغزار @ نظامی چو برشاخ
آهو کشد چرم گور @ بدرد سرمور بر پای مور @ به پولاد شمشیر و چرم کمان @
بسه زور و بازو نمود آسمان @

زیاده ازدهان او

زیاده از مرتبه او @ زیاده از سر او یعنی فوق حالت و استعداد اوست و در
خور او نه @ صائب @ کی جام باده در خور کام و زبان ماست @ خونی که می خوریم زیاد
از دهان ماست شفیع اثر @ بعید نیست چو دندان فیل از هندو @ که حرفهای زیاد از
دهن کند اظهار @ دانسته ایم بوسه زیاد ازدهان ماست @ صلح ازدهان یار به
پیغام کرده ایم @ شرف جهان @ شرف مگو که سگ آستانه یارم @ سخن ز مرتبه
خود زیاد نتوان گفت @ عنایت تو اگر قطره ایست دریائیت @ همین که نیست زیاد
ازدهان ما کم نیست @

زیب و زینت کردن در لفظ آرایشی گذشت

زیاده گوئی

دراز نفسی @ سخن داز کشیدن @ سخن بلند شدن @ شرح کشف خواندن
شرح کشف کردن @ قصه دراز کردن @ نفس درازی @ آب و روغن @ سنجبرکاشی @
دراز نفسی از حد گذشت می کوشم @ در اختصار دعا و در اختصار بیان @

خواجه شیراز ۰ طوبی ز قامت تو نیارد که دم زند ۰ زین قصه نگذرم که سخن
 می شود بلند ۰ شیخ شیراز ۰ سخن دراز کشیدم و همچنان باقیست ۰ که ذکر
 دوست نگیرد بهیچگونه ملال ۰ بخنده گفت که سعدی سخن دراز مکن ۰ میان
 قہی و فراوان سخن چو تنبوری ۰ سعید اشرف ۰ بر مصحف روی او نظر کن ناصح ۰
 بیسار مگوئی و شرح کشف مخوان ۰ اثر ۰ لب به بند از کشف ای صوفی که
 تادم میزنی ۰ شرح کشافی ز بہرت ہریک انشا کردہ اند ۰ خواجه شیراز ۰
 معاشران گرہ از زلف یار باز کنید ۰ شب خوش است مر این قصہ را دراز
 کنید ۰

زیر و زیر نمودن

تار و مار کردن و تال و مال کردن ۰ سنائی ۰ گرفتند بود چون سر زلف پا
 قہی ۰ اکثر نسیم عدل تو تار و مار کرد ۰ صائب ۰ یک دل حواس جمع
 مرا تار و مار کرد ۰ زلف شکستہ بود بصد دل چہ می کند ۰

زیر زبان

زیر لب و در زیر لب ۰ کنایہ از پوشیدہ و آہستہ سخن گفتن باشد و خندہ
 و تبسم پنهان ۰ شانی تکلو ۰ ہر یوسفی کہ ساکن زندان غم شود ۰ در زیر
 لب حوالہ بہچاہ ذقن کنند ۰ خواجہ جمال الدین سلمان ۰ زیر لب مے دہم
 وعدہ کہ کامت بدہم ۰ غالب آنست کہ مارا بزبان مے دارد ۰ کمال خجند ۰
 زیر لب ہرچہ صراحی بقدر مے گرید ۰ در دل نازک از جملہ فرو مے آید ۰
 صائب ۰ ز دوست لطف نہان خواستن فزون طلبی است ۰ کہ دل زیادہ
 برو خندہ کہ زیر لبے است ۰

زیر نگین کردن

زیر نگین گرفتن و بزیر نگین داشتن کنایه از مسخر و محکوم کردن ⑤
 استاد فرخی ⑤ بر دی فراوان رنج دل دیدی فراوان رنج تن ⑤ از رنج دل و ز رنج
 تن کردی جهان زیر نگین ⑤ مفید ⑤ چشم گرفته زیر نگین روزگار را ⑤ مانند
 خاتم است ترا نامدار چشم ⑤

باب سین مهمله

این حرف باجیم عربی بدل شود چون دیواس و دیواج که رستنی است می خوش
 و باجیم فارسی چون خروس و خروج و بدال چون پاس و پاد بمعنی حفاظت و بزاء
 معجمه چون سما روغ و زما روغ و بشین معجمه چون کُستی و کشتی که پهلوانان
 کنند و فرشته و فرشته و بقا چون چست و جفت و بلام چون سب و لاج بمعنی رخساره
 و بواو چون باتس و با تو بیاء عربی و واو معروف بمعنی ترنج و بهاء هوز چون خروس
 و خرو و آماس و آما و سین مصدر و ماضی در مضارع و امر در بعض ابواب بواو
 بدل شود چون جستن و جست و میجوید و بجو و رستن و رست و میروید و بروی
 و در بعض ابواب بهاء هوز چون کاستن و کاست و میکاهد و بکا و بیاء تاختانی
 چون آراستن و آراست و می آراید و بیارای از جواهر الحروف ⑤

سال دزدیدن

کنایه از کم گفتن سالهای عمر ⑤ آقاشمی زهی ⑤ تابکی از سال دزدیدن
 توان بودن جوان ⑤ بخیه پیری برو افتاد از موی سفید ⑤ صائب ⑤ این کهن
 سالن که می دزدند سال خویشتر ⑤ کهنه دزدانند در تاراج مال خویشتن ⑤

ساعی معشوق سواعی جمع

غذاچه عاچ ۰ شاخ مرجان ۰ نگاریں ۰ بلورین ۰ حمایل ۰ سیمیں ۰
 پر نور از صفات و مرهم کافور ۰ شجر طور ۰ ید بیضا ۰ شمع ۰ ماهی ۰ سینه
 ماهی ۰ تخته عاچ از تشبیهات اوست ۰ علی رضای تجلی ۰ ای فتنه بدور
 چشم مست شده فوج ۰ حسن تو چو خورشید گرفت اختر اوج ۰ پیداست زچین
 آستین ساعد تر ۰ چون سینه ماهی که نماید از موج ۰ مفید ۰ کی دیده
 می کشایم بر چشمه سار ماهی ۰ از ساعد تو دارم ذوق شکار ماهی ۰ از چاک
 آستینت بیند چو حسن ساعد ۰ از تاب رشک آفتد آتش بخار ماهی ۰ شوکت ۰
 ساعدت از گرمی نظاره ام آخر گداخت ۰ آب گردید از نگاهم ماهی سیمیں تو ۰
 ز زخم مرهم کافور ساعد خوبان ۰ جراحته که بدل داشتم علاج نداشت ۰ فطرت ۰
 فیض آرام ساعد پر نور ندیدست کسی ۰ حاصل از شجر طور ندیدست کسی ۰ صائب ۰
 پی شک و شبه شمع ساعد او ۰ از دو فانوس آستین پیداست ۰ قیاسی می کنند
 این ساده لوحان از ید بیضا ۰ قماش ساعد سیمیں جانان کسی نمی داند ۰ مفید
 بلخی ۰ ز رشک ساعدش در خون نشسته ۰ ید بیضا برنگ پنجه گل ۰ در فصد
 کردن ساعد محبوب گفته اند ۰ آن نیش که یوسه داد بر ساعد ۰ از تخته عاچ
 شاخ مرجان بر جست ۰

ساده مری

ساده لوح و ساده دل و ساده جگر ۰ سینه صاف ۰ کنایه از مردم خفیف العقل
 و بی نفاق ۰ استاد فرخی ۰ چون سخن خواهی گفتن همه ساده بدلی ۰ چون
 هنر خواهی جستن همه ساده جگری ۰ انوری ۰ ابر را کفتم چگوئی در محیط
 دست او ۰ گفت هاں در می کشی ماند زبانت را بکام ۰ گفتمش چو گفت هرگز
 دیده ای سادلوح ۰ فتوی از اهل کرم مفتی ز ابنای ایام ۰

ساز بستنی

ساز دادن ۰ ساز زدن ۰ ساز پرداختن ۰ ساز نواختن ۰ برق آهنگ
و سیر آهنگ و تمام سوز و جگر سوز از صفات اوست ۰ سعادت بمن روی بنمود
باز ۰ نوازنده ساز بنواخت ساز ۰ صائب ۰ هیچ ساز از دل نوازی نیست سیر آهنگ
تر ۰ چنگ را مگذار قانون محبت سازده ۰ مومن استر آبادی ۰ فلک قانع
نشد از نغمه طنبور افزون تر ۰ ز هجران بهر ما ساز نوبی برقرار می بندند ۰
کلیم ۰ زمانه ساز طرب میزند چنانکه بگوش ۰ رسد زارویه عنکبوت نغمه تار ۰

سازوار

سازگار و ساز گر ۰ کلیم ۰ در آتشم چو پنبه داغ از ملایمت ۰ از طبع
سازگر خود آزار می کشم ۰ دانش ۰ دماغ سیر پراگنده گلستان سوخت ۰ هوای
سایه گل نیست ساز گار مرا ۰ درویش والاهروی ۰ ز بخت بد چه طمع کرده که
ساز گراید ۰ ز گوش کرچه توقع کنی سخن شنوی را ۰

ساق معشوق

سوق و سیقان و اساق جمع آن ۰ ستون عذابی ۰ شاخ بقم ۰ شاخ مرجان ۰
ستون بلوز ۰ خمیر مایه صبح ۰ دسته گل ۰ فطرت ۰ بتی که برده دام را
کف نگارنیش ۰ خمیر مایه صبح است ساق سمینش ۰ سیف الدین اعرج ۰ هر
کرا بران وساعت یک نظر افتاد گفت ۰ عاج را پیوند افتادست بر شاخ بقم ۰
فرید احول ۰ ساق تو مرا ز پادر آرد ز دست ۰ هرگز ندهم ستون عذابی را ۰
ندای ۰ بلورین ساق و ساعد ترکم سرمست ۰ ستاده بر سر پا باده در دست ۰

ساق عروسی

وساق عروسان قسمی از نان بشکل ساق که جوف آنرا پر از قند می سازند و در دوغن بریان کنند و بعد ازان پسته داخل می نمایند و از قبیل انگشت عروس است و راضی و خایه مرغی است کافی مفلسانرا گر کند و خواجه از ساق عروسان چاره ضعف باده را قبول و هر که در عمر نخورده تن تنها نانرا و بشمرد ساق عروسان قدم مهمان را و

سایه رست

سایه نشین و کسی که بنواز و نعمت پرورش یافته باشد و نیز مفت خوار و رایگان خوار و سایه پرورد غمت در آفتاب رستخیز و فرش استبرق بزیر سائیان انداخته و شانی تکلو و اگر فرشته بکوبش گذر کند شانی و اسیر قامت آن سرو سایه رست شود و

ساقی

بچه خور و پیاله گردان و پسر رز سندش در لفظ انگور گذشت و کلیم و ز ماه عید بے آبروی ساقی هیچ نکشاید و بیک ناخن گره نتوان ز کار عیش واکردن و صائب و هواخمار شکن گل پیاله گردان است و پیاله نوش و میندیش از خمار امروز و

ساعت نحس

ساعت سنگین و ساعت قمر و ساعت عقرب و تاثیر و از توکل و بدان نیست مرا بیم گزند و ساعت اقرب هن ساعت عقرب باشد و

سبک مغز

سبک سر ⑤ سبکسار ⑤ سبک قدر ⑤ سبک سنگ ⑤ سبک همت ⑤
 سبک پای و سبک پی ⑤ کنایه از مردم فرومایه و بے وقار و کم قیمت باشد و
 نیز شاخص بے تمکین که بر یکجای قرار نگیرد ⑤ فردوسی ⑤ سبکسار شادی نماید
 نخست ⑤ بفرجام کار انده آرد درست ⑤ صائب ⑤ غبار پیکرش چون گرد باد
 از پای نه نشیند ⑤ سبک مغزی که اوج اعتباری در نظر دارد ⑤ طغرا ⑤ بت
 نغمه امشب سبک پی شده ⑤ سراسر رو کوچه نی شده ⑤ آن زلف سیه دل
 سبکسار ⑤ یکسر دارد هزار سودا ⑤

سبک گل

طبق گل ⑤ تفت ⑤ بهندش دالی گویند ⑤ محسن تاثیر ⑤ یک تفت
 گل است این گلستان ⑤ چون حلقه خط لاله رویاں ⑤ یا در نظر حقیقت آئین ⑤
 تفتی است ز میوه‌های شیریں ⑤ بیت ⑤ ای باغبان که هستی گستاخ چیدن گل ⑤
 باری بساز تفتی از آشیان بلبل ⑤ کلیم ⑤ گل روی سبد گلشن پژمرد گیم ⑤
 ابر از گریه به تنگ آمد و خندان نشدم ⑤ سعدی ⑤ باچه کار آیدت ز گل طبقے ⑤
 از گلستان من ببر و رفی ⑤

سبعة سیاره در لفظ کواکب سبعة بیاید

سپه سالار

سپه کش ⑤ سپه‌دار و سپه‌در ⑤ رئیس لشکر که امور جنگ با و مفوض
 باشد ⑤ اختر سپاه ⑤ انجم سپاه ⑤ ستاره سپاه ⑤ ملک سپاه ⑤ از صفات اوست ⑤
 زلالی ⑤ شه غزنی ازان نامه برآ شفت ⑤ سپهسالار را خوانند و چنین گفت ⑤
 سپه کش فتنه آخر زمان شد ⑤ پی آوردن لشکر روان شد ⑤

سپهر کشیدگان

سپهر برسر کشیدن و درسر کشیدن @ سپهر دررخ کشیدن و در روی کشیدن
 و بررخ گزقتن @ مرزا بیدل @ چو مطرب شود جاوه گر ناگهان @ بکف ازنی
 و چنگ تیر و کمان @ سپهر بررخ خویش گیر و ز دف @ دایه کیست کانبجا نگرود
 هدف @ میر معزی @ ز بیم تیر غلامانت بر فلک خورشید @ بر روی در کشد
 از ماه گاه گاه سپهر @ ظهوری @ دررخ چه کشی سپهر پی جنگ @ صلح است
 زجبه چین بدر چنین @

ستایشی آبا و اجداد کردن

استخوان فروش @ و خود نمای و خود فروش بمعنی خود ستایی است @
 اسپر لاهیجی @ می خوار ورنه باش وای خود نما مباح @ می نوش در طریقت
 ما به ز خود فروش @

ستم

مقابل داد و بالفظ دیدن و داشتن و کردن مستعمل مرا دفات این در لفظ
 ظالم بیاید @ همایون بادشاه @ ای آنکه جفای تو بعالم علم است @ روزی که ستم
 نه بینم از تو ستم است @

سجده و ساجون

بالکسر و بالفتح فروتنی کردن و سر بر زمین نهادن و بعض از اهل ایران بضم
 خوانند وجه آن ظاهر نیست @ و خشک از صفات اوست @ سجده داشتن سجده دادن
 سجده کردن سجده بردن سجده آوردن سجده کشیدن و پاشیدن و سجده ادا

کردن ⑤ صائب ⑤ من کیستم که سجده بران آستان کنم ⑤ در خاک می کنم
 باخجالت ساجود خویش ⑤ دیده من نیست گرشایسته رخسار تو ⑤ سجده از دور
 دارم طاق ابروی ترا ⑤ اسیر ⑤ ندادم سجده کز عهده خجالت برون آیم ⑤
 سر کوبی وفا یعنی عبادتخانه خود را ⑤ انوری ⑤ نشکفت گرنگین ترا در قبول
 مهر ⑤ چون موم بزم سجده طاعت بروی حاجر ⑤ سناجر کاشی ⑤ هر بوالهوس نه
 ماکرم راز کهن شود ⑤ نه هر که بختی سجده کند بر همن شود ⑤ میر معزی ⑤
 ستاره سجده کند طلعت منیر ترا ⑤ زمانه بوسه دهد پایه سریر ترا ⑤ انوری ⑤
 ز نور طلعت تو هر شب آفتاب قلمک ⑤ همی ساجود کند طلعت منیر ترا ⑤

ساختنی کش

ساخت جان ⑤ سگ جان ⑤ سگ جگر خاقانی ⑤ استخوان پیشکش کنم
 غم را ⑤ ز آنکه غم میهمان سگ جگر است ⑤ عقل سگ جان هوا گرفته چو باز ⑤
 کین سبک باز چون شکارگر است ⑤

ساختن بے مزه

حرف سرد ⑤ حرف خشک ⑤ حرف راهی ⑤ حرف چاریده ⑤ زے وقاف ⑤ حرف
 بے ربط ⑤ حرف پریشان ⑤ حرف پا بر هوا ⑤ حرف سبک ⑤ حرف سهل ⑤ حرف
 کم ⑤ حرف پا در هوا ⑤ صائب ⑤ حرف کم هرگز نمی گوید بروی سنگ هم ⑤ هر که
 داند کوه عاجز نیست دررد جواب ⑤ من و وصف جماع زن هیهات ⑤ حرف پابر
 هوا نمی گویم ⑤ ملاطغرا در تعریف واعظ ⑤ ز بس می زند حرف پا در هوا ⑤
 بود سقف مسجد پر از نقش پا ⑤ بیت ⑤ از برای زخم درد ما درین عالم کلیم ⑤
 غیر حرف سرد مردم مرهم کافور نیست ⑤ بود پهن در چشم اهل نظر ⑤
 ساختههای چاریده اش سر بسر ⑤

سخن خوب و لطیف

حرف استخوان دار ۰ حرف جوهر دار ۰ تئدار ۰ سخن سبز ۰ سخن زنده
 ۰ حرف مغز دار ۰ حرف آبدار ۰ خون دل ۰ سخن بضمیتن ترجمه کلام و مرادف
 گفتار و همچنین و بفتح دوم صحیح نیست لیکن قافیه آن بامن و تن و امثال آن
 جایز است ۰ آتش سخن ۰ آتشی سخن ۰ پریشان سخن ۰ جادو سخن ۰
 چابک سخن ۰ حاضر سخن ۰ خوش سخن ۰ قماش ۰ مطبوع ۰
 دلاویز ۰ داپزیر ۰ دلفروز ۰ دلفروش ۰ پخته ۰ پرورده ۰ پاک ۰
 آبدار ۰ نازک ۰ بکر ۰ تازه ۰ زیرلبی ۰ جانگداز ۰ درخون آغشته ۰
 واژگون ۰ سخت ۰ درست ۰ ناگوار ۰ سرد ۰ سبک ۰ پوچ ۰
 خام ۰ واهی ۰ پا در هوا ۰ نیرنگ ۰ شکسته ۰ سر بسته ۰ بے پرده
 پوست کنده ۰ از صفات و شمع و یاقوت و گوهر و نمک و شراب و گل و موج
 و گیسو از تشبیهات ارست ۰ بیت ۰ دایره ازخم گیسوی سخن می آید ۰
 بوی فیض از گل شب بوی سخن می آید ۰ به نیم جرعه قلم سر بسر
 به پای گذشت ۰ زمی باده بود مستی شراب سخن ۰ در محفل دیوان کلیمش
 نتوان یافت ۰ گر شمع سخن شعله انداز ندارد ۰ ظهوری ۰ شیرینی شهد
 از نمک گفتارت ۰ موج ساختم ز اوج پروین بگذشت ۰ ابوالبرکات منیر ۰ زبان
 تیغ زرد ۰ کنایه روز و غا ۰ نگار خصم تو صد حرف آبدار کند ۰ شانی ۰ آتش
 است از بهر آن نارد محسود ۰ دست رد بر نظم و حرف آبدار من نهاد
 ۰ مصرع ۰ حدیث زلف خوبان حرف باد است ۰ محمد اسحاق شوکت ۰ زغور
 فکر حسن معنی رنگین شود پیدا ۰ که باشد چاه یوسف خیز هر حرفی که
 ته دارد ۰ اثر ۰ سعی کن تا از تو ماند حرفهای مغزدار ۰ دیر تر پوشیده
 می گردد زاعضا استخوان ۰ صائب ۰ درخور بے جوهران گوهر ببازار آورم ۰
 حرف جوهر دار از تیغ زبان دارم دریغ ۰ صائب سخن سبز بود زنده جارید ۰
 فیروزه من کان نشاپور ندارد ۰

سخاوت در لفظ جود گذشت

سری معشوق

لوح خرمین ۛ گلدسته ۛ ثمین ۛ کوه ۛ سمن ریز ۛ خرمین گل ۛ کرسی
 زر نیز آفتاب مصطلحات بهار عجم ۛ اشرف ۛ از سرینش تامیان جوش
 لطافت میزند ۛ پر تو خورشید برکوه ۛ کمر افتاده است ۛ غیر کوه سرین براقش
 ۛ خرمین برق زن ندیده کسی ۛ زلالی ۛ زغلظ سرین سخن ریز او ۛ زمین آب
 دادی ز انگیز او ۛ علی رضای تجلی ۛ ای مهر سپهر خوبی و ای ماه زمین ۛ
 برخاتم حسن کشته لعل تونگیں ۛ هی هی چه لطافت و صفای دارد ۛ خرمین
 شده ماهتاب و گردید سرین ۛ صائب ۛ آغوش مرا محرم آن خرمین گل کن ۛ موی
 کمرت طاقت این بار ندارد ۛ جامی ۛ سرینش کوه اما سیم ساده ۛ که از موی
 کمر زیر افتاده ۛ خاقانی ۛ حدیث میان و سرینش چگویم ۛ که دیده است
 کوهی معلق بکاهے ۛ صائب ۛ به پیچ تاب کمر نیست هیچ زخم سرین را ۛ
 چه غم ز لاغری رشته در سیمین را ۛ کلیم ۛ نخل قد ترا چو صورت نگار
 جان بست ۛ گلدسته سرین را آن رشته میان بست ۛ

سرمه دنباله دار

خط سرمه که از جانب چشم جانب بناگوش کشند ۛ قائیم ۛ سایه کز پی
 نماید آهوی دم خورده را ۛ سرمه دنباله دار نرگس جادوی اوست ۛ میزند پهلوی
 بولفش سرمه دنباله دار ۛ ساروان ناقه لیلی است مجنون می کشد ۛ

سر در چیزے کردن

سر در چیزے گذاشتن ۛ در طلب آن مردن چه سر بمعنی خواهش و طلب ۛ
 است ۛ شینخ شیراز ۛ آنکس که بدینار و درم خیر نیند و سخت ۛ سر عاقبت
 اندر سر دینار و درم کرد ۛ عالی ۛ کمال زور عاشق عاجز باشد درنه میدیدی ۛ

درین افتادگی سر در سر افلاک می کردم @ صائب @ حیف است که سر در سر مینا
نکند کس @ با دختر رز عیش دو بالا نکند کس @

سو کردن مهم و سر شکن مهم

کنایه از سامان یافتن و سامان دادن کار @ میر و حشی @ موی سر کردم
سفید و هیچ کارم سر نشد @ دست و پای می زنم اکنون که آب از سر گذشت @

سر

بالفتح ترجمه راس و شوریده @ پرشور @ سودای @ دیوانه @ آزاده @
مردانه @ از صفات و گنبد کدو از تشبیهات اوست @ سر مردانه خم باد
سلامت صائب @ محاسب کیست که بر سنگ زند شیشه ما @ مصرع @ در کدوی
سر خرد گم به که در مینا شراب @ میر خسرو @ روزن هر گوش پر از بانگ رود @
گنبد سر پر ز صدای سرود @

سرکشی و مغرور

گردن سرشت @ گنده دماغ @ گنده مغز @ شاخ بر دیوار @ خیره دست @
گردن شخ @ گردن کش @ لگام خائیدن @ لگام انداختن این دو لفظ آخر مخصوص باسپ
است ظهوری @ ای خاق تو مشغوف بخلق آزادی @ همواره بسر مبرینا
همواری @ سر زوریت از خریست تاکی بهری @ از گاو کرد بشاخ بر دیوار @
صائب @ مغزش به نسیم سحری گشت پریشان @ زین جرم که شد شاخ بدیوار
شگوفه @ سلیم @ باغبان چمن بود دلگیر @ از درختان شاخ بر دیوار @
ابونصر نصیرای بدخشانی @ آه مارو بفلک کرد که مانع گردد @ توسن
سرکش مارا که انجام اندازد @ ملا طغرا @ ز گردن شاخیهای مینا چه غم @ که
خواهد ملایم شد این زیر و بم @ سعدی @ نه گردن کشان را بگیرد بفور @ نه
عذرآوردان براند بجور @

سرانجام دادن کارے

از چیزے بر آمدن و از کار کسے برآمدن ۵ از عہدہ برآمدن و در آمدن ۵
پیش رفتن کار ۵ پیش بردن کار ۵ زہ کرد کہاں غمزہ غماز شفا ئی ۵ کو
حوصلہ کز عہدہ این ناز در آید ۵ صائب ۵ مگر تسکین زاعل آبدار خود کند دلرا
۵ و گرنہ ہیچ دریا برنمے آید ازین آتش ۵ نظامی ۵ چہ افسوں در آموز و از
رہ نہوں ۵ کہ آید زکار سکندر بروں ۵

سراب

لعاب شمس ۵ نمایش آب ۵ کلیم عشق رہ آرزوی ما ندهد ۵ کہاں مبر
کہ سرابش فریب دریا داد ۵ در دیدہ اعتبار خوابی است ۵ بر رہگذر از اجل سرابی
است ۵ مشغول مشو ز سرخ و زردش ۵ اندیشہ مکن ز گرم و سردش ۵

سست و کاهل

گران خیز ۵ گران جان ۵ گران سدریں ۵ گران پای ۵ گران سرشت ۵
بالیں پرست ۵ منبل ۵ تنبل ۵ پختہ خوار ۵ بمعنی آرام طلب و نیز کنایہ
از داماد بہار عجم ۵ دگ باز گرفتن ۵ دانش ۵ از گران خیزان خواب صبح فصل
گل مباحث ۵ میرسد خوابے کہ بیداری فراموش شود ۵ گلستان قا آنی فقرہ ۵
کہ ای تنبل کثیرالاکل و ای منبل کریہ الشکل خاک برسر کہ صورت پیل و سیرت
ابابیل تراست ۵ سعدی ۵ حریفے گران جان و ناسازگار ۵ چو خواهد شدن
دست پیشش مدار ۵

سعی بیفایده کردن در لفظ کوششی بیفایده بیاید

سعی در کاره کردن

عرق ریختن ۰ عرق راندن ۰ آستین بر چیدن و بر زدن ۰ پا و قدم جفت کردن ۰ دست و پا زدن و کردن درکاره ۰ تک و دو کردن ۰ تک و تاز نمودن دست و پا ۰ سرزدن نیز بمعنی سر بریدن آمده ۰ کفشها دریدن و پاره کردن ۰ پاپوش و پا افراز دریدن ۰ واعظ قزوینی ۰ نفست از طول امل چند بود در تک و تاز ۰ رسن این سگ دیوانه کنی چند دراز ۰ سلیم ۰ باقتضای قضا کار خویش را بگذار ۰ که سعی بیفایده پاپوش می درد مثل است ۰ شفای در هجو فکری ۰ بجستجوی دریدند کفشها باشد ۰ گری برای تمنا باین گروه دو چار ۰ ظهوری در صفت قلم ۰ نکرده کسی از عبید و خدم ۰ چو او جفت در راه خدمت قدم ۰ نظامی ۰ درین راه که سر بر در میزنم ۰ بامید تاجی سر میزنم ۰ صائب ۰ تاکی اندیشه این عالم پر شور کنی ۰ دست و پا چند درین خانه زنبور کنی ۰ چقدر دست و پا زدم صائب ۰ که دل از دست رفت و دست از کار ۰

سفر کردن در لفظ آمادگی سفر شدن گذشت

لربنجا ابیات چند در بیان فواید و ضرر سفر برای تفریح طبع ناظرین این کتاب سمت نگارش می یابد ۰ لا ادري ۰ اندر سفر مشقت و ذل و ملامتست ۰ گر هست خوشدلی و فرح در اقامتست ۰ مرزا صائب ۰ آبرو را گر طلب داری مرو از جای خویش ۰ آنچه گل را در چمن آبست در بازار نیست ۰ ناصر علی ۰ سیاه روی عقیق از جدای یمن است ۰ کبود چهره یوسف ز دوری وطن است ۰ بر نیاید اگر از سنگ نمیرد آتش ۰ گوشه از دست مده آب بقادر وطن است ۰ لا ادري ۰ سفر مرے مرد است و آستانه جاه ۰ سفر خزانه مالست و اوستاد هنر ۰ درخت اگر متحرک شد ز جای

بجای ⑤ نه جوراره کشیده و نی بلای تبر ⑤ کرده عزم سفر لطف خدا یار تو باد ⑤
 همت اهل نظر قافله سالار تو باد ⑤ صاف طینت را حصار عافیت باشد وطن ⑤ در صدف
 تاهست گوهر ایمن از جان سفتنست ⑤ غنی ⑤ موی سر از سر جدا افتد نمی گردد
 سفید ⑤ عیش غربت مرد را پیوسته می دارد جوان ⑤ هر که پابند وطن شد میکشد
 آزارها ⑤ پای گلبن در چمن دایم پر است از خارها ⑤

سکندر خوردن

سکندري ⑤ بسر در آمدن چه سکندر بزبان رومي سر را گویند ⑤ پیش پا
 خوردن اسپ ⑤ جوهری ⑤ نصیب قسمت من کرد جوهری اسپ ⑤ که نیست
 روزی او جز سکندري خوردن ⑤ ظهوری ⑤ گر سکندر ده خلافتش داند ⑤ رخس
 اقبال در سکندر یافت ⑤ سکندر خوران باد پای حیات ⑤ بدست تزلزل
 عنای ثبات ⑤

سلام کردن

انگشت بر جبین نهادن ⑤ دست گذاردن ⑤ دست بر سر نهادن ⑤ دست
 بر پیشانی گرفتن ⑤ دست بر سینه نهادن ⑤ سلام کشیدن کنایه از سلام علیک
 گویا نیدن است سلام دادن و کردن و گفتن و فرستادن و بردن و رساندن ⑤
 سلام میدهد جانان و چون غربت بهمراهش ⑤ بنوعی میخلد در دل که دشنامست
 پنداری ⑤ حکیم زلالی در مثنوی ذره و خورشید ⑤ چرخ تعظیم درت را مه و سال ⑤
 برجبین می نهاد انگشت هلال ⑤ درویش واله هروی ⑤ دست و پا تاهست بر سر
 دست پیش کس منده ⑤ بر سر مردی بنا مردی میفکن چادرے ⑤ حافظ ⑤ ببارگاه
 تو چون باد را نباشد راه ⑤ ملوک را چو ده خاکبوس این در نیست ⑤ شیخ شیراز ⑤
 درت سلام دهد دام می نهاد صیاد ⑤ درت نماز برد کیسه می برد طرار ⑤

خواجه شیراز ۛ از نثار مژه چون زلف تو در زر گیرم ۛ قاصدے کز تو سلامے
 برساند برما ۛ فتوت ۛ ختن ز دور بگیسوی اوسلام کند ۛ یمن به بندگی
 لعل او پیام کند ۛ خواجه جمال الدین سلمان ۛ از هوا داری بجان جویم نسیم
 صبح را ۛ تاسلامی از من بیدل بدلاجوی برد ۛ ببارگاه تو چون باد را نباشد
 راه ۛ ملوک را چو ره خاکبوس این در نیست ۛ سلام دوست شنیدن سعادت است
 و سلامت ۛ بوصل یار رسیدن فضیلت است و کرامت ۛ

سوار شدن

پشت گرم کردن ۛ به بالای زین بر آمدن ۛ به پشت زین نشستن ۛ پای بر
 پشت در آوردن و بر آمدن ۛ دان کشادن نیز کنایه از راه رفتن ۛ عنان تازه کردن
 بعربی رکوب بضم و فتح مرد بسیار سوارای کننده و ستوری که سزاوار سواری باشد
 در کبان بضم سواران جمع را کب میر خسرو ۛ چو مرکب بهر رفتن شد سبک خیز ۛ
 بر آمد همچو مه بر پشت شب‌دیز ۛ مولانا لسانی ۛ چو سرو ناز به بالای زین بر
 آمده است ۛ سوار سرکش من این چنین بر آمده است ۛ هاتفی ۛ به پشت تگاور در
 آورد پای ۛ بر آورد آواز روئینه نای ۛ میرخسرو در تعریف اسپ بهرام ۛ چو
 بصحرایش گرم کردے پشت ۛ گوش گودان گرفتني اندر مشّت ۛ کلیم ۛ بر فیل
 سفیدت مبیناد گزند ۛ شد بخت بلند هر که باو دیده فگند ۛ چون شاه جهان
 برو براید گوئی ۛ خورشید شد از سفید صبح بلند ۛ نظامی ۛ از انجا سوی
 صحرا دان کشادند ۛ بصید انداختن جولان کشادند ۛ

سوار کردن در تکلم و نوشتن

از زبان بر آمدن و جستن حرف ۛ از قلم افتادن ۛ پایه عزت بلندی کرد از
 افتادگی ۛ از قلم چون حرف افتد در کنارش چادهند ۛ

سیلی بستنی

سیلی کشیدن ⑤ بمعنی سیلی زدن و خوردن و بعضی از ایمة لغت ⑤ برانند
 که سیلی ضرب دستی که بر گردن زنند و آنرا گرانی نیز خوانند و آنچه بر روی زنند
 طبانچه است اما تحقیق آنست که سیلی مطلق ضرب دست است خواه بر گردن
 واقع شود خواه بر روی و جز آن ⑤ چندانکه همچو دف ز جهان ناله می کنم ⑤
 سیلی همان مرا به بنا گوش میزنند ⑤ شیخ شیراز ⑤ از دست دیگری چه شکایت
 کند که او ⑤ سیلی بدست خویش زند بر قفای خویش ⑤ طغرا ⑤ دستی اگر کوته
 نکرد از دانه ام چون آفتاب ⑤ سیلی بر صورت این آسیا خواهم کشید ⑤ ظهوری ⑤
 سیلی باد در رخ او بست ⑤ که چراغ از چراغ چشمش چست

سیراب

شاداب ⑤ آب بچیزه دادن و داشتن ⑤ آبیاری ⑤ کلیم ⑤ چشمه ساری
 شده است از نگه شاد آبش ⑤ چشم گریان سلیم ⑤ بشراب افتاده است ⑤ صائب ⑤
 بر آب ساغر ازاں بوسه سیراب زنند ⑤ که نیارد سخن از مجلس مستان بیرون ⑤

سیماب

بوالارواح أم الأجساد ⑤ جوهر ⑤ حل الذهب ⑤ حی الماء ⑤ زیبق ⑤

سیم خالص

سیم خالص سیم گداخته ⑤ سیم قراری ⑤ سیم حلال ⑤ سیم ناب ⑤ سیم خام ⑤
 سیم شاخدار ⑤ نقره شاخدار ⑤ میر معزی ⑤ وز پی آرایش بزم تو اندر کان
 خویش ⑤ منعقد گشتند سیم و نقره و زر عیار ⑤ تاثیر ⑤ ز ساق و ساعدان

دریگانه ⑤ بسیم شاخدارش شاخشانه ⑤ انوری ⑤ در موسمی که از گل زرد و
سفید باغ ⑤ سیم قراری و زر کامل عیار یافت ⑤ ز رشک چهره بدخواه تو
چو زر عیار ⑤ ز اشک دیده بد گوئی تو چو سیم حلال ⑤ و سیم بنهره سیم ماغ
سیم دعل سیم قلب سیم روپوش سیم ناقص سیم بهبهانی زر مغشوش و غیر خالص را
گویند ⑤ بجیب همت او آفتاب را بر چرخ ⑤ کمان برند که سیم بنهره درگاه
است ⑤ ای در بوته است ⑤ حکیم شرف الدین شفای ⑤ دوی حقه افلاک سیم
روپوش است ⑤ امید بر در او بیهوده مبر رنجور ⑤

سیاه پستان و سیه پستان

زینکه فرزندش نرید بلکه اگر بطفل دیگر هم شیر دهد او هم نرید بعربی
دقوت بفتح قریب باین معنی که زنی یا مردی که باچه اش نرید ⑤ باقر کاشی ⑤
امسال خوش بهاریست ای باغبان مبارک ⑤ ابر سیاه پستان بر بوستان مبارک ⑤

سینه معشوق

بعربی صدر ⑤ آب شیر ⑤ آینه ⑤ بلور ⑤ پرنیان ⑤ یا سمن ⑤ ترنج ⑤
از تشبیهات اوست ⑤ و صاف و لطیف و روشن و صبح پرور از صفات ⑤ مخاقانی ⑤
بکریر تن و دیبای دخت ⑤ به ترنج بر و سیم ذقنت ⑤ میر معزی ⑤ بنرمی سینه
او پرنیان است ⑤ بزیر پرنیان فولاد دارد ⑤ کمال اسمعیل ⑤ در آب روشن ⑤
اگر دیده تو سنگ سیاه ⑤ بیا به بیهی دل او در بر چو باسمنش ⑤ مرزا
عنایت ⑤ پیداست همچو قبله نما از ته بلور ⑤ از سینه لطیف تو دل همچو آهنش
⑤ نجیب الدین ⑤ بطمح آن بر چو شپروان لب چو شکر ⑤ تنم ز عشق تو
بگداخت چو شکر در شیر ⑤

باب ششمین معجمه

این حرف بتای فوقانی بدل شود چون بخش و بخت و بجیم عربی چون کاش و کاج و بجیم فارسی چون پاشان و پاچان و بسین مهمله چون شارک و سارک نام طائریست که بهندی مینا گویند و بغین معجمه چون شج و غج بمعنی جوال و بلام چون اسپگوش و اسپغول تخم دوائی که بگوش اسپ مشابه باشد و بها چون پاسنگ و پاهنگ بباء فارسی خبازی که برای تخم نگهدارند و سین و مصدر و ماضی و مضارع و امر براء مهمله بدل شود چون از کاشتن کارد و از برداشتن بردارد و از ایداشتن ایدارد و از گماشتن گمارد و افتاد معنی نسبت نیز کند چون پوبش بمعنی هد هد باستدلال بانگ که پوپو کند و پوپ کاگل مرغان باشد و آن بر چند است بالیده بر سر آنها و بالش تکیه که در قدیم از بال و پر مرغان می ساختند و چریش بمعنی سرشیر جواهر الحروف ⑤

شادی و خوشی در لفظ ذوق گذشت

شام و صبح

شام و پگاه ⑤ بالعی و الابکار ⑤ بالغد و الاصال ⑤ صبح و مسا ⑤ مولوی معنوی ⑤ تو نمیدانی حساب صبح و شام ⑤ پس حساب عمر چون گوئی تمام ⑤ زین عملهای نه بر نهج صواب ⑤ نیست جز شرمندگی وقت حساب ⑤

شاعر

جادو زبان ⑤ جادو خیال ⑤ جادو سخن ⑤ خوش خیال ⑤ خوش نگر ⑤ زبان آور ⑤ زبان ور ⑤ زبان دان ⑤ سخن زن ⑤ سخن دان ⑤ سخن باف ⑤ سخن طراز ⑤ سخن پرداز ⑤ سخن سنج ⑤ سوسن زبان ⑤ طوطی مقال ⑤

غزل طراز ۰ غزل پرداز ۰ غزل باف ۰ قافیه سنج ۰ طوطی شکرخا ۰ معنی
 گستر ۰ پرستاران خیال ۰ سخن گستر ۰ سخن گو ۰ سخنور ۰ بیت ۰ زهی
 از خار خارت شعله در جان گلستان ها را ۰ ز لغت مهر خاموشی بلب سوسن
 زبان هارا ۰ نظامی ۰ برانم که این پرده خالی کنم ۰ درین پرده جادو خیال
 کنم ۰ دلم را بزندهار زه بر زدی ۰ بجادو زبانی گره برزدی ۰ صائب ۰ هر کجا
 باشند رنگین فطرتان در گلشن اند ۰ خوش خیالان باپری در زیر یک پیراهن اند
 ۰ حافظ ۰ سخن دانی و خوش خوانی نمی ارزند در شیراز ۰ بیا حافظ که
 ما خود را بملک دیگر اندازیم ۰ بیت ۰ بمرور لاف و خاقانی سخن باقم ۰ که
 روح قدس تند تار و پود آشعارم ۰ بر بسیمط خاک چون من گر سخن پیرای هست ۰
 اصنام آتشدان و فرعم گفرو پیوندم ز مار ۰ صائب ز بلبلان نشود گر صدا بلند ۰
 کلمک سخن طراز هم آواز من بس است ۰ تاثیر ۰ مدعی گرچه سخن گوست
 سخن گستر نیست ۰ مهمل و معنی بسیار چه معنی دارد ۰ فردوسی ۰ سخن
 گستران بیکران بوده اند ۰ سخنها با اندازه پیموده اند ۰ شفیق اثر ۰ کمال
 تازه خیال نیست فی غزل باقی ۰ که شاعر است بهر ده زیاده از نساج ۰ عرفی ۰ غزل
 پردازم اینک از دو بیت خود دو مصرع را ۰ کنم مطلع که حسن آفتاب از
 فرقدان بینی ۰

شببخون زدن

شببخون آوردن و ریختن و کردن و خوردن ۰ شانه تکلو ۰ رای توراب تبست
 که گیسوی پر چمش ۰ شببخون روشنی است بشب تار میزند ۰ محمد قلی سلیم ۰
 ز خط بگرد گل اوسلیم سبزه دمید ۰ فغان که سایه شببخون به آفتاب آورد ۰
 طالب املی ۰ پنجه خونی بحسرت می نهد بر روی خاک ۰ تا شببخون خزان بر تو
 عروس خاک ریخت ۰ میرمعزی ۰ و آن خط که سیاه مورچگانند ۰ بر برگ گل
 و برگ چمن کرده شببخون ۰

شب بستر بُردن

شب شکستن بعربی مبیّت ۰ رکضای مسیح ۰ شب شکستن بهر شبگیر است
 بهر زلف تو ۰ شب شکست و هیچ دارا زهره شبگیر نیست ۰

شب پر

مرغ عیسیٰ ۰ مرغ مسیحا ۰ شب پرست ۰ خفاش ۰ قطعه ۰ گشت
 طالع آفتاب اینچنین عالم فروز ۰ دیده خفاش را یک ذره ازوی نور نه ۰
 از شعاع روز روشن روی گیتی شد منیر ۰ تیرگئی شب هنوز از دیده روی دور نه
 سعدی ۰ شب پر اگر وصل آفتاب نخواهد ۰ رونق بازار آفتاب نکاهد ۰
 جمال الدین حسین ۰ چون مرغ عیسیٰ اگر لعبتی ز گل سازی ۰ ز اعتدال هوا حکم
 جانور گیرد ۰

شب بیدار

شب پیمای ۰ غیوران شب ۰ شب زنده دار ۰ شب پیمودن ۰ شب برپا ۰
 داشتن ۰ ستاره شمردن ۰ اختر شماری ۰ کلیم ۰ کاش بخت سیه از دیده
 شب بیدارم ۰ روشنی را بستاند بعوض خواب دهد ۰ مخلص کاشی ۰ چرا این شب
 قدر برپا نداری ۰ رهای نخواهم ز زنجیر زلفت ۰ میر علی شیر ۰ ای شب غم
 چند دور از روی یارم میکشی ۰ زنده می دارم ترا بهرچه زارم میکشی ۰ ظهوری ۰
 برون آکه گردون شب زنده دار ۰ گهر برطبق کرده بهر نثار ۰ کمال خجند ۰
 تابفریاد آمدیم از ناله شبهای خویش ۰ پرسشی می کن ز رنجوران شب پیمای
 خویش ۰ مصرع ۰ خردمند عثمان شب زنده دار ۰ چهارم علی شاه دلدل
 سوار ۰

شب تاریک

پرده ز جاجي ۰ پشت ماهي ۰ چادر کبود ۰ چادر کحلي ۰ چتر کحلي ۰
 چشمه قير ۰ چتر عنبرين ۰ زلف زمين ۰ شب عنبرين ۰ ظل زمين ۰ قندیل
 شب ۰ مایه شب ۰ نقاب نیلي ۰ اطلس سیاه ۰ شیر سیاه ۰ ادهم ۰
 ردای عودي ۰ زن دود افکن ۰ زنگي ۰ زنگبار ۰ زاغ سیاه ۰ زنگي گریبان ۰
 شاهد حبش ۰ قير ۰ لشکر هند ۰ لای سیه ۰ مشک تر ۰ سرمه گيتي ۰
 نظامي ۰ سوادے که دروي سیاهي نبود ۰ وگر بود جز پشت ماهي نبود ۰
 چو کوهه فرو برد گاؤ زمين ۰ برون جست شیر سیه از کمين ۰ بيمکجای هم
 دوم و هم زنگبار ۰ فرو ماند رومي و زنگي زکار ۰ بدرچاچي ۰ زاغي سیاه را ز هوا در
 ربود باز ۰ عنقای شیربال زر اندوده شهرش ۰ بیت ۰ چون در دل شب خیال
 او یار من است ۰ من بنده شب که روز بازار من است ۰

شتر

عروس صحرای ۰ پشت پروين ۰ زمين کوب نیز کنایه از اسپ ۰ صر صر ۰
 کوه پیکر ۰ شفق ۰ مرکب زين پست ۰ بار گیر نیز کنایه از اسپ ۰ بعربي
 حمازه شتر تیز را گویند ۰ بعير ۰ نظامي ۰ سرا پرده بر پشت پروين زدند ۰

شجاعت و دلیري

استره لیسیدن ۰ پردل ۰ پولاد پوش ۰ آهن جان ۰ آهنین جگر ۰
 آهن دل ۰ گرد ناس ۰ پولاد سنج ۰ پولاد دوست ۰ پولاد جنگ ۰ جوان
 سنگ دیده ۰ اسپ افکن ۰ آهن خاکپازنه ۰ ساخت پيشاني ۰ کارے ۰ کوه
 جگر ۰ کهنه سوار ۰ محنت کش ۰ ساخت جان ۰ جفا کش ۰ سختي بیس ۰

گوهر آگین ⑤ سر رفته نیز کنایه از مقسوم و مقدر و سر نوشت ⑤ جگر کردن ⑤
 خاقانی ⑤ دریا کشان کوه جگر باده بکف ⑤ کز تف بکوه لرزه دریا بر افکند ⑤
 نشستند بر تازی نیز هوش ⑤ همه خار خفتان پولاد پوش ⑤ ز راجه منم پیل پولاد
 خای ⑤ که بر پشت پیلان کشم پیاپی ⑤ میر خسرو ⑤ چنان تیشه زد مرد پولاد جنگ
 که آتش برو آمد از تاب سنگ ⑤ هاتفی ⑤ نخستین دلبران پولاد دست ⑤ به بستند
 دست و کشادند شست ⑤ خواجه جمال الدین سلمان ⑤ حلقه پشت من از بازوی من آهن
 جان ⑤ همچنان در هوست روی بریں در دارم ⑤ تاثیر ⑤ روزی سر رفته افزون
 تر بنادان می رسد ⑤ طفل را بایک دهن شیراز دو پستان می رسد ⑤ بود آن
 کاکل سر رفته سردار سپاه خط ⑤ که هم از سرمه دنباله دار او علم دارد ⑤ صائب ⑤
 مشو با پردلی ایمن ز خصم ناتوان هرگز ⑤ که از اندک نسیم بکهر جوشن پوش
 می گردد ⑤ میر خسرو ⑤ مرد که آهن دل و روئین تن است ⑤ فی زرهش
 حاجت و نی جوشن است ⑤ والہ هروی ⑤ اسپ آفگن میدان دلیری بدلیری ⑤
 درهم شکن جوشن فولاد بفولاد ⑤ طغرا ⑤ باسپاه عمیم شعله آه ⑤ از جوانان
 سنگ دیده ماست ⑤

شراب

بالفظ زدن و خوردن و نوشیدن و کشیدن و چشیدن و گرفتن و ستاندن
 و دادن و سوختن و افشردن و ریختن و کردن در چیز مستعمل ⑤ آفتاب ⑤ آب
 زهره ⑤ آب نافع ⑤ اشک تلخ ⑤ ام الخبائث ⑤ ام زنبق ⑤ بنت الکرم ⑤
 بنت العنب ⑤ جماع الاثم ⑤ دخت رز ⑤ این شاهد زرد رخ ⑤ اذن زرین ⑤ آتش
 شجر ⑤ آتش توبه سوز ⑤ این شمع یهودی وش ⑤ آب شقایق ⑤ آب حرام ⑤
 زبان بند خرد ⑤ آتش سیال ⑤ گل نشاط ⑤ آتش بیدود ⑤ آتش جام ⑤
 آتش محلول ⑤ خون تاک ⑤ خون رز ⑤ خون خم ⑤ خون شیشه ⑤ خون
 مینا ⑤ خون خروس ⑤ خون خام ⑤ خون بط ⑤ خون سیاوش ⑤ خون کبوتر ⑤

خون دل مریم • خون نامرس • آب سرخ • آب انار • آب انگور • آب تاک •
 آب عنب • آب آتش زای • آب آتشی • آب آتش نما • آب آذر اسا •
 آب ارغوان • آب گلرنگ • آب آتش لباس • آب آتش رنگ • آب شیراز •
 آب خرابات • آب طرب • آب شنگرفی • آب تلخ • آب سیاه آتش • آتش تر •
 آتشی دراج • آتش بے باد • آفتاب زرد • اشک تاک • اشک دختر تاک •
 اشک صراحی • اکسیر رنگ • اکسیر مردمی • بچه انگور • پیر دهقان •
 جان پروین • جان پریاں • چراغ مغاں • چشم خروس • چکیده خون • حیض
 عروس • خاتون عنب • خورشید صراحی • دختر خم • دختر آفتاب • روغن کدو •
 ریش قاضی • زاده تاک • زهر مینا • سیم مذاب • شعله تاک • شمع انگوری •
 شیرۀ انگور • شیر شنگرف گون • طفل شش ماهه رز • طفل رزان • طفل مشیمه
 رزان • طلق روان • عروس خاک • عقیق ناب • حنای قدح • شعله جام •
 عیسیٰ هر درد • عیسیٰ هر درمان • عیسیٰ دهقان • کیمای جان • آبگینه •
 کشنیز خضرم • لعاب لعل • لعاب روان • لعل سفته • لعل مذاب • می دیناری •
 نسل ادهم • یاقوت مذاب • آفتاب ساغر • بوسه حل شده • دریا • کوثر •
 گل • و گاؤ مشک • لعاب ز مرد نقاب • آل شیراز • دختر شیراز • مثنوی
 مشرق العشق • می کند جان جان پریاں را جنون • دل فراق جان آدم کرد
 خون • ریش قاضی تا نگیرد دخت زر • سنگ راه ماست عقل حیلۀ خر • حافظ •
 آن تلخ و ش که صوفی ام الخبایثش خواند • اشهی لنا و احلی من قبلته العذاری •
 نظامی • چون آن جام کیخسروانی نماند • بجام آبگینه چه باید فشاند •
 صائب • گذشت عید بهارے ز تنگ دستیها • رخس برنگ ندادیم از حنای قدح •
 ساقیا تر دماغ کن مارا • آتش تر در آب خشک انداز • خواجه جمال الدین
 سلمان • چون شراب لعل ساقی ریخت در جام بلور • آتش سیال در آب زلال
 آید پدید • شفای • ساقی بیاو آتش پیدود بر فروز • از نور باده مجلس
 مقصود بر فروز • صائب • ساقی بمیان آر زبان بند خرد را • کیس هر زۀ در
 صحبت با قال بر آورد • زلالی • چه خلوت زهرۀ در دامن خاک • گوا را نرز

اشک دختر تاک ۰ صائب ۰ به اشک تاک بشویند زخمهای مرا ۰ که شیشه
 بسر خشکی خمار شکست ۰ صائب ۰ بده بدست من اکسیر رنگ ای ساقی ۰ که همچو
 برگ خزان دیده است رخسارم ۰ حیاتی گیلانی ۰ نقد جان را بجرعه امروز ۰
 می فروشند نیک ازای است ۰ زود بستان و در بها بفرست ۰ آنچه اکسیر مردمی
 انست ۰ میر معزی ۰ آراسته بزم تو پراز بچه حور است ۰ از بچه آب ستان
 بچه انگور ۰ زلالی چو نور شمع ساقی تازه ووباش ۰ ز خورشید صراحی ماه نوباش
 ۰ ظهوری ۰ ز گلبن چمن کشته طاوس دم ۰ برون آرخون کبوتر ز خم ۰ صائب ۰
 ز نور ماه خون دختر روز خون مادر شد ۰ بده ساقی می لعل مسلسل همچو آب
 امشب ۰ انوری ۰ مری بر خشک دویده ز جسد تیغ زن است ۰ قابخلوت
 لب خم بر لب بنت العنب است ۰ خاقانی ۰ گفتم پستند دارم کز فیض عقل
 بگذرم ۰ حیض عروس روز خورم در حوض ترسا داشته ۰ مکش زهر مینا مخور
 خون خام ۰ نشاطش دروغ است نفعش حرام ۰ فلک شیردانی ۰ هوای فاخته آنکشت و
 ابر بلبل قام ۰ بریز خون خروس ای نگار کبک خرام ۰ صائب ۰ زمین
 ز جلوه قربا نیان گلستانست ۰ بریز خون صراحی که عید قربانست ۰ خواجه شیراز ۰
 با رب چه نغمه کرد صراحی که خون خم ۰ با نغمه های قلقلش اندر گلو به بست ۰
 چاچی ۰ بگریست خم مریم صفت مهد مسیاحتش جام زر ۰ خون دل مریم
 نگر در پای ترسا ریخته ۰ اشرف ۰ بساغر کن آن خون ناموس را ۰ پیروازده رنگ
 طاوس را ۰ خاقانی ۰ دختر آفتاب ده در قفق سپهر گون ۰ گشته بزهره فلک
 حامله بدختری ۰ کلیم ۰ دختر روز از کنار می کشان یکسو گرفت ۰ پرده کز
 کار ما برداست خود بر روگرفت ۰ ظهوری ۰ بمغزم رسان شعله جام را ۰ گرم
 کن بجوشان من خام را ۰ صائب ۰ علاج در دمن از آب آتش رنگ می آید ۰
 مشرق العشق ۰ گرچه دامن حاصل بخت جوان ۰ لعل سفته در خور لعل روان
 حافظ ۰ ترسم که صرفه نبرد روز باز خواست ۰ نان حلال شینخ ز آب حرام ما ۰ و تاب
 ممزوج نیمرس نورس وارسیده جوانه یکدست سرکش پرزور روشن صبح فروغ
 آینه فام خوشگوار گوارنده جان بپخش جان سرشت روح پرور لعل لعل نام لاله رنگ

لاله گون گلرنگ خون رنگ شفقی آذر گون دینار گون شیرین تلخ غالیه پرورد
 پرده سوز شبانه دو ساله دیر ساله از صفات وسنگ محک برق خورشید چشم زاغ
 چشم کبوتر خون کبوتر از تشبیهات اوست ۰ سنگ محک می است می آرید در میان ۰
 پیدا کننده کس و ناکس همین می است ۰ مصرعه بابا فغانی ۰ در جام لاله
 گون می خون چشم زاغ کش ۰ نظیری نیشاپوری ۰ به خون دیده نظیری بسازو باده
 مخواه ۰ برای زاغ می همچو چشم زاغ کجاست ۰ شراب خواری در لفظ
 دایم الخمر گذشت ۰ شرب الیهود ۰ بضم معنی لغوی شراب خوردن یهود است چون
 آن قوم از خوف مسلمانان شراب بر سبیل اختفا خوردند بمعنی پنهان شراب خوردن
 مستعمل از غیات و بهار عجم ۰ حافظ ۰ احوال شیخ و قاضی شرب الیهود شان ۰
 کردم سوال صبحدم از پیر می فروش ۰ شراب خانگی از بیم محاسب خوردن ۰
 بروی یار بنوشیم بازگ نوشا نوش ۰ کلیم ۰ شب آدینه بدر یوزة میخانه شهر ۰
 شیخ پنهان رود و از ده بازار آید ۰

شریف

استخوان سنگین ۰ استخوان بزرگ ۰ اسمعیل ۰ خواهم از برای دل دلبری
 به تمکینی ۰ بهر این هما باید استخوان سنگینی ۰

شروع نمودن در کار

برسر کار آمدن ۰ بنیاد کردن ۰ بنیاد نهادن ۰ سر شدن ۰ سر کردن ۰
 حافظ ۰ صوفی نهاد دام سر حقه باز کرد ۰ بنیاد مکر بافاک حقه باز کرد ۰
 جان بیایست نثار می سازم ۰ سر کنی هر کجا که جلوه گری ۰ پای کوبان عشق
 را سر کن نیاز ۰ دست بامی ده چو چشمیت دید راز ۰ کلیم ۰ ناله انگشت بلب
 می زندم هرساعت ۰ شکوه سوکنم ارتاب شنودن داری ۰

شعاع و خطوط آفتاب

تیغ افراسیاب @ شمشیر زر @ انگشت آفتاب @ قصب مصری @ مژگان
 خورشید @ لب آفتاب @ مژگان آفتاب @ نبض خورشید @ نیزه آتشین @
 عصای آفتاب @ خنجر زر @ وخنش خورشید @ ناخن خورشید و آفتاب @ انوری
 گوید @ ز نور رای تو روشن شده است روی سپهر @ و گرنه کی رود آفتاب جز
 بعصا @ مرزا صائب @ این بوستان کیست که مژگان آفتاب @ چون خار گردن
 از سر دیوار می کشد @ ملامنیر @ ز روی او که روشن باد جاوید @ رگ جان
 سخن شد نبض خورشید @ شوکت @ هزار حیف که از کار خویش شبنم ها @ گره
 بناخن خورشید و انکرده گذشت @ خاقانی @ چشم سهیل ناخن آفتاب
 و نی @ کانش قندا و دهد بانی و باد یادری @

شفاعت خواستی

گناه کسی از کسی خواستن @ التماس کردن @ مخلص کاشی @ مرا ز گشته
 شدن نیست آن زمان پروا @ که پیش یار کند غیر التماس مرا @

شفای خانه

دارالشفای @ دارو خانه @ دارو کده @ انوری @ جراحات های آسیب
 فلک را @ زدارو خانه خلق تو مرهم @ ظهوری @ بدارو خانه درد تو آوردم
 مداوارا @ بسیر بوستان عافیت دست بلاگیرم @

شفای یافتن از بیماری در لفظ از بیماری نجات یافتن گذشت

شکوه کسی در دل داشتن

از کسی ذخیره داشتن @ ذخیره خاطر و ذخیره دل @ شانی تکلو @
 تن در دهم بهاجرتو زین بسکه ناله @ یکیک ذخیره های دام از زبان کشید @

شفیع اثر ۰ مدعی را ذخیره خاطر ۰ سبز شد همچو دانه در انبار ۰ والا هروری ۰
 مرد به بزم بزرگان کز اختلاط اکابر ۰ ذخیره نقوان برد جز ذخیره خاطر ۰ کلیم ۰
 دلاچه شکوه بیهوده از قضا داری ۰ طبیب راچه کند درد بی دوا داری ۰

شکم پر

بغداد معمور ۰ سیر ۰ بعربی شعبان ۰ بغداد معمور مقابل بغداد کهنه
 و بغداد خالی و بغداد خراب کنایه از گرسنه ۰ ظهوری ۰ این شکم کاین چنین
 درم کرده است ۰ از درم باز باد دم کرده است ۰ هیچ که از طعام پر دیدی ۰
 حال بغداد کهنه پرسیدی ۰

شکو خندان

پای لغز خوردن و رسیدن ۰ پیش پا خوردن پا بسنگ آمدن و بسنگ آمدن ۰
 شکوخته خوردن اسپ ۰ سکندری و سکندری خوردن اسپ ۰ سکندری یافتن ۰
 پا و سنگ آمدن باحذف یا بعربی و عثا و عثیر و تعثر عثر بهندی تهور کهانا
 گویند ۰ دوشینه بکوی دوست از رشک گشت ۰ مالیدن پای دل بسنگ آمده ۰
 وحید ۰ دایم ز سنگ آمدن پا درون ۰ گوی که در بریدن راه تو
 تیشه ام ۰ نظامی ۰ مبادا که شه را رسد پای لغز ۰ که گردد سر ملک شوریده
 مغز ۰ طغرا در تعریف پیر مغان ۰ کدوی اگر خورده پا لغز عقل ۰ زباده
 بدستش دهد مغز عقل ۰ سعید اشرف در تعریف اسپ گویند ۰ بود ازوی زبس
 باشد سبکتر ۰ سمند عمر خضر اسکندری خورد ۰ مخلص کاشی ۰ دلا بصرفه قدم
 نه که در طریق معاش ۰ سکندری خورد از فاقه هر که دارا نیست ۰ مرزا مهدی در
 نادر نامه می گویند فقره ۰ مرکب تازی نژاد در زیر پای آن حضرت دارا درایت
 سکندری یافت ۰

شکفتن کلمات

خنده زمین • خیش کُل • حمزه نسوین • حمزه کُل • خنده کُل • خواجه
نظای • زشپوران بود رو بها را لوا • نخندد زمین تا نگردد هوا •

شکون و تفاؤل

فال برداشتن • فال دیدن • فال کشودن • فال چشیدن • فال زدن •
فال گرفتن • فال برآوردن و بستن • آبرو چیدن • چشم چشیدن • لب چشیدن •
پرواز چشم • پریدن چشم • چشم به عربی الخنق العین گویند و فارسیان از پریدن چشم فال
آمدن دوستان می گویند • آقا نیشاپوری • می پرد چشم و دل میدهد از
سینه پروان • هفتشین خانه بیادای که محافل نرسد • کلیم • میباید آبروی
مرد و می پرد چشم حباب • نیست خیر ای دل دگر در دیده طوفان می شود •

شکونی که هنگام و داع دوستان بعمل آرند

آب بر آئینه ریختن و بر آئینه زدن • گویشتن چشم آئینه • چشم
نور کردن • از پی داشتن آئینه • آب از پی ریختن • صائب • کیست آنکس که
بر احوال • مسافر گوید • چشم آئینه بدو نبال مسافر گوید • چنان امانت از طای دل
همصاحبان صائب • که وقت رفتن آئینه چشمتی نور نمی سازد • سنجو کاشی •
مکنند از بیم آئینه داشت حریف و داع • جهم زیاده جنت کشید وقت شدی •
مروا نظام دست غیب • دیده را نور کتم از لطف چو رفتی زبوم • در قفای
سفری آب بر آئینه زانند •

شفقت و شفوانیدن

در گوش کشیدن و بگوش رسانیدن • گوش کردن • در گوش در آوردن •
گوش دادن • بگوش رسانیدن • گوش انداختن • غریب فارزانی • تپیدن و لغیدن

عنبر بار بر دوش ۵ حدیث مانیاری هیچ در گوش ۵ خواجه حافظ ۵ توبه
 کردم که نبوسم لب ساقی و کنون ۵ می گزم لب که چرا گوش بنادان کردم ۵
 نوخطان سر بر خطان دارید گوش ۵ بگذرید از غم خرا و خان فروش ۵
 ابوالفضل فقره ۵ بحرف و حکایت مردم گوش انداخته عمل بر خلاف آن لازم است ۵

شناوری

شنا و شنا در شناه بالفظ کردن مستعمل است و فاعله آب و رز ۵ آشنا ۵
 آب باز ۵ آشنا گرو شناور ۵ دست انداختن بعربی سباح و سابج ۵ طغرا ۵
 طفل اشک از بکر چشم خون بخود گیرد قرار ۵ آب بازان را تلاش دست و
 پای معبر است ۵ فلک تا کند در شط اوشناه ۵ کدو بر کمر بسته از مهر و ماه ۵
 علی خراسانی ۵ در بکر موج گر نزند دم ز مهر تو ۵ چون کشتی شکسته نماید
 شناه صبح ۵ ملا محمد سعید ۵ گر رود بهر شنا آن شوخ سیمین بر در آب ۵
 آب گردد بار دیگر از حیا گوهر در آب ۵ آشنا گشت بقیضان تو ماهی در آب ۵
 بر فلک ماه بود ایک تو ماهی بر آب ۵

شوم و نامبارک

پی سفید و سفید پی ۵ سبز پا و سبز قدم ۵ امشب شب امید بجایان
 رسیدن است ۵ ای صبح پی سفید چه وقت دمیدن است ۵ دل از سفید گشتن
 مونا امید شد ۵ عالم سیه باچشم از پی سفید شد ۵

شیفته چیزه بودن

کباب چیزه بودن ۵ باکس سر داشتن ۵ مفید بلخی ۵ چون خال کباب
 لب یارم چه توان کرد ۵ افتاد به آتش سروکارم چه توان کرد ۵ نظامی ۵ تاسر
 دارم سر تو دارم ۵ سر پیکش در تو دارم ۵

شیر شان روان

شیر قالین ⑤ تصویر قالین ⑤ شیر قالین دگر و شیر نیستان دگر است ⑤

شیر

اسد ⑤ حارث ⑤ دلهات ⑤ غضنفر ⑤ ضیغم ⑤ حلابس ⑤ دلهت ⑤ گهمس ⑤
 دماحس ⑤ ژهدم ⑤ سلغم و سلاقم ⑤ طیشار ⑤ طاحطاح ⑤ صاقم ⑤ صلدُم ⑤
 صلهام ⑤ صماصم ⑤ عزرم ⑤ عفروس ⑤ غمافر ⑤ قرحان ⑤ مسمعد ⑤ همهام ⑤
 و ابوالابطال و ابوالاخياس و ابوالاشمال و ابوالتامور و ابوالحارث و ابوالحفص و ابوالضیغم
 و ابوعلریس و ابوالغریف و ابوالعباس و ابو محراب و ابوالماکریب و ابوالزعفران
 کنیت آن است و اسامی شیر سیوای این بے شمار است درین مختصر گنجایش آن
 متعذر ⑤

باب صان مهمله

این حرف در لغت فرس نیامده اما صدو شصت در قدیم بسین مهمله می
 نوشتند مناخرین بواسطه رفع اشتباه بکلمات دیگر که صدو شصت باشد بصاد مینویسند
 این حرف در لغت بمعنی مرغیست که بر خاک مراغه کند و در حساب ابرجد عددش
 نوداست ⑤

صاحب دولت و اقبال بودن

آب در جویبار کردن ⑤ چراغ کسی روشن شدن و سوختن ⑤ پا بگنج فرورفتن
 ⑤ سوار دولت ⑤ آبدار ⑤ مایه دار ⑤ کشودن بخت ⑤ و کشادن بخت ⑤ خوش

برک ۰ آب جو این کنایه از مال و دولت دنیاست ۰ تاثیر ۰ فرودم آبرو تا
 ساکن ویرانه خویشم ۰ سوار دولت تا چون نگین درخنده خویشم ۰ ز آب جو نبود
 آبروی ما سنج ۰ فتنای مال اگر شد بقای همت باد ۰ طالب آملی ۰ بختی
 که کشوده بود امروز ۰ پیشانی روزگار چنین است ۰ مولوی معنوی ۰ راند حق این
 آب را در جوی تو ۰ آفرین بر دست و بر بازوی تو ۰ تاثیر ۰ تو بیدماغ
 شدی گلشن از صفا آفتاد ۰ حنابه بند که بخت بهار بکشاید ۰ زلالی ۰ تو خواهم
 دل از خوش برگ گردد ۰ که مفلس زود شادی مرگ گردد ۰ نظامی ۰ مگر
 داد دولت مرا پای رنج ۰ که پایم فرورفته زینسان بگنج ۰ صائب ۰ پای ویرانه
 هر کس که فرورفت بگنج ۰ نیست صائب سر معمار غم تعمیرش ۰
 چراغ شمع روشن شد که در بزم تو می سوزد ۰ نبود این دولت بیدار هرگز
 دودمانش را ۰ رفیع واعظ ۰ روزن فانوس را ماند حسود تنگ چشم ۰ هر کرا سوزد
 چراغ ادرا کدورت می رسد ۰ مولوی معنوی ۰ آب در کشتی هلاک کشتی
 است ۰ آب اندر زیر کشتی پشته است ۰ کلیم ۰ آنکس که مایه داریود خود نای
 نیست ۰ هرگز کسی گلی بسر باغبان ندید ۰

صبر کردن

صبر بالفظ دادن و سپردن و شکستن و فرو کشادن و آوردن مستعمل و گریز
 پا از صفات اوست ۰ آسان گذاری ۰ دندان بخون بردن ۰ برتن برداشتن
 و بر گرفتن ۰ دندان خونین شدن ۰ به تلخ و ترش رضا دادن ۰ دندان بر سر دندان
 نهادن و بر جگر افشردن ۰ دندان در جگر غوطه دادن ۰ فرو خوردن ۰
 صبر سنج فاعله ۰ ظهوری ۰ آورده خوش معامله هجر درمیان ۰ جان داده
 ایم مرگ به تن بر گرفته ایم ۰ نظامی ۰ به آسان گذاری دمی می شمار ۰ که
 آسان زید مرد آسان گذار ۰ خاقانی ۰ به تلخ و ترش رضا ده بخوان گیتی
 بر ۰ که بیشتر خوری آر بیشتر خوری حلوا ۰ شیخ شیراز ۰ که بنده

چو دندان بخون در بری ۰ ز حلقوم بیداد گر خون خورد ۰ صائب ۰ ازان
 بر میوه خوردوس باشد دیده زاهد ۰ کزان سیمب ذقن خونین جگر دیده است
 دندانش ۰ چون صدف هرکس که دندان بر سر دندان نهد ۰ گوهر شهرا
 جای حرفش آید بر زبان ۰ محمد طاهر کاشی ۰ دانی که چیمست باخیه
 تخم زبان خالق ۰ دندان ز درد بر سر دندان نهاده است ۰ مثنوی ۰
 صبر باید تا شود یکسو جرح ۰ زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج ۰ صابران از جمله
 عالم بر تراند ۰ صابران از اوج گردون بگذرند ۰ هر که کارد تخم صبر
 اتدر جهان ۰ بد رود محصول عیش جاودان ۰ کارها را صبر گیرد دلپسند ۰ خورم
 آن کز صبر باشد بهره مند ۰ چون در افتادی بگرداب جرح ۰ صبر کن
 و الصبر مفتاح الفرج ۰ قطعه ۰ صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند ۰ صبر کن
 ای دل که بعد ازان ظفر آید ۰ از چمن صبر رخ متاب که روزی ۰ باغ شود سبز
 و شاخ گل بر آید ۰ صائب ۰ من و یک لحظه جدای ز تو انگاه حیات ۰ این قدر
 صبر بعاشق نه سپرده است کس ۰

صبح کاذب

دم گرگ ۰ رشته صبح ۰ سپید بالا ۰ صبح نخست و نخستین ۰ صبح
 دروغ ۰ میل صبح و صبح یکم ۰ اول قنوت ۰ گرگ سیما بی ذنب صبح اول ۰ صبح
 ملمع نقاب ۰ یکے در ابر بهاری نگر که رشته صبح ۰ چگونه می گسلد دانهایی
 لولو را ۰ ملاطرا در نمونه افشا آورده ۰ فقره ۰ چون مشعلچی سپهر در شام بارگاهش
 کمر خدمت بسته میل سیمین صبح را بسر مشعل زرین آفتاب پیوسته ۰ حافظ ۰ به
 صدق کوش که خورشید زاید از غفست ۰ که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست ۰
 هاتفی ۰ بود آن زمان قاب صبح دروغ ۰ که از صبح صادق بنباشد فروغ ۰
 درویش والہ هروی ۰ شبی نرفت بسوی سحر که دیده او ۰ نداشت بر در
 صبح نخست در بانی ۰ داریم بلب ناشده ساخته کین را ۰ چون صبح

نخستین نفس باز پسین را ۰ باقر کاشی ۰ گواهی چو صبح یکم روی شان ۰
 همه آتش و دودشان موی شان ۰ نظامی ۰ چو صبح از دم گرگ بر زد زبان ۰
 برخفتن در آمد سگ و پاسبان ۰ خاقانی ۰ دم گرگ است یادم آهو ۰ که همه
 مشک بار بندد صبح ۰

صبح صادق

صبح صداقت. کیش ۰ صبح راست ۰ صبح راست خانه و صبح
 راستین ۰ و روشن ضمیر و جهانگیر جهانتاب و صداقت کیش و کشاده روی و پاکدامن
 ابلق سوار قاقم پوش باد فروش شور بخت خونین جگر از صفات اوست و باغ و سنبل و
 گل شیر شعله گرد می کافور نور علم قاقم آفتابه سر آب از تشبیهات ۰ پیراهن کاغذی ۰ تباشیر
 صبح ۰ تیغ آسمان زن ۰ تیغ صبح ۰ تیغ خورشید ۰ چادر کافوری ۰ چاشنی
 صبح ۰ خنده صبح ۰ سپید دم ۰ سپیده صبح ۰ سپید پهنای ۰ شمع سحر ۰
 صحرای سیم ۰ عطسه شب ۰ صبح دوم ۰ صبح آخرین ۰ صبح ثانی ۰ صبح
 پسین ۰ خضر مبارک دم ۰ پگاه و بامداد سحر گاه صبحگاه و گاه لفظ وقت هم
 زیاد کنند چون وقت سحرگاه وقت صبحگاه ۰ مصرع ۰ چو صبح راستین از
 صدق دم زد ۰ خاقانی ۰ جبه زرین نمود طره صبح از نقاب ۰ عطسه شب کشت
 صبح خنده صبح آفتاب ۰ فردوسی مصرع ۰ چو برخاست از بامداد ان پگاه ۰
 حیاتی گیلانی ۰ فغان بلبل وقت سحرگاه ۰ حیاتی و دل نالان شبها ۰ اشرف
 ۰ دایرم وقت سحر چون بدر خانه رسید ۰ هم چو صبح شفق آلود رخس سرخ
 و سفید ۰ غواصی یزدی ۰ ماه تمام داشت بزرگی تو لاف حسن ۰ زد وقت صبحگاه
 برو خنده آفتاب ۰ ظهیر فاریابی ۰ سپیده دم چو شدم محرم سرای سرور ۰ شنیدم
 آیت تو بوالی الله اُمید از لب حور ۰ مرز اجلالی طباطبا ۰ فروغ جبهه صاحب
 قرانی است ۰ گواه صبح اول صبح ثانی است ۰ نظامی ۰ سپیده دهان کز
 سپهر کبود ۰ رسانید خورشید شه را درود ۰ منیر ۰ چراغ مرا کز غمش ماه

کاست ۰ فتمله شداز پنبه صبح ۰ راست ۰ عالی ۰ پنداشت گرد راه تواز دور
 شد بلند ۰ لب تشنه تو خورد فریب از شراب صبح ۰ بیت ۰ باوجود شگفتگی رخس
 ۰ بر گل صبح خنده پنهان است ۰ سلیم ۰ از امید که شب بوصلم بود ۰ دست
 شستم بافتابه صبح ۰ عرفی ۰ گزنه ظل تو ابره اش باشد ۰ قاقم صبح شبه اکسون
 باد ۰ ملاقاسم مشهدی ۰ آن صاف ضمیرم که بهنگام صبحی ۰ سر جوش من صبح
 بود درون ایام ۰ ظهوری بزمبه ۰ بگل ریز سوری و لب زیر جام ۰ کشد شعله
 صبح آنکشت شام ۰ صائب ۰ چون قامت خود راست نماید عالم صبح ۰ گیسوئی
 شب مشکفشان پرچم صبح است ۰ طراوت رخ شبنم گلے ساغر خیز بست ۰ بهار فیض
 هم آغوش سنبل صبح است ۰ کلیم ۰ کافور صبح مرهم زخمت اگر شود ۰ گردن
 برو سپیدی دیگر امیدوار ۰ تو گربایین لب شیرین بخندے ۰ بشیر صبح خواهد
 شکر افتاد ۰

صبح بخیر گفتن

صبح الخیر زدن ۰ صباح کنان ۰ این کلمات وقت ساغر هنگام ملاقات
 بایکدیگر گویند مقابل شب بخیر ۰ خواجه شیراز ۰ صباح الخیر زد بلبل کجائے
 ساقیا برخیز ۰ که غوغا می کند در سر نوای چنگ دو شبنم ۰ ملاطغرا ساغر که
 بهیچانه آید ز دیو ۰ خضر گویدش باد صباکت بخیر ۰

صله و آسیب بزرگ رسیدن

سر ساخت خوردن ۰ سر چنگ خوردن ۰ والاهروی ۰ بسکه خوردن سر ساخت
 از همه کس ساخت سرم ۰ پشم دیں نیستم امروز ثمر تاشم من ۰ سعید اشرف ۰ عدو
 از گفت گر زیک ساخت خوردن ۰ ز سر ساختی آخر سر ساخت خوردن ۰ خان آرزو ۰
 جهان بازیچه طفلان بود عزت چه میخواستی ۰ که سر چنگ جفای آسمان تاج
 است شاهش را ۰

صراحی و خم می

پای ترسا ۰ بط می ۰ بط صہبا ۰ بط بادہ ۰ بط شراب ۰ بدر چاچی ۰
بکر است خم مریم صفت مہد مسیحش جام زر ۰ خون دل مریم مگر در پای
ترسا ریختہ ۰ صائب ۰ نشہ بادہ توحید بران رند حلال ۰ کہ بط بادہ کم از مرغ
حرم نشناسد ۰

صورت بستن کار

پیدا کردن صورت کار ۰ صورت دادن کار را ۰ بہ اصلاح آمدن کار ۰ آثار
سامان یافتن کار ۰ مترتب شدن کار ۰ اشرف ۰ از پریشان حالی آخر کار من
صورت گرفت ۰ بسکہ آمد مو بکلکم خامہ تصویر شد ۰ دانش ۰ قلم سنبہل شود
گر وصف گیسوئے تو بنویسم ۰ خطم صورت کند پیدا چو از روی تو بنویسم ۰ بے
کلمک قضا صورت کاری نہ نشیند ۰ نقشے بمدد گاری یاری نہ نشیند ۰ خالص ۰
کیست دیگر کہ دل از کف بہر یار مرا ۰ اگر آئینہ صورت ندهد یار مرا ۰
میر معصوم ۰ تو در آئینہ رو دیدہ ز حیرت تو ۰ چو پشت آئینہ صورت نہ بست
کار کسے ۰

باب ضان معجمہ

این حرف در لغت فرس نیامدہ و در لغت بمعنی خروسی است کہ آواز
کند و بمعنی خصومت کردن عددش بحساب ابجد ہشتصد است ۰

ضایع کردن اوقات

اوقات سیاہ کردن ۰ اوقات پوچ شدن ۰ اوقات خود ز مشق پریشان
سیاہ کرد ۰ خطے کہ نسخہ زان خط شہرنگ بر نداشت ۰ اوقات بخود بفکر
عصا پوچ میکنی ۰ در وادی کہ رو بقضا می توان شدن ۰

ضیافت خشک

ضیافت حمام ⑤ باب حمام ضیافت کردن ⑤ مسیم کاشی ⑤ بیابانه گر
نکنم تو دماغت از جامی ⑤ کنم ضیافت خشکی باب حمامی ⑤

باب طاء مهملة

این حرف هم در لغت فارس نیامده اما ط در لغت بمعنی مرد حریص و کسیکه
باز نان صحبت بسیار کند و در حساب ابجد عدوش نه است ⑤

طالب دنیا

گیتی پزده ⑤ سگان جیفه دنیا ⑤ اهل دنیا ⑤ غولان روزگار ⑤ سگسار یعنی
مانند سگ ⑤ بیست ⑤ فضول چند کنم کز درت زند دم عفو ⑤ نه حد خسرو مردم
نمای سگسار است ⑤ مرزا باقر ⑤ بچشم اهل دنیا غیر دنیا در نمی آید ⑤ سگ
دیوانه دنیا گزیده اهل دنیا را ⑤ رباعی ⑤ ای طالب دنیا تو بستی مغروری ⑤
دی مایل عقبی تو یکی مزدوری ⑤ وی آنکه ز میال هر دو عالم دوری ⑤ تو طالب
نور بلکه عین النوری ⑤

طالع خوب نداشتن

ستاره نداشتن ⑤ اختر سوخته ⑤ بخت دندان خای ⑤ مخلص کاشی ⑤
برفح پستی اقبال خویش چاره ندارم ⑤ برتبه کم نیم از آسمان ستاره ندارم ⑤
قاسم مشهدی ⑤ شمع آهم چو کند بزم فلک را روشن ⑤ اختر سوخته ام چون پر
پروانه فتد ⑤ اختر سوخته را مهرسبه نامه کنم ⑤ گرسبه روزی ما باده کند
دلبر ما ⑤

طبق زن

سعتري و سعتري باز يعني زن سحاقه چون اين قسم زنان چرمينه نيز بندهند و بمجاز بمعني زنیکه چرمينه بندهد و با زن ديگر جماع کند استعمال يافته و اين عمل را سعتري کردن خوانند @ مير خسرو @ آري جماع جمله مرغان جماع نيست @ کون را بکون نهند و همي سعتري کنند @ همه مرغان دهر سعتري اند @ کيرشان نه و کون بکون سايند @ مولوي حامي @ نفس را بند از گلو کن کز زنان سعتري @ فارغ است آنکس که قوت او زنان سعتري است @ حکيم زلاي در تعريف پير زال @ طبق مي زد بهم فرج و دهانش @ در و آنکشت حيراني زبانش @ عالي @ از کاسه و کس گرفته سر پوش @ در کار طبق چو ديگ در جوش @

طبع و طبيعت و طباع

سرشت مردم که بران آفريده شده اند و بلند نکته سنج و قاد سخن آفريں سخن ساز سخن طراز سخن سنج سخن سراي سخن گستر روان لطيف سليم جادو معني دان معني باف معني آفريں کریم سازگار رنگ اميز مهره باز ملایم غيور سرکش شيرگير جنگجوي موزون سنگين بُرد بار هنر زار پست بے انصاف ناشاد مرض خيز برهم خورده موشگاف هنر پرور ارجمند مستقيم حقايق شناس شکر گستر جود گستر از صفات و عروس از تشبيهات اوست @ کمال اسمعيل @ مرا بشعر مآجود مدان از آنکه جزاين @ عروس طبع مرا هست چند گونه جهاز @ آزاد طبع آتش طبع آتش طبيعت آينه طبع چمن طبع بهار طبع زهره طبع سبک طبع درون طبع طبع کافوري کنایه از طبع سوداوی و نيز کنایه از طبع کند @

طرح عمارت افکندن

بنیاد افکندن ⑤ بنا انداختن ⑤ از چراغ هدایت ⑤ رنگ ریختن ⑤
 طرح افکندن ⑤ سلیم گوید ⑤ کی بود در سوختن نسبت بمن خاشاک را ⑤ رنگ
 آتش خانه از خاکستر من ریختند ⑤ ظهوری ⑤ زمان گرچه بس طرح مجلس
 کشید ⑤ بترتیب بزم تو بزمی ندید ⑤ خون ارباب وفا از خنجر بیداد ریز ⑤
 خاکها گل کن بخون طرح بنای داد ریز ⑤ خسرو ⑤ چو این بنیاد بد را خود
 فگندی ⑤ گناه خویش را بر من چه بندی ⑤ خواجه حافظ ⑤ بیا تا گل بیفشانیم
 و می در ساغر اندازیم ⑤ فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم ⑤ انوری ⑤
 در تو آباد باد و فرخ باد ⑤ آنکه بنیاد فرخ تو فگند ⑤ شیخ شیراز ⑤ باد شاه
 که طرح ظلم فکند ⑤ پای دیوار ملک خویش بکند ⑤

طعن و ملامت کردن

پوست کندن ⑤ زاغ گرفتن ⑤ کلاغ گرفتن و زدن ⑤ اسناد و مترادف
 این در لفظ استهزا باید دید ⑤ اشرف گوید ⑤ بعد چندین پوست کندن این
 خوشامد های تو ⑤ همچو او استاد رگ زن پنبه چسپانیدن است ⑤

طفل زبان دان

یعنی طفلیکه سخن ارستاد را بیک شنیدن بفهمد و یاد گیرد ⑤ خاقانی ⑤
 دل من پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش ⑤ دم تسلیم سر عشر سر زانو دبستانش ⑤

طفل را از پستان بریدن

سینه کردن پستان ⑤ شیر بریدن بچیز ⑤ از شیر باز کردن ⑤ از شیر
 باز داشتن از شیر بریدن و از شیر وا گرفتن ⑤ از شیر جدا کردن ⑤ بعربی فطار
 گویند فطمت الام ولدها از باب ضرب و بچه که او را از شیر جدا کنند فطیم و مفطوم

گویند ⑤ بیت ⑤ چورفت ایام شیر و عهد نازش ⑤ بعدادت دایه کردن از شیر بازش
 کلیم ⑤ ز شیر دختر روز تا بریدم طفل عادت را ⑤ بحکم دایه مشرب بخون توبه
 خو کردن ⑤ ظهوری ⑤ رسید نوبت بیدار بختیم وقت است ⑤ که طفل خواب ز شیر
 فسانه را گیرد ⑤ اثر ⑤ آخر عمر شدم واله طفلی که برید ⑤ که دایه ام سر پستان
 خویش کرد سیاه ⑤ اشرف ⑤ خط مشکین آله قطع محبت می شود ⑤ تا سیاهی
 طفل را مادر به پستان می برد ⑤

طلا و نقره ساختن

عمل شمس و قمری ⑤ عالی فقره ⑤ روز شنبه را که کیمیاگر ایجان بعمل
 شمس و قمری خزینه فیض سازد ⑤

طمع زیاده کردن ناخن تیز کردن درن لفظ حرض گذشت

طمطراق

زرق برق ⑤ دنگ و دوال بعربی ز خرف و زخارف جمع آن عالی گوید ⑤
 ز نور دل شود پیراهن فانوس در ظاهر ⑤ ندارد جامه شب زنده داران زرقی و
 برقی ⑤ قبول ⑤ بعد مردن طمطراق شیخ افزون می شود ⑤ طبل رحلت بهر او
 دنگ و دوالی بیش نیست ⑤

باب ظاء معجمه

این حرف بلغت فرس نیامده و در لغت بمعنی زن بزرگ پستان زال را
 گویند و در حساب ابجد عددش نهصدست ⑤

ظالم و ظالم

دل آزار ۰ سفاک ۰ خون آشام ۰ خون نوش ۰ خون نوشه ۰ خونخوار
 و خونخواره ۰ ستم کیش ۰ ستم اندیش ۰ ستمگر ۰ ستمگار ۰ ستمگاره ۰ ستم پرور ۰
 ستم گستر ۰ ساخت دل ۰ ساخت جان ۰ سرخ چشم ۰ سرد مهر ۰ سگ دل ۰
 سنگدل ۰ سنگین دل ۰ سیاه دل ۰ سیاه درون ۰ سیاه کار ۰ سیه گر ۰ سیاه
 نامه ۰ گردون سرشت ۰ آتش خوار ۰ آسیب کار ۰ بیداد گر پیشه ۰ بیدادمند
 ۰ مردم زن ۰ مردم گز ۰ مردم گزای ۰ بیداد وند ۰ از کسے
 کشیدن و برداشتن ۰ دست دراز ۰ دراز دستی ۰ ستم و تعدی و تطاول ۰
 شیخ شیراز ۰ از من بکوی حاجی مردم گزای را ۰ کوپوستین خلق بازار
 می درد ۰ نظامی ۰ سیاهان که هاراں مردم زن اند ۰ نه مردم همانا که اهریمن اند
 ۰ دلیران شمشیر زن بے شمار ۰ بمردم گزای چو پیچیده مار ۰ میر خسرو ۰ گر
 تو شوی رنجه ز آسیب کار ۰ چشم دل غیر بژو پین مخار ۰ گر آزرم خواهی
 ازین سگدلاں ۰ نخوانند ماں عاقلان عاقلان ۰ کلیم ۰ بُرد باری چیست جور از
 دشمنان بر داشتن ۰ ورنه جان پروردن است از دوستان بر داشتن ۰ ابن یمن ۰
 بنگر چه سرخ چشمے و شوخی همین کند ۰ با من کبود روی سپهر سیاه کار ۰
 ای ستمگار براندیش ازاں روز سیاه ۰ که ترا شومی ظام افگند از جاه بچاه ۰
 بیت ۰ از هدف باید کلیم آموختن طرز وفا ۰ صد ستم دید و همان رویش بسوی
 تیر بود ۰

ظاهر و نمودار شدن و ظاهر ساختن

گل شدن و کردن ۰ پدید شدن بفتح اول ۰ چشم شدن ۰ خیمه بصحرا
 بردن نیز کنایه از غایب شدن ۰ چون آب و چون روز روشن است ۰ گل شدن
 نیز کنایه از خاموش شدن چراغ است ۰ بر روی کار آوردن و آمدن ۰ بر آب
 آمدن ۰ بر سر پا آمدن ۰ بر روی آب آمدن ۰ بر روی در افگندن ۰ آفتابے

شدن ۰ ابر و نمودن ۰ مثنوی مشرق العشق ۰ دارد انداز دگر طاعات عشق ۰
 طرح دیگر گل کند را یات عشق ۰ حافظ فی المده ۰ هر دانشی که در دل دفتر
 نیامده است ۰ دارد چو آب خامه تو بر سر زبان ۰ هلالی شد تنم زین غم که
 با طغرای مشکینش ۰ چه باشد مه که بنماید ز طاق آسمان آبرو ۰ شیخ فرید
 عطار ۰ گفت بر من چشم شد اسرار عشق ۰ می نمایم هر زمان تکرار عشق ۰
 سالک قز وینی ۰ نمی توان چو دران کوچه آفتاب شد ۰ مگرد بر سر آن کوی
 آفتاب ماخور ۰ میر نجات ۰ هر کجا پنجه پر زور کشای بهتر ۰ آفتاب نشود
 پنجه خورشید دگر ۰ خواجه جمال الدین سلمان ۰ یاقوت ابدار تو آورد عاقبت ۰
 خطای بر روی کار که ریحان بگرد رفت ۰ میر خسرو ۰ چو فوج هندوان رو پیشتر
 تافت ۰ خلیفه هم خلافت خصم دریافت ۰ بیت ۰ بر آب آمد همه کان آتش
 انگیز ۰ بجوش آورد سیل آتش تیز ۰ صائب ۰ احوال ما به تیغ تو چو آب
 روشن است ۰ عرض نیاز تشنه بدریا چه حاجت است ۰ میر خسرو ۰ گرچه جهان
 جمله بدیدی چو روز ۰ لیک جهان دیده نکشتی هنوز ۰ شیخ شیراز ۰ مرا پیر
 دانی مرشد شهاب ۰ دو اندر ز فرمود بر روی آب ۰ یکی آن که بر خویش خود
 بیس مباحش ۰ دگر آنکه بر غیر بدبین مباحش ۰

باب عین مهمله

این حرف هم در لغت فرس نیامده اگر در کلمه فارسی یافته شود در اصل
 الف بود که به تغیر لهجه آنرا عین خوانده اند ۰

عاشق شدن و عاشق

باکسی سر داشتن و کردن ۰ دل بچیز و بر چیز بستن ۰ دل گرم کردن
 بچیز ۰ دل بچیز دوختن ۰ دیده سرخ کردن بچیز ۰ دل دریدن ۰

دل از دست رفتن ۰ دل از دست دادن ۰ بابل شدن و کردن ۰ خود را بر چیز
 دوختن ۰ پیش کسی گرفتار بودن ۰ پیش کسی بند بودن ۰ پوست پوش ۰
 اُمت ماحنون ۰ عشق پیمان ۰ سوخته دل ۰ مه پرست ۰ سینه چاک ۰ سینه کباب
 ۰ جگر کرم ۰ جگر تافته ۰ جگر تفته ۰ فغانی ۰ با سرو خود پیوسته ام و از یاد
 طوبی رسته ام ۰ چون غنچه دلبسته ام بر نخل بالای دگر ۰ حافظ ۰ تاتو از چشم
 من سوخته دل دور شدی ۰ ای بسا چشمه خونین که دل از دیده کشاد ۰ ظهوری ۰
 نیست مثل زهر که هست بپرس ۰ هر جا باشد زمه پرست بپرس ۰ زلالی ۰ پوست
 پوشش نافه در صحرای چین ۰ چشم آهو مردم صحرای نشین ۰ ظهوری ۰ گل
 اگر دوخته بر بوی تو خود را رسدش ۰ جیب از دست زشوق تو دریدن دارد ۰
 خالص ۰ در فکر که کشته غنچه بار ۰ گل کرد که بابل تو کردم ۰ سلیم ۰
 سواد جوهر آئینه بلبش کرد است ۰ وگر نه طوطی ما گفتگو چه می داند ۰
 سفله را کی می توان از لاف دولت منع کرد ۰ باغبان چون در چمن گل دید
 بابل می شود ۰ طغرا ۰ چون زر شده منظور بتان از ره خوبی ۰ من بعد
 گرفتاری ما پیش زر اولی ۰ مخلص کاشی ۰ بود نشان خدنگ و جور کیش دام ۰
 که چون کمان و نشان پیش یکدیگر بند است ۰ قوسی ۰ دل دوختن بوعده معشوق
 بی وفا ۰ جز آرزوی خام خیال محال نیست ۰ صائب ۰ حسنش از خط عالمی
 زیر و زبر دارد هنوز ۰ سینه چاکاں چو قلم درهر گذر دارد هنوز ۰ مولوی جامی ۰
 بهر گل رخ که کردم سرخ دیده ۰ کنون از هر مژه خونم چکیده ۰ نظم ۰ اگر
 رانی ز راه عدل رانی ۰ وگر خوانی ز راه فضل خوانی ۰ مرا بارانیدن و خواندن
 چه کار است ۰ اگر خوانی وگر رانی تو دانی ۰ نظم ۰ موج بحر لمن الملک
 بر آید ناگاه ۰ غرق کردند دران بحرچه درویش و چه شاه ۰ خرمن هستی
 موهوم چنان سوزاند ۰ آتش عشق که نی دانه بماند نی کاه ۰

عاجز و مغلوب شدن و کردن

کلاه نهادن ۰ کلاه پیش کسی نهادن ۰ دست بزر سنگ بودن ۰ دست

درته سنگ و بزیر سنگ آمدن ۵ دست بزیر کف ماندن نیز کنایه از گرفتار و
 و مبتلا به بلا و عقوبت گشتن ۵ بقیام ریختن از چهار شربت و بهار عجم ۵ از
 جنگ ناکرده عاجز آمدن ۵ سبالت سست کردن و کندن ۵ سپر انداختن و افگندن ۵
 بتنگ آمدن ۵ بیضه در کلاه و بر سر و در افسر کسی شکستن متعدی ۵ سپر
 بر آب افگندن ۵ سم افکنده ۵ افکنده سم ۵ کمان افگندن و انداختن ۵
 گردن نهادن ۵ گرگ بند ۵ دامن زیر سنگ آمدن ۵ دامن بدن دان کردن
 و گرفتن ۵ خط بر خاک کشیدن ۵ خس بدن دان گرفتن ۵ خس بدهاں گرفتن ۵
 مهره مالیدن ۵ جان در بینی رسیدن ۵ ترکی تمام شدن ۵ پیل افگندن ۵
 پنبه شدن و کردن ۵ پشت دست گذاشتن ۵ بال افگندن ۵ پرو بال فرو هلمیدن ۵
 چار موجه ۵ ده انگشت بدهاں گرفتن ۵ رسن در گردن آمدن ۵ علم افگندن
 و نهادن ۵ قافیه تنگ شدن ۵ کار بحیص و بیص افتادن ۵ مهره در ششدر شدن ۵
 مهره از کف بیرون فشاندن ۵ نماز بردن نیز پرستش کردن ۵ رو فگندن
 و انداختن ۵ میر خسرو ۵ گنبدی کاند ووبت سنگ است ۵ غلغاش تا هزار فرسنگ
 است ۵ کش دران سنگ یکدمی نه نشست ۵ که نیاید بزیر سنگش دست ۵
 حضرت شیخ ۵ در زیر سنگ مانده کفم از فسر دگی ۵ پیغام خاک را بگریبان که
 می برد ۵ نادم گیلانی ۵ ازین دیار سفر سخت مشکل است مرا ۵ که دست
 درته سنگ است و مار درته پا ۵ سالک یزدی ۵ پیش او از تیره بختی رو فگندم
 بر نداشت ۵ آفتاب ما سرو سودای نیلو فر نداشت ۵ خان خالص ۵ گرفتن آنقدر
 عیب است در آئین ما خالص ۵ که بر ما هر که رو انداخت نگر فتم رویش را ۵
 انوری ۵ گله با همت بنهاده گردون ۵ کمر در خدمت بر بسته جوزا ۵ صائب ۵
 به تنگ آمد دل از بے همد میها روبکوه آرم ۵ جگر آنجا کنم پیوند فریادی
 بفریادی ۵ سلمان ۵ فکر من کی بخیاں تو رسد کز عظمت ۵ مرغ اندیشه فرو می هلد
 آنجا پروبال ۵ شیخ شیراز ۵ لبالب تر از خود بینداز تیر ۵ چو افتاده دامن
 بدن دان مگیر ۵ وحید ۵ شکستند از آن بیضها در کلاه ۵ که فاخته بسر داشت از
 زر شکوفه ۵ صائب ۵ دست شوخی چون بر آرد ز آستین آن شوخ گل ۵ بیضهای

غناچه را بر فرق بابل بشکند ۰ ظهیرالدین فاریابی ۰ شکسته بیضه خورشید در
 کلاه سپهر ۰ بدولت تو که دارای افسرو کاهی ۰ صائب ۰ پیش آن چشم سیه دل می گذارد
 پشت دست ۰ گرچه خط بسیار ازین کافر مسلمان کرده است ۰ اسیر ۰ در گلستان
 باچه رو چیره تواند گشتن ۰ گل که در پیش تو صد جا سپر انداخته است ۰ نظامی ۰
 ازین گربه گون خاک تا چند چند ۰ بشیرے توان کردنش گریز بند ۰ میر معزی ۰
 اگر ز عشق دگر کس سپر بر آب افکند ۰ من از فراق فگندم سپر بر آتش و آب ۰
 سعدی افتاده است و آزاده ۰ کس نیاید بجنگ افتاده ۰ نظامی ۰ سپهر از کمین
 مهره بیرون جهانده ۰ ستاره زلف مهره بیرون فشاند ۰

عقل و بزرگ

پخته مغز ۰ پرکار ۰ پیر چهل ساله ۰ جهان دیده ۰ خورده نان ۰
 خورده بین ۰ بالغ نظر ۰ پاک مغز ۰ پاک رای ۰ پالوده مغز ۰ تازی هوش ۰
 چشمه تدبیر ۰ آهسته رای ۰ عطار منشی ۰ روشن دماغ ۰ روشن قیاس ۰
 روشن رای ۰ کاردان ۰ کار سنج ۰ کار آگاه ۰ کار شناس ۰ گرم و سرد دیده ۰
 بیدار مغز ۰ بیدار هوش ۰ بیدار دل ۰ بیدار خاطر ۰ چشم و گوش را کردن ۰
 نظم ۰ کجادر باید اورا عقل چالاک ۰ که بیرونست از سرحد ادراک ۰ تماشا
 می کن آسمان صفاتش ۰ که آگه نیست کس از کنه ذاتش ۰ فردوسی ۰ چه
 گفت آن خردمند بیدار هوش ۰ که با اختراے بد بهر دی مکوش ۰ سعدی ۰
 حقت گفتم ای خسرو نیک رای ۰ توان گفت حق پیش مرد خدای ۰ شنید این
 سخن مرد کار آزمای ۰ کهن سال پرورده و پخته رای ۰ نظامی ۰ شه از پند آن
 پیر پالود مغز ۰ هراسان شد از کار آن پای لغز ۰ جناب خیوالم دقیقین سراج الدین
 علی خان آرزو در شرح این بیت ۰ من آن دوم سالار تازی هشم ۰ که چون دشنه
 صبح زنگی گشم ۰ می فرمایند که چون اکثر عرب در بادیه کم آب است و مردم
 آنجا بکم آبی مبتلا لهذا قوت حافظه ایشان به سبب بیبوست مزاج در قبول صور اشتهاد

دارد چون حفظ معانی و صور معانی بسیار باشد سبب بسیار هوشی بودن و هوید این معنی است حدیقه سنای ۰ هست از کم خوری و کم آبی ۰ ذهن هندی و نطق اعرابی ۰ وحده و لاشریک له صغتش ۰ وهوالفرد اصل معرفتشی ۰ شرک راسوی معرفت ده نیست ۰ عقل در کده ذاتش آگه نیست ۰ نیست در راه کبرپای جلال ۰ شرک فالایق و شریک محال ۰

عارفان

مرغان الهی ۰ رقیبان راز ۰ ده روان ازل ۰ منازل شناسان ۰ منزل شناسان پی گم کرده ۰ نازک خیالان ۰ ابرار ۰ نظامی ۰ ستانی زبان از رقیبان راز ۰ که تاراز سلطان نگویند باز ۰ مصرع ۰ منازل شناسان گم کرده پی ۰ نظم ۰ از سقا هم (بهم) بین جمله ابرار مست ۰ و ز جمال لایزالی هفت و پنج و چار مست ۰ خود چه جای عاشقان کز جای ترحید خدا ۰ کوه و صحرا و جبال و جمله اشجار مست ۰ آن چو سایه بر زمین و جان پاک عاشقان ۰ در بهشت عدن تجری تحتها لانهار مست ۰

عالی قدر

بلند مرتبه ۰ گرانقدر ۰ گران پایه ۰ گران سایه ۰ گردون همت ۰ کوه و قار ۰ گران سرشت ۰ صائب ۰ گران قدران نیا میزند صائب باسبک مغزان ۰ ببرک کاه کے آهون دبا مایل تواند شد ۰ نظامی ۰ چو دریا نگویم گران سایه ۰ همانا که چون کان گران پایه ۰

عداوت و بد خواهی

در دنبال کسی افتادن ۰ دندان بزهر خائیدن ۰ دندان زنی ۰ مار در پیراهن کنایه از دشمن نزدیک ۰ بعربی شقاق ضد وفاق ۰ شمع شیراز ۰

بشایند از کینه دندان برآورد * که درون پرورد است این فرومایه دهر * طالب املی *
مرا خلاف و لزاعی بکس نه حیرانم * که مردم بچه افتاده اند در دنبال *

عذر لنگ

عذر ناعصوم * سلیم * برای وعده خلاقی عبت مشغور سوگند * که
احتیاج عصا نیست عذر لنگ ترا * نظم * کار امروز بفردا گذاری زنیار * روز
چون یافتی کار کن و عذر میار * ساقیا عشرت امروز بفردا هفتگی * باز دیوان
قضا لحظ امانی بمن آر *

عذر خواقی

بپای کسی افتادی * کفی و تیغ بدست گرفته آمدی * دستار بر زمین
زدی * بر دست و پا افتادی * طشت آتش بر سر داشتی * عذر حنج * عذر
خواه * عذر ساز * عذر آور * صائب * بفریاد کسی از خواب صبحی بر
نمیخیزد * مگر بر دست و پای آن پرورد افتاد * خواجه جمال الدین سلمان *
مقام خواجه بودم گریزان گشته از خواجه * در آخر پیش او شرمند با تیغ
و کفی رفتم * مصوع * چون شکوفه بزمین پیش که دستار زینم * صائب *
آزادی که گره بر دل مشتاق منست * بهتر اینست که با تیغ و کفی عرض کنم *
اشرف * این زمان کز حد شده است آسیب دست انداز وی * برف نبود آنچه
می بویی بدست کوه ساز * اگر روزی بدست وصلت ای گلگون قیافتم * بدست
و پایت آفتم آنقدر کز دست و پا آفتم * کوه با تیغ و کفی باعذر خواهی آمده
* بر در شاه خراسان حاجت پروردگار * جلال اسیر * ز شرم بے زبانی برنی
می * سرور مو زبان عذر خواهست * صائب * ز خجالت سر به پیش افکنده ام
بامعجزی عذری * گناه می اگر عشقت استغفار نتوانم * حزیں * هوشم از سر می رود
یا بار راهی می شود * بر تنم هر مو زبان عذر خواهی می شود * بیت *

چه چندین عذر انگیزی و چندین حیلها سازی • چو می دانم که میدانی و می دانی
که می دانم •

عرش اعظم

فلک الافلاک • منبر نه پایه • بام بدیع و بام رفیع و بام رواق بام بدیع
نیز کنایه از آسمان • بحر وسیع • چرخ فلک • چرخ اطلس • چرخ بریں •
گر زمان از بهار عجم • بنگر بچشم فکر از عرش تا بفرش • در هیچ ذره نیست که
سری عجیب نیست •

عزت و اعتبار داشتن

پشم در گلاسه داشتن بریں قیاس پشم در کلاهش نیست و پشم در گلاسه ندارد •
کنایه از انست که بغایت مفلس و بی نواست • وقع نهادن • وقر نهادن •
پیش کسی ریش داشتن • آسیای فلانی بآب چشمه خضر و از آب طلا می گردد •
آسیای فلانی از آب گهر می گردد • تاثیر • چو بے زر پیش کسی ریش ندارد
خواجه جا دارد • که جای سکه مردی شمارد سکه زر را • جاوید گشته عزتم
از پاس آرزو • گردد بآب چشمه خضر آسیای من • میل زاهد همگی از پی
دنیاست بدین • آسیای دلش از آب طلا می گردد • ظهوری • شه پرستی
تا ازو گردید شایع همچنیں • مه پرستان ماه را نه نهند و قعی آنچنان • درویش
والله روی • در منسلک نظم و سخن و جودت انشا • و قرے نه نهد بیموده
مختصر آنرا • صائب • می زند حرفی برای خویش و اعظمی بکش • نیست
پشمی در کلاه محتسب ساغر بنوش •

عزرایل علیه السلام

ملک الموت • بویحی • هادم اللذات • غیاث •

عشوه آرا

عشوه ستان معروف @ طالب آملی @ شاداب بریں غناچه فردوس حجابم @
 کز عشوه ستان مژده بر حور شگفتم @ حکیم زلای @ در آمد ساقی از در غم
 آلود @ رگ شیشه زنبش غمزه بکشود @

عفو کردن گناه در لفظ گناه بخشیدن بیداید

عقیف و پارسا

پاک دامن @ پاکیزه دامن @ سپید کار @ خشک دامن @ صبح خیز @
 صبح ضمیر @ صبح دل @ صلاح کار @ عزات دوست @ عزات گزین @ ملک
 نهاد @ ملک سرشت @ نیک مرد @ نیکوکار @ بعربی پاک دامن را طاهر الذیل
 گویند @ شیخ شیراز @ پاک دامن چون زید بیچاره @ تاگریبان چون فتاده
 در و حل @ از حدیث داکشا صائب دهن را دوختن @ یوسف پاکیزه دامن
 را بزنجان کردن است @ مزدکار نیکوای ضایع نگردد نزد حق @ لا یضیع الله فی الدارین
 اجر المحسنین @

عقل

دانش @ و ذوقند و دوراندیش و دوربین و سلیم از صفات اوست @
 رباعی @ رفعت آدمی بعلم بود @ هرکرا عام بیش رفعت بیش @ قیمت هرکسی
 بدانش اوست @ ساز افزون بعلم قیمت خویش @

عقیم

افسرده پستان @ بسته رحم @ سترون بفتحتین و سکون راه مهمله و فتح

و از زن عقیقه را گویند و جهه تسمیه اینست که ستر حیوان معروف که آنرا خاچر گویند و لفظون کلمه نشبیه است چون از حیوان مذکوره توالد و تناسل نمی شود و پیدایش او از خر نر و اسب ماد باشد لهذا بدین اسم مسمی گشت و خاقانی و یکسر شود امهات دوران و بسته رحم و فسرده پستان و رکن الدین و ای در نظر جود تو بیقدر درم و وز زادن شبه تو جهان بسته رحم و

علاقه و کاره بهمرسانیدن

ناخن بند کردن بر چیزه و ناخن بند بودن بر چیزه و قبول و چون توانم کرد ناخن بند در جای که غیر و می زند ناخن بهم در دست او تا ناخن است و غنی و ز دستم دور ازان افکند ناخن و که در جای نشاندم بند ناخن و صائب و سهل باشد بند کردن ناخن بر بستر و پیش برق تیشه من کوه میدان می دهد و

علي ابن ابي طالب رضي الله عنه

اسدالله و بوالحسن و شیر خدا و صاحب صفین و امیر نخل و شاه زنبوران و شاه مردان و شاه نجف و شاخته نجف و بعسوب الدین و سیدالعرب بمصداق حدیث نبوی قال الحسن قال رسول الله صلى الله عليه و سام ادع لي سيد العرب يعني علياً من نزّهة المجالس و حیدر و صفدر و شاه دلدل سوار و بوالهیچا و بو تراب و ایلیا و کمنده خیبر و حافظ و شمع بزم آفرینش شاه مردان است و بس و گر قوی از جان غلام شاه مردان غم مخور و نوشته بر در فردوس کاتبان قضا و نبی رسول و ولی عهد حیدر کرار و علی نعیم و علی نعمت و علی منعم و علی بود اسدالله قاتل الکفار و علی صفی و علی صافی و علی صوفی و علی و فی و علی صفدر و علی کرار و حکیم سنائی علیه الرحمة و تنگ ازان شد بر و جهان سترگ و که سرا خورد بود و مرد بزرگ و

عنف و اشتلم کردن

تُرکی کردن ⑤ نظامی ⑤ مکن تُرکی ای تُرک چینی نگار ⑤ بیا ساعتی
چین بر ابرو میار ⑤ مترادف این در لفظ ظالم گذشت ⑤

عناصر اربعه

امهات سفلی ⑤ چار اُدرها ⑤ چار اُستاد ⑤ چار جوهر ⑤ چار اخشیج ⑤
چار دری ⑤ چار بسیط ⑤ چار تار نیز کنایه از دنیا ⑤ چار طبع ⑤ چار جوی
فطرت ⑤ چار آخر ⑤ چار میخ ⑤ چار حمال ⑤ چهار عیال ⑤ شیخ شیراز ⑤
چار طبع مخالف و سرکش ⑤ چند روزی بوند باهم خوش ⑤ نظامی ⑤ توئی
گوهر آمای چار اخشیج ⑤ مسلسل کن گوهران در مزج ⑤ جمال الدین سلمان ⑤
طبع گیتی راست شد در عهد تو زان سان که باز ⑤ نشنود صوت مخالف هیچکس
زین چار تار ⑤

عَوْن مرض

بجا افتادن بیمار ⑤ باز گشتن مرض که آنرا باصطلاح اطباء نگس گویند
بفتح ⑤ شفای ⑤ خسته درد محبت را سر بهبود نیست ⑤ بارها به گشته و
دیگر بجا افتاده است ⑤ مصرع ⑤ بیم مرگ است چو بیمار بجا می افتد ⑤

عهد شکنی

خلاف وعده ⑤ پیمان گسستن ⑤ از سر پیمان رفتن ⑤ نقض العهد ⑤
نقض پیمان ⑤ نکث ⑤ بیت ⑤ نه در وعده اوست نقض و خلاف ⑤ نه در کار
او هیچ لاف و گزاف ⑤ املی شیرازی ⑤ خلاف وعده تو خلق در فغان دارد ⑤

که همچو غناچه زبان درته زبان دارد و ضمیری اصفهائی و شادم که وعده داد
 بفردای محشرم و کان روز هیچ وعده بفردا نمیرسد و حافظ و در ازل بست نام
 باسرو زلفت پیوند و تا ابد سر نکشد و ز سر پیمان نرود و صوفی ماکه قویه
 زمی کرده بود دوش و بشکست عهد چون در میخانه دید باز و

عهد و پیمان

پیمان گرفتن و این مطابق عربی است و لقد اخذنا میثاقکم و زبان
 دادن و دست دادن و انگشت پیچ و حشمت و وعده قتلم بفردا کردی
 و عمری گذشت و روز محشر را مگر تو نام فردا کرده و بیانی و وفای نکردی
 جفا می نمائی و مه من عجب بی وفا می نمائی و رباعی و عهد مشکن که هر که
 پیمان بشکست و از پای در افتاد و بروی شد از دست و آن را که درست بود
 پیمان است و نشکست بهر حال هر عهد که به بست و کمال خجند و سر رشته
 قرار شد از دست و همچنان و انگشت پیچ ما سخن زلف دلرباست و حافظ و گرچه
 ما عهد شکستیم گنه حافظ کرد و لطف او بین که بصلح از در ما باز آمد و
 حکیم فردوسی و زبان داد دستان که تا رستخیز و نه بیند بنام مرا تیغ تیز و
 و جناب خیرالمدققین در شرح این بیت و شه از مهربانی بدو داد دست و درون
 رفت و پیشش دو زانو نشست می فرمایند که دست دادن عبارت از انست که
 چون شخصی از شخصی امری موافق واقع یا مرضی خود بیند دست بردست و
 می زند و وصول دست او را بر دست خویش می خواهد یا آنکه بعضی بزرگان چون
 می خواهند که تفرج بکنند و یاراه به روند کسی را که مقرب بلکه همسر خویش
 میدانند دست بر دست گذاشته راه می روند یا آنکه دست خود را بدست او داد
 که تو دستگیر من شو و شرم دست گرفتن نگاهدار و احتمال دارد که بمعنی پیمان
 بستن بود و

عیسی علیه السلام

گویائی گهواره ⑤ گویائی مهد ⑤ میسر بنام چه مردم را بشارت داد به آمدن
خاتم پیغمبران صلی الله علیه وآله وسلم ⑤ مسیح ⑤ روح الله ⑤ بیت ⑤ چگویمت که چه
خوش آمدی مسیح صفت ⑤ بیک نفس همه درد مرا دوا کردی ⑤

عیب جوئی

عیب بردن ⑤ عیب آوردن بمعنی ظاهر کردن عیب است ⑤ انگشت نهادن ⑤
ساخن داشتن بر چیز ⑤ آهو گرفتن ⑤ خط بر سر کسی کشیدن ⑤ سهو گرفتن ⑤
خطا گرفتن ⑤ بپوستین در افتادن ⑤ پوستین دریدن ⑤ کرم پلاس بودن ⑤
پوستین بگاف دادن ⑤ خورده گرفتن ⑤ حرف چین ⑤ حرف گیر ⑤ نکته
چین ⑤ خورده گیر ⑤ مصرع ⑤ عیب هرکس که کنی هم بتموه گردد باز ⑤
رباعی ⑤ آنکس که لوی عیب افراخته است ⑤ اواز تن مردگان غذا ساخته است ⑤
و آنکس که به عیب خلق پرداخته است ⑤ زانست که عیب خویش نشناخته
است ⑤ صائب ⑤ پره مردم دریدن بردن عیب خود است ⑤ عیب خود می پوشد
از چشم خلایق عیب پوش ⑤ شیخ شیراز ⑤ هر که عیب دیگران پیش تو آورد
شمرد ⑤ بے گمان عیب تو پیش دیگران خواهد برد ⑤ خواجه شیراز ⑤ برو ای
زاهد و بر دُر کشان خورده مگیر ⑤ کارفرمای قدر می کند این من چیکند ⑤
میر معزی ⑤ کی شود غره بگفتار مخالف چو توئی ⑤ مرد دانا کی دهد هرگز
بگاف پوستین ⑤ شیخ شیراز ⑤ جهان دیده را هم بدرند پوست ⑤ که سر گشته
و بخت برگشته اوست ⑤ گرش رای و اقبال بودی و بهر ⑤ زمانه نراند
بشهرش بشهر ⑤ طالب امالی ⑤ هردو گر کی کباس هم بودند ⑤ بلکه کرم پلاس هم
بودند ⑤ آشفته بیان همچو سلیم ⑤ اگر احباب ⑤ دارند ساخن بر ساخن من ساختم
نیست ⑤ سلیم گفتم و دارم بطره ات ساختم ⑤ بخنده گفت که هندو زبان چه
می داند ⑤ حافظ ⑤ سهو و خطای بنده چو گیرند اعتبار ⑤ معنی عفو و رحمت
پروردگار چیست ⑤

باب غیبی معجمه

صاحب رشیدی گوید که این حرف در فارسی کم آمده گاهی بحجیم عربی بدل شود چون مغلاع و مغلاج ⑤ بمعنی ترکیبی آن گودال بازیست منع بمعنی گودال و لاغ بمعنی بازی و بخلاء معجمه بدل شود چون چرخ چرخ نام پرندۀ شکاریست و بقاف چون آروغ و آروق و بمیم چون غلغچ و غلمچ بمعنی خاریدن زیر بغل و پهلوی تا خنده آید و بواو چون کاغده و کاونه بکاف عربی که مے است سرخ پر زهر و بر روی نقطه‌های سیاه در فالیزها بهمیرسد و بها چون اسپرغم و اسپرهم و در آخر زائده هم آید چون چرا و چراغ بمعنی چریدن و بکاف فارسی چون لغام و لگام ⑥

غالب آمدن و شدن

دگ چیزے گرفتن ⑥ غوره فشردن ⑥ بر شیر زین نهادن ⑥ گوی بردن ⑥ برسر آمدن ⑥ گرو بردن ⑥ سر آمدن ⑥ اسپ و فرزین نهادن ⑥ بُرد افتابین ⑥ دست داشتن و یافتن و کردن و آوردن و رسیدن بچیزے نیز بمعنی قدرت و توانای آمده و غوره فشردن نیز کنایه از گریبان ساختن و رشک بردن و شمایب کردن از بهار عجم ⑥ کمال اسمعیل ⑥ زانکه باریک چو موئی است معانی ره ⑥ آمد از شعر همه اهل خراسان برسر ⑥ مصرع ⑥ بر سر آمد ز تہی مغزی خصمت چه عجب ⑥ حاجی محمد خان قدسی ⑥ جهان دیدہ از تاجداران بسے ⑥ بغیر از تو بر سر نیاید کسی ⑥ خسرو ⑥ شه از منصوبہ زد آن سپہ را ⑥ کزان منصوبہ برد افتاد شه را ⑥ نشتر ناله ظهوری همه در سینه شکست ⑥ بسر انگشت نفس تارک تاثیر گرفت ⑥ سعدی ⑥ گدای که بر شیر فر زین نهاد ⑥ ابو زید را اسپ و فرزین نهاد ⑥ سکندر که از خسروان گوئی برد ⑥ عنان را بچوگانی خود سپرد ⑥ شینخ شیراز ⑥ کنون دشمن بد گهر دست یافت ⑥ سردست مردی و جہدم

بتافت ۰ گردست بجای داشته ۰ همچو تو بر ریش ۰ نگذاشته ۰ تابقیامت که
بر آید ۰ دل و طاقت دورنگی زنان برد ۰ گرو از چشم جادوی بتان برد ۰

غافل و غفلت

پنبه در گوش ۰ دیده بر دوختن ۰ چشم خوا باندن ۰ فلانی چشم خود
را خوابانیده است ۰ ای دیده و دانسته تغافل کرده ۰ غنی ۰ ناله ام گوش
نکردی تو و من داغم ازین ۰ پنبه از گوش برون آرد داغم مگذار ۰ صائب ۰
پنبه از گوش برون کن که بنا گوش سقید ۰ دم صبح است که صبح دوم آن کفن
است ۰ شیخ شیراز ۰ خردمند ازو دیده بر دوخته ۰ یکے حرف دروي نیاموخته ۰
ز دیدنت نتوانم که دیده بر بندم ۰ اگر مقابله بینم که تیر می آید ۰ بیت ۰
در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل ۰ در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی ۰ بیت ۰
دلی کز نور معنی نیست روشن ۰ مخوانش دل که آن سنگست و آهن ۰ دلی کز
گرد غفلت زنگ دارد ۰ ازاں دل سنگ و آهن ننگ دارد ۰

غایب شدن در لفظ ناپیدی شدن بیایی

غروب شدن آفتاب و آمدن شب

دست بر زمین زدن خورشید ۰ یونس اندر دهاں ماهی شدن ۰ آفتاب نشستن ۰
آفتاب بر زمین نشستن ۰ شیخ سعدی علیه الرحمة ۰ فرص خورشید در سیاهی شد ۰ یونس
اندر دهاں ماهی شد ۰ وحید ۰ برخیز ساقیا که بنور تو زنده ایم ۰ عالم شود سیاه ۰ چو
بنشینند آفتاب ۰ بر زمین چندانکه زد خورشید تابان خویش را ۰ آسمان سنگدل
از خاک راهش بر نداشت ۰ قطعه ۰ کدام دانه فروشد که بر نیاید باز ۰ چرا
بدانکه انسانیت این گمان باشد ۰ فرو شدن چوبدیدی بر آمدن بنگر ۰ غروب شمس
و قمر را چرا زیان باشد ۰

غرور نخوت

دگ کردن @ بینی کردن @ باد در گلاسه داشتن @ باد در سرو گلاسه افگندن
 و کردن @ باد در گلاسه داشتن و بودن @ باد در بروت افگندن این - مخصوص
 مردان است @ باد سبالت @ باد گیسو @ گرم دماغی @ بخود پیچیدن @
 باد در زیر دامن داشتن @ بالا رفتن دماغ @ باد بخود انداختن @ باد کردن
 چشم @ بالین کج نهادن @ برخود بالیدن @ لب بر زدن @ حساب از خود
 داشتن @ برخود پیچیدن و برخود شکستن @ خرمن کهنه بباد دادن @
 خشک شانه کردن @ خود را بلند کشیدن @ دماغ کردن @ دماغ فروختن @
 سر از خط برداشتن و گرفتن @ بخود سپردن @ آماسیدن چشم @ و خویش بین و
 خویشتن بین و خود بین فاعله @ بیت @ مغرور مشو که دمبدم دست اجل @
 برهم زند این بنا که افراشته اند @ سفیعی اثر @ بگذر از سر چیزه که سپردی
 بخودت @ مردم عاقل ازان هیچ بخود نسپارند @ تاثیر @ زلفش از درد بخود
 مار صفت می پیچد @ بسکه بر خود شکند شوخی طرفه کلهش @ سلیم @
 خاکساری پیش مغروران ندارد اعتبار @ گر حسابی داری از خود در حساب خود
 مباش @ وحید در تعریف جوراب دوز @ رخ خود بیابیش چو مالیده ام @ ازان
 رو بخود اینقدر چیده ام @ مثنوی مشرق العشق @ عشق چون کرده بکف تیغ
 ظهور @ خون کند باد بروت صد نشور @ خواجه شیراز @ هر کرا از دیده باران
 بینی اشک @ زیر دامن باد دارد چون سحاب @ مخلص کاشی @ نخوت بود
 زاهل نظر ناگوار تر @ باشد بلا چو چشم کسی باد می کند @ شینخ شیراز @ ای
 باد بروت نخوت اندر بینی @ آن روز که از عمل بیفتی بینی @ خواجه جمال الدین
 سلمان @ نرگس و سوسن نیفگندند بادی در گلاسه @ هر دو کورند و کبود امروز
 باغبین تمام @ اسمعیل ایما @ بالا نمی رود ز ترقی دماغ ما @ چون آفتاب
 دون ندارد چراغ ما @ ظهوری @ دماغی ببالا عبث برده @ چو جوی ز خود آنچه
 نسپرد @ قاسم انوار @ در مصطفی گریز که دریای رحمت است @ بگذار باد

سبالت عادی نمود را ۰ میر خسرو ۰ سوی خسرو بین که خاک پای تست ۰
 ای که باد افکنده در سر میروی ۰ به کسی که از حسد بینی کند ۰ خویش را
 بے گوش و بے بینی کند ۰ شکر کن غره مشو بینی مکن ۰ گوش دارو هیچ خود بینی
 مکن ۰ بیت ۰ بوی خسرو نمی کشد ز دماغ ۰ بیش ازین خود دماغ نتوان
 کرد ۰ خواجه نظامی ۰ سمعی که نه از تو نور گیرد ۰ از باد بروت خود
 نمیرد ۰ نظامی در هجو ذوقی ۰ ذوقی خونت بگردن بینی تست ۰ البرز
 جوی ز خرمن بینی تست ۰ نظیری نیشاپوری ۰ مرا گرهست کبرے در دماغ
 از کبریای تست ۰ حباب از جوش دریا باد نخوت در گله دارد ۰ مولوی معنوی ۰
 بهانهها به هیندیش عذر را بگذار ۰ مرا بگیر ز بالا و خشک شانه مکن ۰ صائب ۰
 خرمن کهنه گل چند توان داد بباد ۰ خرمن آنست که این مور میازان دارند ۰
 چنین که زلف تو خود را کشیده است بلند ۰ بدستگیری افتادگان نپردازد ۰

غلام و فرمانبردار

حلقه پشت ۰ حلقه بگوش ۰ حلقه در گوش ۰ خیلتاش ۰ داغ بر روی ۰ سفته
 گوش ۰ فرمان پرست فرما پذیر فرمان بردار فرمان بو ۰ ره بکسر تین ۰ نظامی ۰
 کیومرث از خیل تو چاکرے ۰ فریدون ز ملک تو فرمانبرے ۰ شدند آن
 دایران فرمان پذیر ۰ دواں می شود سوی گه همچون تیر ۰ بدر چاچی مصرع ۰
 تا نکشم بر در حکمش چون خاتم حلقه پست ۰ شیخ شیراز ۰ چه خوش گفت
 یکتاش یا خیلتاش ۰ چو دشمن خراشیدی ایمن مباش ۰ نظامی ۰ حبش داغ
 بر روی فرمان اوست ۰ سیه پوشی زنگ افغان اوست ۰ تراهست چون من بسے
 سفته گوش ۰ بخونریز چون من به تندي مکوش ۰ نظم ۰ اگر بنده خویش
 خوانی مرا ۰ به از مملکت جاودانی مرا ۰ شهنیمکه باتخت و فرخنده اند ۰
 همه بندگان ترا بنده اند ۰

غم‌گینی و غم

غم خوردن @ رو بدیوار @ سر بگریبان @ پس زانو نشستن @ دو دل و
 دو دله کتابه از متفکر شدن @ و سر بزانو نشستن کنایه از مراقبه کردن نیز
 آمده @ حافظ @ یوسف گم کشته باز آید بکنعان غم مخور @ گلابه احزان شود
 روزی گلستان غم مخور @ بیت @ آنکه دریا کسے چون گل رعنا دو دل است @
 مفتی عشق بر این است که خورش بحل است @ صائب @ دو دل شوم چو
 بزلفش مرا نگاه افتد @ چو رهرو که رهش بر سر دو راه افتد مصرع واقف @
 مرا ز صورت این حال رو بد یوار است @ نظام @ آنچه نصیب تو بود آن خوری @
 شرم نداری که غم نا خوری @ هرچه که روزی است رسد در زمان @ آنچه
 نباشد نرسد بیکمان @ پس زپی آنچه نباید رسید @ زحمت بیهوده نباید کشید @
 روزی تو باز نگردد ز در @ کار خدا کن غم روزی مخور @ نظم @ غم مخور زان
 رو که غمخوارت منم @ از همه بدهانگد ارت منم @ از تو گرا غبار بردارند
 روی @ این جهان و آن جهان یارت منم @ بیت @ دوستان در دو عالم شاد و خورم
 می زنند @ دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا @

غیبت گردن و بد گفتنی

حرف در قفا زدن @ در پوست افتادن @ پوست دریدن @ در پوستین
 کسے بودن @ پوست کندن @ درپوستین افتادن و بودن @ حیض الرجال @
 اغتیاب @ ظهوری @ جنون پوست پوشان ترا مغزی دگر باشد @ رسد شان
 گرفتند از خیرگی در پوست مجنون را @ ملاطغرا @ چو دیوانه از خویش در
 گفتگو است @ فتادند طفلان شهرش بپوست @ شاعر @ همچون گرگ اخوان
 مرا در پوستین افتاده اند @ من بیوسف درته پیک پیرهن آسوده ام @ دانش @
 دم کن از صحبت که وحشت از در روی بهتر است @ باکسے منشی که حرفش

از قفا باید زدن ⑤ سعید اشرف ⑤ بعد چندین پوست کندن این خوشا مدهای
 تو ⑤ همچو از استاد رگ زن پنبه چسپا نیدن است ⑤ سلیم طهرانی ⑤ بدل آزدنم
 افتاد جهان در پوست ⑤ اینقدر گرم تن است خسته ابواب نداشت ⑤ قدسی ⑤
 بکار تو بیگانه را کار نیست ⑤ باجز خویش در پوستین تو کیست ⑤ ظهروی ⑤
 ختن را پوست چه درم درم از بیمغزی ⑤ هیچ کار به ازین نیست که در
 خویش افتم ⑤

باب فا

حرف فادر مضارع بعض مصادر بیای تحکای بدل شود و بقلب مکانه چون
 از گرفتن گیرد ⑤ و بواو چون از گفتن گوید و از شنفتن سنود و ببای عربی
 از کوفتن کوبد و از یافتن یا بد و بخای معجمه چون فلاده خلاده بمعنی سراسیمه
 و بغین معجمه چون فلیو و غلیو و بکاف عربی چون فلاده و کلاده و بدال مهمله
 بمعنی مذکور و بها چون تفو و تهو بمعنی تف بالضم ⑤

فاش و رسوا شدن و کردن

از پرده بیرون افتادن ⑤ بروت کسے کندن ⑤ بخیه بر روی کار و بر چیزے
 و بروخ افتادن ⑤ بخیه بر چهره آفتن و بخیه کردن ⑤ تخته بر سر کسے زدن
 و بر سر کسے شکستن ⑤ بروخ آنگشت سیاهی کشیدن ⑤ بروت کسے بر کندن ⑤
 پوست باز کردن ⑤ پوستین دریدن ⑤ پوست کردن و پوستین کردن ⑤ طشت از بام
 افتادن ⑤ در دهن افتادن و در افواه افتادن ⑤ در زبان افتادن و بودن ⑤ بزبان
 داشتن ⑤ بر زبان گرفتن ⑤ دست در گلو کردن نیز کنایه از تشهیر ⑤ دندان بکام
 شکستن دندان ازین بر کندن نیز کنایه از مغلوب و زبون گردانیدن ⑤ کاسه بر سر

شکستن ۰ دهل دریدن نیز کنایه از افشای راز کردن ۰ طبل رسوای زدن ۰ ببازار
 افتادن و آردن ۰ گاؤ تشقه شده است ۰ گربه در شلوار و تنبان کردن ۰ از پس سر
 صفیر کشیدن ۰ کس و کاسه بر طبق عرض نهادن ۰ شفای ۰ خار در کون خرلنگ
 اقارب به نهم ۰ پیر زاله چو ترا گربه به تنبان نکند ۰ ملاعلی رضا ۰ کامکار
 واجب العرضی ره را گوش کن ۰ بیس که چونم کرده آخر گربه در شلوار گاه
 ۰ نظامی ۰ صبا بلبلانرا دریده دهل ۰ که از مکرمان روی پوشیده گل ۰ چه دانی
 که من خود چه فن می زنم ۰ دهل بر در خویشتن میزنم ۰ تاثیر ۰ چنان
 ز ناله مستانه بے تو نالیدم ۰ که کاسه بر سر آواز شیر همیشه نگشت ۰ مثنوی
 مشرق العشق ۰ کن ادب خود را زگیر و دار خویش ۰ سنگ زن بر شیشه
 پندار خویش ۰ ظاهر فاریابی ۰ کدام حادثه دندان نمود با تو بعمر ۰ که صولت تو
 زبیر نکند دندانش ۰ سلیم ۰ در چمن هرگه به او همراه می بیند مرا ۰ از
 پس سر چون رقیبان می کشد بلبل صفیر ۰ اشرف ۰ خویش را در نظر خلق
 نگهدار عزیز ۰ کز نظر ها چو فتادی بد هنرها آفتی ۰ سلیم ۰ پیش ساقی لب
 بحرف زهد و تقوی بسته ایم ۰ کاسه زاهد مبادا بر سرما بشکند ۰ صائب ۰
 عیب صاحب هنران چند ببازار آری ۰ چند ازان دامن پرگل کف پاخار آری ۰
 مولانا سانی ۰ خواهی خبر از خانه ببازار بیفتد ۰ از بیخبران بگذر و در خانه ما
 باش ۰ میررضی دانش ۰ گلعداره شور شوخی در جهان افکنده است ۰
 همچو بلبل بیدلی را بر زبان افکنده است ۰ محسن تاثیر ۰ بزمی زهر که دیده
 گرفتار گشته ام ۰ حرفم که مردمان بزبان گرفته اند ۰ شوکت بخاری ۰ شرم
 برون نکرد بیزم تو حجاب ۰ بر چهره رفت بخیه زنگ بریده ام ۰ بدر چاچی ۰
 سوزن عیسی مشو بخیه برویم منه ۰ پیرهن غم بدوز پرده شادی بدر
 ۰ صائب ۰ بخیه شبم و گل بر رخ کار افتاده است ۰ ورنه حیران تو صاحب
 نظری نیست که نیست ۰ صوفی شیرازی ۰ ز زخم تیغ تو آگه شدند مدعیان ۰
 فغان که بخیه ام آخر بروی کار افتاد ۰ جمال الدین سلمان ۰ نشاند عدل تو بر گاؤ
 زهره را چون دید ۰ که می نشد نفسی از خر و باباب جدا ۰ مولانا ثنای ۰ هر شب

ز بسکه سوزم ازان شج دلفروز ۰ خواهد فتادراز من آخر بروی روز ۰ شاپور ۰
 ز لوح سینه شستم پاک حرف بیگناهی را ۰ بدست خود کشیدم بر رخ آنکشت سیاه را ۰
 انوری ۰ با فرمی حشوهای شانت ۰ بر کنده قدر بروت قاقم ۰ آصفی ۰
 لوح قبرم که می کند فرهاد ۰ می زند تخته بر سر استاد ۰ سلیم ۰ هر جا
 کرشمه شیوه تعلیم سر کند ۰ شاگرد تخته بر سر استاد بشکند ۰ سالک یزدی ۰
 خرد مشمار که قطره طوفان زایم ۰ تخته بر سر شکند شورش ما دریا را ۰ سلیم ۰
 رسوای کوی عشق چو خورشید محشریم ۰ از بام آسمان فلک افکند تشت ما
 ۰ صائب ۰ تشت من چون آفتاب از دامن چرخ افتاد ۰ ساده لوح آنکس که میخواهد
 کند رسوا مرا ۰ حافظ این خرقة که داری توبه بینی روزی ۰ گرچه زنا ز زیرش
 بجفا بکشانید ۰ ناظم هروی ۰ از بس زده دیگ طاقتم جوش ۰ افتاد ز روی راز
 سر پوش ۰ تاثیر ۰ تاکس و کاسه تو بر طبق عرض نهم ۰ قلیه زردک دهمت
 جای گذر بورانی ۰ کمال اسمعیل ۰ خود نیندازم از بغل گربه ۰ کنم از ما
 جرای موش اخبار ۰

فاسق و فاجر

تر دامن ۰ دامن آلود ۰ زاغ دل ۰ سیه دل ۰ آلوده دامن ۰ دیوان
 سیاه ۰ گنهگار ۰ ذات الشمال و اصحاب الشمال خلاف اصحاب الیمین و ذات الیمین
 که مومنانند ۰ رباعی ۰ گر تو بمددگار گنهگار نبودی ۰ اورا بسر حد کرم راه
 نبودی ۰ در توبه نبودی که در فیض کشودی ۰ زنگ غم از آئینه عاصی که
 زدودی ۰ حافظ ۰ گرمی آلود دامنم چه عجب ۰ همه عالم گواة عصمت اوست
 ۰ بیت ۰ کی رسد با رحمت ای دیوان سیاه ۰ منزلت بے گور کرده از گناه ۰
 از منی ترشد که اقبیح چون منی است ۰ ترشد نها حاصل تر دامن منی است ۰
 قطعه ۰ آن یکی را از ازل لوح سعادت در کنار ۰ عدل او می راند آنرا سوي

اصحاب الشال ۛ وین یکی را تا ابد داغ شقاوت برجبین ۛ فضل او میخواند
این راسوی اصحاب الیمین ۛ مثنوی ۛ دور شوای جانمن از یار بد ۛ یار بد بدتر
بود از یار بد ۛ یار بد تنها ترا بر جان زند ۛ یارید بر جان و بر ایمان زند ۛ
از بدان بگریز و بانیکان نشین ۛ یارید زهدی بود بے انگبین ۛ

فایده عظیم برداشتنی

بر بستن ۛ سرگاو زند ۛ صرفه بردن و داشتن ۛ برخوردن از چیزے ۛ
طرف بستن ۛ سلمان ۛ من چه بر بستم از لولوی لالی سخن ۛ کاش چون
لاله دهان سخنم بودی لال ۛ حافظ ۛ کس بدور نرگست طرفے نه بست از
عاقبت ۛ به که بفروشد مستوری بمستان شما ۛ عمرت در از باد که تادور مشتری ۛ
ما از تو بر خوریم و تو از عمر بر خوری ۛ مسیح کاشی ۛ شد بس گران ز غصه دل
داغدار من ۛ صرصر عجب که صرفه برد از غبار من ۛ

فاحشه و بی کار

حباله و حبایل شیطان ۛ روسپی ۛ سیاهه زن و سیه زن ۛ سیاهه ۛ
سیم آور که سیم را از مردمان بچنگ آرد ۛ شب باره زن فاحشه را گویند که شبها
بگردد و لفظ باره درین ترکیب نیز مفید معنی نسبت است ۛ قظامه ۛ زنچک
از برهان ۛ بیت ۛ میان مردم دنیا بغیر سیماور ۛ نداشت چشم کسی بر وفای
سیمبران ۛ چون کودک دبستان اخلاص فاتحه ۛ دشنام آن سیاه زن از برهمی
کنم ۛ ناثیر ۛ آبرو ننگ است بهر بکو دنیا ریختن ۛ خصم مردانست تف بر گس
این قظامه زن ۛ

فتنه و شورش انگیختن و فتنه برپا شدن

آتش افروختن ۛ گل در آب آفکندن ۛ موشک روانی ۛ گلوله در آب انداختن ۛ

آب آتش شد ۰ بلند شدن فتنه ۰ انگشت عسل بدیوار کشیدن ۰ ناخن زدن ۰
 ناخن یکدیگر زدن ۰ ناخن بهم زدن نیز کنایه از اعتراض کردن و ایراد نمودن ۰
 رباعی ۰ هرگز سخنان شبه آمیز مگوی ۰ وان راست که هست فتنه انگیز مگو ۰
 خامش و گر چاره نداری ز سخن ۰ شوخی مکن و تند مشو تیز مگوی ۰ غنی ۰
 می زند چشم تو هراخطه بمژگان ناخن ۰ ترسم ای شوخ میان من و تو جنگ
 شود ۰ صائب ۰ چو مژگان هر دو عالم را بهم افکنده از شوخی ۰ همان ناخن زند
 بر یکدیگر چشم فسوس سازش ۰ وحشی ۰ تامیان بلبل قهری شود غوغا بلند ۰
 می زند ناخن بهم از باد در گلزار گل ۰ قاضی نورالدین ۰ چو تو سوار شوی ماه
 نو زند ناخن ۰ که در میان دو خورشید گرم سازد جنگ ۰ سعدی ۰ میان دو کس
 آتش آفروختن ۰ نه عقل است خود در میان سوختن ۰ دانش ۰ فتنه از بزم
 میخواران نشد امشب بلند ۰ سر گذشت کاکله را در میان می افکنم ۰ فتنه سازند
 بشیریں سخنی وه چه عجب ۰ گر بدیوار دی شیطان کشد انگشت عسل ۰ سلیم ۰
 شب زمستی شور در بزم شراب انداختیم ۰ باده بوشان گل در آب و ما کتاب
 انداختیم ۰ آورده اند که دختر پادشاه برابر مایه نشسته بود و گلدسته در کمال
 لطافت بدست داشت قضارا از دستش بیفتاد و روان شد تا در شهر بدست پادشاه
 زاده افتاد و او دل از دست داد و بر بوی وصال صاحب گلدسته جامه جان چون
 گل چاک زده در سراغ مطاوب قطره زن شد از همین جاست گل در آب افکندن ۰
 وحشی ۰ بتاراج برگ درختان زهر سو ۰ کند مودنی باد موشک درانی ۰

فتنه را کمر کشادن

کنایه از تسکین دادن فتنه است و بمعنی فرونشاندن شور غوغاست

۰ بیت ۰ بد نفس مباح و بد گمان باش ۰ وز فتنه و مکر در امان باش ۰

فتح یافتنی در حریف

کار زار شکستن @ ظفر یافتن @ نظامی @ همین گفت بهمن با سفندیار @
که گر نشکني بشکي روزگار @

قریب دادن و خوردن و مکار و فریب

آب در شراب کردن @ آب در مینا کردن @ خواب صیاد @ افسوس خوردن @
انگوزه در قند خوردن @ روبه بازی @ روی دستی خوردن نیز کنایه از طپانچه
خوردن @ از راه بردن @ از راه انداختن @ از راه رفتن @ جام خالی دادن @
بازندگی @ آب بزیر کسے سردادن و هشتن @ از خر افگندن @ آب و روغن @
آب در شیر کردن و داخل نمودن @ بزبان داشتن و گرفتن @ پس دکان بردن @
پنبه نهادن @ پیه گزرگ بر پیراهن مالیدن @ پا خوردن @ تیر آردی و تیر آور
فاعله @ ثعالب خصال @ حیلت انداختن @ خروس بازی @ خم کسے خوردن @
دغا خوردن @ در آب راندن @ آب راندن @ دم دادن @ دم خوردن @ در
لوزینه سیر خوردن و دادن @ در جوال شدن و رفتن و در جوال کردن و بودن @
رنگ کردن @ ریو خوردن @ در جمال شدن @ سر از شیشه تهری چرب کردن @
کهن دامی @ گول زدن @ گول خوردن @ گربه در انبان داشتن و کردن و
فروشدن @ گربه در بغل داشتن @ مکر بر آب زدن @ بر گیری @ مکر تازه
بر آب زدن و مکر بر آب راندن @ نرد دغا باختن @ نمد در آب داشتن @
بریسماں کسے در چاه رفتن @ هیمة تر فروختن @ تر فروش @ کفش پوشان @
چمب انداز @ تسمه باز @ مارگیری @ بیت @ هست باد مکر ایشان کهربای @
کی تواند کوه را بردن ز جای @ بیت @ حیل و مکر رها کن که خدامی داند @
نقد مغشوش میاور که معامل بیناست @ حافظ @ فرو رفت از غم عشقت
دم دم میدهی تاکی @ دمار از من بر آردی نمیکوی بر آوردم @ سلیم @

جهان بجنگ فگند است تاجدارانرا ۰ خروس بازی این پیر را تماشا کن ۰
 تاثیر ۰ بیداردانه مخور صحبت آن یارانی ۰ کز تو گیرند دل و دین بکهن
 دامیها ۰ حکیم گیلانی ۰ راست می گویم این شکایت نیست ۰ نظر او بها چپ
 انداز است ۰ تاکی از شور درون ای سگ جان ۰ هیمة ترمی فروشی باکسان ۰
 سلیم ۰ می شناسم چشم او را طرفه مست کافرست ۰ دیده ام مژگان شوخش را
 عجب تیر آورست ۰ خراب آنکه مرا خواهد از شراب کند ۰ ز ابلهی است که
 راند بآب ماهی را ۰ براه شوق نشان باز نوک خاری هست ۰ ز موج لاله و گل
 پانمی خورد پایم ۰ کلیم ۰ اشک می ریزم بخون هرگاه که شوق از حد گذشت ۰
 چون شود بدمست مهمان آب درمینا کنم ۰ نظم ۰ بمکر و حیاه مذاب خدای
 رد نشود ۰ نیاز باید و اخلاص و ناله سحری ۰ توان خرید بیک آه ملک هر دو
 جهان ۰ ازین معامله غافل مشو که حیف خوری ۰ نظامی ۰ بجای نخسپد
 عقاب دایر ۰ که آب توان هشتن او را بزیر ۰ مولوی معنوی ۰ آب و روغن
 نیست آن روپوش را ۰ راه حیلست نیست عقل و هوش را ۰ دل نیاز آمد ز گفتار
 دروغ ۰ آب و روغن هیچ نفرزد فروغ ۰ صائب ۰ بفریب کس ز راه مرو ۰
 یوسف من اگر برادر تست ۰ خواجه شیراز ۰ در عین گوشه گیری عشقم ز ده
 بینداخت ۰ اکنون شدم چو مستان برابروی مایل ۰ شوکتی ۰ کو فریبی که
 برم یکنفس از راه ترا ۰ ساخت تنگ آمده در بغلام آه ترا ۰ مولوی معنوی ۰ زن
 برزد بانگ کای ناموس کیش ۰ من فسون تو نخواهم خورد بیش ۰ خسرو ۰
 ز شیرین کاریه شرین و دل بند ۰ فراوان خورده بود انگوزه در قند ۰ تاثیر ۰
 فرو مشو بجهان دنی ز طول امل ۰ مرو بچاه بایں ریسمان پوشیده ۰ ملا مطلع ۰
 ترک وطن کسے بارادت نمی کند ۰ یوسف بریسمان زلیخا بچاه رفت ۰ ظهوری ۰
 از نکوی برون نیارد بخت ۰ هرکه درچه بریسمان تو نیست ۰ تاثیر ۰ آنکه بازندگی
 از مردم عالم دیده ۰ صورت گنجفه خلقم بنظر می آید ۰ ظهوری پای
 خوردی توبه بشکستی غلط کردی ۰ ندانستی غنیمت کان چنان ساقی بدست آید ۰
 کلیم ۰ واعظ از افسون نخواهد توبه داد از می مرا ۰ پانخواهم خورد تا دستم

بهمینا میرسد ۰ باقرکاشی ۰ دل ازان زلف کج دغا نخورد ۰ کارش از دست
 رفته پانخورن ۰ مسیح کاشی ۰ واقف گشتی خود باش که پای نخوری ۰
 ور خوری پای ز هر بے سرو پای نخوری ۰ خواجه اصفی ۰ نمودی چهره در آیند
 تا سوزی دل زاهد ۰ بدلسوزی چرا در آب می رانی مسلمان را ۰ ظهوری ۰
 چه ذوقی چشم تراز گریه های تلخ خود دارد ۰ فریب خنده شیرین دهانی
 راند در آبش ۰ من غره بگفتار محال تو شدم ۰ زانروی سزای گوشمال تو شدم ۰
 این طرفه که آزموده صدمبار ترا ۰ هم باز بعشوه در جوال تو شدم ۰ تابکی
 ریش گاو باشد کس ۰ چند چون ابلهان روم بجوال ۰ طالب آملی ۰ خم زلف
 تو خورده ام زان رو ۰ شانه وش می کنم خلال بهو ۰ حکیم سوزنی ۰ اندر ایام
 تو برخوان غرور روزگار ۰ ناکسایان کس شده خوردند در لوزینه سیر ۰ مرزا بیدل ۰
 چشمی بکشای بتامل بکشا ۰ تاز مژه رنگ جلوه پانخورن ۰ حکیم سنای علیه الرحمة ۰
 کم شنیدیم چون تو لنبانی ۰ ترفروشی و خشک جنبانی ۰ ظهوری ۰ تاکی
 دغا خورم ز تو ای بیوفا برو ۰ نگذاشتم بمدعیان مدعا برو ۰ زده گولم
 منجم کذاب ۰ الف ابدال خویش را دریاب ۰ انوری ۰ هر که در پیمان
 توده تو نیاید چون پیاز ۰ انتقام روزگارش داد در لوزینه سیر ۰ سموم حادثه از
 خصمت از بگرداند ۰ پیاز چرخ که در تحت قصر تست قصیر ۰ بانتقام تو بشگفت
 اگر قضا و قدر ۰ بهانه جوی بلوزینه در دهندش سیر ۰ انوری ۰ شد آنکه
 دشمن تو داشت گربه در انبان ۰ کنون گهست که باسگ فرو شود بجوال ۰
 ابوالفضل فقره ۰ می دانم که جماعتی صحبت ساز چنین نرد دغا باختند ۰

فراموشی کردن

از دل بر آوردن ۰ از فکر افتادن ۰ از گوشه دل نهادن ۰ از یاد بردن ۰
 از خاطر بردن و رفتن ۰ از یاد رفتن ۰ بطاق بلند گذاشتن ۰ برطاق نهادن
 ۰ کار بگوشه چیدن ۰ به پشت سرافکندن ۰ فراموشکاری و فرمشی و فراموشی

فاعله فراموش پیشه و فراموشکار بعربی نسیاً منسیاً ملا وحشی تا شود
 ظاهر که نام من برقت از خاطرت نام من در نامه یکبار نتوانست کرد
 ظهوری بگوشه همه کارها چیده اند از گوشه کاری از دیده اند
 خواجه شیراز گو نام مازید بعداً چه می بری خورد آید آنکه یاد نیاری
 ز نام ما شبنم شیراز دلی از دست بے پرو انگاری غافلے دارم که در
 آتش نه خاطر مے برد مشئے کبابش را شفای گوید ز شغل عشق نے کافر شناسد
 نے مسلمانم ز فکر مومن افتادم ز یاد برهن رفتم تنها گذاشت کار
 شکست بنای عهد ترا قضا بطق بلندی ز شیشه دل ما انوری بر گوش
 نهاده سر زلف و ز گوشه دل نهاده مارا خالص وعده و صلی که ای مه
 پاره یادت رفته است چاره در دامن بیچاره دردت رفته است عرفی
 گر جاهلی آواز دهد کیس چه ترانه است حاجت ببر از یاد چه بسیار چه
 کم را حکیم سنای علیه الرحمة همه از درگه فرامشتی همه از روی
 معرفت پشٹی نظامی مبادا بهوشیاری و بیہوشی کسی راز فرمان او بیہشی
 ندیم یار فراموش پیشه ام درهند امید نیست فرستد که از دکن کاغذ
 گر بدیرم طلبد مغبچه حور سرشت بیم دو زخ برم از یاد چو امید بهشت
 حسن بیگ معروف ازاں زمان که تو مارا ز دل بر آوردی مسافریم بہر
 خاطریکہ می گذریم میر برهان مارا بنامه نیز فراموش کردہ دانستہ کہ
 دیدہ مارا سواد نیست ابوالفضل چو غم نمی گذرم هیچکے بخاطر
 تو غمت مباد کہ خوش کردہ فراموشم لا ادري ای کردہ زمن چنان
 فراموش کز قالب مرده جان فراموش عجب رسم نیست رسم آدمی زاد کہ
 دور افتاده را کم می کند یاد امین من از یاد تو یکدم نیستم غافل سرت
 کردم ترا در عمر خود گاہے نہ از من یاد می آید مرزا پیدل پیدل از
 یاد خویش هم رفتم کہ فراموشی کرده است مرا

فربه

ابنای باد ۰ شیرمست بره ۰ هزار پیرهن گوشت گرفتن ۰ مرطوبی ۰
 ابنای بار ۰ چار پهاو ۰ چرب پهاو ۰ چار شانه از سراج ۰ صائب ۰ زود درگل
 می نشیند کشتی سنگین در آب ۰ چاره پهاو می کنی خود را ز آب و نان چرا ۰
 باز رتیر ظلم ز عدل تو کاسد است ۰ پهاوی چرب فسق ز زهد تو لاغر است ۰
 ملاشانی تکاو ۰ دوش هزار پیرهن گوشت گرفته ام که گفت ۰ پاره استخوان
 شده شانی درد مند ما ۰ شمس فخری ۰ بخوان نعمت تو از چار پهاو شد ۰
 ز بسکه خورد مربا و قیله و کولانچ ۰

فرزند

جگر گوشه ۰ جگر بند میوه دل ۰ چراغ چشم ۰ پور ۰ نورچشم ۰
 بعربی ابن و ولد و سلاله گویند ۰ حافظ ۰ دهقان سالخواره چه خوش گفت
 باپسر ۰ گای نورچشم من بجز از کشته ندروی ۰

فراغ دستنی

نان در ابنای یافتن یعنی موجود یافتن ۰ اسباب معاش ۰ نان فلانی
 پخته است یعنی اسباب معاش او را حاصل است ۰ تاثیر ۰ بسکه صاحب دولتان
 را خام می باشد طمع ۰ آنکه در کار جهان خام است نانش پخته است ۰ انوری ۰
 منهای ربع مسکون ز آب روی عدل او ۰ قتنه را پنجاه ساله نان در ابنای یافته ۰
 راضی نیشاپوری ۰ بار جود معجز کلکت که آب ملک اوست ۰ هست موسی عصا را
 نان در ابنای یافته ۰ نظامی ۰ نشستم قاهمی خوانم نهادی ۰ دوم چون
 نان در آبنام نهادی ۰

فرمانبرداری در لفظ اطاعت گذشته

فسق و فجور

سایه پرستی و سایه پرست فاعله از برهان ⑤

فکر و پریشانی

پس زانو نشستن ⑤ بسر زلف صحبت داشتن ⑤ سر در گریبان ⑤ کلیم ⑤
چه نیکوگفت باکردنکشی سر در گریبانی ⑤ که هارا نیز دردل تنگی است جولانی ⑤

فندق بستن فندق کندن

حنا بستن ⑤ ده نیشاپوری ⑤ از سر انگشت حسرت میخورم خونابهها ⑤
کز حنا جانانه فندق بسته بر عذابها ⑤ فغانی ⑤ تا که سر انشت گل کرده خزان
فندق ⑤ کرده چمن پرنگار پنجه دست چنار ⑤

فیض برداشتن

از چیزے گل چیدن ⑤ بر بستن ⑤ بر خوردن از چیزے ⑤ جهاں خوردن ⑤
بررومند شدن ⑤ رنگ داشتن ⑤ رنگ بستن ⑤ میر معزی ⑤ همان به است
که امروز خوش خوریم جهاں ⑤ که دی گذشت و ز فردا پدید نیست جهاں
⑤ نظامی ⑤ به عهد تو بدخواه جان می برد ⑤ بدین عهد و رایت جهاں میخورم
⑤ صائب ⑤ بسیر باغ و بستان احتیاجی نیست عاشق را ⑤ که هم از کار خود فرما
دو شیریں کار گل چیند ⑤ سلمان ⑤ من چه بر بسته ام از لولوی لالی سخن ⑤
کاش چون لاله دهان ساختم بودی لال ⑤ صائب ⑤ بچه تقریب کسے از تو برومند

شود ۰ نه بزاری نه بزور و نه بر زمی آئی ۰ مجیدالدین بیلقانی ۰ فردامنی
 که ننگ و جود است گوهرش ۰ دریا نشسته خشک لب از دامن ترش ۰
 حکیم سنای ۰ اندوه خاک و غم غم بگذار ۰ تا شوی خود رو برخوردار ۰
 تازرت باشد از تو جوید رنگ ۰ چون بوی مفاش از تو دارد ننگ ۰ امیر خسرو ۰
 مراد دل ده که فن سنگی ندارم ۰ ز تو جز خون دل رنگی ندارم ۰

باب قاف

این در لغت فارسی نیامده و اگر یافته شود در اصل غین معجمه بوده یا
 کاف تازی چون قالیچه و قلندر و قند که در اصل غالیچه و غلندر و غند بود و
 در لغت بمعنی تونگر و مرد مستغنی است و نام کوهی برنگ لاجورد که گردا گرد
 عالم واقع شده و عددش صد است ۰

قالب آدمی

مشت خاک ۰ میدان خاک ۰ میدان خاکی ۰ خاک و آب ۰ بازار خاک ۰ بوته خاک ۰
 بوته گل ۰ روضه ترکیب ۰ رصد خاکی ۰ مغاک ظلمت خاک ۰ سفالینه
 خام ۰ صائب ۰ ترا در بوته گل بهر آن دادند این فرصت ۰ که سیم ناقص
 خود را کنی کامل عیار اینجا ۰ نظامی ۰ سفالینه جامی که می بجان اوست
 ۰ نظام ۰ ای خاک چه خوش ظیمنت قابل داری ۰ گلهای لطیف است که در گل
 داری ۰ در مخزن کنت کنز هر گنج که بود ۰ تسلیم تو کردند که در دل
 داری ۰

قادر انداز

قدر انداز ۰ ناخن انداز ۰ قادر دست ۰ آسمان بازمین دوختن ۰

قبق انداز و قباق افگنی چه قبق در ترکی کدو را گویند ⑤ مصرع ⑤ کمان
دیدنی ندیدنی ناخن انداز ⑤ فردوسی ⑤ که من از کشاد کمان روز کین ⑤
بدوزم همین آسمان بر زمین ⑤ میر خسرو ⑤ تیر کزدست چستی و صاف ⑤
برنجستی از بگناه شکاف ⑤ زان خطا باسوار قادر دست ⑤ جسته می جست میرشت
نشست ⑤ ظهور ⑤ کمند قادر اندازان ندارد چین گیرای ⑤ شود گرجه صد
کاکل پریشانم نمی سازد ⑤ زلالی ⑤ یکے آبرو کمانے قادر انداز ⑤ یکے آماج
تیر ترکش ناز ⑤

قبای صورت

جامه صورت ⑤ جامه که تصویرات دران بافته یا نقش کرده باشند صائب ⑤
ز لباس تن برون آنگه نیاز کردن ⑤ که بجامهای صورت نتوان نماز کردن ⑤

قبول کردن و رضا دادن

تن دادن چیزی را تن دادن بچیزی در چیزی ⑤ انگشت بر چشم نهادن ⑤
انگشت بر دیده نهادن و گذاشتن ⑤ بسر و چشم و بسر دیده ⑤ برداشتن ⑤
تن نهادن بر چیزی ⑤ دست بر چشم نهادن ⑤ دست بر سر نهادن ⑤ بر چشم و
بچشم گفتن ⑤ سر در اردن چیزی را ⑤ و گاه فارسیان با چشم و چشم در وقت قبول
امری بزبان رانند تعظیماً لامره ⑤ خواجه شیراز ⑤ گفتم کیم دهان و لب
کامران کنند گفتا بچشم هرچه تو گوئی همان کنند ⑤ ملاطغرا در تعریف
طنبور ⑤ ازو چون نواخته صاحب اصول ⑤ نهاد است بر چشم دست قبول ⑤
قاسم مشهدی ⑤ دیدهش سر گرم استغنا ز راهی می گذشت ⑤ گفتهش دارم
نگاه از فرمود چشم ⑤ خواجه جمال الدین سلمان ⑤ بر قامت بزرگی و اطلس فلک ⑤
می زبید از بزرگی تن دران دهد ⑤ انوری ⑤ پایه قدر ترا از مه نشان ⑤

مي خواستم ۰ گفت او کی در دهد تن بدین خیام تن ۰ مرزا عبدالرزاق
 فیاض ۰ جنون تکلیف کوه و دشت و صحرای کند مارا ۰ اگر تن در دهم آخر
 که پیدا می کند مارا ۰ درویش واله هروی ۰ صبو آمد و زور شوق را دید ۰
 ناداده تنی بکار برگشت ۰ باقر کاشی ۰ باغیر هم پیالیه و همدم نمی شوم ۰
 تن در نمیدهیم عذاب الیم را ۰ تن بکشتن دادم و از رشک میترسم که باز ۰
 اضطراب دل کند شرمندۀ قاتل مرا ۰ بسرم باز به تیغ و تیر آمد ۰ تن می
 دهم امروز که کارم بسر افتاد ۰ سلیم ۰ چو فرمانش مرا زد دست بر پشت ۰
 نهادم چون مژه بر چشم انگشت ۰ خواجه شیراز ۰ بسر و دیده آمدی پیش ۰
 دیدها بر پای خود چه مالیدی ۰ قدمی نه بسر و دیده غمدیده ما ۰ گله
 داشته باشی بسر و دیده ما ۰ ملانظیری ۰ جز محبت هرچه بودم سود در
 محشر نداشت ۰ دین و دانش عرض کردم کش بچیز بر نداشت ۰ غنی ۰
 می کنم هرگاه از جانان نگاه التماس ۰ می نهد بر دیده انگشت التفاتش را به
 بین ۰ نظامی ۰ نهد انگشت بر چشم آن پریش ۰ زمین را بوسه داد و گفت
 سر خوش ۰ سعدی ۰ ستایش کنان دست بر سر نهند ۰

قبر و قبرستان

خاک فراموشان ۰ خاک ۰ زندان خاموشان ۰ کوچه خاموشان ۰ فرجام
 گاه ۰ مزرعه خاک ۰ مسند آسودگان ۰ جگر گل ۰ شهر خاموشان ۰ فردوسی ۰
 بسے دشمن و دوست کردی تباہ ۰ کنون باز گشت ست فرجام گاه ۰ نیم من
 دانه صائب بساط آفرینش را ۰ که در خاک فراموشان کند دنیا فراموشم ۰
 شفیع اثر ۰ مرا از دل غباری نیست از خاک فراموشان ۰ که بے مانع در آنجا
 می توان خاک بر سر کردن ۰ حکیم سنای علیه الرحمہ ۰ یکی از چشم دل بنگر
 به آن زندان خاموشان ۰ که تا یاقوت گویا را بتابوت از چه سان بینی ۰ سر

زلف عروساں را چوشاخ نسترن یابے ۰ رخ گلرنگ شاهان را برنگ زعفران بینی ۰
 چه نازش باید و نالش به اقبالی واد باری ۰ که چون برهم زنی دیده نه این
 بینی نه آن بینی ۰ حافظ ۰ گرچه بیوی وصلت در حشر زنده گودم ۰ سر
 بر نیارم از خاک از روی شرمساری ۰ نظام ۰ آنکه مارا ز خلوت تا بود ۰ می
 کشد تابجلوه گاه و جود ۰ هم تواند بامر کن فیکون ۰ کارد از گوشه لحد
 بیرون ۰

قدم رنجه شدن

دامان رنجه شدن ۰ ظهوری ۰ از کمان گوشه آبروی تو یک تیر نجست ۰
 که بپرسیدن دل رنجه نشد دامانش ۰

قې معشوق

نخل ۰ نهال ۰ سدره ۰ نیشکر ۰ سنان ۰ عصا ۰ شعله ۰ خدنگ ۰
 مینا ۰ چوب چینی ۰ سرو ۰ سرو بلند ۰ سرو سہی ۰ سرو ناز ۰ آرزوی
 دراز ۰ عمر دراز ۰ الف ۰ آرام جان ۰ شمشاد ۰ عمر عزیز ۰ صنوبر ۰
 طوبی ۰ عرعر ۰ تازہ بہار ۰ مصرع بر جسته ۰ مصرع موزون ۰ آتش باند ۰
 قیامت ۰ یک نیزه از تشبیهات اوست و فتنہ زای ۰ فتنہ خیز ۰ دلکش ۰
 ولارای ۰ دلجوی ۰ دلفریب ۰ رعنائی سرکش ۰ شوخی پناہ ۰ معشر پناہ ۰
 جامہ زیب ۰ موزون ۰ کشیدہ ۰ افراختہ ۰ بلند ۰ بالائی بلند ۰ مستطیل ۰
 نازک ۰ ناز آفرین ۰ چست ۰ چالاک ۰ جلوه ساز ۰ خمیدہ ۰ خم خوردہ ۰
 خم شدہ ۰ سبک ۰ جولان از صفات اوست ۰ حافظ علیہ الرحمہ ۰ باقوت
 جان فزایش از آب لطف زاہدہ ۰ شمشاد خوش خرامش از ناز پروریدہ ۰ لفظ
 فصیح و شیرین و قد بلند و چابک ۰ روی لطیف و نازک چشم خورش کشیدہ ۰

رتبت دانش حافظ بفلک بر شده بود • کرد غمخواری بالای بلندت پستم •
 خان آرزو • تا کرده قباى محرماني • میثاي قدش خمار دارد • آه است
 که دارم بدل زار دگر هیچ • کردم الف قد تو تکرار دگر هیچ • و بعضی در
 تر جیم قامت بر الف چنین گفته اند • وصف قدت به الف چون کنم ای آب
 حیات • که الف ساکن وقد تو بود خوش حرکات • صائب • چشم دوجہاں والہ
 این قامت رعناست • خوش حلقہ ربائیست قد همچو سنازش • زمانای مشہور •
 بر بیاض چشم دارم مصرع قد ترا • رتبۂ طبع بلند از انتخابم روشن است •
 معز فطرت • نہال ناز پروردش تبسم بار می آرد • چہ صلحے بانمک رو دادہ
 امشب چوب چینی را • ظہوری • خلد از رخ تو شکفتہ تر نیست • باقدر تو
 سدرہ آن قدر نیست • سنجہر کاشی • گفتم کہ قدے راست کنم بخت نگون شد •
 گوی فلک خم شدہ جایی بکمی بود • صائب • چون تیر ہر کہ راست کند قد
 بریں بساط • باقامت خمیدہ رون چو کمان بخاک • تانہال تو قد از گلشن
 تقدیر کشید • سرو را فاخذہ از طوق بزنجیر کشید • قاسم مشہدی • ز قہری
 کی تواند سرو دم زد پیش بالایش • کہ از بال پری قدمی کشد سرو دل
 آرایش • کاہم • زہے بعشق رخت کار شمع سربازی • زنسبت قد تو سرو در
 سر افرازی •

قدم از جان برآوردن

کنایہ از ترک جان گفتن و قدم بر سر کار خود نهادن کنایہ از مقصد و
 مطلب و مراد خود گذاشتن باشد •

قدم خاک

کنایہ از زمین ست •

قربان شدن و قربانی و نثار کردن

بگرد سر کسی گردیدن • بگرد سر رفتن • بگرد فلان کسی رفتن • برگرد
 گردیدن • بلا چسبیدن • بلا گردان گشتن • سر افشاندن • فدا کردن •
 بیت • ز نام و نامه تو یافتیم عز و کرامت • هزار جان گرامی فدای نامه و
 نامت • حافظ • کشیدم در برت ناگاه و شد در تاب گیسویت • نهادم بر
 لب لب را و جان و دل فدا کردم • گفتمی نمی رود ز سر کوی تو وحید •
 او می رود بگرد سرت چون نمی رود • ملک قمی • بر گرد فسون سازی نیرنگ تو
 کردم • قربان سر آشتی و جنگ تو کردم • صائب • بے بلا گردان خطر دارد
 ز چشم شور حسن • وای بر شمع که راند از نظر پروانه را • فوقی • شکر
 می شد لب او را بلا چسبیدن • که حرفش بود همچون نام شریں • ملا قاسم
 مشهدی • هر کس که نه امروز سر در دهش افشاند • فردا نتواند که سر از ننگ
 بر آرد • ظهوری • سرت کردم ای مطرب خوبی • که مرغوا موی و مرغوا
 گوی • عالی مصرع • گشت داه تو بلا گردان تو • مصرع • هزار جان مقدس
 فدای دیدارش •

قرار گرفتن در جای

جای گرم داشتن • جای گرم کردن • میلی • ایام چون فتیله داغ
 تمام سوخت • تا همچو شمع پیش تو جا گرم کرده ام • باقر کاشی • گرد
 دل کردم که بازار وفا را گرم کرد • آنقدر به نشست دو آتش که جارا
 گرم کرد •

قرض کردن و دادن

وام دادن و گرفتن • دست گردان • بعربی اقراض بر وزن افعال
 قال الله تعالی واقرض الله قرضاً حسناً واقراض بر وزن افتعال گویند اقترضت منه

قرض گرفتم از روی و از کسی وام خواستن و استقراض بروزن استفعال گویند استقرضت
 من فلان یعنی خواستم از فلان قرض را و دست گردان نکنم بے رخ جانان ساغر و
 قرض بے وجه چو افتاد بلامه باشد و سعید اشرف و گرفتم از کف ساقی پیاله
 زریں و چو مفلسی که بگیرد بدست گردان زر و قلندر و می پردرنگ
 از رخ من از پیام قرضخواه و سنگ مینای دام گردد سلام قرضخواه و لادری و
 قرض و از مرتبه مردمی انداخت مرا و یسکه این راه گران بود سبک ساخت
 مرا و که بگوش من رسد بانگ سلام قرضخواه و می رود هوش از سرم گوی
 چونام قرضخواه و

قرآن مجید

ام الكتاب و فرقان و حبل المتین و حاجت استوار و شمع الهی و
 گنج الهی و چراغ هدایت و چراغ شرع و عروة الوثقی نیز کنایه از کلمه شهادت
 از تفسیر حسینی و چارم اصطراب زیرا که قرآن مجید کتاب چهارم است بعد از
 توریت و انجیل و زبور از مصطلحات و هفت قازم و رشیدی و رباعی و فیض
 ام الكتاب پروردش و لقب اُمی خدا ازان کردش و لوح تعالیم ناگرفته بمر و
 همه ز اسرار لوح داده خبر و مولوی معنوی و اهل قرانند اهل الله بس و
 اندر ایشان کی رسد هر بوالهوس و اهل باشد جنس و جنس این کلام و نیست
 جز مرغی که بر پر دزدام و هر که اندر دام نفس است و هوا و اهل شیطانست
 نی اهل خدا و بیت و خدایت لشکری داده زقرآن و پس آنکه قلب آن
 لشکر زیس و

قرمزی روز

کنایه از شفقی است که پیش از طلوع آفتاب و بعد از صبح بهر رسد و

قرصی گرم و سرد

کنایه از نیرین است که آفتاب و ماه باشد از برهان *

قزا غند و قزا گند و قزا گنگ

جامه را گویند که در حشو آن ابریشم و پنبه نهند و آجیده کنند و روز جنگ

پوشند و انرا خفتان گویند *

قسم خوردن مصحف

جامه و قباي مصحف پوشیدن * قران فرو خوردن * مصحف فرو خوردن * شانه تكلو * نه جيب عشق چاك كرده ام كه بترس * قباي مصحف اگر پوشم اعتقاد كند كس * تاثير * دور خط هم كس وفا باور ازان دلبر نكرد * جامه از مصحف رخش پوشيد كس باور نكرد * شاني بتر ك عشق تو سوگند ميخورد * باور مكن اگر همه قران فرو خورده * سعيد اسرف * عارضش را زخم كردي باز منكرمي شوي * جاي دندان است پيدا مدعي مصحف مخور *

قصه کوتاه و کوتاه

القصه * سخن مختصر * سخن کوتاه * الحاصل * این کلمات را دقتی

گویند که خواهند سخن را بی پایان رسا نند و مجمل بیان نمایند *

قطره زدن و کردن

قطره کشیدن و فشاندن کنایه از دریدن و سعی کردن مرادفات این در جلد

و نه ز گذشت * طغرا * هر طرف بسیار گرم قطره در راه طلب * لیکن از دریا

ندیدم بهره جز سیلاب کم ⑤ صائب ⑤ نیست آسان پنجه باعشق قوی بازو زدن
 ⑤ قطره در زیر بار بحر می کشید ⑤ سالک یزیدی ⑤ برادر دوست چوسالک
 شدیم قطره فشان ⑤ نشان آبله در راه جستجو شستیم ⑤

قفل بستنی

قفل ریختن ⑤ قفل افکندن بمعنی ⑤ قاسم مشهدی ⑤ بریز تا آب دل
 قفل برشراره آن ⑤ چودانه گل نکند گوهر خزانده ما ⑤ عالی ⑤ عهد را تهنیت نو
 گویم ⑤ روزه را قفل بزند آن نکند ⑤

ققنسی

بلغت رومی مرغی است بعایت خوش رنگ و خوش آواز گویند منقار
 اوسمصد و شصت سوراخ دارد و در آوای بلند می مقابل باد نشیند و صدا های
 عجیب و غریب از منقار او بر آید و بسبب آن مرغان بسیار جمع آیند از آنها
 چندین گرفته طعمه خود سازد گویند هزار سال عمر کند و چون باخراید همزم
 بسیار جمع سازد و بر بالای آن نشیند و سرودن آغاز کند و مست کرد و بال برهم
 زند که چنانکه آتشی از بال او بجهد و در همزم افتد و خود با همزم بسوزد از
 خاکسترش بیضه پدید آید ⑤

قلم

ترک سیه عذار ⑤ رومی زنگی جبین ⑤ سیه بادام ⑤ گنگ سخن چین ⑤
 طوطی زرین قفس ⑤ ماهی مشکین زبان سند این در انگست گذشت ⑤ مثنوی
 معنوی ⑤ دست اطفش نسخه عالم و حکم ⑤ بی قام در صفحه دل زد رقم ⑤

علم اهل دل نه از مکتب بود ۛ بلکه از تلقین خاص رب بود ۛ کلیم ۛ چون
 قلم دارم سر تسلیم را در زیر تیغ ۛ هرکسم سر میرند گوئی که خط باطم ۛ
 قلم به نیک و بد خلق در ازل رفتست ۛ بگفتگوی خلایق دگر نخواهد شد ۛ

قلقل مینا

عطسه شیشه ۛ خنده می ۛ خنده شراب و صبا ۛ خنده شیشه مینا و
 صراحی ۛ خنده جام و ساغر ۛ تبسم مینا ۛ سلیم ۛ افروخت از تبسم مینا
 ایام ما ۛ ترشد زخندهای صراحی دماغها ۛ صائب ۛ ازخنده صالح کن
 بخموشی که می شود ۛ قالب تپي زخنده بسیار شیشه را ۛ آتش فتد زگریه
 ساغر بجان مرا ۛ آید بگوش خنده مینا گران مرا ۛ کلیم ۛ بے مصلحت ساقی
 این دور نباشد ۛ گر گریه شیشه است و گر خنده جام است ۛ

قلعه بے در

کنایه از زن بکر و نیز نام قلعه است که واقع است بالای کوه شیراز ۛ
 اول اشرف ۛ خویش را بهرچه وابسته دختر کردن ۛ نفس را بندی این قلعه
 بیدر کردن ۛ

قلندر

عبارت از ذاتی است که از نقوش و اشکال عادت و آمال بے سعادت
 مجرد و باطفا گشته باشد و بمرتبه روح ترقی کرده و از قیود تکلیفات رسمی و
 تعریفات اسمی خلاص یافته و دامن و جود خود را از همه در چیده و از همه
 دست کشیده بدل و جان از همه بریده و طالب جمال و جلال حق شده و بدان
 حضرت رسیده و اگر ذره بکونین و اهل آن میله داشته باشد از اهل غرور است

نه قلندر و فرق میان قلندر و ملامتی و صوفی آنست که قلندر تجرید و تفرید بکمال دارد و در تخریب عادات و عبادات کوشد و ملامتی آنرا گویند که کم عبادت از غیر کند و اظهار هیچ خیر و خوبی نکند و هیچ شر و بدی را نپوشد و صوفی آنست که اصلاً دل بخلق مشغول نشود و التفات برد و قبول ایشان نکند و مرتبه صوفی از هردو بلند تر است زیرا که ایشان با وجود تفرید و تجرید مطیع و پیرو پیغمبر اند و قدم بر قدم ایشان می نهند ⑤

قمر

ابن اللیل ⑤ برید فلک ⑤ پردار فلک ⑤ ترک حصاری ⑤ پشتر سیمایی ⑤ حلقه سیمین ⑤ حلقه سیمین ⑤ خاتون فلک ⑤ خاتون شبستان فلک ⑤ خاتون جهان ⑤ خاتون یغما ⑤ خنک شب آهنگ ⑤ سراج المساکین ⑤ سیمین فواره ⑤ شاه انجم ⑤ شاه زنگ ⑤ شاه شام ⑤ طشت سیمین ⑤ عروس عدن ⑤ قرص سیمین ⑤ گوشه جام شکسته ⑤ گوی سیمین ⑤ مرغ شب ⑤ مهره سیم ⑤ آئینه رو لاله ⑤ پستان شب ⑤ طاس سمیگون ⑤ طارس شب پیما ⑤ چشم شب ⑤ مانگ ⑤ ماه از برهان و مصطلحات بهار عجم ⑤ عصفری گوید ⑤ بگرمی بران کوکبه بانگ زد ⑤ کزان بانگ تب لرزه بر مانگ زد ⑤ فردوسی ⑤ چو نرشاه به نشست بر تخت عاج ⑤ فروغ از تو گیرد همین مهر و ماه ⑤ نظامی ⑤ چو خاتون یغما بخلخال زر ⑤ ز خرگاه خاور بر آورد سر ⑤ عمید بوبکی ⑤ فرمود بخاتون جهان از شب و از روز ⑤ دو خادم چالاک لقب رومی و هندی ⑤

قناعت و توکل کردن

خاک دیوار خوردن ⑤ زبان بر دیوار مالیدن ⑤ به آب و دانه خویش ساختن ⑤ گنج الهی ⑤ بخشک و تر ساختن ⑤ دامن قناعت بدست آوردن ⑤ بتلخ و ترش رضا دادن ⑤ مخلص کاشی ⑤ قناعت مرد را در هردو عالم معتمد

دارد • به نقش کم اگر سازد کسی دیگر چه غم دارد • انتخابی • باقناعت
 هر که می سازد تو نگر می شود • چون بخشک و تر بسازد قطره گوهر می شود •
 قلندر • بچشم ژرف نگاهان عزیز تر باشد • هر آنکه ساخت چو گوهر بآب دانه
 خویش • لا ادري • دنیا اگر دهند نه جنیم ز جای خویش • من بسته ام
 حنای قناعت بپای خویش • بیت • ساوک و راه معنی را توکل باید و
 تقوی • توکل مرآب راهست و تقوی توشه ره رو • نظم • از سببها بگذر و
 تقوی طلب • تا خدا روزی رساند بے سبب • حق ز جای بخشدت رزق حلال • که
 نباشد در گمان و در خیال • صائب • چراغ زندگی را می کند مستغنی از روشن •
 زبان خویش چو خورشید بر دیوار مالیدن • مسیح • آنانکه ملک فقر و قناعت
 گزیده اند • از شهر بند حادثه بیرون نشسته اند • صائب • قناعت کن بدان
 خشک تابه آرزو گردی • که خواهشهای الوان است نعمتها الوان را • لا ادري •
 برونک لاله دامان قناعت گر بدست آید • دهان سگ بگردن خلق را چاک
 گریبانها •

قوسی قزح

آژ فنداک • سد کیش و سد کیش از برهان • کمان بهمن • کمان رستم •
 کمان سام • کمان شیطان • کمان چرخ • کمان رنگین • سلیم • خدنگ
 حمزه بجز قصد اهل دین نکند • حذر که ابروی خوبان کمان شیطان است •
 خاقانی • ابر آمده از هر طرف رنگین کمان کرده بکف • اسدی • کمان آژ فنداک
 شد زاله تیر • گل همنچه پیکان زره آبیگر

قوت و توانائی

آسمان بر زمین دوختن و باز زمین دوختن • بازو شکن • پشت بر کوه
 بودن و داشتن پشت بر دیوار بودن • تن و نوش • جبه شیر دریدن • جگر

دریدن ۰ جگر کردن ۰ دست نمودن ۰ نظامی ۰ ترنگ کمانهای بازو شکن ۰
 بسے خلق را برده از خویشتن ۰ مخلص کاشی ۰ باعاشقان نسازد سنگ جفای
 این قوم ۰ دارند پشت بر کوه از ساخت جانی خویش ۰ صائب ۰ شوخه که
 دارد از دل سنگین بکوه پشت ۰ می دید کاش صائب در خون طمیده را ۰

قوی و قادر بر هر چیز

آهنین چنگال ۰ آسمان صفت ۰ بازو شکن ۰ زور ناک ۰ زور مند ۰
 زور دار ۰ زوری ۰ نیرومند ۰ ساخت زور ۰ شیر دل ۰ شیر مرد ۰ شیر
 افکن ۰ شیر پولادخای ۰ گرگ سیمین سم ۰ قوی پشت ۰ میر خسرو ۰ کور
 اگر چند بود نیرومند ۰ یابدستش گرفت یا بکند ۰ سعدی ۰ سست بازو بجبهل
 می فکند ۰ پنجه بامرد آهنین چنگال ۰ خسرو ۰ زینسان که نازک می زند
 چشم شکار انداز او ۰ بسیار مرد شیر دل گردد شکار ناز او ۰

قیامت

این در فارسی بمعنی نهایت و بسیار و کار عجیب مستعمل می شود چنانچه
 فلان طفل قیامت شوق است ۰

قیصر

این لقب پادشاهان روم است هر کسیکه باشد بدانکه بزبان رومی قیصر آن طفل
 را گویند که مادرش پیش از آنکه او را زاید خود بمیرد و شکم مادرش را بسگافند
 و آن فرزند بیرون آید چون اول پادشاهان قیصره که آعطوس نام داشت اینچنین
 بوجود آمده بود بنابر آن بدین اسم مسمی گشت و از آن روز هر پادشاه روم را قیصر
 گویند از برهان ۰

باب کاف تازی

این حرف برای چند معنی آید اول برای بیان و آن برای یاء صفت و اسماء
 اشارت آید و مصرع گئے که یک ورقش آبروی نه چمن است و گاهی این کاف
 از یای تو صیغی بفاصله افتد چنانکه و جودی دهد روشنائی بجمع و که سوزیش
 در سینه باشد چو شمع و گاهی حذف هم باشد مثال آن و ماه من گفتا مکن
 هرسو نظر گفتم بچشم و سوی من بین و مبین سوی دگر گفتم بچشم و گاهی
 در آخر مصرع ساکن هم آید چنانچه نگرود دردمن به از دوا تا که و نپرسی
 حال من ای آفت جان و دوم برای معنی تعلیل که آن برای اظهار علت مدعا
 می آید و قایم مقام زیرا که بود مثال آن مصرع و جفامکن که جفارسم دلربائی
 نیست و سوم کاف مفاجات و این فجایه نیز گویند و معنی ناگه دهد چنانچه و
 لشکر اسلام چو انجا رسید و بود زمین تشنه که دریا رسید و چهارم کاف نتیجه
 و ترتیب فایده و تفریعه نیز نامند چنانکه درین عبارت که چهل سال مشق
 کردم که خط من شانه پیدا کرد مثال دیگر چنانکه درین مصرع و ای بے خبر
 بکوش که صاحب خبر شوی و پنجم کاف عطف چنانکه در ابتدای مصرعه ثانوی
 اینست و ای بسا اسپ تیزرو که بهاند و که خرننگ جان بمزل برد و ششم کاف
 ربط و آن اکثر برای ربط میان دو جمله و میان مبتدا و خبر واقع شود مثال آن و گفتم
 که دام گفت که پرخون کنمش و گفتم چشم گفت که چپکون کنمش و هفتم کاف
 کدامیه و این در محال استفهام و آید استفهام سه قسم است انکاری و تقریری
 و استخباری مثال انکاری و که می گوید که بر عزم سفر بست و بقتل عاشق مسکین
 کمر بست و تقریری و که بر فرورد هر بامداد مطلع صبح و که بر فرورد هر شب بصد صبح
 شفق و مثال استخباری و مصرع و فراق و هجر که آورد در جهان یارب و کاف استفهام
 باشباع نیز می آید چنانچه درین بیت و گر سر قتل من مسکین بداری راست گو و جز
 تو کافر خصم جان عاشقان زار که و باید دانست که مردم ایران کاف استفهام را باشباع
 کسره خوانند و هندیان مجهول هشتم کاف تفصیل و آن معنی بلکه دهد چنانکه و

نه من بران گل عارض غزل سرایم بس • که عندلیب تو از هر طرف هزارانند •
 نهم برای تردید که حافظ فرماید • اگر تو زخم نهی به که دیگری مرهم • و گر
 تو زهر دهی به که دیگری تریاک • دهم کاف بمعنی از چنانکه سعدی اگرید •
 ترک احسان خواجه اولی تر • که تقاضای زشت قصابان • یازدهم کاف
 هرکه چنانکه • دگر کشور آباد بیند بخواب • که دارد دل اهل کشور خراب •
 دوازدهم کاف تصغیر و آن در آخر کلمه آید و ماقبلش مفتوح باشد چون مرغک
 و جولک و تبک سیزدهم کاف برای تحقیر چون مردک چهاردهم کاف برای تعظیم
 چنانکه بهترک و خوشترک پانزدهم کاف برای ترحم چون طفلک و مامک شانزدهم
 کاف برای بمعنی تائید و آن مانند کاف تعلیل است و فرق میان هر دو همین است
 که مابعد این برای تائید ماقبلش باشد چنانکه درین بیت • محبت را پس از
 قطع محبت لذت باشد • که شاخ نخل پیوندي به از اول ثمر دارد • ناصر علی
 گوید • محبت کی رود گر استخوانم توتیا گردد • که از سائیدن صندل کجا
 نقصان رسد بورا • هفدهم کاف تشبیه و آن در فارسی معنی چنانچه دهد •
 چنان میخورد زنگی خام را • که زنگی خورد مغز بادام را • و از همین قسم
 است کاف بمعنی همچو • نیست در جنگ سلحدار که او • نبود هیچ و غادار که
 او • صاحب جواهر الحروف نوشته که گاهی کاف تشبیه در آخر کلمه ساکن واقع
 می شود چنانچه بیدرک بمعنی دردیکه مانند تیر و جوال دوزمه خلد و خشک
 بمعنی پارچه چهار گوشه که زیر بغل جامه و میان پایجامه دو زند چرا که مشابه
 بخشت باشد و در عربی کاف تشبیه بر اول کلمات عرب مفتوح می آید و آن کلمات
 را مجرور می سازد چنانچه درین شعر • فطوبی لباب کبیت العتیق • حوالیه
 من کل فج عمیق • هیزدهم کاف خطاب و آن در آخر کلمات عربی مضاف الله
 واقع شود چنانکه کاف الله معک و گاهی کاف خطاب مفعول واقع شود و معنی ترا
 دهد چنانچه حماک الله و جزاک الله و گاهی کاف خطاب بمعنی خود آید چنانچه
 کما اثنیست علی نه سک • نوزدهم کاف فاعل و آن در فارسی کمتر آید چنانچه گوزک
 بمعنی گوز کهنده بستم کاف مفعول نسبت نوشته چون چوشک بوار معروف گوزة لوار
 دار منسوب بچوشیدن که بمعنی مکیدن است و پردک بمعنی نغز و چیستان بخذف

های مختفی و کودک منسوب بکردک که بمعنی فضله و نجاست است بست و یکم
 کاف زاید چنانکه در لفظ جز که موادی دوم فرماید ⑤ که چنین بنماید و که ضد این ⑤
 جز که حیدرانی نباشد کار دیں ⑤ جامی فرماید ⑤ این شور و اضطراب که چه ⑤
 و ازین قسم است کاف برای تکیه کلام چنانکه مثالش از زلالی ⑤ نخواهم جان آزو
 بابرگ گردد ⑤ که می ترسم که شادی مرگ گردد ⑤ درین بیت مقصود کاف
 ثانی در مصرع ثانی است ⑤ مثال دیگر در زیادت کاف بمصرع چهارم این قطعه
 هاتفی ⑤ طرازنده داستان کهن ⑤ چنین شد حلی بشد بکر سخن ⑤ که از
 فراقبال شاهنشاهی ⑤ که از فتنه شد آن ممالک تهی ⑤ و زیادت کاف در اواخر
 آسماهم آید چنانچه کفک آب بمعنی کف آب و جز آن وزلو و زاوک و رکوک
 و گاه بعد و قبل لفظ تا بهر دو صورت زاید باشد ⑤ بست و دوم کاف تمثیل
 چنانچه درین بیت ⑤ می لعل گون از بط سر نگویند ⑤ روان همچنان کز بط کشته
 خون ⑤ بست و سیوم کاف تعریف ای بمعنی معرفه و صفت چنانچه سعدی فرماید ⑤
 درین بوم حاتم شناسید مگر ⑤ که فرخنده خوی است نیکو سیر ⑤ بست و چهارم
 کاف دعا چنانچه سعدی فرماید ⑤ مرا حاجی شانه عاج داد ⑤ که رحمت
 بر اخلاق حاج باد ⑤ بست و پنجم کاف نفی و این تفصیل و استقفا میهم
 گویند زیرا که معنی نفی و تفصیل و استفهام که هر سه آوو مستفاد می شود ⑤
 جوی مشک بهتر که یک توده گل ⑤ مثال دیگر مصرع ⑤ خزینه تهی به که
 مردم برنج ⑤ مثال دیگر چنانچه سعدی فرماید ⑤ شرف نفس بجود است و
 کرامت بسجود ⑤ هر که این هر دو ندارد عدمش به که و جود ⑤ بست و ششم
 کاف صله بمعنی کسی مثالش درین عبارت هر که بامن دوست است من دوست اویم
 یعنی هر کسیکه بامن دوست است ⑤ بست و هفتم کاف بمعنی اگر ⑤ چه کم
 گردد که سوی عاشق زار ⑤ کنی از لطف ای بدخو نگاه ⑤ بست و هشتم کاف
 بمعنی هر که یعنی شرط چنانچه ⑤ گفته بودی که بیایم که بجان آئی تو ⑤
 من بجان آدمم اکنون تو چرامی می زای ⑤ بست و نهم کاف بمعنی هم چنانچه
 درین بیت ⑤ اعتمادی بوفای منت ای کافر نیست ⑤ گر همه وحی بیاید که ترا

باور نیست ⑤ مثال دیگر ⑤ هر سوخته جانے که بکشمیر در آید ⑤ گر مرغ
 کباب است که بابال و پر آید ⑤ سی ام کاف بمعنی کس چنانچه درین بیت ⑤
 هر که را مستی ازان نرگس چادو باشد ⑤ اختر سوخته اش دیده آه و باشد ⑤ سی و یکم
 کاف معترضه ⑤ چشم بد اندیش که بر کند باد ⑤ عیب نماید هنرش در نظر ⑤
 سی و دوم کاف بمعنی قلت مثالش ⑤ اندک اندک بهم شود بسیار ⑤ دانه دانه
 است غله در انبار ⑤ سی و سوم کاف بمعنی تا مثال آن سخن زیاده از حد خود
 نخواهم گفت که مردم عیب من کنند و بدانکه این کاف عربی بalf بدل شود چون
 کالفته بمعنی آشفته و بلام چون تارک و تارل بمعنی گاؤ و خر جوان و کوچ و کوچ
 بمعنی احول و بمیم چون بشک و بشم بفتح موحده بمعنی شبیم و بها چون
 تارک ⑤ و تاره بمعنی فرق سر و چکارک و چکاره نام پرندۀ و بخای معجمه چون
 ساما کچه و ساما خچه بمعنی سینه بند زنان و بغین معجمه چون گزگاؤ
 و غزگاؤ ⑤

کاج و کاش و کاشکے

بمعنی افسوس و تأسف که کلمه تمنی است بعربی لیت خوانند و آنرا بیشتر در
 طلب چیزی یا کردن کاری بطریق آرزو گویند ⑤

کار مشکل پیش نهان

خار در راه نهادن ⑤ خار چیدن ⑤ خار در راه شکستن نیز کنایه از
 محظوظت راه کردن خواه برای خود و خواه برای دیگرے ⑤ والہ هردي ⑤ زقاطعان
 طریق ایمنیم که دوری راه ⑤ نهاده در ره شان خار و کرده بیخطریم ⑤ نظامی ⑤
 مرا تا خار در ره می شکستی ⑤ کمان در کار ده ده می شکستی ⑤ چو کارم را
 بر سرای فگندی ⑤ سپر بر آب رعناي فگندی ⑤

کار کل شمع

دودینکه بر سر شمع باشد ۛ زلالی ۛ سوی بزم ایاز آمد باین جمع ۛ
پزیشان تر ز چین کاکل شمع ۛ

کار عمده کردن

زیج در کار بستن ۛ رصد بستن ۛ تاثیر ۛ زیج در عشق چو من کس
نمواند بستن ۛ من ز تبریزم اگر خواجه نصیر از طوس است ۛ می توانم بست
در دائی همایت رصد ۛ فال افزا می زند از گردش اختر صرم ۛ

کار دیگر سالار در هر صنعتی

آتش و آتشی دست ۛ آتشی پنجه ۛ صائب ۛ هرچه هر کس را بود
در دل تصور می کند ۛ این چنین نقاش آتش دست در عالم کجاست ۛ

کار افتادن و کار داشتن

گنایه از کسی معامله داشتن و معامله افتادن ۛ واه هروری ۛ سخن اگر
از قید عاشق پروری آزاده است ۛ عشق میداند چه باید کرد کار افتاده است ۛ
خواجه اصفی ۛ گر بجان کار من افتد ملامت مکنید ۛ که منم عاشق و این
کار مرا افتاد است ۛ رضی دانش ۛ ما را همیشه چون دل ما بیقرار داشت ۛ خط
گر نمیرسید بها حال کار داشت ۛ ظهوری ۛ ذوق حسنش بر تماشای گل رخسار
داشت ۛ گر نمی بردند زود آئینه باخود کار داشت ۛ

کار از کار گذشتن

کار از هم گذشتن یعنی از چاره و تدبیر گذشتن کار ۛ آب از سر گذشتن ۛ
بیت ۛ ای کار ساز خاق بفریاد من پرس ۛ زان بیشتر که کار من از کار بگذرد ۛ

مرزا محمد قلی ◊ گر چنین خون دل از دیده پرزم گذرد ◊ دیده برهم خورد
و کار دل از هم گذرد ◊

کاه پارینه بیان دادن

کاه کهنه به یاد دادن کنایه از لاف زدن و حکایات و سخنان گذشته گفتن ◊

کافور خوردن و کافور خوار

کنایه از زایل شدن رجولیت ◊ کلیم ◊ زمغز دشمن کافور داده گردون را ◊
که روز صلح نگردد بفتنه آبستن ◊ نظامی ◊ چوبالشکر فور کردم فبرد ◊ ز
مردانگی فور کافور خوردن ◊ بر آمد ز کوه ابر کافور بار ◊ مزاج زمین کشته
کافورخوار ◊

کاغذ بان

کاغذ هوای ◊ کاغذ اطفال ◊ بان برگ ◊ مرغ کاغذی یعنی کاغذیکه
اطفال بر ریمان بسته بهوا سر دهند ◊ خالص ◊ چو مرغ کاغذی سر رسته دل را
بطفی ده ◊ که گر صد بار اندازد بخاکش باز بردارد ◊ شوق پروازی که من
بازنامه خود دیده ام ◊ دیده ام آخر که مرغ کاغذی خواهد شدن ◊ مخلص کاشی ◊
زاهد ز خفت عقل خود را بمعراج ◊ گر ریمان دهدش چو کاغذ هوای ◊
نصیرای همدانی ◊ ز بس گداخته عشقم بزور رسته آه ◊ سبک چو کاغذ اطفال بر
هوا رفتم ◊ غنی ◊ کسیکه عشق بود روز اول افتادش ◊ کتاب حرف هوای
است کاغذ بادش ◊ مقیمای نیشاپوری ◊ نو آموز حیا طفلی که در دام غم
دارد ◊ رو بر عالمی بر بان کاغذ باد میدارد ◊ طالب کلیم ◊ چه حاجت

است بقاصد که نامه های کلیم ۰ بدست آه روان همچو کاغذ باد است ۰ سعید
 اشرف ۰ چنان شد هوا تر ز فیض سحاب ۰ که شد کاغذ باد کشتی آب ۰
 طفل اشکم کرده دیگر کاغذ باد آورد ۰ عاقبت بر باد خواهد رفت اور اق دام ۰
 صائب ۰ نگرود تا گره در تار زلفش دل ز خاموشی ۰ چو کاغذ باد هو فرد از
 کتاب زندگی باشد ۰

کاغذ

آئینه سکندر ۰ برف خشک ۰ چین ۰ روز ۰ روم و رومی ۰ کافور
 خشک ۰ عذار قمری ۰ عاج ۰ گل بادام ۰ ماه ۰ لعاب گاؤ ۰ میدان عاج
 کنایه از کاغذ سفید ۰ بدر چاچی ۰ رفت بیک تاختن از حبشه تا بچین ۰
 داد بکافور خشک طباة زر مشک تر ۰ خامه ز دست تو ریخت ابر ز آب حیات ۰
 برگ بنفشه دمید گرد عذار قمر ۰ وگر آن ماهی زرین کشد بحر گفت در بر ۰
 روان بر روی برف خشک ابر توشود باران ۰ کلیم ۰ منکه کاغذ از قلم شناسم ۰
 از آشفته گی ۰ میروود قاصد چه بنویسم چه حرف انشا کنم ۰

کاوه دادن اسپ

عنان گردش ۰ طالب آملی ۰ اینک بخطاب آمدن از وادی عیبست ۰ از
 شیوه عنان گردش شبرنگ سواد است ۰

کاه اگر از تو نیست کدبان از تست

مثنی است مشهور یعنی اگر طعام از تو نیست از غیر است شکم خود از تست
 چرا بر سیر میخوروی از امتلا خواهی مرد ۰ میر الهی همدانی ۰ بسیار منخور

که نان هراسان از تست ۛ بر خویش ترحمی که این جان از تست ۛ دیک شکم
از طعام لبریز مکن ۛ گر کاه نباشد از تو کهدان از تو تست ۛ

کبوتر دو بامه

کبوتر دو بامه ۛ قطره زن ۛ هرجای ۛ هر زه گرد ۛ هر زه کار ۛ
سگ پاسوخته ۛ پاسوخته ۛ بے سکون ۛ این همه کنایه از شخصی که بر یکجا
و یک کار قرار نگیرد سناجر کاشی ۛ جای نمیرود ز در و بام این حرم ۛ نی زان
کبوتران دورنگ دو بامه ام ۛ شانی سگ پاسوخته بود بتان را ۛ ادشب به تمنای
درت صید حرم شد ۛ ظهوری ۛ از ذره اگر کمترم از گرم روانم ۛ خورشید
درین ره چو من سوخته پا نیست ۛ تاثیر ۛ یک دل اسیر شیوه هر جای
تو نیست ۛ مستانه جاوه کن و ماراز مابرار ۛ

کد خدا

بمعنی صاحب خانه باشد چه کد بمعنی خانه و خدا بمعنی صاحب آمده و
در اصطلاح و عرف شخصی را گویند که کار سازو مهم گذار مردم باشد و بادشاه را
هم کد خدا گویند و مردی را نیز گویند که زن داشته باشد و کدیور نیز بمعنی
صاحب خانه آمده از برهان ۛ

کرسی نشین کردن حرف

بر کرسی نشائیدن و نشستن حرف و جز آن کنایه از جهد دعوی خود بر آمدن
و حرف خود را راست ساختن و راست شدن ۛ میر اسدالله عربیان ۛ نظر بر پایه مرش
خموشی می توان گفتن ۛ سخن هر حا که بو کرسی نشیند بر زمین افتد ۛ

تاثیر نوای ⑤ راستی سرمایه صاحب کلامی کن ⑤ بکرسی گفته های خویش را
بنشان و شاهي کن ⑤

کر و نانشوا

آگنده گوش ⑤ سیماب در گوش ⑤ سیماب در گوش انباشته و برین قیاس
سیماب در گوش ریختن ⑤ گوش افتادن ⑤ بلند شنیدن از شرح قران السعدین ⑤
گران شدن گوش و این مطابق قوله تعالی وَاذَاتَمَلَّیْ آیَاتِنَا وَلِیْ هَسْتَكْبَرُ الْرَّكَانِ فِیْ اُذُنِیْهِ
و قرأ فبشرة بعذاب علیم ⑤ افضل الدین خاقانی ⑤ همه گیتی است بانگ هاون
اما نشنود خواجه ⑤ که سیماب ضلالت ریخت در گوش اهل خذلانش ⑤

کرگدن

جانوری باشد شبیه بگاو میش و بر سر بینی شاخی دارد گویند که بچه آن
در شکم مادر پنج سال میماند و بعد از یکسال سر برمی آرد و علف میخورد و
چرا می کند بهمین طریق چهار سال بعد از آن برمی آید و می گریزد و حکمت
درین آنست که زبان مادر او بسیار درشت است و بچه در نهایت نزاکت تاب لبسیدن
مادر ندارد و پوستش پاره می شود و بعضی گویند که کرگدن پرورده ایست که
پیل ده ساله را شکار می کند و بعضی دیگر گفته اند که جانوری است بسیار بزرگ
و فیل شکار و بر پشت او خارها باشد مانند ستونی و هر فیله را که شکار کند و
بر پشت خود دارد و بجهت بچه های خود آرد چون فوت او نزدیک شود فیله
در پشت او باشد و فراموش کند تا آن فیل بگنجد و کرم در آن افتد ⑤

کسب هوا

بمعنی در جای سرد نشستن و کسب باد کردن برای دفع گرمی که
بهندی هوا کھانا گویند سلیم ⑤ مست توپا بر هله بدریا حباب وار ⑤ بر روی
آب گردد کسب و هوا کند ⑤

کشتن و کشته شدن

سر تیغ خاریدن • سر برستان کردن کنایه از کشتن و نیز تشهیر نمودن •
 به تیغ در آمدن و به شمشیر در آمدن از هم گذرانیدن • پنجه بخون کس
 تر کردن • جامه در خون کشیدن • خون شدن و خون کردن و خون ریختن •
 در خاک و خون افکندن • ناف تراشیدن • بیت • اگر خونم بریزی غم ندارم
 زان همی ترسم • که ناگه دامن پاکت شود از خونم آلوده • صائب • بخون
 عاشقان چرخ سیه دل تشنه تر باشد • سر شبنم کند خورشید تابان برستان این
 جا • ناصر علی • بابل چومن بحلقه ماتم تشنه است • اُمینه رابخون چمن
 می توان گرفت • اشرف • خوش آنکس که زخمش ز مرهم گذشت • به تیغ
 زمقراض از هم گذشت • نظام هروی • گر تیغ شدم بخون کشیدند مرا •
 ورشمع شدم به تیغ چیدند مرا • نظامی • چنین تابعدار هفتاد مرد •
 به تیغ آمد از رومیان در نبرد • صائب در خاک و خون فگند مرا ترک زاده •
 مژگان بنار بالش دل تکیه داده • عرفی • بسنبل میزند چوگان زلفی سیله
 خجلمت • که ناف آهوی چین می ترا شد گوی میدانش • شمع نظامی • دل
 ز جان برداشتم تاگشته ام تظارگی • یا زخم سیر آمدم یا خون شدم یکبارگی •
 طالب اهلی • باغ و بهار خویش را قابمی آب داده ایم • کیست خراں که ترکند
 پنجه بخون ترک ما • حافظ • خون من ریختی از نازک دلدوز فراق • خون
 بگو بامن ای دیده روشن چه کنم •

کفش آهو

سم آهو • سلیم گوید • خش سبزه افکنده است در صحرا بهار • آهوان
 خوش باشد اما کفش را بیرون کنند •

کف زدن

دستک زدن ⑤ بهندی تالی بجانا گویند ⑤ مواوی معنوی ⑤ هیچ بانگ
از کف زدن ناید بدر ⑤ از یکی دسته بجز دست دگر ⑤ حافظ ⑤ چون باده مست
بر سر خم رفت کف زنان ⑤ حافظ که دوش از لب ساغر شنید راز ⑤

کلام سر بسته و مغلق

گوهر نیم سفت ⑤ سخن سر بسته ⑤ نکته سر بسته ⑤ مضمون سر بسته ⑤
تاثیر ⑤ نمی باشد چو خاموشی مرا سر بسته مضمونی ⑤ لب از گفتار هر کس بست
بامن هم نفس باشد ⑤ ظهوری ⑤ یک نکته سر بسته بهوشیار نگویند ⑤ در
بیخبری کوش بر آواز خبر باش ⑤

کم سخن

پنبه دهان ⑤ میر خسرو ⑤ پنبه دهنا کدام روئی ⑤ سوزن پلکا کدام
سوئی ⑤ بیت ⑤ پنبه دهنی بزبانی دراز ⑤ با همه کس گرم سر سوز و ساز ⑤

کمر معشوق

مو ⑤ راه عدم ⑤ اندیشه ⑤ هیچ ⑤ معنی باریک ⑤ نقد ⑤ بن کوه ⑤
دست مال زریں ⑤ دست افشار ⑤ حدیث نگفته ⑤ رمز غیبی ⑤ خیرالامور ⑤
رگ ابر ⑤ شوکت ⑤ دهان یار بیاقت سفته می ماند ⑤ میان او و حدیث
نگفته می ماند ⑤ فغانی ⑤ آبیکه بسته اند بدلهای دهان تست ⑤ نقدیکه آن
بدست نیاید میان تست ⑤ کمال خجند ⑤ میان نیستی دیدیم هستی ⑤ میان
یار ما خیرالامور است ⑤ میانت گوئیار مزیت غیبی ⑤ که از سر خبر آید نهان
تر ⑤ قاسم مشهدی ⑤ میتوان گفت رگ ابر میانی که تر است ⑤ نازکی بسکه
ازان موئی کمر می دارد ⑤ صائب ⑤ دلم دونیم شد از دیدنش که می گوید ⑤

که کار تبخ زموی میان نمی آید @ کلیم @ دست طاب بدامن آن خوش کمر
 زدم @ دیدم که پر تریست کشیدم بسر زدم @ مسیح @ قلم نه نوشته نام آن
 کمر را @ کمر صدجا شکسته نیشکر را @ واقف زدهاں و کمر بارچه پرسی @
 از هیچ خبر نیست من هیچمدان را @

کند فهم و کج طبع

کور باطن @ کور دل @ کور فهم @ کافور طبع @ صائب @ مدار چشم
 ازین کور باطنان انصاف @ که گشته است بعنقا هم اشیان انصاف @ میرخسرو @
 دیده کن کور دلاں خیال @ سرمه کش دیده وراں کمال @

کوریکه یک چشم داشته باشد

بادریشه @ چشم شیطان @ چشم دجال دهر

کور ذوق

بیمذوق و آنکه ذایقه نداشته باشد @ ظهوری @ چه غم زین عروس سخن
 را بتر @ که بر بے ذوقان شود جلوه گر @ طغرا @ کور ذوقان زفیض تربیت
 چومسمیحا مزاجدان سخن @ و کور در لفظ نابینا بیاید @

کور پشت

آزردۀ پشت @ پشت خم گرفته @ پشت در تا @ چنگ پشت @ شیخ شیراز @
 پیر زنی موی سیاه کرده بود @ گفتمش ای مامک دیرینه روز @ موی به تلبیس سیه

کردن * راست نخواهد شدن این پشت کوز * حافظ * دوتا شد فامتم همچو
 کمانی * ز دم پیوسته همچو موی فرخ * شیخ شیراز * پشت دوتای فلک راست شد
 از خورمی * تا چو تو فرزند زاد مادر آیام را * نظم * ز صوت دلکش جان
 تازه گشته * روان را ذوق بے اندازه گشته * سپهر چنک پشت ارغنون ساز *
 ازان پرحال تر نشنیده آواز *

کواکب سبعة

آتش هفت * هجره * این هفت نقطه * آبی عادی * روندگان عالم *
 آتش هفت ازدها * ترکان چرخ * صاحب سفران افلاک * معروران افلاک *
 مشعبدان حقه باز * هفت پیکر * هفت آیت * هفت سلطان * هفت بانو *
 هفت شمع * اجرام چرخ * رقیبان دشت * رقیبان هفت بام * عاملان دریا
 و کان از برهان و بهار عجم و هفت قلزم * و دیگر کواکب آسمانی را روشنای فلک
 و روشناسان و آب پیکر و ریزه سیمین گویند *

کوی هفت رها

کوچه پاستان * کوچه خطر * کهن خوابات و کهن دیر کفایه از دنیا است
 در دنیا گذشت *

کوششی بیفایده کردن و امر لغو

آفتاب را بگز پیمودن * آب بفر بال پیمودن * آب در سبد کردن *
 آب به پرویز پیمودن * آب بلند کردن * آب بسنگ کردن * آب در هاون
 کردن * آب در گره زدن * آهن سرد کردن * آهن افروخته کردن *

بوسه به پیغام ۰ سربه سنگ زدن ۰ برآب و آتش زدن ۰ باد بدست پیمودن
 ۰ باد بهشت پیمودن ۰ گره به باد زدن ۰ گره بسایه زدن این هردو کنایه از
 اعتماد بر کار بی بقا کردن نیز آمده ۰ زیره بکرمان بردن ۰ گل بگلستان بردن ۰
 فلفل به هندوستان بردن ۰ محضر برآب نوشتن ۰ نقش برآب نوشتن ۰ آب را
 بر پسمان بستن ۰ بر روی دریا پل بستن ۰ و نقش برآب نیز کنایه از چیز
 بی ثبات و ناپایدار ۰ قدسی ۰ شکایت فلک آبگون چه سود دهد ۰ نسوده
 هیچ خردمند آب درهادر ۰ میر خسرو ۰ بگداختن چو آب بسوزی دل مرا ۰
 کس آب را بسنگ نساید مسائے آب ۰ اوحدالدین انوری ۰ سیم گرمابه نداری
 بزنج باد مسنج ۰ تان یکروزه نداری بداد آب مسای ۰ جمال الدین عبدالرزاق
 عمر کان وقف مدح شان کردم ۰ آب پیموده ام به پروریزن ۰ میر معزی ۰
 هرگز نکند بر تو اثر چاره دشمن ۰ هرگز نشود بر تو روا حیلۀ محال ۰ کان
 چاره چو شنبیدن کوه است بسوچن ۰ و آن حیلۀ چو پیمودن آب است بغربال ۰
 صائب ۰ گره بسایه ابر بهار نتوان زد ۰ میند دل به حیاتی که در گذر
 باشد ۰ خواجه شیراز ۰ گره بباد مزین گرچه بر مراد و زد ۰ که این سخن به مثل
 باد با سلیمان گفت ۰ شبنم شیراز ۰ گل آورد سعدی سوی بوستان ۰ بشوخی
 چو فلفل به هندوستان ۰ سلطان علی قلی بیک دهی ۰ فسونی خواند و نقشه
 ریخت برآب ۰ که رخت کفر و دین را برد سیلاب ۰ حافظ ۰ عنقا شکار کس
 نشود دام باز چسب ۰ کاینجا همیشه باد بدست است دام را ۰ ظهیری ۰ آورد
 نهال بیخودی بار ۰ صبر آمد و آب در سید کرد ۰ شبنم شیراز ۰ آهن افسرده
 می گوید که جهد ۰ باقضای آسمانی می کند ۰ فطرت ۰ تابکے بسمل ما
 بدم تیغ توجهد ۰ آهن سرد کسے چند بگوید اینجا ۰ صائب ۰ عیبث آن
 جنگ جو برآب دانش می زند خود را ۰ برات خود و حکم آسمانی بر نمی
 گردد ۰ خواجه نظامی ۰ تمنای شاهانگه آید بدست ۰ که بر روی دریا توان پل
 به بست ۰ مخلص کاشی ۰ بطول فکر نتوان جمع کردن مال دنیا را ۰
 چرا پیموده باید آب را بر پسمان بستن ۰ استاد ۰ باز مشتاق ترا بوسه به

پیغام افتاد و گفتگوهای زبانی بام بام افتاد و انوری و خردزان تیره گشت الحق
 بمن گفتا که بامن هم و بگزمهتاب پیمائی بگل خورشید اندائی و

کوچه لولیان

کوچه نو و اشرف گوید و ای از رخ تو گرفته پرتو و خاتون آباد
 کوچه نو و

کینه ورزیدن و خصومت داشتن

دندان بر چیزی داشتن و دندان تیز کردن و نقش کسی بتیر زدن و
 سایه و نقش کسی به تیر و خنجر زدن و دندان در کار کسی داشتن و فرو
 بردن و سرکه ده ساله کینه دیرینه را گویند و کینه دار و کینه گر و
 کینه ور و کینه پرور و کینه تو زنده و کینه توز و کینه کوش و کینه کش و
 کینه سنج و کینه خواة فاعل آن و انوری و دارد از غصه آسمان دندان و
 هر که بانقش همتست پیوست و کمال اسمعیل و خشم بکار خصم چو دندان
 فرو برد و تا پشت کار ماهی آسان فرو برد و میر خسرو و اگر گویم که دارم
 بالبت کار بجای لب و چرا باید چنین درکار باندان فرو بردن و بیش
 ازین گرچرخ دندان داشت درکار کسی و زدگرا اینک بعهدت هم بدندان کرد باز
 و در برهان دندان بر چیزی داشتن کنایه از چشم داشتن و توقع کردن درکار
 بسیار بجد شدن و اقدام نمودن و نظامی و دایران بصحرا کشیدند رخت و
 بکین خواة زنگی کمر کرد سخت و بجای فرسندان نزل و گنج و چرا باهر
 بران شدی کینه مین و میر خسرو و باش که تادر رسد آن کینه دش
 مهر مرا بپند و ماند خمش و وحدت و میزنی بهر رقیبان سائده مارا به تیر و
 این سزای مابلای مر زابلی آقا بلای و تاثیر و گفتم که مهرپیش رخت زنگ گرفته

است ۵ هر جا که دید سایه ما را به تیر زد ۵ جرم طغرا چیست یارب کان پری
 چون آفتاب ۵ سایه اش را هر کجا بیند بخنجر میزند ۵ الهی ۵ سینه صافان
 را غبار کینه نیست ۵ گل نباشد چشمه خورشید را ۵ لادری ۵ صورت نه بست
 سینه ما کینه از کس ۵ آئینه هرچه دید فراموش می کند ۵ کلیم ۵ بوی
 کین هرگز کس نشنید از آب و گلم ۵ گربخس آتش فد از مهرم سوزد دام ۵

کیر کاش

حاجت محکم ۵ نخستین بیای مجهول دشین چیز است که بشکل آله تناسل
 در کاشان سازند و بکار زنان سفری آبد و گران قیمت بود و حاجت محکم
 نیز ازان قبیل است که زبان حکم پر بخود فرو کشند ۵ شفای گوید ۵ اگرش
 حاجت او فتد بخلال ۵ میکند کیر کاشی استعمال ۵ عالی در قصیده طوی کامکار
 خان می گوید ۵ شد دراز این بحث یارب تاجری از زیر باد ۵ حاجت محکم
 بیارد رفع سازد شورو شین ۵

باب کاف فارسی

این حرف تبدیل بغین معجمه چون گاؤ و غاؤ و کاوله و غلوله و بدال
 مهمله او رنگ و آوند بمعنی تخت و بالف چون گستاخ و استاخ و بیای عربی
 چون گلغونه و باغونه و بجم عربی چون گوال و جوال و بوا و چون گل و دل
 و گراز و دراز بضم خوک نرو بیای تحتانی چون زر گون و زریون ۵

گاؤ در خرمن کردن و برون

یعنی خرابی و ویرانی و این از لوازم معنی است ظهوری ۵ تا چو کاهش
 فلک دهد برباد ۵ خصم را گاو کرده در خرمن ۵

گاؤ زمیں یا گاو تری

گاویکے زمین پر پشت اوست و آن گاؤ بر پشت ماهی است ۰

گاہ دیدگاہ

گاہ بگاہ ۰ وقت بیوقت ۰ شانی ۰ خار خار دل نازک شدہ از گوشہ چشم ۰

مژہ برہم زدن گاہ بگاہی کہ تراست ۰

گدائی کردن و گدا

دانہ چیدن ۰ دست پیش آوردن ۰ دست پیش کردن ۰ دست کشی

کردن ۰ دست کفچہ کردن ۰ کاسہ بر کف داشتن ۰ دریوزہ گری و دریوزہ ۰

لقمہ اندوزی ۰ نانجوی ۰ کاسہ پیش کسی داشتن ۰ کاسہ پیش کف کسی

داشتن ۰ کاسہ گردان ۰ پوست پوش نیز کنایہ از عاشق ۰ نظم ۰ هست

زفیض کرم ذوالجلال ۰ مشرب ارزاق پر آب زلال ۰ شاہ و گدا روزی او میخورند ۰

مورو ملخ قسمت ازو می برند ۰ میر نجات ۰ بگاہ نمغہ طنبور کاسہ بر کف دست ۰

گدای نالہ شہناز کردہ مارا ۰ چشم برفیض نظیری ہمہ خوبان دارند ۰ کاسہ

در پیش گدا داشتہ سلطانی چند ۰ نظام دست غیب ۰ بسکہ معنی زلفظ

دزدیدی ۰ پوست پوش از غم تو گشت کباب ۰ شینگ شیراز ۰ رو است لالہ اگر

کاسہ داشت پیش کف ۰ گلہست داغ کہ مخصوص گلستان منست ۰ خاقانی

۰ در طریق کعبہ جاں چرخ زرین کاسہ را ۰ از پی دریوزہ جای کاسہ گردان

دیدہ اند ۰ دست کفچہ مکن بہ پیش فلک ۰ کہ فلک کاسہ ایست خاک

انبار ۰ صائب ۰ بقدر دست مکن پیش خم بادہ دراز ۰ تابود مهر زمہ

نور گرفتن ستم است ۰ محمداقلی ۰ از ان تہمت کف آرزو گدای ترا ۰ کہ دست

پیش تو نتواند از حیا آورد • بجوید ز طوبی ثمر طبع پست • کشاپین دامن
 مکن کفچه دست • سامان • بحر محیط کفچه کند چون سفینه دست •
 آنجا که همت تو کشد سفره عطا • نظم • درویش را خدا بتونگر حواله
 کرد • تا کار او بسازد و فارغ کند دامن • از روی بخل گر نه شود ماتفت
 بتو • فردا بود ندامت و اندوه حاضاش • ای دل اگر بدیده تحقیقی بنگری •
 درویشی اختیار کنی بر تو نگری •

گرفتن چراغ

چراغ نشانیدن و نشستن • چراغ گشتن • آستین بر چراغ زدن • آستین
 بر شمع زدن • دامن زدن چراغ را و دامن بر چراغ زدن و افشانیدن • گل
 در چراغ افتادن • چراغ خوردن و رفتن • چراغ خاموش شدن و کردن •
 پف کردن چراغ • شمع گشتن و خاموش کردن و نشانیدن • شمع نشستن
 و گل شدن و خوردن • سلیم • دل در سواد زلف تو مدهوش می شود • در شب
 چراغ آینه خاموش می شود • طغرا • بے وصیت دلم از خود نروم شام فراق
 • این چراغیست که از رفتن خود آگاهست • لشکر باد اگر جهان گیرد • شمع
 خورشید زان نمی میرد • حمیدر کلون هردی • چراغ دل فرو مرد از حدیث پند
 گویانم • کسی که دور از مردم بیهوده گو باشد • چراغی را که ایزد بر فروزد •
 هر انکو پف کند ریشش بسوزد • کمال حاجت • یار به نشست به اجاس بنش نهد
 چراغ • روی و نور تجلی است مجوئید چراغ • حافظ • زان شب که در دل
 تنگم در اهدی • صد شمع در گرفت دماغ معطرم • بال رنگم واضحا
 بر شعله دل دامن است • از پر پروانه شمع آرزو گل می شود • طالب املی •
 در بزم سینه ها نتوان یافت جز دلم • پروانه که بر رخ شمع آستین زند • عرفی
 • چون شمع بهر جا که نشانند نشینم • یاه بیچکسم گفت و شنو بر سر جانیمست • باقر •

به اعجاز محبت سازمش روشن زدود دل ۛ اجل چون بر چراغ زندگانی دامن
افشانند ۛ کیم ۛ اینجا که شمع روی تو افروخت باغبان ۛ دامن زند
چراغ گل نودمیده را ۛ فطرت ۛ چنان بیمه‌ری ایام دارد تیره احوال ۛ که از
دامان شب خاموش می گردد چراغ هن ۛ نظام الدین اولیا قدس سره ۛ بحقیقت
چراغ گشته شود ۛ چون برون رفت از سرش روشن ۛ

میری

کفایه از محبت^د اخلاص و نیز جلالت و تمیز روی^د بهر بی شفقت و محبت^د
 سلیم^د درین چمن بگلم ذوق اشنائی نیست^د بلاله گرمی من از برای داغ
 تو بود^د

گردن معشوق

شوشه سیم @ شاخ شگوفه @ زرین چهر @ ماثوره عاج @ درخت کافور @ شمع
کافوری @ شاخ مرجان بحرینی جید و عنق و رقبه است @ و دسته عاج و حسن
مطلع @ و بیاض سحر و صبح قیامت صبح محشر و صبح روشن از تشبیهات اوست @
ماثوره کردنش سفید است چون عاج @ مگذار که تار زلف بروی پیچد @ با ترک
من آنکه دست در گردن کند @ در گردنش آمد هوس شوشه سیم @ آن زلف سیه
چون مار در قاب تموز @ پیچیده در آن درخت کافورش بین @ تاثیر @ کم نیست
گردنش ز بنا گوش در صفا @ با جی به مطعش ندهد حسن مطلعش @ خان آرزو @
جلوه نا از سحر گردن کند طلوع @ هر طرف دست دعای به تمنّا برخاست @
میر الهی @ رخس آینه گردن دسته عاج @ پروریان بآن آئینه محتاج @ مولانا اسدی
@ اختوان را قرص خورشید است زرین چهره ام @ درختانرا شمع کافورست سیمین
گردنش @ مرزا صائب @ نیست گو صبح قیامت گردنش چون دیده ها @ می برد چون

نامه در نظاره اش بختیار و نمی ماند سیاهی در دوات دیده آهورا و اگر دیباچه
 بنویسم بیاض گردن او را و لادری و بیاض گردن آن غیرت حور و نمودی چون
 عمود صبح از دور و فکری و بیاض گردنش شاداب و روشن و صراحی را گرفته
 خون بگردن و مسیح و نباید گردنش را داشتن دوست و که خون عالمی در
 گردن اوست و بحکم گردن آن سیم ساده و همه گردن کشان گردن نهاده و
 صائب و از راض گردنش تا مصرعی کردم رقم و صفحه من یاد از صبح قیامت
 می دهد و قلندر و خم اگر در گردن آنما دست ما شود و ساعد ما از
 فروغش چون ید بیضا شود و

گرد سرکسے گردیدن

بگرد کسے و بگرد سرکسے رفتن و ظهوری و سرت گرم ای مطرب خبردوی و
 که مرغواہ موی و مرغواہ گوی و

گرگ آشتی

کنایه از صلح کردن بادشمن بظاهر بطریق فریب و شفای و گرگ
 آشتی است لطف عتاب آشنای اوست و این ان عنایت است که بگردن میکند
 و آصفی و ای صبا درد دل یوسف مگو یعقوب را و آشتی کردند یارانش دلی
 گرگ آشتی و

گریختن

جامه بدن دان گرفتن و پشت نمودن و دان و پای بر پیچیدن و
 خم زدن و دامن در پای افتادن و دامن بدن دان کردن و گرفتن و دامن

برافشاندن ۰ سیماب شد یعنی گریخت ۰ سیماب پافاعله ۰ شینخ شیراز ۰ سپاهی
 که در جنگ بنمود پشت ۰ نه خود را که نام آورانرا بکشت ۰ چو بینی
 که لشکر همه پشت داد ۰ به تنها مده جان شیرین بباد ۰ الاتازه پیچید سر از
 عدل و رای ۰ که مردم زدشت نه پیچند پای ۰ انوری ۰ وقت هزیمت چو خصم
 خم زده از بیم جان ۰ حیاتی ۰ چون ماه از دیده نهان کشت یقین شد ۰
 کز فتنه ابروی تو تر سید که خم زد ۰ حکیم سوز نی ۰ آن داد گستری که زتائیر
 عدل او ۰ بازو عقاب خم زند از کبک واز عقاب ۰ کمال خجند ۰ بر ماخبر
 خاک کف پای تو گفتند ۰ دامن بگرفت اشک بدنجان و روان رفت ۰ کمال
 اسمعیل ۰ گرفته دامن گردون بدنجان ۰ ستاره در پی حکمت دوان باد ۰

گردنان نظم * گردن کشان نظم

کنایه از شاعران نامدار چه گردنان یعنی سروران و بزرگان و حاجب
 و دربان باشد ۰

گریستن

آب بچشم آمدن و بچشم گردیدن ۰ آب آوردن چشم ۰ اشک داری کنایه
 از گریه بسیار ۰ خون دل بناخن رسیدن ۰ شگوفه نشانیدن ۰ آب کشادن کنایه
 از گریه مطلق خون کشادن از چشم ۰ مغز دیده بر مژگان دویدن ۰ خون گریه ۰
 دل بر لب و روی و دویدن ۰ نار افشاندن و ناروان افشاندن ۰ ناروان باریدن ۰
 قیفال از دست مردمک دیده زدن کنایه از خون گریستن ۰ بادام شگوفه فشان ۰
 گریه دست دادن و گریه کردن ۰ گریه زدن و گریه انداختن ۰ گریه افکندن ۰
 اشک ریختن ۰ فردوسی در یوسف زلیخا ۰ چو در گوش خواهر شد آن گفتگوی ۰
 همه بر دویدش دل از تن بروی ۰ طالب املی ۰ بگو تا خود چه در خاطر خلیفه
 است ۰ که مغز دیده بر مژگان دویده است ۰ حکیم ازرق ۰ ناروان کردار قده است

آن بلب چون ناروان ۰ ناروان بارد سر شکم در فراق ناروان ۰ انوری ۰ عدو
 حرارت بیم تو دارد اندر دل ۰ ز دست مردمک دیده زان زند قیصال ۰ کلیم ۰
 نگه در نیم ده ماند زبس کز گریه نم دارد ۰ چه پرواز آید از مرغی که او را بال
 بر ترشد ۰ سنجبر کاشی ۰ همچو طاوس بسامان دهدت. گر همه چیز ۰ که
 بیا گریه زدن گاه ببر خنده زدن ۰ چون عشق افگند در دل شور مرگان گریه اندازد ۰
 جهد هرجا که برقی لاجرم باران شود پیدا ۰ تاکی کلیم گریه کنی گاه دیدنش
 کس ماه را همیشه در آب روان ندید ۰

گریستانی هوا

کنایه از بارش کردن و باران باریدن ۰

گسسته مهار

خلیج العذار ۰ کنایه از سرکش و ساختن ناشنو ۰

گلاخن

آذر باد گاه ۰ آتشگاه و گلاخن بالفم و خاء معجمه مفتوح نوعی از آتشدان
 است که دران بزرگ گرم غله بریان کنند و معنی ترکیبی این لفظ آتش خانه باشد
 از گل که بضم کاف عربی در ترکی خاکستر را گویند چنانچه در بعض لغات ترکی
 دیده شده و خن مخفف خانه درینصورت اطلاق این لفظ برای هر سه معنی که مذکور
 شد درست می شود والا برای معنی آخر که عرفی در قصیده آورده است قباحتی
 پیدا خواهد شد ۰ شاید از گلبن صفت در گلاخن از فیض هوا پردهای عنکبوت
 انگیزد از هر تار گل ۰

گل و غنچه از درخت چیدن

غنچه چیدن و شکستن ۰ گل شکستن و چیدن ۰ غنچه کندن و گل
 کندن بعربی جنبی گویند ۰ حیاتی گیلائی ۰ هر گلی را که بشکستند ز شاخ ۰

جای بر گوشه گریبان است ۰ سالک یزیدی ۰ بپای اهل محبت چراخلد خاری ۰
 نه غنچه بشکستند و نه گلے چیدند ۰ زلالی ۰ دلے کو بے غم عشق است زنده ۰
 بود چون غنچه از شاخ کنده ۰ وحدت قہی ۰ گل کندش از شاخ بود قطع
 ترقی ۰ حاشا ز گل کنده کسی کام بر آرد ۰

گل افتادن در چشم و باچشم

گل چشم ۰ گل دیده که بہندش پھلی گویند بعربی ابضیاض العین ۰
 منیر گوید ۰ ای انگہ کسی ہماچو تو بے مہر ندید ۰ در دیدہ روشن تو گل نیست
 پدید ۰ اشکی است کہ در چشم تو بر احوال ۰ تا کام رسیده بود لیکن نچکید ۰
 گلای کاشی ۰ زنہار کہ از عیب کساں چشم بپوشی ۰ حیف است کہ ایں ینہ
 جالدار شود ۰ صائب ۰ باچشم شبنم ایں بوستان گل افتاد است ۰ زبس گریستہ
 در عرصہ چمن بے تو ۰

گلگونه ادیم آدم

گوهر خانہ خیز ۰ گوهر خای ایں ہر سہ کتابہ از حضرت رسالتاب محمد
 صلی اللہ علیہ والہ وسلم ۰

گل غنچه

گنجہ و گنجر و گنجارہ و غنجارہ ۰ گوناب بمعنی غارہ و گلگونه
 زبان باشد ۰

گل و لالہ زار

آتش بہار ۰ تاج لالہ ۰ تاج گل ۰ تاج نرگس ایں عبارت از ذات لالہ و
 گل نرگس ۰ رعناں فروشاں چمن ۰ خوش نشینان چمن نیز کنایہ از کسانیکہ

در چمن بتقریب تماشا شام کنند از مصطلحات ۰ جامه عیدی ۰ خون دل خاک
 نیز کنایه از اعل ۰ رومی بچکان نیز از اشک ۰ عروسان باغ ۰ عروسان چمن ۰
 جلاباب شنگرف ۰ دانش ۰ سایه پرور نوجوانان را بگلزار آورد ۰ شوق رعنائی
 فروشان چمن بے اختیار ۰ میر الهی ۰ در باغ خوش است آسمان گون زنبق ۰
 کزبوی دهد دماغ راهم رونق ۰ این طفل کبود پوش بستان زاده ۰ از صفحه
 دشت بایدهش داد سبق ۰ گلستان زادگان دارند دلکش صورته اما ۰ حیا در
 روی گل در چشم نرگس تاز بایسته ۰ شکوهی ۰ مانده چون گل تاز پرورد گلستان
 زاده ایم ۰ پنجه شوقیم و از حال گریبان زاده ایم ۰ دانش ۰ شرمساریم از سلوک
 گرم خوبان چمن ۰ برگ گل دارد زبان خار در آزار ما ۰ نظامی ۰ خون دل
 خاک ز بحران باد ۰ در جگر لعل جگر گون نهاد ۰ کلیم ۰ بهار آمده یارب
 چه رهن باده کنم ۰ منم که جامه عیدم قبای غره نیست ۰ خاقانی ۰ ابر از
 هوا بر گل چکان ماند بزنکی دایگان ۰ درکام رومی بچکان پستان نور انداخته ۰
 کلیم ۰ بر شاخ از شگوفه فگنده است نو بهار ۰ پیراهن تری که نیفشوده
 آب رو ۰

گم کردن در تلف کردن گذشت

گنبد زن و کردن و گنبدی کردن

نوعی از جست حیوانات که بهر چار پا جهند مانند جست آهو که بهندی
 جوکزی بهرنا گویند ۰ سلیم ۰ در ناخچیر گاه افلاک خورشید را بنگر سراسیمه ۰
 که شد گنبد زنان گوی گریزان خیل آهوی ۰ در تعریف اسپ ۰ جو جولان
 کند هست کوه روان ۰ چو گنبد زند گنبد اخضر است ۰

گندم گون

گندمی رنگ ۰ حسن سبز ۰ سبز رنگ بعربی اسمر و ملیح ۰ غنی ۰
 حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر ۰ دلم همرنگ زمین بود گرفتار شدم ۰

لاادري ⑤ اثر ملاحهت آن من زخم خورده داغم ⑤ كه نمك فشان همه شب بدلم
 گداز دارد ⑤ نظامي ⑤ بدانگونه بر گندمي رنگ او ⑤ زمشك سیه خال چون
 سنگ او ⑤ حسن گندم گون اگر صائب نباشد در نظر ⑤ رخت بيرون از بهشت
 جاوداني مي کشم ⑤ كم نگويد ز خط خوبي روز افزونش ⑤ سبز در سبز شد از
 خط رخ گندم گونش ⑤ ملاطغرا ⑤ يوسف ز اختيار صباحت گزيده لب ⑤ تاشد
 ملاحهت تو رباینده خدا ⑤ ملاحهت تو گواهست شور بختي من ⑤ كه بے سبك
 نه سرشتند خاك آدم را ⑤

گنج حكيم

اشاره بسوره فاتحه الكتاب است كه سوره اول قران باشد ⑤ نظامي فرمايه ⑤
 هست كليلد در گنج حكيم ⑤ بسم الله الرحمن الرحيم ⑤

گنججور .

خزانچي ⑤ بن دارچه بن بمعني اصل چه او اصول خانه داري را محافظت
 كند ناصر خسرو ⑤ برسر گنججی كه يزدان بر دل احمد نهاد ⑤ جز علي گنججور
 نه وچز علي بن دار نيست ⑤

گناه بخشيدن

استين بر گناه كشيدن ⑤ خطا در گذاشتن ⑤ جرم در گذاشتن ⑤ از تقصير كسي گذشتن
 ⑤ بخشايدن و بخشايش و فاعله گناه امرزو گناه بخش و گناه بخشاي ⑤ عفو
 خدا بيشتر از جرم ماست ⑤ نكته سر بسته چگوئي خموش ⑤ مير خسرو ⑤ چو دشمن
 بزازي شود عذر خواه ⑤ برحمت بكش استين بر گناه ⑤ سعدي ⑤ نگهدار مارا
 ز راه خطا ⑤ خطادر گذارو صوابم نما ⑤ عطار عليه الرحمه ⑤ پادشاه جرم مارا

در گذار ۰ ما گنهگاریم تو امرز گار ۰ تو نکو کاری و مابد کرده ایم ۰ جرم بے اندازه بے حد کرده ایم ۰ ملا مفید بلخی ۰ چون تیغ در زمانه بهمت شود علم ۰ صاحب دله که از سر تقصیر بگذرد ۰ حافظ ۰ خسروا پیرانه سر محافظ جوانی میکند ۰ بر اُمید عفو جان بخششی گنه بخشای تو ۰ گر گناه تو از عدد بیش است ۰ سبقت رحمتی ازان بیش است ۰ بیعت ۰ طاعت ناقص مامو جبب غفران نشود ۰ راضیم گر مدد علت عصیان نشود ۰ نظم ۰ گرچه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش ۰ در گنهگاری ز فیض رحمتش دل بر مدار ۰ نیک ترسان شو که قهر اوست بیرون از قیاس ۰ باش بس خوشدل که لطف اوست افزون از شمار ۰ نظم ۰ ندارم هیچگونه توشه راه ۰ بجز لاتقنظومن رحمت الله ۰ تو فرمودی که نومیدی میارید ۰ ز من لطف و عنایت چشم دارید ۰ بدین معنی بسی اُمیدواریم ۰ به بخشا زانکه بس اُمید داریم ۰ اُمید دردمندان را رواکن ۰ دل اُمیدوارانرا رواکن ۰ قطعه ۰ گربار گناه ما گران است ۰ بکر کرم توبے کراں است ۰ مارا گنه از حد برونست ۰ عفو تو ز جرم ما برونست ۰

گنده مغزی گنده دماغی بدن دماغی

کنایه از سخن تکبر گفتن و بے التفاتی ۰ شیخ شیراز ۰ اگر میروند در پی این سخن ۰ بدین گفتگو گنده مغزی مکن ۰ مرادف این در لفظ نخوت بیاید ۰

گنده دهان

نافه بوی ۰ چه بوی ذات نافه گنده می باشد از جهت آنکه پوستیست متعفن و ازین است که سخن چین را نیز نافه بوی می گویند ۰ نظامی ۰ جهانجوی چون دیدگان یافه گوئی ۰ زیافه کند خویش و نافه بوی ۰

گنگ و لال نودین

سرمه خورده * سرمه بنگو کثیفی * زبانی برده * حافظه علیه الرحمه *
 هرید که گفت بشی در حق عاشقدهی * یارب که مدعی را یادا زبانی برده *

گنگ بر غنطت گنگ بر هرج گنگ در غنطت

بمعنی بیت المقدس باشد و بسوی آن ایلیا

گوشه نشیمنی و تپیدن

گوشه نشیمن * گوشه تپیدن * گوشه گزینی * گوشه گزینی * گوشه گزینی * گوشه
 گزینی * گوشه عزت * گوشه کنایه * گنج عزت * پای در دام * راه افتاد *
 کناره گزینی * کناره چستی و گزینی * کنایه و کنایه نشیمنی * خوانده شباز *
 عقل دروانه شده سلسله مشکبوی کو * دل زما گوشه گزینی * گزینی در دام * کنایه
 * عذاب را آشنای مردم کناره کو * هر کسی که شد بمعنی بیگانه آشنا *
 کوهمام کناره دریا نمی کند * تقلید گوشه گزینی * علقا نمیکند * ناصر علی *
 بعزالت با قلم مردم یافتن آرام جای اینجا * چنان صحرایی محض بود بستم آشنای اینجا *
 زانیم * گوشه گزینی یا حضور دل در جایب دولتست * دانای نام همای دانای دانایست
 را * محمد رفیع دانای * در بهشت و گو در دوزخم تنها بود * نیست در عالم
 بهشتی به زندهای مرا * سوخوش * گوشه عزت گزینی به زحیر گزینی است
 * پای در دامی مرا خوشتر از گل در دامی است * مخلص آشی * به هر هیچ
 و عیشی چون گنج عزت نیست * حصار عاقبتی جز کند و حدت نیست * پاک طینت
 کامل از تنها نشیمنی می شود * قطره گوهر از ده عزت گزینی می شود
 * غنی * خوشا دلی که از عالم کناره جو باشد * چراغ خورشیدی از حلقه

گوش

بو او مجهول عضو معروف و سخن شنو ۰ عاشق نغمه ۰ گهربند ۰ کر
از صفات و دریچه جوی ۰ قفس ۰ ساغر ۰ صدف ۰ چشم از تشبیهات
اوست ۰ غنی ۰ شاید ز گرد ده رسد آواز پای او ۰ شد مدتی که چشم براه
است گوش را ۰ آید از تار نفس طائر معنی در دام ۰ ای حریفان قفس گوش
مهرها دارید ۰

گواه آوردن

گواه کشیدن ۰ گواه کردن ۰ واله هروی ۰ دل از غلامی غم خواست
نارهد واله ۰ کشید بر رخس از داغها گواهان را ۰ زهر که هرچه رسد دل در
قبول کشاست ۰ فراخ حوصلگی را گرفته ایم گواه ۰ خدای را و رسول وی و ترا
کردم ۰ گواه خویش بمهرایمه اطهار ۰

باب لام

این حرف برابدل شود چون زلو و زرو بمعنی سپش ۰

لاف و گزاف زدن

بلند پروازی ۰ شاه اندازی کردن ۰ شیر قالین و شیر علم و شیر رایت
والای و شیر دیوار و شیر چتر ظاهرا بمعنی شیرکه برین چیزها کنند و اطلاق
شیر قالین بر شخص پرلاف و گزاف نیز کنند زیرا که ازو هیچکاری بر نمی آید ۰
طبل تهی ۰ لاف باف لاف پیمای ۰ لاف باش ۰ لاف سنج ۰ لاف زن ۰
لائیدن ولا فانی از جهانگیر ۰ بالای پاردم گوزیدن ۰ انوری ۰ سلطان سلاطین
که شیر چترش ۰ در معرکه سلطان بشکار جاشد ۰ ببارگاه تو در شیر فرش

ایوان را ⑤ بخا صیت شرف و نر شیر گردون باد ⑤ لاف نسبت زند محسود و لیک ⑤
 شیر بالاش نشد چو شیر غریب ⑤ هان مکش عرفی عنان مستانه قدح خود مسنج ⑤
 ترک تازیها مسام لاف سنجیها صواب ⑤ دانش ⑤ مکن خود را تسلی از علاج لاف
 پیمایان ⑤ ز خاموشان طلب کن نسخه درد سر خود را ⑤ سلیم ⑤ فریب
 حسن بینی را به بین مخور که چونی ⑤ مثال زلف نماید بلند پروازی ⑤ سنجرکاشی ⑤
 من کجا این بلند پروازی ⑤ سدره کے بلبل آشیان باشد ⑤ مخلص کاشی ⑤
 مهر درویش بگو در دل شه اندازد ⑤ در سخن اینکه کند این همه شاه اندازی ⑤
 رازی ⑤ می درد پوست باو چیره شود گر موشی ⑤ بسته مسند و فرش آنکه
 چو شیر قالین است ⑤ ز فریاد و فغان طبل تھی سیری نمی دارد ⑤ ندارد
 گوش بند آنکسی که در بند شکم باشد ⑤ فوقی یزدی ⑤ همیشه گوز ببالای پارد
 زخم از عقل ⑤ چون این خراں بزور سیم افتخار ندارم ⑤ کسی ز چوں و چرا دم
 نمی تواند زد ⑤ که نقشبند حوادث و رای چوں و چراست ⑤ چرا مگو که
 چرا دست بسته قدر است ⑤ ز چوں ملاف که چوں نیز پای بند قضاست ⑤

لاغر شدن

شکم بر پشت چسپیدن ⑤ قاق نان خشک ⑤ باریک شدن ⑤ آب در شکر دارد
 یعنی ناتوان است ⑤ خون برو نماندن ⑤ وحید ⑤ وحید آفت دور نزدیک
 نشد ⑤ چوں آن شوخ را دید باریک شد ⑤ کاشی ⑤ بے تاب نشد مه اگر از تاب
 جمالش ⑤ پس بهرچه باریک شد از شهر بدر رفت ⑤ شانی تکلو ⑤ بد ساغر
 رقیب می لاله گون مباد ⑤ خونم برو نماند که بر روش خون مباد ⑤ صائب از ریاضت
 هر کرا بر پشت می چسپید شکم ⑤ ناله اش چوں چنگ سیر آهنگ همی آید برون ⑤
 تادم گیلانی ⑤ هجوس مرده ام از بسکه قاق گشته تنم ⑤ که خامه دخمه نما
 گشت و من هجوس نما ⑤ حافظ ⑤ به بین شخص نزارم که غرق خون دل است ⑤
 هلال راز کنار افق کنند نگاه ⑤ بیت ⑤ رحم آربر دل من کز مهر روی
 خوبت ⑤ شد شخص نا توانم باریک چوں هلالی ⑤

لب معشوق

طوطی ۰ حقہ ۰ پر خندہ خندان ۰ بوسہ قریب ۰ بوسہ ریز ۰ بوسہ
 ربا ۰ خوش بوسہ ۰ خوش سخن ۰ خوش گفتار ۰ خوش حرف ۰ خاموش ۰
 بے سوال ۰ حرف آفریں ۰ رنگین سخن ۰ سنجیدہ گفتار ۰ سخن سنج ۰
 حاضر جواب ۰ فسانہ طراز ۰ شیرین فسانہ ۰ معجز بیان ۰ سخن آفریں ۰
 فسوں پرداز ۰ سخن آموز ۰ شیریں ۰ شیریں کار ۰ شیریں کام ۰ شکر بار ۰
 شکر شکن ۰ شکر گفتار ۰ شکرین ۰ سگرفشان ۰ شکرخا ۰ شکرریز ۰
 نمکین ۰ میگون ۰ مے رنگ ۰ می آلود ۰ می چکان ۰ می خواره ۰ می
 آشام ۰ می پرست ۰ می نوش ۰ شراب آلود ۰ بادہ پرور ۰ بادہ پرست ۰
 بادہ نوش ۰ بادہ آشام ۰ پستہ لب ۰ غنچہ لب ۰ شکر لب ۰ نوش لب ۰
 تنگ لب ۰ خوش لب ۰ سوفار لب ۰ نورس ۰ نوش ۰ نوخط ۰ تازه خط ۰
 لعل ۰ عقیق رنگ ۰ یاقوت فام ۰ یاقوت فروغ ۰ گلرنگ ۰ گلناری ۰ پان خورده ۰
 خونچکان ۰ خونخوار ۰ گوهرنثار ۰ گوهرفشان ۰ گوهر فروش ۰
 گوهر بار ۰ جان پرور ۰ جان بخش ۰ جان فزای ۰ روح پرور ۰ روح افزای ۰
 تشنه پرور ۰ تشنه ۰ دریاکش ۰ قر ۰ خشک ۰ لطیف ۰ باریک ۰ آتشیں ۰
 آتشیں رنگ ۰ آتش بیان ۰ فریاد خیز ۰ سیراب ۰ آبدار ۰ زمزمہ جوش ۰
 زمزمہ پرداز ۰ نکتہ سنج ۰ روشن گهر ۰ شیون طراز ۰ فاله زیب ۰ بنده نواز ۰
 دلنواز ۰ دلکش ۰ دشنام ده ۰ عذر خواہ ۰ دلداد ۰ دلستان ۰ نوش بهر ۰
 نوشخند ۰ سبز رنگ ۰ افسوں خوان ۰ فسوں ساز ۰ سخنگوی ۰ حسرت افزای ۰
 خالی دار ۰ لعل سفته ۰ این همه از صفات اوست ۰ وقند ۰ شکر ۰ شہد ۰
 انکبیں ۰ جلاب ۰ جاندار ۰ نوشدارو ۰ گلقلند ۰ مفرح ۰ یاقوت ۰ عقیق ۰
 گوهر شاداب ۰ رگ ابر ۰ برق مشرق ۰ خانه در بسته ۰ قفل تکیں ۰
 انگشتری ۰ خاتم ۰ برگ گل ۰ غنچہ ۰ محجوب ۰ غنچہ مستور ۰ جان پرور ۰
 سنبوسہ ۰ مصرع ۰ نقطہ ۰ کوچہ ۰ بستر تیغ ۰ نمکدان ۰ حلوائی
 بے دود ۰ مرجان وش ۰ آتش گویا ۰ خلدہ گاہ ۰ قند مکرر ۰ آزر ۰

خون بسته ۰ آب حیوان ۰ حوض کوثر ۰ آتش باد آورد ۰ زبر جد ۰ عیسیٰ ۰
 ماه نو ۰ شفق ۰ رطب ۰ خرما ۰ ناروان ۰ آتش تر ۰ از تشبیهات ۰ تاثیر ۰
 از بوسه آب گردد بوسنده در دهانش ۰ از بسکه شکرین است سنبوسه لبانش ۰
 صائب ۰ لبهای می آلود بلای دل و جان است ۰ زان تیغ حذر کن که بخون
 تر شده باشد ۰ وحشی ۰ بقربان لب لعل فسون پرداز او کردم ۰ که پنهان کرده
 در آتش بافسون آب حیوان را ۰ لا ادري ۰ آن فسون خوانا که در تن جان بافسون
 می دمند ۰ پیش آن لعل فسون خوان لب ز افسون بسته اند ۰ صائب ۰ رگ ابر
 تست آن لبهای نو خط بوسه بارانش ۰ که عمر جاودان بخشد بعاشق بذل و احسانش
 ۰ لعل لبش ز سبزه خط دلنواز شد ۰ زین قفل سبزرنگ در عیش باز شد ۰
 قدر یاقوت لب اورا که می داند که چیست ۰ جوهری قیمت نداند گوهو نادیده
 را ۰ افزود شوق بوسه مرا از لبان تو ۰ صفرای من زیاده شد از ناروان تو ۰
 قبول ۰ کنون سبزواری شد از پهلوی خط ۰ لبست بود زین بیش اگر قندهاری ۰
 نظامی ۰ لب از ناردانه دلایز تر ۰ زبان از طبر زد شکر ریز تر ۰ مفید ۰
 ای خسرو شوخ طبع موزون و فصیح ۰ روشن ز دو مصرعه لبست شعر ملیح ۰ افکند
 زبهر بندگی حلقه زر ۰ لعل تو ز آفتاب در گوش مسیح ۰ جز تیرگی ز خاتم
 حسنش طمع مدار ۰ نقش تو بانگین لبش بدنشسته است ۰ مرزا رضی ۰
 دانش آباد زفیض مژه گرما میم ۰ کشت ما را خطر از برق لب خندان است ۰
 ثابت ۰ پیوسته لعل تو خط تو بر لب من است ۰ این شربت بنفشه علاج
 تپ من است ۰ میرخسرو ۰ دامن که لبست بنده نواز است و لیکن ۰ آن به که
 مگس بر سر جلاب نیاید ۰ میریحیی شیرازی ۰ لب خود بر لبش پیوستم از بس
 تشنه و صلم ۰ که شفتالو چو پیوندي بود مژه دگر دارد ۰ ظهیرالدین قاریابی ۰
 طاروس باغ جلوه نماید ز خورمی ۰ گر طوطی لبست بحدیثی زبان دهد ۰ بابا فغانی
 ۰ ماخود ز ندامت سر انگشت گزیدیم ۰ تاروژی دندان که باشد رطب تو ۰
 خواجه جمال الدین ۰ بکشایم سشم لب لعل و رسان بکام ۰ جان را از آن مفرح
 یاقوت دلکشا ۰ تابسیم نقط لعلش رسیدن و هم را ۰ دورها سرگشته چون پرگار

می باید شدن ۰ آصفی ۰ ز بهر تربیت آن عقیق لب تاروز ۰ سرشک گرم
 رو امشب مرا سهیل بود ۰ ظهوری ۰ بر کوچه لب خنده دگر راه نینداخت ۰
 تا خانه چشم ز غمت گریه نشین شد ۰ تاج الدین حلوائی ۰ عید آمده عید برگ
 عیدم نفوس ۰ خرماي لبث که بوی شیر آید ازو ۰ عالی خراسانی ۰ که
 مهرا خنده گاه شیشه بردار ۰ ز ابر خشک لعل تر فرو بار ۰

لباس ماتم پوشیدن

پیراهن آبی کردن ۰ جامه آسمانی ۰ جامه سوسنی ۰ جامه فاخه
 بر دوش انداختن ۰ جامه درخم نیل زدن و درنیل زدن ۰ جامه درته نیل
 فروبردن ۰ جامه در نیل گرفتن ۰ سیاه پوشیدن ۰ جامه تلخ ۰ شوکت ۰ هستی
 جاوید باشد ماتم خود داشتن ۰ خضر پیراهن بزرگ خویش آبی می کند
 ۰ صائب ۰ گر ندارند ماتم ایمان این دل مردگان ۰ از چه دارد جامه خود کعبه
 اسلام تلخ ۰ خواجه شیراز ۰ یابکش بر چهره نیل عاشقی ۰ یاقرو برجامه
 تقوی به نیل ۰ نظامی ۰ چو هندی زنم بر سر زنده پیل ۰ زند پیلان جامه
 در زنده پیل ۰ یعنی فیل بزرگ ۰ صائب ۰ جامه فاخه را کبک بدوش
 اندازد ۰ گربه بیند روش سرو خرامان ترا ۰

لب نوحط محبوب

آتش خس پوش ۰ خس پوش ۰ مرزا جانی عزتی ۰ دگر بعمر ابد پی نمی
 تواند برد ۰ که کرد خط تو خس پوش آب حیوان را ۰ عرفی ۰ چند این آتش
 خس پوش برانگیزی دود ۰ ای بخوش جوهری آینه حسن تو مثل ۰

لذت عمر

عرض عمر ۰ بهار عمر ۰ عبدالرزاق فیاض گوید ۰ طول عمر تو اگر عرض
ندارد چه هنر ۰ تار درجامه بود بے مدد پود عبث ۰ صائب ۰ بهار عمر ملاقات
دوست دارا است ۰ چه حظ برد خضر از عمر جاوداں تنها ۰

لعل و یاقوت و الماس و زر و فلزات

خون جبال ۰ خون دل خاک ۰ آتش ناک ۰ آتش بیدود ۰ اشک کوه
۰ بچه خور ۰ بچه خورشید ۰ بچه طاوس علوی ۰ مہجت الاحجار ۰ فرزند
آفتاب ۰ دندان کوه ۰ آتش تر ۰ آتش خنجر ۰ آتش بے زبانه ۰ خاقانی ۰ آب
راسنگ است اندر ابر ازانکه ۰ سنگ را بچه خور در شکم است ۰ بدر چاچی ۰
کند شد دندان کوه از خم پاں ۰ خنده زد دریا بریش آسمان ۰

لک زدن

سرپا زدن ۰ پشت پازدن ۰ سرپی ۰ خاں خالص ۰ ایاغ لاله را زاهد
سرپا می زند خالص ۰ چه داند کور مادر زاد قدر چشم روشن را ۰ فوقی
مصرع ۰ زدی سرپا بکون زور رستم ۰ حزیں ۰ سرپای بزین مستانه سامان
دوعالم را ۰ چرا از فکر صندل در خمار درد سر باشی ۰ شاپور ۰ پشت پابر ملک
هستی همت شاپورزد ۰ ترک سر هرکس که چون او کرد سر پای ندید ۰

لوی خانه

بیت اللطف ۰ بیت النطف و بیت النطاف ۰ شفای ۰ تاپای توجا رب کش
بیت النطف شد ۰ اجداد تو گشتند بتدریج بزرگان ۰ آنانکه زن خویش نمایند

مبدل ۰ جمعند به بیت النطف انماجن تو ۰ آقارهي شاپور ۰ ديروز آنکه مرید
شیخ دین بود ۰ امروز گله شمار بیت اللطف است ۰

لوح * تخته مشق * تخته تعلیم * سلم

ابوعلی حاجی ۰ لاجوردی سلم گردون را همی ۰ طفل جاده او گرفته در
بغل ۰ صائب ۰ لوح دل که آئینه دار عالم است ۰ حیف است حیف تخته
مشق هوش کنی ۰ بیت ۰ بر لوح دل چو تخته تعلیم کود کان ۰ هر حرف
آرزو که نوشتم خراب شد ۰

اولی زاده غریب زاده

ناظم هروی ۰ غریب زاده که تخلص بیفتد از عالم ۰ نمی شود که نباشد گزیده
و بدذات ۰ باوصف این قباح، غریب زاده بمعنی مسافر زاده نیز آید ۰ شاملو ۰
بیاض همچو چشم سیاهان خوش نگاه ۰ هند از غریب زاده ایران سفید روست ۰

لواطت و اغلام و مغلام

شاهد باز ۰ غلام باره و تحقیق آنست که هردو بمعنی ^ممُغلام و ^ممُغلام آمده
از راه کوه رفتن ۰ برای بابای کوهی رمیں ۰ بر خود کشیدن ۰ بر دنبه دندان
زدن ۰ آب از پس خوردن ۰ آب از کون خوردن ۰ کون دادن ۰ جفته زدن ۰
پشت دادن ۰ سراپا دادن ۰ در عربی لایط و متلوط گویند ۰ اشرف ۰ زند
هر که بر دنبه دندان خویش ۰ بسانه حیا پاک سازد ز ریش ۰ ز اختلاط بوالهوس
دعائیش گردد زیاد ۰ چون آن سرور قامت لب از کون میخورد ۰ خاقانی ۰

پیش بزرگان ما آب کسی روشن است ۰ کاسد پس میخورد بر صفت آسیا ۰ اشرف ۰
 سخن بگریست تحسین سخندان چهره آرایش ۰ زراة کوه رفتن باشد اورا دین
 بیجایش ۰ منیر ۰ ای بنده قامت شد سروسهی ۰ شرمنده سیمب زقنت گشته
 بهی ۰ پشت تو ز روی آئینه صاف تر است ۰ من رود همت اگر بمن پشت دهی
 ۰ مبرم شاه ۰ شراب می کشم و جفته می زنم دایم ۰ بکار و بار جهان بیش ازین
 نمی گویم ۰ و مغلام را کنغال و کنغاله بکسرکاف تازی گویند چه در اصل کنک غال بود
 یعنی امرد را می غلطاند و فارسیان لفظ فارسی را بطریق عربی جمع نمایند چون
 اکوان و اکواس که جمع کون و کسی باشد ۰ فخری گوید ۰ احتساب نفاد او
 برداشت ۰ از جهان راه و رسم کنغاله ۰

لیاقت و شایستگی داشتن

بازوی چیزے داشتن ۰ رگ فلان چیز ندارد ۰ لب داشتن ۰ لب و دندان
 داشتن ۰ دهن چیزی داشتن ۰ روی چیزے داشتن ۰ فلانی پیشانی این کار
 ندارد ۰ در کجا میخورد بمعنی کی در خور است ۰ بیت ۰ تو یاد کنی
 خدای را در خور خود ۰ او یاد کند ترا وای در خور خویش ۰ اشرف ۰ غنچه
 بیجا طلب بوسه از آن لب چه کنی ۰ دهن گفتن اینها نه توداری و نه من ۰
 طغرا ۰ مزین ای غنچه لاف نازکی تنها درین گلشن ۰ زبان بکشایر آن شکرین لب
 گردن داری ۰ مسیح کاشی ۰ گرفتم کاسه ام پرگشت از می ۰ چه سازم چون
 لب می خورد نه نیست ۰ کلیم ۰ از بوسه اگر رنجه شود تلخ نگوید ۰ همچو
 لب ساغر لب دشنام ندارد ۰ مصرع ۰ حلوه خوردن را روی باید ۰ شفای ۰
 ای دل باین فرار مزین لاف عاشقی ۰ بازوی یک نگاه ندارد شکیب تو ۰ عطای
 حکیم ۰ اگر لیلی رش من مایل تسخیر می گردد ۰ رگ مردی ندارد هرکه
 بے زنجیر می گردد ۰ ظهوری ۰ از کاهش جان درم ندارد جگرت ۰ از گریه

بگوی نم ندارد جگرت ⑤ دل سوختگان فردگري نمي دارند ⑤ پيشاني داغ غم
 ندارد جگرت ⑤ صائب ⑤ مشکل که کشاید گره از زشته کارم ⑤ ابروی تو پيشاني اين
 کار ندارد ⑤ مولوي معنوي ⑤ هر کسے را در خور مقدار خویش ⑤ هست نوعي
 خوشدای در کار خویش ⑤ مي کند اثبات خویش و نفی غیر ⑤ چه امام صومعه
 چه پیر دیر ⑤

باب میم

این حرف در فارسي برای چند معني آید اول برای ضمير متکلم که فاعل
 باشد چون کردم و گفتم دوم برای نسبت چنانچه نیام منسوب بزرنگ
 نیل و آن جوهری باشد قیمتي سیوم بمعني خود آید گفتم که بروم
 کلف ز رویم ⑤ او ریخت غبار غم بهویم چهارم میم برای هستم آید
 چنانچه مصرع ⑤ مستم زغم عشق تو مستم مستم ⑤ ای مست هستم پنجم
 بمعني اضافت ای بمعني مضاف الیه چنانچه دام و زبانم ششم برای تعیین ای برای تعیین
 محل در اعداد چون چهارم و پنجم و غیر هم و از اصل این است که صاحب
 جواهر الحروف نوشته که میم در اواخر اعداد افاده فاعلیت کند چنانچه در یکم
 و دوم و سوم و مانند آن ای ماقام به الوحدة و ماقام به الاثنیتة و علي
 هذا القياس و لهذا در عربي واحد و ثاني و ثالث و مانند آن می آید و ماقبل
 این میم در تلفظ دوم مفتوح می باشد بجهت رفع ثقات اجتماع ضمات و در سائر
 اعداد مضموم و گاهی این میم در عدد محذوف هم آید هفتم بمعني تانیث چون
 خانم و بیگم هشتم میم زاید چنانچه بخانه خودم میروم و چرا و چرام بمعني
 چریدن نهم بمعني نهی چنانچه مکن و مگو و مدان دهم برای ضمير متکلم که مفعول
 باشد و افاده معني لفظ مرا دهد چنانکه نظامي فرماید ⑤ بران دارم ای مصلحت
 خواہ من يعني بران دار مرا ⑤ و میم گاهی بنون بدل شود چون کجیم و کجین
 بمعني بر گستوان و بام و بان بمعني رنگ و گاهی بخاء معجمه بدل شود چون

برم و برخ بالفتح بمعنی تالاب و بغین معجمه چون پیمانه و پیخانه و بقا چون
 ماخبر و فخر بمعنی خار مهمیز بها چون تارم و تاره بمعنی خانه چو بین و طارم
 معرب آفت و میم مصدر و ماضی و مضارع و امر و اسم فاعل بیداء تحتانی بدل
 شود چو آید و بیداد آینده ⑤

ماحضر * حاضری

درویشانه عبارت از طعام بی تکلفی که حاضر و مهیا باشد ⑤ وحشی ⑤
 چو دید آن گنج در ویرانه خویش ⑤ به پیش آورد درویشانه خویش ⑤ شفیع اثر ⑤
 بخانه ماحضره کز تو میهمان بیند ⑤ جواب حاضری از پیش خدمتان بیند ⑤
 یکی کاشی در هجو گوید ⑤ حاضران را بود غم بردن ⑤ چون در آید بهحاضری
 خوردن ⑤

مایوسی ساختن و شدن و نومیدی

امید گستن و بریدن و برخاستن ⑤ برات کسی برین نوشتن ⑤ برف دادن ⑤
 تهی ماندن از چیزه ⑤ برف آب دادن ⑤ دست شستن از چیزه ⑤ سبب شکستن
 و نیز کنایه از شراب ریختن و منع شراب کردن ⑤ عنان امل سبک کردن و
 شدن ⑤ نان بخون افتادن ⑤ آرزو سوختن ⑤ آرزو در دل شکستن ⑤ آرزو در جگر
 شکستن ⑤ امید را پی برید و امید را پی کرد ⑤ حرمان و یاس و محرومی ⑤
 صاحب روضه الانوار فرموده دست دل از زمزم و کوثر بشوی ⑤ آب در سر چشمه
 تقوی بجوی ⑤ لقمه که در اصل نباشد حلال ⑤ زو نفتد مرد مگر در ضلال ⑤
 انوری در رزمیه ⑤ هم عنان اجل سبک گردد ⑤ هم رکاب اجل گران باشد ⑤
 خواجه جمال الدین سلمان ⑤ دست اجل عنان املها کند سبک ⑤ چون استوار
 گشت رکاب گران تو ⑤ خاقانی ⑤ بلبام در مضیق خارستان ⑤ که آمیدم ز گلستان

بر خاست ۰ حسن غزنوي ۰ آخر ای آرزوی دل تاکی ۰ در دل این آرزو
 فرو شکنم ۰ صائب ۰ هر آرزو که بشکني امروز در جگر ۰ پس هر که این قفس
 شکند بال و پر شود ۰ کمال از غصه خود را کشته گوی ۰ آ امید کشتن از تیغ
 بریده است ۰ غني ۰ دانه چین حرص گشتن دست از جان شستن است ۰ شد
 صدف را آخر از آب صدف پیمانه پر ۰ صائب ۰ هر که دارد جوهری نانش
 بخون افتاده است ۰ روزي شمشیر آب ناشنای بیش نیست ۰ گرد کلفت از دل
 فرهاد جوی شیرشست ۰ در میان عشقبازان نان او در خون فتاد ۰ از صفای دل نباشد
 حاصل درویش را ۰ نان بخون تر می شود صباقت کیش را ۰ باقر کاشی ۰
 مردم و حسرت هم از تو آید نگسلد ۰ دوخته ام برای تو دیده نیم باز را ۰

مار گزیده از ریسمان میترسد

افعی گزیده از شکل ریسمان می رمد این مثلست مشهور یعنی کسیکه از
 مونی آزار کشیده باشد همیشه از مثل و شبه او ترسد ۰ غني ۰ ز ناز
 خسته گیسوی دلبران ترسد ۰ چنانکه مار گزیده ز ریسمان ترسد ۰ سلیم ۰
 سنبل اسیر زلف ترا دام وحشت است ۰ افعی گزیده می رمد از شکل ریسمان ۰

ماتم پرسي غزا داري

بعربی تعزیت ۰ درین مقام ابیات چند که مستلزم مراسم تعزیت باشد
 ثبت می گردد ۰ سلطان احمد گیلانی ۰ مسافر ز عدم گر رسد ازو پرسم ۰
 که چرخ پیر کجا برد نوجوان مرا ۰ لا ادري ۰ این نکته سر بسته بیادم ز جهان است ۰
 کاین عمر بیک چشم زدن نقش بر آب است ۰ گر نخل رفت میوه او پایدار باد ۰
 دریا اگر گذشت در شاهوار باد ۰ مرزا صائب ۰ پرتو عمر چراغیست که در بزم

و جود ⑤ به نیم مژده بر همزدن خاموش است ⑤ حکیم عمادی ⑤ گردون
 سر مردمی ندارد ⑤ گیتے سر خورمی ندارد ⑤ بنیان حیات سخت سست است ⑤
 افسوس که محکمے ندارد ⑤ دریغا که شاخ گل نو شکفته فروریخت از تند
 باد خرابی ⑤ خدا هرچه خواهد کند بنده باش ⑤ رضا پیش گیر و سر افکنده
 باش ⑤ ای صباخدم بگو که گریبان دریده ⑤ وی شب چه حالت است که گیسو بریده
 ⑤ از دیده زمانه روان است جوی خون ⑤ ای دیده ام زمانه بگو تاچه دیده ⑤
 شرمندۀ ام از آنکه درین تعزیت مرا ⑤ فرصت نشد که خدمت آن آستان کنم ⑤
 اما بعذر خواهی این شعله های آه ⑤ قندیل رار جانب قبرش روان کنم ⑤ اگر
 صد سال مانی در یکے روز ⑤ ببايد رفت زین کاخ دل افروز ⑤ پیش این شیر نر
 خوانخواه ⑤ جز به تسلیم و رضا کو چاره ⑤ لادری ⑤ نقش عقل است درین
 دهر دمی دل بستن ⑤ تا نظر کار کند کار تمام است این جا ⑤ مرزایچی ⑤
 مژده در جهان نمی بینم ⑤ دهر گوید دهان بیمار است ⑤ مرزا بیدل یکقدم
 راهی است بیدل از تو تا دامن خاک ⑤ بر سره ژگان چو اشک استاده بیدار باش ⑤

ماخون شدن به حساب

بپای حساب آمدن ⑤ صائب ⑤ قدم شمرده نهد محس در قلمرو خط ⑤
 چو عاملی که بپای حساب می آید ⑤

مال و متاع دنیا

چرک دنیا ⑤ اسباب دنیا ⑤ آب جو ⑤ آب حرام نیز کنایه از آب منی
 و شراب سند هر یک بجای خود مسطور است ⑤ نظم ⑤ نه مال و نه اعمال نه
 دنیا و نه دین ⑤ نه امعه صدق نه انوار یقین ⑤ در هردو جهان منفعل و
 خوار و حزین ⑤ البته زیانی نبود مگر ازین ⑤ صائب ⑤ پاک ار شویند دست

از چرک دنیا خاکپاں ۰ دست در یک کاسه خورشید چو عیسی کنند ۰
 محمد سعید اشرف ۰ عاقبت بهر داغ حسرت تو ۰ چرک دنیا فتیله خواهد شد ۰
 سناجر کاشی ۰ ز آب چو نبود آبروی ما سناجر ۰ فزای مال اگر شد بقای همت
 باد ۰ صائب ۰ هرکه از آب حرام رشوت آبستن نشد ۰ تیغ اگر باشد طرف
 مردانه میگوید سخن ۰ ملا عمادی غزنوی ۰ هر کرا مال هست عقلش نیست ۰
 روزی آن مال بالشی دهدش ۰ و انکه را عقل هست مالش نیست ۰ روزی آن
 عقل مالش دهدش ۰ ملک خوی که فرزندی رسولست ۰ اگر بے زر بود بس
 ناقبولست ۰ بدست هرکه مشتی سیم باشد ۰ سک او واجب التعظیم باشد ۰ نظم ۰
 هرکس که رخ از متاع فانی بر تافت ۰ و اندر طب دولت باقی بشتافت ۰
 آنجا که کمال همتش بود رسید ۰ آنچیز که مقصود دلش بود بیافت ۰ نظم ۰
 بود مال دنیا چو سبزه زاز ۰ که بس تازه بینی بفضل بهار ۰ چو بروی وز تند باد
 خزان ۰ یکی برگ سبز نیابی از آن ۰ حافظ ۰ جمشید جز حکایت جام از ۰
 جهان نبود ۰ زنهار دل میند بر اسباب دنیوی ۰

مال مفت

بچین گاوزادن ۰ این کنایه از نعمت غیر مترقبه یافتن و سند این در لفظ
 مردن بیاید ۰ بخت و اتفاق ۰ گنج سایگان ۰ آوردن آب چیزے ۰ آب بیاوردن جنس
 ۰ از صحرای یافتن و جستن ۰ رایگان و رایگانی از عالم ارمغان وار مغانی و رایگان
 خوار بمعنی مفت خوار ۰ گنج باد آورد کنایه از هشت گنج خسرو پرویز که قیصر روم
 از خوف پرویز چند کشتی از زر سرخ پر کرده بجزیره می فرستاد و باد مخالف آن
 کشتیها را بسوی ملک پرویز آورد و پرویز آن مال را بے رنج و مشقت گرفت لهذا آن
 مال را گنج باد آورد نام کردند از برهان و رشیدی و موید مدار ۰ میرمعزی ۰
 جنون رایگان نی زر و گوهر ۰ بداندیش تو جان دهد رایگانے ۰ کمال اسماعیل ۰
 مهر تو مرا چو جان عزیز است ۰ از کف نهم برایگانی ۰ نظامی ۰ بر

بمیچم سر از رایگان خوارگان ۰ مگر بے زبانان ۰ بیچارگان ۰ میر خسرو ۰ گهر
 لقمه خورد کوشش گر سجده خواب ۰ زهی رایگان خوار بالا نشین ۰ مخلص کاشی ۰
 چون درین بحر پر آشوب نظر باز کنم ۰ چشم من آب نیارود بمانند حباب ۰
 سلیم ۰ عجب جمعیت از زلف او بدست آمد ۰ پریشانی دگر زین گنج باد آور
 نمی بینم ۰ دماغ من پرست از بوی گل کس چه می داند ۰ که در ویرانه
 خود گنج باد آورده دارم ۰ حافظ ۰ در جنب بحر جود تو از ذره کمتر است ۰
 صد گنج شایگان که به بخشش برایگان ۰ سلیم ۰ همچو مجنون ناتوانی از کجا
 عشق از کجا ۰ یافت در صحرای مگر دیوانه جان خویش را ۰ مخلص کاشی ۰
 چنان می بیند از روی حقارت هر زمان سویش ۰ که پنداری سگ لیلی ز صحرای
 یافت مجنون را ۰

مبارکباد

چشم روشنی ۰ بعربی تهنیت و بالفظ کردن و زدن و دادن و گفتن مستعمل است
 سالک یزدی ۰ در ملک تلنگانه که خاطر خواست ۰ هر ذره زفر شاه مهر و ماه است
 ۰ گویند جهان جهان مبارکبادی ۰ سال تو و دور شاه عبدالله است ۰
 زلالی ۰ دام را کن بنوعی از غمت شاد ۰ که گردد تهنیت ده مرگ
 فرهاد ۰ واه هروی ۰ شوق طوفان خیز اشک در کنار دیده ریخت ۰ آسمان
 بر خیز جانسوزی مبارک باد کرد ۰ امیر شاهي سبز وادی ۰ دام باد دگر لاف
 غلامی می زند جای ۰ بیا ای غم بهرگ تو مبارک باد کن مارا ۰ کلیم ۰
 مبارکباد و صام گو مکن چرخ ۰ که عید ماتم را تهنیت نیست ۰ علی
 خراسانی ۰ وصل جانان ظاهرا نزدیک شد کامشب دام ۰ می دهد هر لحظ
 از شادی مبارک باد من ۰ مبارکباد فتح ۰ این فتح هزار فتح دیگر ۰ از فضل
 خدا شود میسر ۰ صبح را از خنده لب ناید بهم از شادیش ۰ آفتاب از آسمان

گویند مبارک بادیش ۰ این سالگه گره ز دایها واکرد ۰ از بهر نشاط و عیش خوش
ایما کرد ۰ صد جشن تو در سالگه میخواهم ۰ هرسال ز سال رفته به میخواهم ۰
من عمر تو جاودانه خواهم که شود ۰ فرمان بر تو زمانه خواهم که شود ۰
آن رشته که دارد گره سالگه ۰ تسبیح هزار دانه خواهم که شود ۰ شکر خدا که
شربت صیحت چشیده ۰ بار دگر بهسند راحت رسیده ۰ کشایش گره مدعا
مبارکباد ۰ ثمرفشانی نخل دعا مبارکباد ۰ این سال که بر سنین عمر تو
فزود ۰ از عقده کارها کشایش فرمود ۰ تا عمر ابد بفضل دادار جهان ۰
این رشته عمر منعقد خواهد بود ۰ ملاوحشی ۰ تا چرخ هلال گردد از چرخ
پدید ۰ کز بهر در شادی عید است کلید ۰ روز و شب عمر درازت بادا ۰
مستلزم اجر روزه و شادی عید ۰ از مزده صیحت زبان خامه ۰ طرح گل انتعاش
زد برنامه ۰ این است که می نگنجد از شوق مرا ۰ دل دربر و جان درتن ۰
و تن درجامه ۰ صد شکر که گلشن صفا گشت تنم ۰ صیحت گل عیش ریخت
در پیرهنم ۰ عید تو بسامان و طرب سازی باد ۰ انجام نشاط تو در آغازی
باد ۰ تابلال همای عید باشد مه نو اقبال تو در بلند پروازی باد ۰ سال خورم فال
نیکو مال وافر حال خوش ۰ اصل ثابت نسل باقی تخت عالی بخت رام ۰

مبتلا شدن ببلای

بپای خود بگور آمدن ۰ مور در طاس افتادن ۰ پای بر سر سنگ آمدن
و در آمدن و خوردن ۰ آب از سرگذشتن ۰ آبی شدن کار ۰ تنگ شدن و
بودن قافیه ۰ سلمان ۰ غرقه دریای بی پایان هجران را اگر ۰ دستگیری
می کنی دریاب کلب از سر گذشت ۰ دوش حرف از ساقی و نقل و می ساغر
گذشت ۰ ریخت چندان آب از چشم که آب از سر گذشت ۰ نظامی ۰ چوبانگور
گیران زور ۰ بپای خود آیند گوران بگور ۰ جامی ۰ دام از گلشن دوران

چگونه بکشاید @ بغنچه قافیه خنده است تنگ این جا @ وحید @ پایش
 بسنگ تا نخورد در ره طلب @ که نقد سوي کیسه صراف میرود @ شبنم
 وحدالدین @ بشگفت پای ما که در آمد بسنگ غم @ زیرا که احتیاط نکردیم
 راه را @ صائب @ اگر سیل سبکرفتار در دنبال من باشد @ همان از خواب
 سنگین پای من بر سنگ می آید @ نظامی @ چو در طاس رخنه افتاده
 مور @ رها نموده را چاره باید نه زور @ سلیم @ چیست در قید فلک خیال
 خلاق دانی @ مور چندی که گرفتار طلسم طاس اند @

متکبر و مغرور و سرکشی بودن

گردن سرشت @ حروف گلوگیر @ خویش بین و خوبستن بین @ شاغ
 بدیوار @ سر زوری @ گنده دماغ @ گنده مغز @ انگام خائیدن @ ظهوری @
 ای خلق تو مشغوف بخلق آزادی @ همواره بسر مهر بنا همواری @ سرزوریت
 از خریست تاکی بهری @ از گار کرد سر بشاغ دیواره @

تهمم ساختن و شدن

برسنگ زدن سند این در لفظ تهمت بستن گذشت @ شاخچه بندی @
 تهمت کردن و انداختن و نهادن و زدن و تهمت بستن @ دروغ برکس بستن و
 گفتن و بافتن @ تصنیف نهادن از شرح قصاید خاقانی @ تهمت آلود و تهمت
 زده و تهمت کش و تهمتی @ مولای جامی @ بهر یک چندمی بافد روغی @
 دهد زان گوهری خود را فروغی @ ملامنیر @ نیستم از تو جدا یکدم عبث @
 تهمت آلود جدای کشتهام @ خواجه حافظ @ خواب بیداران به بستنی و آنکه از نقش
 خیال @ تهمتی بر شب روان خیل خواب انداختی @ عالی @ عالی دل و دست
 و لب خود پاک تواند داشت @ تهمت زدن مدعیان را چه کند کس @

متوجه و مشغول شدن بکار

رو داشتن ⑤ رخ کردن ⑤ رخ نهادن ⑤ بچیز ⑤ از پیش خود گرفتن ⑤
چیز ⑤ سر بر سر چیزی نهادن و داشتن ⑤ در پس کار شدن ⑤ سر گرم بودن ⑤
در کار فرو رفتن ⑤ شاپور ⑤ شد ز ماجنوں تہی این مکتب عمرے است کہ عشق ⑤
بہر تعلیم جنوں سر بسر من دارد ⑤ دانش ⑤ وادی ماجنوں ز بے آبی خراب
افتادہ است ⑤ گریہ مارا سرے باید باین صحرا کشید ⑤ قدسی ⑤ از چہ خاکي
ای دل ویران کہ از روز ازل ⑤ ہیچکس از پیش خود نگرفت تعمیر ترا ⑤
حیاتی گیلانی ⑤ روپس کار نشین چند نصیحت کنی ⑤ از پدر و جد خویش موعظ
نشدہ را ⑤ شیخ شیراز ⑤ شاید پس کار خویش بنشستن ⑤ لیکن نتوان زبان
مردم بستن ⑤ مولانا سانی ⑤ بہزم عیش لسانی صفائی خاطر نیست ⑤ بیمار سر
بکدورت سرای غم در کش ⑤

متبذنی کردن در لفظ پسر خواندگی گذشت

متفرق و پریشان شدن و کردن

از ہم پاشیدن ⑤ پشم شدن ⑤ پنبہ شدن ⑤ پنبہ کردن ⑤ دانه کردن ⑤
پلاس انداختن پلاس افگندن ⑤ تار و مار ⑤ تال و مال بہندی تیر بتیر گویند
و عربی و تکران الجبال کالعین المنفوش و این مطابق پنبہ شدن ⑤ اشتات ضد
اخبات ⑤ نظامی مصرع ⑤ کشیدم پشم در خیل و سپاهش ⑤ میر خسرو ⑤
پنبہ کنم لشکر شان را چنان ⑤ کز تن شان پنبہ شدہ استخوان ⑤

محاوظات کردن

بدست و دندان نگاهداشتن ⑤ بہر دو دست اویختن ⑤ بہر دو دست
چسپیدن ⑤ بہر دو دست و دہان نگاهداشتن ⑤ بوست و دہان بر چیز چسپیدن ⑤

خار در راه شکستن نیز کنایه از خار چیدن در راه باشد • یحیی کاشی • کردیش
از کمال غمخواری • بدو دست و دهان نگهداری • مسیح کاشی • دل دامن
حسرت ترادید • آویخت در و بدست و دندان • شفیع اثر • هرکس اثر
نوازی از شعله خویش بیند • چسپد بدست و دندان بر کار خود چونائی • نماید
هر که چون مسواک جمعی را پرستاری • کنند اهل دعا بادست و دنداناش
نگهداری •

محتلم شدن

شیطانی شدن • طغرا • از بسکه طبع من از جوش دهر مجتنب است •
نمیشوم به عروس زمانه شیطانی •

محتور ناپدید کردن و شدن چیزه

آوازه چیزه شکستن • آوازه چیزه نشانیدن • نام از جهان برداشتن •
نام زیر و زبر کردن • نام از جهان ستودن • نام از عالم تهی کردن • برینج
زدن نام کنایه از فراموش کردن نیز آمده • نام از شکم افتادن • نام بر کنار
گرفتن • نام مردن • نام در آب فروشدن • خط کشیدن • استاد فرخی •
بشمشیر از جهان برداشت نام خسروان یکسر • نماند از بیم آن شمشیر مُلک آرای
گیتی بان • به جشن فریدون و نوروز جم • که شادی ستودن از جهان نام غم •
که شاه جهان چون جهان رام کرد • ستم را دُ عالم تهی نام کرد • خواجه جمال الدین
ساعان • نامه مغرب یکسر دشمن فتح عجم • کسر و فتوحش کرده نام دشمنان
زیر و زبر • شبنم شیراز • بمرد آخر و نیکنامی ببرد • زهی زلدگانی که نامش
لمرد • خواجه عمید بوبکی • زهی حیدر ولی کز روی مردی • بآب اندر فروشد
وام حاتم • ظهوری • خونناب جگر سرشک کردیم • آوازه ارغنون نشانیدیم •
خاقانی • در آزار را کشادم • آوازه هفتخوان شکستم • سعید اشرف •

خط دمید از رخ و آوازه خوبیت نشست گشت مودار چو چینی ز صدا می افتد
 صائب در آستین همت گردون حباب ماست دستے که خط بسایه بال
 هما کشید

مخل صحبت و کار

موی بینی موی دماغ موی لب بار خاطر سر خر سیر در
 لوزینه کاوخ راه سنگ راه قدسی بر خیز بشوق از جهان خالی شو
 موی لب روزگار بودن تاکی سایم بوی گل است موی دماغ ضعیف من
 ناصح مدد ز صندل خود درد سر مرا زلالی شبی موی دماغ روشنائی
 شکست تیرگی را مومبائی واقف بار خاطر شدیم یارانرا چه ثمر داد
 نخل یاری ما اثر همیشه گرم چو طنبور بود صحبت ما بگشت بے سر
 خر کوک ساز عشرت ما

مدد و قوت یافتن و مدد نمودن

پشت بافتن پشت گرم بودن پشت گرمی دستاری چه دستار
 بمعنی معاون و مددگار است طرف کسی گرفتن نیز بمعنی از گوشه گرفتن
 آمده سوی کسی گرفتن طرف کسی داشتن بازو دادن میان دادن
 پای گذار پای مردی سر دستی گرفتن دستگیر شدن دستگیری
 نمودن ابوالفضل فقره من نابینا را سرمه تحقیق در چشم کشیده دیده
 دوربین کرامت کرد تا به پشت گرمی آن از تعلقات صوری و معنوی که حجاب
 جویای مقصود است بیرون آورد تاثیر اهل دنیا کی بوالاقدار پہلو می دهند
 بد قماشان را بزرگ آستین رو میدهند یک جام ندادی بچو من باده پرستی
 یکبار بعاشق نگرفتی سر دستے سید حسن خلاص گرچه از پافتاده بودم لبیک

سر دستے گرفت داغ مرا ۛ حکیم سنائی ۛ پود تو شرع بر تواند داشت ۛ
 زانکه روشن تر است پود تو تار ۛ وین نیاید بدست تا پود است ۛ هر ترا دست
 مژد و پای گذار ۛ شفیع اثر ۛ کرده مژگان با نگاهش دست در قتلای یکے ۛ
 تا مسلمان تیغ بر بالای کافر می زند ۛ کمال اسمعیل ۛ کرم کجاشد و انعام را چه
 پیش آمد ۛ چرا ازین دو یکے پای مرد ما نبوی ۛ طالب ۛ در پناه عارضت
 خط ملک خوبی را گرفت ۛ دشمن خود را چرا کس اینقدر پہلو دهد ۛ بابا فغانی
 ۛ تو میان دھبی و گرنه بخیمال در نگنجی ۛ که چنان کمر که داری من بے ادب
 کشادم ۛ خواجه جمال الدین سلمان ۛ دو مشت همه قصد طرف خاطر ما بود ۛ
 امشب سر زلفت طرف دوش تو دارد ۛ وقت است که تابند رخ از جانب آتش ۛ
 گیرند خلائق طرف ابروانرا ۛ عرفی ۛ نگرفته ز انصاف تو در معرکه لاف ۛ
 شادی طرف شادی و غم جانب غم را ۛ ابوالفضل در دفتر اول فقره ۛ مدبرے
 که انتظام عالم و نظام بنی آدم بدستیاری عقل پادشاهان عدالت پیشه و پایمردی
 عدل شهر یاران نصفت اندیشه منوط و مربوط ساخته ۛ

مردن و موت

جامه گذاشتن ۛ برکت شدن ۛ جامه نهادن ۛ سپردن ۛ جان سپردن ۛ
 پیمانه لبریز شدن و پر شدن ۛ از شکم افتادن ۛ آفتاب بر لب بام رسیدن ۛ
 آفتاب بدیوار آمدن ۛ آفتاب بر سر دیوار بودن و شدن و دیدن ۛ آفتاب بکوه
 رفتن و خواستن ۛ از خر افتادن ۛ از دست دهر جستن ۛ از هم گذاشتن ۛ
 گذاشتن ۛ به تیغ و شمشیر در آمدن ۛ بر جان قدم نهادن ۛ چشم بر هم زدن ۛ
 خورشید بر دیوار رفتن ۛ خورشید لب بام دود از دماغ بر آمدن ۛ رخت از
 جهان بردن ۛ رخت بزیر زمین کشیدن ۛ رخت بصاکرا نهادن ۛ رخت بیرون
 بردن ۛ رفتن ۛ ظرف لبریز شدن و ظرفش لبریز شد ۛ فرمان رسیدن ۛ فروشدن
 مهر ۛ فرو شدن روز ۛ فایب تهیه کردن ۛ قحط در علف خانه افتادن ۛ قدم

از جان بر آوردن ۰ قفیز برآمدن ۰ میدان بسر آمدن ۰ وعده حق رسیدن
 چه حق بمعنی مردن آمده ۰ و حق کردن متعدی منه ۰ زلالي در شعله دیوار گوید ۰
 خویش را در نابود مطلق کرده ۰ عیش را درکار غم حق کرده ۰ مخلص کاشی ۰
 گور و کفنیه هست مدار این همه تشویش ۰ ای خواجه اگر وعده حق تو رسیده
 است ۰ من کیستم که بهاجر تو از کار رفته ۰ خورشید عمر بر سر دیوار رفته ۰
 میرخسرو ۰ ماه من بهر خدا پیش مرو بر لب بام ۰ کافتاب من بیچاره بدیوار
 آمده ۰ هرکه چون خورشید بر بامت دوید ۰ آفتابش بر سر دیوار شد
 صائب ۰ رسیدست آفتاب بر لب بام از غبار خط ۰ دگر کی ای ستمگر مهربان
 خواهی بجاگشتن ۰ طره زر بر سر دستار این نو دولتان ۰ آفتاب بر سر دیوار
 می دانیم ما ۰ شیخ شیراز ۰ یکی سلطنت ران صاحب شکوه ۰ فرو خواست رفت
 آفتابش بکوه ۰ خواجه نظامی ۰ بهندوستان پیرو از خرفتن ۰ پدر مرده را
 بچین گاو زان ۰ وحید ۰ نبود عجب ز دهر اگر دیر بگذرد ۰ کز روح کشنگان
 تو راه گذار نیست ۰ میرنجات ۰ مطر باخانه ات آیاد شود حزم بدان ۰ زسبک
 ناله دیگر برکت خواهم شد ۰ اشرف ۰ زندگانی من از روی پریشا نیهاست ۰ جامه
 جامه بگذاشتم از ده عریا نیهاست ۰ کنند دفن ازان رو شهید را با رخت ۰ که
 هرکه کشته او گشت جامه نگذار ۰ میرخسرو ۰ شنیدستم که محمود جوان بخت
 ۰ چو وقت آمد که بر اصرار نهد رخت ۰ مولانا اسانی ۰ بدان رسید که دور از
 درت هلاک شویم ۰ کشیم رخت بزیر زمین هلاک شویم ۰ نظامی گر اسفندیار
 از جهان رخت برد ۰ نسب نامه خون به بهمن سپرد ۰ فردوسی ۰ چو
 کشتا سب را داد لهراسب تخت ۰ فرود آمد از تخت و بزااست رخت ۰ صائب ۰
 میخورن خون تیغ جوهر دار از بند نیام ۰ از سواد شهر رخت خون بصحرا می کشم
 ۰ مخلص ۰ گور و کفنیه هست مدار این همه تشویش ۰ ای خواجه اگر وعده
 حق تو رسیده است ۰ ملانسبتی ۰ در جامه شادی شب هنگامه نگنجی ۰
 ما جامه نهادیم تو در جامه نگنجی ۰ واله هروی ۰ آنروز که آدم صفی جای
 سپرد ۰ میراث بوادرشان یکایک بشمرد ۰ هرکس بهوای طبع چیزی برداشت ۰

جز من دگرے ز عشق میراث نبرد ۰ چشم تاوا کردم و برهم نهادم عمر رفت ۰
 آنچه جز عنصر من بود گویا صرصر است ۰ حکیم سنائی ۰ یکے از چشم دل
 بنگر بآن زندان خاموشان ۰ که تا یاقوت گویا را بتا بوت ازچه ساس بینی ۰ سرزلف
 عروسان را چو شاخ بسترین یابی ۰ رخ گل رنگ شاهان را برنگ زعفران بینی ۰
 چه نازش باید و نالش باقبالی و ادباری ۰ که چون برهم زنی دیده نه این بینی
 نه آن بینی ۰ گر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد ۰ آخر بروی چنانکه فرمان
 باشد ۰ در بودن دنیا و برون رفتن ازو ۰ یکروز هزار سال حکیمان باشد ۰

مراقبه کردن

در پس زانوں نشستن ۰ سربزانو نشستن ۰ زانورصدگاه کردن ۰ گریبان
 دامن کردن ۰ بنخم در شدن ۰ زنخدان بجیم فرو بردن ۰ روی بر زانو نهادن ۰
 قد الف چو میم کردن از برهان ۰ شیخ شیراز ۰ زنخدان فروبرده چندین
 بجیم ۰ که بخشنده روزی فرستد ز غیب ۰ صائب ۰ مگیر از سر زانوی فکر
 سر زنهار ۰ که غنچه هرچه طاب کرد در گریبان یافت ۰ خاقانی ۰ زانو کنم
 رصدگاه در تیغ جای جان ۰ صد کاروان درد معین در آورم ۰ مثنوی ۰ صوفی
 در باغ از بهر کشاد ۰ صوفیانه روی بر زانو نهاد ۰ پس فرو رفت او بخود اندر
 نقول ۰ شد ملول از صورت خوابش فضول ۰ گرچه خسپی آخر اندر زر نگر ۰
 این درختان بین و آثار خضر ۰ او حق بشنو که گفت ست انظر ۰ سوی این
 آثار رخت آرد ۰ گفت آثارش دلاست ای بوالهوس ۰ آن برون آثار آثار است و بس ۰

مردم چشم

لعبتان دیده ۰ دانه عنبر ۰ دو عروس میث عروس حبش ۰ عروس ۰
 دو دانه مشک چشم ۰ رنگی ۰ بچه مینا ۰ طفل هندو ۰ دو طفل هندو ۰
 لالی چشم ۰ هندوی مینا ۰ دو طفل نور ۰ رواق منظر چشم ۰ بینک ۰

بعرابی انسان العین گویند ۰ خاقانی در خطاب آفتاب گوید ۰ از فیض تو در دو
 گاهواره ۰ دو هندوی طفل شیر خواره ۰ تا سر شد این دو طفل نور اندر مهد
 چشم ۰ زیر دامن پوشم از در های جان فرسای من ۰ ای دو طفل نور اندر مهد
 چشم ۰ سر بزرگی خورده دای خواهم نشاند ۰ در بحر غمت غواض لالی دو
 چشم است ۰ صد اولوی اینک بر طشت زرش غلطان ۰ طالب آملی ۰ روی
 عروس مردمک دیده رنگ باخت ۰ از بس نهان بزیر نقاب سرشک ماند ۰ رواق
 منظر چشم من آشیانه تست ۰ کرم نمار فروز آکه خانه خانه تست ۰ سند
 عروس حش در لفظ اشک گذشت ۰

مرگ

بے محابا پانگ ۰ خواب جاوید ۰ رنگ جنبید ۰ مرکب بے جسد ۰ خواب عدم
 ۰ خواب اجل ۰ خواب مرگ ۰ بابا قغالی ۰ چنان افسا نهایی خوش که دل
 گفت از دهان او ۰ خضر گر بشنود از حیرتش خواب عدم گیرد ۰ مصرعه ۰
 برده گو یا خواب مرگ این همراهان خفته را ۰ ظهوری ۰ بهر خواب اجل از آرزوی
 قد کس ۰ قرعه بر سایه شمشاد صنوبر زده ایم ۰ آسودگی مجوی که از صدمه اجل ۰
 کس را نداده اند برات مسلمے ۰ نظم ۰ روزیکه اجل دست کشاید به ستیز ۰
 در بهر هلاک بر کشد خنجر تیز ۰ نه وقت جدل بود نه هنگام حیل ۰ نه روی
 مقاومت نه یارای گریز ۰ نظم ۰ نشان آن دله کز فیض اسلام است تورانی ۰
 توجه باشد اول سوی دارالملک روحانی ۰ ز دنیا روی گردانیدن و امل کردن ۰
 که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن بآسانی ۰ نظم ۰ روز آخر که مرگ
 مردم خوار ۰ کند از خواب غفلتش بیدار ۰ یادش آید که در جوار خدای ۰
 سالها بجرم و عصیان دای ۰ هرچه در شصت سال با هفتاد ۰ کرده از خیر و
 شرپیش افتاد ۰ یک بیک پیش چشم او ندارند ۰ آشکارا بروی او آرند ۰

بگذرانند ز گنبد والا ۰ بانگ یاحسر تا و واویلا ۰ خیرت از جان او برارد دود ۰
و آن زبان حسرتش ندارد سود ۰

مژگان معشوق

تیغ ۰ تیغ لنگر دار ۰ تیغ کج ۰ تیغ زهر آلود ۰ شمشیر ۰ خنجر ۰
دشنه ۰ سیه تاب ۰ نشتر و نیشتتر ۰ زنبور ۰ سنان ۰ تیر ناوک ۰ حذنگ ۰
تیر کج ۰ پیکان ترکش ۰ سوزن ۰ خار زبان ۰ تارالماس ۰ چنگل شهباز ۰
عنکبوت ۰ ناخن باز ۰ پنجه شیر ۰ بال سمندر ۰ عنکبوت دست ۰ عصا
انگشت ۰ رگ خواب ۰ پریزاد ۰ لشکر ۰ خواره ۰ جوی ۰ موج گلستان ۰
گلشن نیستان ۰ سبزه ۰ شاخ ۰ کلک ۰ خامه ۰ سطر ۰ مصرعه ۰ فلفل ۰
گلید ۰ مور ۰ اعراب ۰ نقاب ۰ حکاک ۰ جاروب ۰ طفل ۰ سر پنجه ۰
خوابیده از تشبیهات اوست ۰ و فتنه بار ۰ عیار ۰ کافر کیش ۰ کج میج ۰
بالین کج ۰ عشوه ساز ۰ زبان دراز ۰ سخن پرداز ۰ سخن گوی ۰ خوش
تقریر ۰ خوش نگاه ۰ نظاره پیوند ۰ غم آلود ۰ گرد آلود ۰ زهر آلود ۰
برگدیده ۰ بر گشته ۰ تیز ۰ تیز دست ۰ سنان گذارنده ۰ دلدوز ۰ دلجوی ۰
دراز ۰ بلند ۰ سبکدست ۰ سبکبال ۰ سیاه ۰ خورش رقم ۰ خیال باز ۰
گراں خواب ۰ خوتریز ۰ خونخوار ۰ خون آلود ۰ خونین ۰ خون فشان ۰
سخن افشان ۰ آتش باز ۰ دست پررم ۰ نمناک ۰ تر ۰ اشکبار ۰ اشک
آلود ۰ اشکبار اشک افشان ۰ اشک بار ۰ سیل بار ۰ طوفان طراز ۰ ارغوانی ۰
سرمه سا ۰ بیتاب ۰ رسا از صفات اوست ۰ و جماعتی از قدمای شعر امژ ۰ کان
را بهندوان آینه دار تشبیه کرده اند و چون این تشبیه خلاف تشبیه مشهوره است
هر آئینه خلاف می نماید ۰ استاد اسدی ۰ سنبل رخسار تو زنگی آتش پرست ۰
نرگس مژگان هندوی آئینه دار ۰ طالب کلیم ۰ سباه عمزه ات را در هزیمت

فتح می باشد @ شکست اوفتاد بر دایها چو بر گرد بد مژگانها @ صائب @ از
 تغافل کشت مژگان گران خوابش مرا @ تیغ لنگر دار چندین پاس دم می داشتست @
 پریشانست مژگانست که از چشم @ گرفته در بغل آهوی مستی @ پرده دیده که
 تادام مشبک شده است @ دید در خواب مگر سوزن مژگان ترا @ ز سوخی گرچه
 آسودن نفهمیدست مژگانش @ نظر باشوخی چشمش رگ خوابست پنداری @
 ز مضمون نگاهش هیچکس سر بر نمی آرد @ ز مژگان گرچه آن خط مبین زیر و
 زبر دارد @ گرچه رنگ آشتی خط بر عذارش ریخته است @ میچکد ز هری
 عتاب از تیغ مژگانش هنوز @ نشان صافی شستست اینکه و حشمتش را @ نشد ز
 ریختن خرن خدنک مژگان سرخ @ خط بر آورد و ترو تازه است بستنش هنوز @
 می چکد خون بهار از خار مژگانش هنوز @ مفید بلخی ز فرقت گلرخسار او بدیده
 مرا @ چو شمع پنجه مژگان غبار می گردد @ دلبسته آن ناخن مژگان بلندم @
 اشکم چه گر افتاد بکارم چه توان کرد @ طالب املی @ مژگان بے دلان تو بال
 سمندر است @ گر ریزهای شعله فشاتد غریب نیست @ حنای عیدی ما نیست
 غیر ازین که کنم @ بخون دیده سر انکشهای مژگان سرخ @ طفل مژگان می
 مکد انگشت چون طفلان مهد @ مادر چشم مرا پستان مگر کم شیر شد @ گفتم
 نظر از دوست بپوشم ناگاه @ سر پنجه غمزه قفل مژگان پیچید @ زبان صبح
 وصال تو پاره دل من @ بگلشن مژه چون غنچه بر نهال بخندد @ از شرم طراوت
 چو گل روی بیند @ در زیر نقاب مژه پنهان شوم اشک @ کلیم مصرعه @
 مژگان تو حکاک عقیقی جگرست @ چنانچه زعکس رخ دوست دیده پر گل شد @
 که شاخ هر مژه آرام گاه بلبل شده @ سراپا یم ز در دت انچنان لبریز شیون شد @
 که از مفرا ب اشکم مار مژگان در فغان آمد @ باقر کاشی @ نه هست چشم من از
 چو بیار شرمند @ ز سبز مژه ابر بهار شرمند @ ظهوری @ کشتگانت چه سرخ
 رویانند @ مژها دشنه سیه تابست @ آب از شعله فواره مژگان خواهد @ دارد
 تابه تفتیده زمین دانه ما @ گوکار لب از فرو بسته هما @ نکشود در گریه

کلید مژه ام ۵ اختر گریه مژه ارجی دارد ۵ گرچه بیداغ تو دل سوخته کوکب
 شده است ۵ طاهر حید ۵ بهیرم از برای آن خمار آلود چشمانش ۵ که پنداری
 عصای دست بیمارست مژگانش ۵ واله هروی ۵ سطر مژه وانگاه طناز ۵ واگفته
 بعشوه معنی ناز ۵ زلالي ۵ شکست دل که مشق خاطر تست ۵ خراش کلمک
 مژگان را مکن سست ۵ بجاروب مژه خاصان درگاه ۵ فرو رفتند ریک انجم از
 راه ۵ حافظ شیراز ۵ گر چنین جلوه کند منعبرچه باد فروش ۵ خاک روب در
 میخانه کنم مژگان را ۵ خواجه جمال الدین سلمان ۵ چشمت بخنجر مژه عالم
 خراب کرد ۵ کس خنجر کشنده بهستی چنان دهد ۵ یوسف اعرج ۵ از پرده
 عنکبوتی نرگس تو ۵ در دل زده عنکبوت مژگان چنگ ۵ آصفی ۵ چشم
 ترا ز اشکر مژگان شدم اسیر ۵ تیر مژه ز ترکش مژگان نشانه داد ۵ افضل ثابت ۵
 مور مژگانت که یاجوج سدا سکندرست ۵ هر نفس صد رخنه در بنیاد طاقت
 می کند ۵ بخون نشسته مژگان تیز دست توام ۵ یکی زخانه خرابان چشم مست
 توام ۵ کلیم ۵ دود آهم رنگ از خورشید عالمتاب برد ۵ دست مژگان ترم سر
 پنجه پنجا ب را ۵

مسافر

ابن السبیل ۵ پی سپر آن ۵ روند کان ۵ غریب ۵ ره رو ۵ سفری ۵
 و سفر کردن و سفر کشیدن و افتادن و سفر داشتن مصدر آن ۵ حافظ ۵ که
 روزی ره روی در سر زمینی ۵ همی گفت این معما باقرینی ۵ دل گفت معطر
 کنم این شهر بهویش ۵ بیچاره ندانست که بازش سفری بود ۵ شیخ شیراز ۵
 شنیدم که یکم هفته ابن السبیل ۵ نیامد بمهمان سرای خلیل ۵ واله هروی ۵ بیرون
 ز دام نرفته تا رفته ۵ این نوع سفر که در حضر دارد ۵ میر حسن دهلوی ۵
 راه قیامت سفر کوی تست ۵ ره که قیامت سفری افتاد ۵ صائب ۵ روشندان
 همیشه سفر در وطن کنند ۵ استاده است شمع همان گرم رفتن است ۵

مسوده را صاف نمودن

به بیاض بردن @ بورق بردن @ بکاغذ بردن @ ورق سیاه ساختن و
کردن کنایه از مسوده کرده @ غنی @ ورق و دوات و کاغذ همه جمع کرد نرگس
@ که بوصف چشم خوبان ورق سیاه سازد @ فیضی @ سواد کلک را افتاب
می دادند @ که برده ام به بیاض سحر مسوده را @ قدسی @ سواد خامه مرا
خامه چون برد به بیاض @ ز رشک آورد آب سیاه چشم حسود @ طالب آملي @
نقد آن راز بر ورق بردند @ و آنورق بنزد حق بردند @ حرف سخای تو چو
بکاغذ برد دبیر @ از نوک خامه اش لفظ زر فرو چکد @

مستی و مست شدن

مستی چند مرتبه دارد اول سر خوش بعد ازان تر دماغ @ و بعد ازان
سیه مست و بعد ازان خراب @ تخت شدن دماغ @ تخت شدن افیون
و تریاک یعنی تخت شدن دماغ از نشه گویند افیون فلانی تخت
شده @ دماغ رسیدن و دماغ آرایش دادن و دماغ رساندن @ شگفته
کردن دماغ @ دماغ گرم کردن عام آب از حالت می نوشی است @ سبک ساختن
مست و طامع @ مست لایعقل @ مستی گذاره عبارت از مست بسیار است @
مرزا عبدالغنی قبول @ بنوشم تا شراب از عیش دوراں بے نصیبم من @ دماغ تخت
در وقتی که شد اوردنگ زیبم من @ مرزا محسن @ چون نیست تخت دماغت سخن مگو
تاثیر @ که شاه بیت بلند تو باب اوردنگ است @ طالب املي @ تاسر از نشه
تجربید سبک ساخته ام @ خرقه بار است بدوشم همه گریکثار است @ حافظ @
چشمه از ناز به حافظ نکند میل آری @ سرگرانی صفت نرگس شهلا باشد @ سلام
کردم و بامن بروی خندان گفت @ که ای خمار کش مقلس شراب زده @ اسمعیل
ایها @ از محتسب نداریم مانند میکش باک @ داریم بادشاهی چرخ تخت

کشت تریاک @ سلیم @ گل از بستان کشیده سوی او رخت @ شقایق را درو
 تریاک بر تخت @ ظهوری @ این نشه کسے یافت که صاحب تخت است @ بر نرم
 دلاں جدای اوساخت است @ شاهنشہ نشہ ها اگر نیست چرا @ گویند که ہی
 فلونیا بر تخت است @ کلیم @ آن مست آرزویم نی جام دیدہ نے جم @ مانند
 شمع سر خوش زان چشم خوش نگاہم @ دماغی میرسانم بر سر راه چمن دانش @
 سر گرم است از می بوی گل از باد می آید @ تاثیر @ چنان دماغ نگار من از
 شراب رساند @ که رفته رفته نسب را بافتاب را رساند @ والہ هروی @ ز هشیاری
 دماغے دارم آرایش که در مستی @ دهاں تلخ است از خمیازہ آن نشہ افیون
 را @ مسیحا @ باد کی بے ابر مستان را دماغ تر دهد @ نخل عیش میکشان
 از آب باران بر دهد @ حاکم @ بده جام صہبا که گردیدہ است @ دماغ مرا
 گرم کن زانکہ شد @ دانش @ عاشقان از می تہ شیشہ دل سر گرم اند @
 چشم مخمور تو بر دست قدح پیمائست @ بیت @ من مستم و خواهم کہ تو هم
 مست شوی @ همچو من سوخته از دست شوی @ کلیم @ عمریست کہ یک
 مستی سرشار ندیدم @ درپای غم افتادن دستاو ندیدم @

مصرف و فضول خرچ

باد دست @ مبذر @ هرزہ خرچ @ بیمہودہ خوار و بیمہودہ خوار
 فراخ رو و فراخ روی @ سعدی @ ممکن فراخ روی در عمل اگر خواهی @ کہ وقت
 رفع تو باشد مجال دشمن تنگ @ کرم نتیجہ جمعیتست ای طالب @ چہ سود خرمن گوهر
 کہ باد دست نہ @ رفیع الدین لنبانی @ چمن بریزد سیم شگوفہ و زر گل @ کہ باد دست
 چنین روز کم خورد غم مال @ اثر @ چون صدف دل را بہ ہر در دست
 می دارم نگاہ @ نامباد از باد دستی آید از چنگم بدر @ نظامی @ چنان تیرہ
 یک سرہر دار گنج @ کہ اری ز بیمہودہ خوری برنج @ مثنوی @ یک جوانے

که خیر دایم داشت ۛ پند می داد راهی در دیر ۛ گای پسر خیر نیست
در اسراف ۛ گفت اسراف نیست اندر خیر ۛ

مساوات و برابری داشتنی در کارے

آب از یک چشمه خوردن ۛ با کسی برابر زدن ۛ با کسی برآمدن و از کسی
بر آمدن ۛ با کسی دست زدن ۛ و پہلو بچیزے زدن ۛ پا بپا رفتن ۛ ترازو شدن
ۛ برابر شدن ۛ چتر در چتر کسی کشیدن ۛ فلانہ قدم بقدم فلانہ می گذارد ۛ
دندان زنی ۛ دندان تیز کردن ۛ پای کم نیاوردن از کسی ۛ پای کم
داشتم از کسی ۛ پای کم نه بودن از کسی ۛ کوس زدن با کسی ۛ
همراهی کردن ۛ سرازیک گریبان برآوردن ۛ از یک پیمانه نوشیدن ۛ
همسری کردن ۛ همدوشی کردن ۛ هر سر مویم ز چشم اشک آه ۛ هم ترازوی رگ
ابرسیاه ۛ کلیم ۛ بهار سدره با خاک سیه خواهد برابر شد ۛ چنین کز گرد
راحت کاروان توتیا آمد ۛ صائب ۛ زاقبال قناعت مور من زیرنگین دارد ۛ
کف خاکی که با ملک سلیمان میزند پہلو ۛ دو صبح صادق است از یک گریبان
سر بر آورده ۛ ید بیضای ساقی و بیاض گردن مینا ۛ خمار و خواب بیماری و
شوخی و سیه مستی ۛ زیک پیمانه می نوشند می در چشم شلایش ۛ خواجه شیراز
ۛ ماه اگر باتو برآید بدو نیمش سازند ۛ دولت احمدی و معجزه سیمایی ۛ فردوسی
ۛ بداد و بایں باد شه دست زد ۛ چنان کز ره پادشاهی سرد ۛ اندران مرکب
که بر پشت صبا بر بند زین ۛ با سلیمان کی برآید او که مورم مرکب است ۛ
هیچ در عشق ز کس پای که میں مارا نیست ۛ بابا همره مجنون چو سلاسل رفتم
ۛ تاثیر ۛ تا باد رخے کشته چراغ تاثیر ۛ پای کمی از صبح ندارد شاهش ۛ ظهوری
ۛ مرتبه عشق بین که نیلوفر ۛ چتر در چتر آفتاب کند ۛ خاربن را با گل و شمشاد
قدت جلوه نیست ۛ از ادب دورست بانخل تو همدوشی مرا ۛ فرد ۛ نهان و
آشکارا هر دو یکسانست بر علمت ۛ نه این مرا زود تربیتی نه آنرا دیر تردانی ۛ

مشتلق

بضم اول و لام آخر قاف در فرهنگ ترکی بمعنی شکرانه و از اهل زبان تحقیق پیوسته که بمعنی مزدگالی است مرکب از مشت بمعنی مزده و لق بضم بمعنی بها و ازین مطلع ملا سالک یزیدی نیز همین معنی مستغاد می شود • آمد آن آرام جانها بیقراران مشتلق • مزده پاپوش دارم خاکساران مشتلق • تمام غزل بر همین و تیره است • قاضی عطای راضی • شکر خدا کز کرم کردگار • ناید اقبال درین کنه دیر • مشتلق صلح جهان جهان • داد فکند آتش حسرت بغیر • ضابط ایام چو تاریخ صلح • جست مرا گفت که الصلح خیر •

مشتري

خطیب فلک • قاضی فلک • قاضی چرخ • ازو ارسته و مصطلحات
بهار عجم •

مشهور شدن

عام شدن • بزبان افتادن و بر زبانها افتادن و افگندن • نام دویدن • نام بر آمدن بر آفاق • نام رفتن در ملک • نام پهن شدن در اطراف • نام گستریدن • نام گرفتن • نام بر آوردن • آوازه افگندن • آوازه گشتن • ادب آوازه • بلند آوازه • فلک آوازه • سمر شدن • نافه مشک یافتن • ازان دوید بر آفاق نام ما صائب • که روشن است جهان از نفس شماری ما • کلیم • دارد بسیر گیتی همچون سخن رفیقے • دلگیر از سفر نیست نام دویده ما • در جهان با جمله گمنامی گرفتن نام نیک • پیش ما مشکل تر از حل معما کردن است • درویش واله هروی • خالت بسیه روزی ما نام بر آورد • در صبح فرودفت و سر از شام بر آورد • مفید بلخی • تا خط سیه بر لب گلفام بر آورد •

یا قوت لبش همچو نگین نام بر آورد ۰ استاد فرخی ۰ بخوبی ز تو گسترید دست
 نام ۰ بهر جایگاه و بهر انجمن ۰ بیت ۰ راز من از لب خاموش بزیبها افتاد ۰
 گرچه از خامه بے شوق تراود ساختم ۰ از جام نام جم بزبانها فتاده است ۰
 زنهار در بساط جهان بے اثر مباش ۰ سعدی ۰ هر که علم شد بساخا و کرم ۰

مشوره کردن

کنگاش و کنگاح و شوره ۰ بادل زدن ۰ مشوره با کلاه کردن نیز کنایه
 از حزم و هوشیاری کردن ۰ و کنگاش با لفظ کردن و رفتن مستعمل ۰ نزاری
 قهستانی ۰ خسروا طرفه قصه دارم ۰ گر بسمع رضا کنی اصغاش ۰ گرچه
 رخصت نمی دهد عظم ۰ هرچه با او نمیکند کنگاش ۰ لیک چو فکر میکنم
 در هم ۰ میشوم همچو طره جماش ۰ بیت ۰ درین معامله کنگاش رفت با
 اصحاب ۰ بجمع گفت که القصه سوی خانه گرای ۰ سلیم ۰ بے ترک سر چو
 عشق میسر نمی شود ۰ کنجی نسین و شورته با کلاه کن ۰ میر خسرو ۰ هاک
 هر چند می زد بادل ربش ۰ که در صحرای نهد سوز دل خویش ۰

مصطوب و سراسیمه شدن و گردانیدن

آب در جامه خواب کس ریختن ۰ آب بزیر کس برآمدن ۰ آبگینه در جگر
 شکستن ۰ آتش زیر پا داشتن ۰ آتش نشانیدن ۰ بیدست و پا شدن ۰ تلاوسه
 و تلاوسه کردن و گرفتن ۰ خار در جگر شکستن ۰ خیمه انداختن ۰ خیمه در
 پی خوابی زدن ۰ خیمه در خرابی زدن ۰ در خود فرو رفتن و فرو شدن ۰
 دامن زیر پا و در پای افتادن ۰ دل دل کنای ۰ دست و پا چه شدن ۰
 سیر در کون کسی نهادن ۰ دست و پا گم کردن ۰ روی بدیوار ۰ سیر و نمک
 در کس و کس نهادن ۰ زیبق نهادن ۰ میل در خرمن افتادن ۰ سیماب

جلوه و شرر در پیرهن هردو فاعل آن ۰ شیشه در جگر شکستن ۰ عنان گسسته ۰
 نعل در چرخ ۰ فلفل در آتش افکندن ۰ کیمک در شلوار و کیمک در گریبان و
 کیمک در پارچه فاعل آن است ۰ لنگر انداختن ۰ لنگر از کف دادن ۰ موزه
 در پای آوردن ۰ دست بر دل ۰ لنگر نگاه نداشتن ۰ مودر پیراهن ریختن ۰
 موی زنج کشیدن ۰ نقش دیوار ۰ بعربی متوزع القلب و متشتت الحال و عديم القرار
 ۰ صائب ۰ غبار شوق بلبل را نمی داند همین داند ۰ که آتش زیر پا دارد گل
 از فکر گریباننش ۰ نظامی ۰ بجای نخسپد عقاب دلیر ۰ که آبے توان هشتن
 اورا بزیر ۰ سلیم ۰ دریں چمن نه چنان حفته ام که از غفلت ۰ چو سبزه سر دهد
 آب این جهان بزیر مرا ۰ باقر کاشی ۰ که می نشینم آنجا آید بزیر آبم ۰
 جای روم که آنجا بالای باد باشد ۰ صائب ۰ زشوق بیستون آئینه را برسنگ
 زد شیریں ۰ خوشا کاریکه بر آتش نشانند کار فرما را ۰ مخلص کاشی ۰
 پابست اوشدن نه همین لازم حیاست ۰ آن دست و پا که دید که بے دست و پا
 نشد ۰ اشرف ۰ روز گاری شد که در چرخ است نعل آفتاب ۰ تارود وقت مرصع
 کاری این در بکار ۰ از بس افزونی غم و ماتم شد ۰ دامن در زیر پا دل عالم
 شد ۰ خواجه شیراز ۰ غلام آن کلماتم که آتش انگیزد ۰ نه آب سرد زند در
 در سخن ز آتش تیز ۰ خاقانی ۰ بغداد جانها روی او طرار دایها موی او ۰
 دل دل کنان در کوی او چون خود فراوان دیده ام ۰ فوقی یزدی ۰ شکرریزی
 که میریزد ملاحظت از نمکدانش ۰ نهاد سیر در کون نمک لبهای خندانش ۰
 ظهروی ۰ کنم خورد مغز پیاز فلک ۰ نهم در کس زهره سیر و نمک ۰
 جامی مصرع ۰ چودر صحرای بخرمین سیمانش افتاد ۰ والاهروی ۰ کیمک در
 پرچه افکار تو خواهم افکند ۰ این دوا علت تسکین تو خواهم کردن ۰ تاثیر ۰
 نیست یک کسی که بدل محنت دوراننش نیست ۰ اختر سوخته کیمک گریباننش
 نیست ۰ سلیم در وصف نیشکر کوید ۰ انبه را کرده موش در انبان ۰
 کیمک را کرده کیمک در شلوار ۰ میو خسرو ۰ اگر سرهایه شاهی وقار است ۰

شه آن باشد که چون کوه استوار است ۰ بهر کارے نیارد موزه در پای ۰ بهر
بادے نجنبند چو خس از جای ۰

مصایع زن بودن

کس کباب خوردن ۰ زن مرید ۰ زبون زن شدن ۰ میر شاه ۰ آن قحبه
که طالع دے آمد مریخ ۰ از هیبت ازدهای کیرم زدریخ ۰ دے کیر چو فولاد
مرا کند از بیمخ ۰ تا از پی کس کباب گرداند سینخ ۰ ملاحسین کاشفی ۰
برای یک دمه شهوت که خاک بر سر آن ۰ زبون زن شدن آئین شیر
مردان نیست ۰

مطالعه کردن کتاب

دعای ورق گشتن ۰ ورق چیزے خواندن ۰ ورق سنج فاعله ۰ میر خسرو ۰
حکیمان دانا ورق سنج راز ۰ زخاتون حکمت گره کرد باز ۰ مرزا امان الله فانی ۰
کتاب خانه عالم ورق ورق گشتم ۰ خط تو دیدم و گفتم که مدعا اینست ۰

مطرب

غزل سرای ۰ غزل گوی ۰ غزل خوان ۰ نوا سنج ۰ نوا شناس ۰
ابریشم زن و بریشم زن ۰ بریشم نواز ۰ پرشناس ۰ پرده سرا ۰ نوا طراز ۰
خوش انگشت ۰ مغنی ۰ نظامی ۰ بریشم نوازان شعری سرود ۰ بگردون
برآورده آواز رود ۰ میرخسرو ۰ بریشم زن ده عشاق میزد ۰ سرودش بر دل
عشاق میزد ۰ سامان ۰ مطرب گردون شها پرده سرای تو باد ۰ خشت زر

آفتاب فرش سرای تو باد ۰ بیت ۰ چو گردن مطرب من نغمه پرداز ۰ ز
شوقش مرغ روح آید به پرواز ۰ کلیم ۰ چرا بذوق غزالان غزل سرانه شوی ۰ که
گوش هوشن بر آهنگ این خجسته نواست ۰

مطلق العنان خایع العذار

بسر خود بودن ۰ آب بی انجام خوردن از برهان ۰

مظلوم و داد خواة و داد خواهی

فریاد خواة ۰ فریاد خواں فریادی ۰ قفاگیر ۰ جامه خون بسته ۰
پیرهن خون آلوده بر سر چوب کردن ۰ جامه کاغذی کردن ۰ دستار بر زمین
زدن ۰ آتش بزیر پهلوی گستریدن ۰ خون برجبین مالیدن ۰ ستم کش ۰ ستم زده ۰
کمال اسمعیل ۰ تاخت زلف تو آتش بزیر پهلوی خویش ۰ بگسترید و پس انگه
چنین ستمگر گشت ۰ میر خسرو ۰ من جامه کاغذی کنم از رشک کاغذی ۰ کانرا
تو که گه هدف تیر میکنی ۰ صائب ۰ تا کشودیم نظر رزق فنا گردیدیم ۰ چون
شگوفه پیش که دستار زنیم ۰ وقت است که باز بلبل آشوب کند ۰ فراش چمن
زباد جاروب کند ۰ گل پیرهن دریده خون آلود ۰ از دست رخ تو برچوب کند
۰ تجلی لاهجانی ۰ نماید از گریه بسیار در دل آنقدر خونم ۰ که گرخواهم
برسم دادخواهان برجبین مالم ۰ باقرکاشی ۰ از بس کشیدم از دل و بیرون
فکندهش ۰ شرمندة زناله که فریادی من است ۰ نظامی ۰ چون فریاد را
در گلوبست راه ۰ گلوبسته بر مرد فریاد خواة ۰ بفریاد خواں گفت
فرمان تراست ۰ مرا در دل است آنچه در جان تراست ۰ نزاری ۰ زسوزی
سینه پیران بترسید ۰ بمحشر از قفاگیران بترسید ۰

معیار

محک • سنگ زر • سنگ دمشق • سنگ امتحان از غیاث و سراج
• صائب • معیار دوستان دغل روز حاجت است • قرصی براه تجربه از
دوستان طلب •

معدوم کردن و شدن در لفظ هلاک بیدایی

معدوم العوض مفقود البدل

ابوالفضل فقره • اما بای حال بهتر ازان است که نقد زندگانی که مفقود البدل
و معدوم العوض است صرف در تحصیل سایر علوم که فی الحقیقت از اسباب تحصیل
عام اخلاق اند نماید •

مغشوش و دغل بودن چیزه

آب درمیان داشتن • خالص • هر که گوید که می زیان دارد • ساختنش
آب درمیان دارد •

مفلس و محتاج

بازر کشاده • بخت برگشته • تنگ دست • تنگ عیش • تنگ معاش
تنگ روزی • بے نوا • بے برک • تنگ بخت • تنگ زیست • تنگ شدن
قبا • خرابی زده • دست شکسته • فلک زده • دست پاک • متراوقات این
در لفظ احتیاج گذشته • شیخ شیراز • اگر روزی بدانش بر فرودے • زندان

تنگ تر روزی نبودی ۰ نظم ۰ رساند رزق بر وجهیکه شاید ۰ بسازد کارها
 نوعیکه باید ۰ بر روزی بے نوایان و انوازد ۰ بر رحمت بیگسانرا کار سازد ۰ کریم
 کامل آنرا می شناسم اندرین دوراں ۰ که گر نانی رسد از آسیای چرخ گردانش ۰
 ز استغنائی همت با وجود فقر و بے برگی ۰ زخود را گیرد و سازد نثار بے نوایانش ۰
 رباعی ۰ باما کین سپهر و انجم پیداست ۰ تا سازی بخت بے ترحم پیداست ۰
 چون خشکی آشیانه در گلشن سبز ۰ بے برگی مامیان مردم پیداست ۰

مقید و گرفتار

پای بست و پای بند ۰ پای در گل ۰ پای گیر ۰ لقمه آهن کشیدن ۰
 موزه در گل ماندن ۰ بند بر پای ۰ شیخ شیراز ۰ ای گرفتار پای بند عیال ۰
 دگر آزاد گی مبنده خیال ۰ چو کرگس بر دانه آمد فراز ۰ گره شد برو پای بند
 دراز ۰ که بد خواہ را چون درآرد شکست ۰ بد چرخ را چون کند پای
 بست ۰ ظهوری ۰ یکی در حرم پای بست نماز ۰ یکی در خرابات
 دیدم خراب ۰ آصفی ۰ چه حاجت بند آهن همچو من آشفته جانے را ۰ که
 از دست دل خود پای بست بند سودايم ۰ اثر ۰ از سرشت خود بغربت
 پای در گل مانده ام ۰ همچنان گر آب گیرد سبزه بیکانه ما ۰ صائب ۰
 ز شرم جلوه مستانه تو سرو در گل ۰ ز طوق قمریان چون دود از روزن ۰ اسیر لاهجی ۰
 بقید زلف جانم اسیر است ۰ دام در دام فتنه پای گیر است ۰ غنی ۰ هر که
 پا بند وطن شد می کشد آزارها ۰ پای گلبن در چمن دایم پراست از خارها ۰

مکه معظمه و کعبه محترمه

دارالصفاء ۰ ناف ارض ۰ ناف زمیں ۰ ناف خاک ۰ ناف عالم ۰

عروس عرب ۰ خاتون کائنات ۰ خاتون عرب ۰ خوان دل ۰ بیت العروس ۰
 بیت العتیق ۰ بیت الله بیت المعمور ۰ بیت الدعا ۰ بیت الحرام ۰ ام القرى ۰
 مربع خانه نور از برهان ۰ غنی ۰ کعبه را در پیش مردم اعتباری دیگر است ۰
 پیش ما میخانه هم بیت الحرام دیگر است ۰ قدسی ۰ از بسکه شیشه هارا از
 هر طرف ساجودی ۰ میخانه را ز طاعت بیت الحرام کردند ۰ خواجه جمال الدین
 سلمان ۰ پادشاهها بر دعای تست بیت شعر من ۰ لاجرم چون کعبه هر بیست
 ازان بیت الدعاست ۰ شیخ شیراز ۰ فطوبی لباب کبیت العتیق ۰ حوالیه من
 گل فیج عمیق ۰ نظامی ۰ ز سودای هندوز صفرای روس ۰ فرو شست عالم چو
 بیت العروس ۰ سرنافه در بیت اقصی کشاد ۰ زناف زمین سر باقصی نهاد ۰
 قدم برسر نواف عالم کشاد ۰ بسی نواف کز نواف عالم کشاد ۰ زرے کادمی را کند
 بیم ناک ۰ چه در صاب آتش چه در نواف خاک ۰

ملایکه

جنود کبریا ۰ سواد اعظم ۰ مرغان شاخ سدره ۰ مبادی عالیه از غیاث ۰
 مرغان عرشی ۰ صومعه داران فلک ۰ سالکان عرش ۰ ساکنان گردون نیز
 کنایه از ستارگان ۰ طاؤس پیران اخضر ۰ ناصیه داران پاک ۰ سبوحیان ۰
 مرغان اولی اجنه ۰ مسیحاں ملاء اعلیٰ ۰ میر غازی شهید ۰ چو طارسان
 هندی رقص آغاز ۰ چو مرغان اولی اجنه پیرواز ۰ عرفی ۰ فوج فوج است
 معانی بدام در پرواز ۰ همچو مرغان اولی اجنه در باغ نعیم ۰

ملاقات کردن

بر خوردن ۰ خوردن کسی با کسی ۰ دو چار شدن ۰ چشم چار شدن
 نیز بمعنی مقابل ملاقات افتادن ۰ رو برو خوردن ۰ باز خوردن ۰ حافظ ۰

چو دل من دمی از پرده برون آئے در آنی ۰ که دگر باره ملاقات نه پیدا باشد ۰
 شفیعی گوید ۰ جدا از خون نشستم آنقدر تنها بباد او ۰ که باخور دربرو خوردم
 نه شناختم خود را ۰ بیت ۰ نظم شید اگشته تاراج سلیم ۰ طرفه دزدی خورد
 با دزدی دگر ۰ خالص ۰ مرا کسیکه دو چار کرد در ره عشق ۰ خدا کند که
 ترا هم بمن دو چار کند ۰ فغانی ۰ چنان مستم که شمع از شاخص و شاخص
 از سایه نه شناسم ۰ اگر ناگه دوچار افتم شبی در گشت مهتابت ۰

ملکه نوشت و خواند بهم رسانیدن

سواد تند کردن ۰ سواد روشن کردن و کشیدون و شدن ۰ سلطان علی
 بیک رھے ۰ جزمی که از رخ تو سوادم کشوده اند ۰ هرگز نخوانده است کسی
 دفتر سفید ۰ مرزا بیدل ۰ سواد نسخه عشقم ز دیدار تو روشن شد ۰ کشادم
 بر تو چشم آشنائی خویشتم گشتم ۰

منتظار و مشتاق بودن

براه افتادن اختلاط ۰ تشنه دل ۰ تشنه جگر ۰ تشنه ترجمه عطشان و بمعنی
 آرزو مند و مشتاق مجاز است ۰ چار چشم ۰ چشم براه دوختن ۰ چشم بر در ۰ چشم
 و دیده براه نهادن و زدن نیز کنایه از توقع و امید داشتن ۰ چشم چون دستار
 و دیده چون دستار نیز کنایه از چشم و دیده که در انتظار سپید شده باشد ۰
 چشم کردن ۰ گوش بر صدا ۰ گوش بر در ۰ گوش براه ۰ گرسنه دل ۰ ره
 داشتن از شرح سکندر نامه و بعضی بمعنی حفاظت راه نوشته ۰ بیت ۰ دلم
 از شوق جمال تو فزون می گردد ۰ دل شوریده من بین که چه روز افزونست ۰
 مرزا بیدل ۰ گر نباشد حرص عالم بحر لبریز فناست ۰ آرزوی تشنه مادر سراب

انداخته ۰ صائب ۰ چشم ما چون زاهدان بر میوه فردوس نیست ۰ تشنه
 بوی ازان سبب زنداندانیم ما ۰ هاتفی ۰ او دوخته چشم بر ره یار ۰ وز دوختن
 حریر بیزار ۰ بیت ۰ اورفت و دام باز نیابد ز برش ۰ من چشم بره گوش
 بدر بر اثرش ۰ ملاطغرا در الهامیه فرموده فقره ۰ بغمز دای قغان عشق
 و گوش بر صدای مقام شنا سان ۰ کر بدانی چقدر تشنه دیدار توام ۰ خواهی
 آمد عرق آلوده در آغوش مرا ۰ صائب ۰ بوی یوسف می کشم از چشم چون دستار
 خود ۰ چشم بر راه صبا چون پیر کنعان نیستم ۰ عاقبت تسخیر آن سیمین
 بدن خواهیم کرد ۰ چشم چون دستار خود را پیرهن خواهیم کرد ۰ ظهوری ۰
 بر راه افتاد خوش سودای کاکل ۰ جدا از حسرت هرمو بمیرم ۰ عبداللطیف خان ۰
 تابفکر جلوه آن نگاه افتاده است ۰ چشم نرگس را که می بینی ز راه افتاده است ۰
 شیخ شیراز ۰ فرق است میان وانکه یارش بے در بر ۰ با آنکه دو چشم انتظارش
 بر در ۰ رکنای مسیح ۰ زمان زمان چه کنی از دخت ضیافت حسن ۰ گهر
 گرسنه دلی را کنی ضیافت حسن ۰ مسیحامعمار ۰ عینک در انتظار تو با دیده
 یار شد ۰ چشم سفید کشته براهت چهار شد ۰ محمد قلی میلی ۰ با غیر میلی
 از ره دیگر گذشت یار ۰ تو چشم انتظار براه که میزنی ۰ صائب ۰ ای جاده
 سودای تو هر رشته آه ۰ در هر گذری چشم براه تو نگاه ۰ ثنائی ۰ از
 زمین تا بآسمان بلند ۰ همه را چشم بردهان من است ۰ میرمعزی ۰ من نهاده
 دیده بر ره تاکی آرندم نشان ۰ من نهاده گوش بر در تاکی آرندم خبر ۰ صائب ۰
 کنند از خاکساران اغنیا در یوزة همت ۰ که ساغره های زریں چشم بردست
 سبو دارند ۰ بیت ۰ چگونه شرح درد دل نویسم سوه مه روئے ۰ که از آشفنگیها
 دل رود سوی قلم سوی ۰ نیست بیجا نامه را گر کاغذ ابری کنم ۰ یعنی
 از بس بیتو کردم گریه آب از سرگذشت ۰ از دوریت چه باک که این بعد ظاهری ۰
 اصلا میان ما و تو حایل نمی شود ۰ شرح الم هاجر بجانان چه نویسم ۰ در هاجر
 تو مکررمی دیدار مرا گشت ۰ سویت من مکررم ز حرمان چه نویسم ۰ بیت ۰

از غم هجران که دشمن هم گرفتارش مباد ۵ خواستم حرفی نویسم رنگ کاغذ زرد
 شد ۵ ظهوری ۵ لاعلاج حرف درد بے دوا خواهم نوشت ۵ ساخت مشتاقم نمیدانم
 چهاخواهم نوشت ۵ شرح شوق می نویسم دیده خونبار گفت ۵ جای سرخیهای
 بگذاری که من خواهم نوشت ۵ محمدا سلام ۵ مشتاقم آنچنان که ز تحریر
 عاجزم ۵ چون گنگ خواب دیده زتقریر عاجزم ۵ لادری ۵ شمار شوق ندانسته ام
 که تا چندست ۵ جزاینقدر که دلم ساخت آرزومند است ۵ مرزا معز فطرت ۵
 شبی که شرح فراق تو کرده ام تحریر ۵ ز سوز شوق قلم همچو شمع سوخته است
 ۵ بیت ۵ این شکایت نامه از نامهربانیهای تست ۵ آنچه دیدم از جدائیها جدا
 خواهم نوشت ۵ تا دعا باشد به او کی مدعا خواهم نوشت ۵ شکرها دارم و لیکن
 شکرها خواهم نوشت ۵ اسیر ۵ منکه کاغذ از قلم شناسم از آشفته گی ۵ می رود قاصد
 چه بنویسم چه حرف انشا کنم ۵ کلیم ۵ چه حاجت است بقاصد که نامه های کلیم ۵
 بدست آه روان همچو کاغذ باد است ۵ ما اگر مکتوب نوشتیم عیب ما مکن ۵
 درمیان راز مشتاقان قلم تا محرمست ۵ دوریم بصورت ز تو نزدیک بمعنی ۵
 مانند دو مصرع که زهم فاصله دارد ۵ لادری ۵ سرت گرم ادا فهمی مشو
 غافل ز مکتوبم ۵ که پنهان کرده ام در سرمه خط ناله دل یار ۵
 بیت ۵ بکاغذ اخگر پیچده ام یعنی دل خود را ۵ مبادا گریه بر حالم کنی
 ای نامه بر رحمی ۵ بیت ۵ ما نامه بیرگ گل نوشتیم ۵ شاید که صبا
 بارساند ۵ بیت ۵ نامه شوق نوشتن جگر میخواست ۵ قلم راست بگر دید که
 از کار شدم ۵ بیت ۵ گر بے تو شادی آرم هرگز مباد شادی ۵ در بے تو باده نوشم
 نوشم مباد باده ۵

منجم

ستاره شناس ۵ کار آگاه و کار شناس از برهان ۵ رصد بند ۵ رصد نشین ۵
 رصدور ۵ و رصد بالاتحریر و باسکون چشم داشتن و منجم را رصد بند ازان گویند

که همیشه چشم بر کواکب دارد و در رصدگاه و نظر گاه و اوج گاه کذا فی الرشیدی و
واله هروی و خوانند رصد و روان بینا و برج سرطانش شاخ گلها و هست از
تو رصد نشین به تشویر و تدویر نه و کمال تدویر و نظامی و تنیده تنش
در رصدگاه دور و بروحاینان برجسدهای نور و کلیم و برای باخت من اختر
شناس حاجت نیست و که سر نوشت بدمن ز نقش ما پیدا است و

منزل کردن و منزل گرفتن و افتادن بمعنی از بهار عجم

منع کردن

دست گرفتن و سرجنبانیدن و لب گزیدن و انگشت بر لب کسی نهادن و
دست آستین کردن از برهان و دست پیش داشتن و دست در دهن گرفتن
بعربی طرد و طارد فاعل آن و عبدالسلام پیامی و هزار صاعقه پنهان بزیر لب
دارم و برو برو وزن انگشت بر لبم زنهار و میر رضی دانش و در دور گل
ز حسرت ما ناله می کند و انگشت اگر زنی باب خشک جام ما و کلیم و جدا
ز اعل لب جام مائمی دارد و زدم چو بر لبش انگشت گرم شیون شدن و
بیت و دل دوش خبر ز چشم مست تو گرفت و جان نشه ز اعل می پرست
تو گرفت و سلیم شمع میخانه سر خور جنباند و چون ره کعبه بمن قبله نما
بنماید و بیت و هوس بر آتش وصل تو خویش را زده بود و اگر حجاب نمیداشت
دست پیش مرا و

منعش شدن و کردن عیش

شیشه بر سنگ آمدن و شیشه در سنگ آمدن و سیر در لوزینه انداختن و
غوزه در چشم کسی کردن و سالک از چشم کمون چرخ میدارم حذر و کاین ترش

دو غوره در چشم ایاغم می کند ⑤ قطعه ⑤ سموم حادثه از خصمت ار بگر داند ⑤
 پیاز چرخ که در تخت قصر تست قصیر ⑤ بانتقام تو بشگفت گر قضا و قدر ⑤
 بهانه جوی بلوزینه در دهندهش سیر ⑤

منی

حیض سفید ⑤ آب پشت ⑤ آب ناف ⑤ آب حرام ⑤ بعربی نطفه و
 شلح بفتح و فظیظه آب منی مرد یا زن از منتخب ⑤ باقر کاشی ⑤ بسکه حیض
 سفید می ریزد ⑤ گنده تر از کس است شلوارش ⑤ خاقانی ⑤ از فرح آنکه
 هست هیبت تو نسل بر ⑤ خصم ترا آب پشت خون شود اندر زهار ⑤ قوقی یزدی ⑤
 ز چشم مردیش آب حیا رفته است بے شبه ⑤ هرانکو مادرش آب حرامی در
 شکم دارد ⑤

منافق شد

چون مار دو زبان شد مرادف این در لفظ ربا کار گذشت ⑤

موسی علیه السلام

کلیم الله ⑤ کرسی دار مجلس طور ⑤ شبان وادی این ⑤ از برهان و
 بهار عجم ⑤

موافقت کردن با کسی

دامن بدامن کسی بستن ⑤ دامن خود بدامن کسی گره بستن ⑤ زبان با کسی
 یکی کردن و داشتن ⑤ ساختن بچیزه ⑤ ساختن چیزه را ⑤ بیت ⑤ غرور
 شعله ادراک بد تر از جهل است ⑤ بهیچمدانی بساز و کودن باش ⑤ میرخسرو ⑤

غناچه میرفت از چمن چون گل بدو پیوند داشت ۰ بست محکم دامن خود را
 گره با دامنش ۰ مسیح کاشی ۰ بس بلندی بخشدت روز جزا این دست رس ۰
 دست خود پیوند گریبا دست کوتاهی کنی ۰ سلیم ۰ ناله و مطرب و نه هر دو
 یکی کرده زبان ۰ می کنندم همه تکلیف که پهلوی بکنم ۰ طالب ۰ چنان ز
 خویش به تنگم که هر سر مویم ۰ ز بهر قتل با تیغ او زبان دارد ۰ بیت ۰
 با فقر سازم که مرا فقر خوشست ۰ گر هیچ ندارم چو ته دارم همه هست ۰

موالیه ثلاثه سر روح

سه فرزند ۰ سه پسر ۰ سه نمایج ۰ سه شاخ از برهان و مصطحات ۰

موی چیننی

موی کاسه ۰ موی پیاله موی قدح ۰ یعنی درز باریک که در کاسه
 چیننی می افتد ۰ مرزا بیدل ۰ شکست خاطر روشن خدیوان چاره نه پذیرد ۰
 که موی کاسه چیننی بود مشکل تراشیدن ۰ ملا میر ۰ بار گل کرده جان خود
 حواله ۰ شود زو چرب تا موی پیاله ۰ کلیم ۰ چشم باریک بین اگر باشد ۰
 قدح آفتاب مودارد ۰

مهر و ماله

دو خاتون دو گاه سنجاب ۰ دو خاتون بینش ۰ قرص گرم و سرد ۰
 مشعبدان حقه سبز ۰ این دو کله دارد ۰ این کعبتین دو نقش ۰ قطعه ۰
 اگرچه خورم و تازه است گلشن دنیا ۰ وای به نکبت باد خزان نمی ارزد ۰ بگرده
 خورو قرص مهر ز جای مرو ۰ که خوان چرخ بیکباره نان نمی ارزد ۰

مهمیز

اسب انگیز و آن آهنی باشد سر تیز که بر پاشنه کفش و موزه نصب کنند

از برهان *

مہیا و آمادہ شدن در کارے

آستین بشکستن و مالیدن * آستین پیمچیدن و بر چیدن و درزدن و بر زدن *
 آستین بالا زدن * کمر درکارے بستن * گرد کاری گشتن * دست نور دیدن *
 فاریابی * چو سنبل نوسر از برگ یاسمین برزد * غمت بر ریختن خون آستین
 برزد * آصفی * آستین مالید و دامن برزد آن بے پاک و مست * وای جان من
 که افتادم ز پارفتن ز دست * سلیم * داغ دست خود نمایم داغ ساز لاله را
 * آستین بشکنم بر آتشی دامن زنم * صائب * آه این چنینی اگر شکند
 آستین سعی * پیراهن سپهر قیامی میکنیم ما * قاسم مشهدی * سا عدش پنہاں
 بمن ماند بہر رنگی کہ هست * شوخی رنگ حنہ پیش آستین بالا کند * سعدی *
 قبابست چابک نور دید دست * قبابش دریدند و دستش شکست *

مسیر شدن و ممکن بودن

از دست بر آمدن * از دست بر خاستن * دست دادن * بگیر آمدن *
 در کف آمدن * در دست آمدن * در چنک آمدن * فلاں چیز بگیر آوردم
 یعنی بدست آوردم * وحید * دامن عفت نباید در کف تدبیر من *
 عذر تقصیر مرا خواهد مگر تقصیر من * شیخ شیراز * گرت از دست بر آید
 دهنے شیرین کن * مردی آن نیست کہ مشتی بزنی بر دهنے * خواجه شیراز *
 اگر از دست برخیزد کہ باد ادا بر بنشینم * ز جام خضر می نوشم زباغ عمر گل

چشم ۛ کلیم ۛ نگویمت که دل از حاصل جهان بردار ۛ بهرچه دسترس
نیست دل از آن بردار ۛ

میدخانه

سرای سرور ۛ شیر خانه ۛ خانه سیل ریز ۛ خرابات ۛ خمدان ۛ
خمستان ۛ خکمه ۛ خمخاله ۛ جامی علیه الرحمة ۛ حریفان بادها خوردند
و رفتند ۛ تهری خمخانه ها کردند و رفتند ۛ مصرع ۛ مگر هم خرابات دیدم
خراب ۛ کلیم ۛ تا من از صیقل عتی آینه روشن کردم ۛ شیشه را شمع ۛ
شبنم و برهمن کردم ۛ

باب نون

این حرف برای چند معنی آید ۛ اول معنی نفی کند چون نکرد و
نگفت ۛ دوم بمعنی تردید کلیم گردید ۛ اسپت که حنا زیب فزای تن اوست ۛ
کوهوست که از لاله زار دردامن اوست ۛ نی نی غلام که آسمان دگر است ۛ
در رنگ حنا شفیق به پیراهن اوست ۛ سوم مصدر چنانچه در لفظ کردن گفتن ۛ
چهارم نون ربط چون خوشن و کشن از تکلفته العجم ۛ پنجم نون جمع چنانچه
ابنان و آنان و شبان دروان و کسان ۛ ششم نون حالیه چون افشان و خیزان و
دوان و پویان ۛ هفتم نون زاید چون باداش پاداش ۛ هشتم نون استفهام چنانچه
سعدی گوید ۛ نه مارا در جهان عهد وفا بود ۛ جفا کردی و بد عهده نمودی ۛ
نهم نون نسبت ۛ چنانچه ریمن منسوب بریم و برانجن منسوب ببرنج و گاهی به میم بدل
شود چون بام و بان بمعنی پشت سقف خانه و بلام بدل شود چون لبلاور نیلوفر و بها چون
مرزن و مرزه و حرف نون بحساب جمل یعنی ابرجد پنجاه عدد دارد ۛ

ناف بیدجا شدن که بهندی ناف تِلدا گویند

ناف افتادن ⑤ ناف پیچیدن ⑤ ناف گسیختن بعربی سقوط السرة ⑤
قدسی ⑤ ز سهم کمان رنگ خورشید ریخت ⑤ زبیم سنان ناف گر دوز گسیخت ⑤
حکیم زلای ⑤ کوه که در حکمش تن داده است ⑤ ناف زمین است که افتاده ست ⑤

نامرد و بیدل

آشتر دل ⑤ بزدل ⑤ شتر دل ⑤ سیماب دل ⑤ زهره باختن ⑤ خاقانی ⑤
استانت گنبد سیمابگون متکاست ⑤ بنده سیماب دل سیماب شد زان مُتکا ⑤

ناتجربه کار و کم عقل

خام دست ⑤ خام مشق ⑤ سایه دست ⑤ خام ریش ⑤ ریش از آسیا
سفید کردن ⑤ ریش بدوغ ⑤ سفید کردن ⑤ بیت ⑤ دیر شد روز تو عمرت
کاج خورد ⑤ خام ریشی در مزاجت راه کرد ⑤ باقر کاشی ⑤ نمی بینیم باقر
یکسر مو پختگی باتو ⑤ مگر ریش سیاهت را سفید از آسیا کردی ⑤ ظهوری ⑤
آن خواجه که بوده از رخس تپخال فروغ ⑤ کردست سفید ز احمقی ریش بدوغ ⑤
بامعده خود هیچ نمیگردد راست ⑤ سوگند میخورد اگر نیست دروغ ⑤

نالایق

از کار دور ⑤ بیدوات ⑤ بیفر زانه ⑤ ناکس ⑤ ناهل ⑤ ناسزا
⑤ مصرع ⑤ ناکس بتربیت نشود ای حکیم کس ⑤ ایضاً تربیت ناهل را چون
گردگان بر گنبد است ⑤ واعظ قزوینی ⑤ نیست دل را باهوسهای جهان در سینه

جا ۰ شد چوبه دولت پسر از خانه بیرون کرد نیست ۰ شیخ شیراز ۰ خاق
میگویند جاه و منصب از فرزاندگی است ۰ گوهباش آنها که ما رندان بے فرزانه ایم
۰ بیت ۰ ناسزای را چو بینی بختیار ۰ عاقلان تسلیم کردند اختیار ۰

نان وقت شام خوردن

شام شکستن ۰ شام خوردن ۰ آصفی ۰ زلفت شکست و ماره سودا گرفته ایم ۰
شب گیر میکند همه کس شام چو شکست ۰

ناز و کرشمه

پشت بر لب زدن و پشت لب بر زدن ۰ دامن کشان رفتن ۰ دست بر
کمر داشتن و زدن ۰ طاق ابرو نمودن ۰ ابرو نازک کردن ۰ سرزلف ۰ ملامنیر ۰
تنها نه همین است ترا خو نازک ۰ داری بصفت میان چو موناژک ۰ با ابروی تو
شباهتے دارد ازاں ۰ از ناز کند هلال ابرو نازک ۰ مولوی جامی ۰ چیست
چندین عظمت و جبروت ۰ پشت بر لب زدن و باد بر روت ۰ طعرا ۰ قدح را
ز پس چهره افروخته ۰ بط باده را بال و پر سوخته ۰ چنان پشت پشیمی تنگ کرده
بود ۰ که رطل گران را سبک کرده بود ۰ صائب ۰ ای غزال چین چه پشت
چشم نازک میکنی ۰ چشم ما آن چشمهای سرمه سارا دیده است ۰ اصفهان کو
پشت چشم از سرمه بر نازک مکن ۰ خاک دامنگیر توتیای مابس است ۰ بیت ۰
شد آن جان جهان دامن کشان چو از چمن بیرون ۰ روان شد جان مرغان چو
گری زتن بیرون ۰ قاسم مشهدی ۰ ز پیچ و تاب میانش چگونه سر پیچم ۰
دام گرفته بدستی که بر کمر دارد ۰ بیت ۰ دیدن و اغماض کردن دلربای را
به بیس ۰ هر نفس بیگانه گشتن اشنای را به بیس ۰ دلربایانه اگر بر سر ناز
آمده ۰ از دل من چه بجا ماند که باز آمده ۰ لادری ۰ گفتم بیا بمردمک

دیده ام نشین ۰ گفتا که من بخانه مردم نمیروم ۰ کلیم ۰ گرفتی پرده گفتی
وقت خواب است ۰ نه خواب است این حریفان را جواب است ۰ بیت ۰ دهبی
جواب سلام ما را گهی بچشمه ان گهی بآبرو ۰ مگر ز جای شنیده باشی برات عاشق
بشاخ آهو ۰ یادگار پیک ۰ هر خسه را بر گرفت از خاک ره دامن کشان ۰
چون بخاک ما رسید از ناز دامن بر گرفت ۰

ناخن بند کردن بر چیزے

ناخن بند بودن بر چیزے ۰ کنایه از علاقه بهمرسانیدن و جای سخن
یافتن ۰ قبول ۰ چون توانم کرد ناخن بند در جای که غیر ۰ می زند ناخن
بهم در دست او تا ناخن است ۰ غنی ۰ ز دستم دور ازاں افکنده ناخن ۰ که
در جای نشاندم بند ناخن ۰ بیت ۰ از رشک کند باد صبا بر سر خود خاک ۰
در زلف تو شد بند مگر ناخن شانه ۰ صائب ۰ سهل باشد بند کردن ناخنے
بر بے ستون ۰ پیش برق تیشه من کوه میدان می دهد ۰

نازک بدن و نازک مزاج

شیشه دل ۰ شیشه جان ۰ صائب ۰ سایم از سنگ لاخ تن یکبار ۰
باهمه شیشه جانی آمده ام ۰ بیت ۰ از دبدن رویت دل آئینه فرو ریخت ۰
هر شیشه دلی طاقت دبدار ندارد ۰

ناپایداری و بے ثبات

گردگان بر گنبد ۰ بر آب نهادن ۰ بر باد نهادن ۰ بر یخ زدن ۰
بر یخ نوشتن ۰ بنیاد بر یخ نهادن ۰ نقش بر آب ۰ سبک سایه از برهان ۰

نظامی ۰ به از شاخ بر یخ زند نام او ۰ زیارد درین کشور آرام او ۰ جهان شربت
هریک از یخ نوشت ۰ بجز شربت ماکه بر یخ نوشت ۰ شیخ شیراز ۰ جهان بر
آب نهاد است و زندگی بر باد ۰ غلام خاطر آنم که دل برونه نهاد ۰ مرزا بیدل ۰
بیدل مکن آرام تنها که در ایجا ۰ بر باد نهادند چو پرواز بیابم ۰ بیت ۰
مرا عات رحمت مکن برخسب ۰ چو کردی مکافات بر یخ نویسن ۰ صائب ۰
عمر آب زندگی نقشه بر آب پیش نیست ۰ گر بقا داری طمع جان من و جان
تو ۰ مصرع ۰ تربیت نا اهل را چون گردگان بر گنبد است ۰ نظم ۰ بنوش
درد فنا گر بقا هم نخواهی ۰ که زاد راه بقا دردی خرابات است ۰ ز حال
خویش فنا شو درین ره ای عطار ۰ که باقی ره عاشق فانی الذات است ۰ نظم
۰ هر کرا از بود افانی کنی ۰ پر ز گوهر های روحانی کنی ۰ کشتگانرا شربت
حیوان دهی ۰ بعد کشتن جان جاویدان دهی ۰

نابینا و نابینا شدن

پیه گرفتن چشم ۰ پیه آوردن چشم ۰ تهی دیده ۰ تهی چشم ۰
میم کاتب ۰ بے دیده ۰ بے بصر ۰ دیده کافوری ۰ چشم سفید ۰ چشم شکسته ۰
چشم بافتن ۰ ناقص چشم ۰ چشم باطل ساختن ۰ بعربی اعوی ۰ ضریر ۰
مکفوف البصر ۰ فاقد البصر و نابینای مادر زاد را اکمه گویند ۰ نجف علیخان
دادار ۰ نقش نگه درست ز خطش نشسته است ۰ این سرمه مومیای چشم شکسته
است ۰ خواجه اصفی ۰ ورق دیده یعقوب همین مضمون داشت ۰ که شود
صبح طرب حشم سفید آخر کار ۰ نظامی ۰ به بے دیده نتوان نمودن چراغ ۰
که جز دیده را دل نخواهد بباغ ۰ سعدی ۰ چو مستعد نظر نیستی وصال مجو ۰
که جام جم نکند سود وقت بے بصری ۰ طالب آملی ۰ پیه گرفتست چشم جوهریانرا
۰ ورنه چو من گهر نبود بمعدن ۰ تاثیر ۰ بعد عمری کامشب آن مه
محفل آرای منست ۰ پیه گر چشم رقیب آرد چراغ روشن است ۰ صائب ۰ چو

میدانند قدر روی نیکو را تهی چشمان ۰ نباشد جز گرانی بهره از یوسف نرازو را ۰
 خسرو ۰ روان از دو دیده پسندیدگان ۰ بخاک درت چو تهی دیدگان ۰

زاپیدی شدن

باد شدن ۰ عنقا شدن ۰ هوای شد ای گم شد ۰ بیت ۰ شاهبا ز طبع
 ملا بال هر جا باز کرد ۰ فکر صائب را علاج نیست جز عنقا شدن ۰ ناصر علی ۰
 نمیدانم کجای ای همه جا گلشن نازت ۰ چو بوی گل هوای شد همه را مغز در
 سر ها ۰

ناشدیده انگاشتنی

پس گوش افگندن ۰ کمال اسمعیل ۰ دماغی کو ببوید آن سپر غمهای
 خشبویت ۰ پس گوش افگند حالی حدیث ما چو اسپر غم ۰

نشتر زدن

خون گرفتن ۰ خون کشیدن ۰ خون کم کردن ۰ و سر تیز از صفات
 و ناخن از تشبیهات اوست و بالفظ کشیدن و افگندن و مکیدن و خوردن و نوشیدن
 و فرو باریدن و ریختن و شکن و شکستن و کشادن و فرو برن و افشردن و فرسودن
 و خاییدن مستعمل ۰ رحید ۰ حکم تو گو نشتر فرمان کشد ۰ گرگ کوه است
 زهم بگسلد ۰ خراجده شیراز ۰ دو ایم عیش و تنعم نه شیوه عشق است ۰
 اگر معاشر مائی بنوش نیش غم ۰ فیضی ۰ نشتر چه زنی دگ برون را ۰ آگاه
 نی تپ درون را ۰ کاشی ۰ خونم بجرش آمد تاخون گرفته ۰ من خون
 گرفته ام تو چرا خون گرفته ۰ طغرا ۰ مینای می چو گشت تهی دست از و بدار

• آسودگی ضرور بود خون کشیده را • و حید • مستحق را از باخیلان چشم
احسان داشتن • همچو خون کم کردن فساد از روئین تن است •

نظار بی و چشم زخم خورده

چشم زخم • چشم رسیدن • عین الکمال • باچشم خوردن • شور چشمی
• عهد بوبکی • عطار را بدوزم دیده بد • که جادو خانه را چشم زخ کرد
• کمال اسمعیل • گردون و آن یکاد همیخواند قل آعوف • از بهر چشم زخم
میش نام و مه نشان • پرور بهای جامی • بیدار شد رسید بشارت که بافتست
• ز چشم زخم حوارث قطب جهان شفا • ملا وحشی • طایری بودم من
و غوغای بال افشانی • چشم زخم آمدو بشکست درهم بال و پر • کاشی • چشم
شوری زکجا سرعه مجلس گردید • نشنیدیم دگر خنده از مینای • بیت •
نیست صائب درجهان بیخودی بیم گزند • باده خواران لعل می سازند چشم
شور را • بیت • گرشب و صل توبی مهتاب باشد بهتراست • دیده شور فلک
درخواب باشد بهتراست • داراب بیک جویا • ای معبجه بکشاسر خم مکتسب
آمد • این چشم مباد از نظر شور شود خشک •

نعل واژون زدن

نعل واژن بستن و کردن کنایه از کار برعکس کردن به نوعی که باں بی
نتوان بود • حسن از دایره عشق نزد پا بیرون • نعل واژو نه مزین فاخته
کوکو بگذار • ملازمانی یزدی • گرمه عید نماید ملکت شاد مشو • که غر ضهاست
درین نعل که واژون زده است •

نفسی

بفتحکین دم و آن جذب نسیم است از راه بینی پادهان از برای ترویج روح
و قلب و دفع بخار است باز بهمان راه و این هردو حرکت یعنی بر آمدن و فرو

رفتن دم مجموع بکنفس باشد و جمع آن انفاس آید و نفس بفتح اول و سکون
ثانی یعنی جان و روح و حقیقت شی و هستی و عین هرچیز درین صورت جمع
آن نفوس در اصطلاح سه قسم است اگرچه در حقیقت همین یک روح است مگر
چون بهر صفتی موصوف می گردد مناسب آن صفت موسوم میشود و آن سه قسم
این است اول نفس اماره یعنی ساخت امر کننده بطرف لذات و حظوظ فانی ممنوعه
کما قال الله تعالی ان النفس لامارة بالسوء دوم نفس لواحه یعنی بسیار ملامت
کننده خود بوقوع معاصی بهدایت نور دل این نفس صلاحا و اولیا را حاصل باشد
این سبب الله تعالی او را قسم بقسم گردانیده لا اقسم بالنفس الملوحة سوم نفس
مطمینه آن صفات ذمیه صاف شده و با خلاق حیمده متصف گشته بقرب الهی
فایز شده با طمینان میر سدا هذا باین خطاب مشرف است یا ایها النفس المطمئنة یر جعی
الی ربک راضیة مرضیة و نزد بعض چهار قسم است سه قسم همانست که مذکور شد
چهارم قسم نفس ملیحه آنکه ارادت مخالفة ازان در دل راه یابد و در قاموس و صراح
نفس بالفتح بمعنی روح و خون تن و چشم زخم نیز آمده و در چراغ هدایت که نفس
بمعنی آلت تناسل نیز مستعمل از غیاث نظام گم نفسی نفس بفرمان تست کفش
بیار که بهشت آن تست نفس کند هر نفسی سوی پست هر که خلافش کند زو
برست سعدی فرماید مراد هر که براری مطیع امر تو شد خلاف نفس
که فرمان کند چو یافت مراد مثنوی معنوی نفس خود را کش جهان زنده
کن خواجه را کشته است او را بنده کن تو طمع داری که او را بے جفا بسته
داری در وقار و وفا هر خسی را این تمنا کی رسد موسی باید که
از درها کشد

نقاب * روی بندی و رو بندی روی پوش در لفظ برقع گذشت

نکوی کردن و در آب انداختن

یعنی بے ترقع عیوض با کسی احسان کردن صائب می کند نیکی و

در آب روان می افکند و هر که نقد جان نثار تیغ قاتل می کند و خواجه شیراز و
 بیار کشته می در شط شراب انداز و که گفته اند نکوئی کن و در آب انداز و

نگاه معشوق

تغافل پسند و کج و تیز و تند و گرم و گرم خو و تلخ و
 نوشین و نیم نگاه و خانه پرداز و شوخ و سرکش و خانمان بر همزن و
 پرده شکاف و آباد و عالم آشوب و مژه سوز و موم و باده فروش و نیم
 مست و کشنده و خونی و عربده پرور و ناوک انداز و طاقت و ربا و سرمه
 فریب و سرمه سا و حسن پرور و سرمه آلود و غلط انداز و پریشان و
 حسرت افزا و رمیده و وحشت ادا و وحشی ادا الفت افزا و حیا دستگاه و
 گریه آلود و شاداب و خوابناک و خواب آلود و رسا و عافیت سوز و
 بے ادب و طفل مشرب و خیره و هرزه و سرشار و چکیده و حیرت نگاه و
 خوش نگاه و پریشان نگاه و دیوانه نگاه و برق نگاه و بکر نگاه و تلخ
 نگاه و می نگاه و بلند نگاه و دیر آشنا و این همه از صفات اوست فرنگی و
 پریزاد و عروس و شعله و برق و خدنگ و تیر و سنان و تیغ و ناوک و
 رشته زنار و زنجیر و حریر و طومار و مصرع و نبض و موج گل و
 سبزم و گلشن و مد و خامه و کلک و مضراب و بیتابی و ماحشر و الفت
 از تشبیهات اوست و لفظ باختن و بر خویش پیچیدن و در چیز پیچیدن و
 دزدیدن و کردن و زدن و انداختن و افتادن و ریختن و مردن مستعمل کلیم و
 نگه در نیم ده ماند ز بس کز گریه نم دارد و چه پرواز آید از مرغی که او را بال
 و پر ترشد و صائب و جز چشم سیاهش که فرنگیست نگاهش و در دیده که
 دیده است که بتخانه زند موج و بیت و هزار فتنه خوابیده را کند بیدار و
 در چشم مست تو از یک نگاه خواب آلود و ایضا و بر سینه که پاک شد از خار

آرزو ۰ میدان تیغ بازی برق نگاه اوست ۰ بیت ۰ آهو نتواند ز سر تیر تو
 جستن ۰ دل چو جهد از تیر نگاه که نگرند ۰ رخمی بگل کاغذ حوصله ما ۰
 مستی چشم تو در مرتبه هشیاریست ۰ خواب آهو نگاهان شو ختر از بیداریست ۰
 عرفی ۰ هجوم شوق تمنا و منع شرم ببین ۰ که دامنش زنگاه چکیده لبریز
 است ۰ ملا جامی ۰ مهیا کرد اسباب جنون را شوخی حسنش ۰ تبسم ساز
 بیهوشی نگه مضراب بیتالے ۰ مصرع ۰ نگاه ماحشر الفت کرشمه ناز فروش ۰
 قبول ۰ گفتهش می کنی بمن نگه ۰ از سر ناز گفت باید دید ۰ ظهوری ۰
 بر شعله نگاه نکردیم جان سپند ۰ دل سوخت بر تحمل با اضطراب ما ۰ بیت ۰
 دیوانه زنجیر نگاه تو نکشت ۰ دیوانه که دارند بزنجیر نگاهش ۰ بیت ۰
 می نخوردست غالباً هرگز ۰ انکه گفته است می نگاهش را ۰ وحید ۰ سخن
 چگونه کنم زان جبین نورانی ۰ که عکس موج نگاهست چین پیشانی ۰ فطرت ۰
 سیلاب گریه در غمت ای شوخ کجکلاه ۰ شست از نگاه گریه من مصرعه نگاه ۰
 مرزا بیدل ۰ بهر سو پیش پیشم می دود و گرد تمنایت ۰ چو طومار نگاهم غیر
 حیرت نیست عنوانی ۰ بیت ۰ بالیده سبزل شوق از پیچ و تاب آهم ۰ بوی
 بهار حیرت دارد گل نگاهم ۰ شوکت ۰ چنان بدیدن رخساره تو مشتاتم ۰ که
 نامه را بحریر نگاه می پیچم ۰ خان آرزو ۰ نبض نگاه می طپد از جوش آرزو ۰
 کز آمد تو مژده بچشم رسیده است ۰ بیت ۰ آرزو ساحر خیالان همه از کلک
 نگاه ۰ نقای از نسخه جادوی تو بر داشته اند ۰ بیت ۰ باد زنگار نگاهم کردم ۰
 اشک تسبیح سلیمانی بود ۰ علی خراسانی ۰ چنان کز شیشه می درساغر و
 پیمانه می ریزد ۰ نگاه از چشم ساقی هر طرف مستانه می ریزد ۰ وحید ۰
 گر شود از گرد رهش فیض خواه ۰ خاک شود چشم و نمیرد نگاه ۰ صائب ۰
 اگر بقبله اسلام کج نگاه کند ۰ نگاه هرکه بران صورت فرنگ افتاد ۰ بیت ۰
 مکن چو شمع بیک خانه نور خود را صرف ۰ چو آفتاب بهر روز نی نگاه انداز ۰
 مخاص کاشی ۰ دارد ستاره شوخی چشم تو در نظر ۰ خورشید هم نگاه بروی تو میزند ۰
 کلیم ۰ راه دل جان غمزه او زده نگاه ۰ یک ناوک کارے ز دو ناخچیر گذشته ۰

بیت ۱ بمکلم بخموشی به تبسم به نگاه ۱ می توان برد بهر شیوه دل آسان از من ۱
 بیت ۲ کار اغیار چو از بوسه رساندی بکنار ۱ بهر ماهم نگهی تا سر مژگان برسان ۱

نمک بحرام بودن

نان خوردن و نمکدان شکستن ۱ تلخ حرفان ۱ کافر نعمت ۱ خواجه
 جمال الدین سلمان ۱ زود بگیرد نمک دیده آنکس که او ۱ نان و نمک خوردن و رفت
 و نان و نمکدان شکست ۱

نوشتن

بقلم گرفتن و دادن ۱ بر دفتر افکندن ۱ خط کشیدن ۱ خط نهادن ۱
 در نامه کردن ۱ در صفحه گفتن ۱ خامه بر تخته نهادن ۱ این کنایه از تهیه
 نوشتن کردن ۱ میر خسرو ۱ خامه چو بر تخته دیگر نهاد ۱ قلم قلم شد
 بخطش سر نهاد ۱ زیر قلم آوردن ۱ زیر قلم گرفتن و داشتن نیز کنایه در
 قلمرو خود داشتن ۱ ثبت کردن ۱ سواد بر داشتن ۱ سواد طابیدن ۱ سواد
 بدست آوردن و سواد بکسی سپردن و سواد بر گرفتن ۱ سواد کردن نیز نقل فوشتن
 از قبالة و حکم و جز آن گویند این رقم را سواد کنید بمعنی نقل گرفتن کتاب ۱
 قلم جعد کردن ۱ قلم زدن ۱ قلم راندن ۱ قلم سر شدن ۱ قلم سر کردن ۱
 قلم بند کردن خاقانی مصرع ۱ حدیث عشق را بر دفتر افکن ۱ بیت ۱ نوشته
 است بر اوراق آسمان و زمین ۱ خطبکه فاعلبر و منه یا اولی الابصار ۱ میر معزی ۱
 بر داشت بدیوان سخاوت قلم خود ۱ تا نام کریمان همه زیر قلم آورد ۱ بیت ۱
 تا او گرفت زیر قلم ملک شهریار ۱ بر نام بد سگالان گردون قلم کشید ۱ بیت ۱
 ز قدر و مرتبه دارد جهان بزیر قلم ۱ چنانکه داشت سلیمان جهان بزیر نگین ۱
 واله هروی ۱ آن باد که بر محضر یکتای او ثبت ۱ کردست خرد نام بدو نیک
 جهان را ۱ نظامی ۱ سواد سفینه بگردون سپرد ۱ بجز گوهر پاک با خود

نبرد و عرفی و زمانه غیرالم نامه نیست تصنیفش و دام ز صفحۀ مهر است بر
گرفت سواد و انوری و اخلاق تو سواد همی کرد آسما و پرشد بیاض دفتر و
دیوان روزگار و مرزا ملک مشرفی در صفت شراب و کند گر قلم نام آن می سواد و
فروزان شود همچو آتش هداد و خواجه شیراز و تا بود نسخۀ عطری دل سودا
زده را و از خط غالیه سای تو سواد طایم و صائب و درد بستان تامل کرده
روشن سواد و ابجد اطفال باشد خط پیشانی مرد و مزا بیدل و صبح هاروشن
سواد نسخۀ آرام نیست و سطر کردی در نظر از عشق دم آورده ایم و بیت و
در صفحۀ سایم از چگوید که نگنجد و یک نکته ز وصف تو بجز دو گل کاغذ و
ملا وحشی و تا شود ظاهر که نام من نرفت از خاطرت و نام من در نامه یکبار
می بایست کرد و شفای در هجو فکری و مصرع و آن یکی را بقلم گیرم و این
را گویم و اثر و داد سیم و زر خود نرگس شهلا بقلم و پیش چشم تو که
غارگردین بسیار است و مرزا بیدل و عرض هستی رنگ به آیند دل میشود و
تا نفس خط می کشد این صفحۀ باطل می شود و شیخ شیراز و آن نقطهای
خال که موزون نهاده اند و دین خطهای خوب چه شیرین کشیده اند و حکیم
شرف الدین سقائی و دشمن بیار نامه سر بست می نوشت و نگذاشت از حسد که
نهم بر کنار خط و بیت و در کاتب و از پی حرفم قلم چه جعد کنند و که مو
بمو ز پریشانیم باقرار است و نظامی و چو خطش قلم راند بر آفتاب و یکی
جدول انگینخت از مشکناب و واله هروی و قلم زد سال تاریخ جلوسش در
سفر مالک و یکی از ظالمان کم گشت تاریخ وفات او و میر خسرو و تیر قلم
کو قلم مو شکافت و کرد قلم جعد ثنای تو یاقت و

نور تن نه گوهر

جواهر نسه و نه گوهر یعنی لعل و یاقوت و فیروزه و الماس نیام و

زمرد و ندر و عقیق و مرجان

و بعضی بجای عقیق لیسنیا را شمارند و سوای این جواهر دیگر نیز اند *

نه فلک

مصحف نه جلدب * نه خم فیروزه * نه چوگان * نه خرگاه * نه خوان *
 نه خیمه * نه لکن * نه قلعه مینا * نه مرعی * نه سقف بیستون * نه طارم
 شش روزه * نه طاق * نه بام * نه قصر * نه حصار مینا * جواهر تسعه *
 نه پدر نه بال طوطی * نه دایره بالا * نه سبزه زار سند این در لفظ ستارگان
 گذشت * بدرچاچی * شه زرین قبابی خور ز فراشان خاص تست * که بازه خیمه
 می گردد بگرد هفت شان روان * بیت * زمین بساط کف پای تست زان
 روشن * چو هفت فرش مدور میان نه خرگاه * بیت * گرسر قاف جلالت عیوض
 نقطه گرفت * وسعت عرصه نه دایره بالا را * بیت * نه سقف بیستون که به
 شش روز شد تمام * در گوشه هزار ستون تو مضمر است * بیت * من ز فتوی
 سبق بردم ز برجیس آفتاب * نه لکن از تنگهای لعل کرد ایثار من * مصحف نه
 جاد باهفت آیت زر ماه را * هر ماه سیمپاره دید از غیرت انوار من * بیت *
 هر دل که یکی گوشت میدان شریعت را * در حال شود ایمن از حیرت نه چوگان
 * بیت * ز پشت نه پدر و چار مادر و سه طفل * نژاد چون تو جوان در کنار
 عالم پیر * خروس آنکه خروسان شد که این نه بال طوطی را * نهان شد باز
 طاوس از نهیب باز زرین پر *

نیزه * از دهای فولاد زبان * مار مصری *

نیم تسلیم * دست بناف رساندن * خم شدن برای سلام *

نیک محضر * نکو محضر *

خوب محضر از اهل زبان مسموع است که شخص خوش و همه خبر که حضور
 اونیک باشد * میرمعزی * پیش تو دوستدار محضری آورده ام * تاچو

خوانی محض هم خوانی نگو محض را « قهوی » بهر هو ناقص نگردد محض
 هرست درست « این عطا بالامانی خوب محض کرده ام » آید فهم هر دو بر حدیث ام
 « قضا در کرا آید محض بر آورد »

باب وار

این حرف در کتب فارسی به چند قسم است اول وار لزوم که میان قلم و
 قلم در آید چنانکه درین مصرعه میرو دست و دامانی آن رسول « دوم وار
 استبعاد و آن میان مستبعد یکسر میی و مستبعد بفتح میی میی دو آید
 چنانکه در میان می و آن کار در شعر حافظ « می و انکار شراب این چه حکایت باشد
 « قافرا اینقدوم عقل کفایت باشد » مثال دیگر « از تو بر گزوم و دل
 باز گوی باز کنم « ای بفرمائی تو صد دل می و انکار کنم « سوم و اوعظف « و آن
 اکثر در میان دو مفرد واقع شود و سالی خوانند مفتوح نباید خوانند چنانچه «
 می و تو در میان گزیت نداریم « خواص در لفظ باشد خواص دو نشو و اگر در میان
 دو جمله واقع شود او را علامه مفتوح باید خوانند « و گاهی محذوف هم باشد
 صائب گوید « بقدر هر سکون راحت بود بنگر هراتب را « در بعضی وقتی استثنای
 لسانی مفتوح و مرفی « و در بعضی محل فصاحت است چنانچه درین مصرعه
 « بوسه گرفتم از آبش بنگردو سه چار پنج شش « چهار وار تصغیر و آن در آخر
 اقسام اسما واقع شود چنانچه پسر و پسر بی معنی پس کوچک و شریکو بمعنی شریک کوچک
 « پنجم وار تصغیر و آن در اول اسماء عربی می نیاید چنانچه والتیلو والشمی
 و القناع و الله و این قسم اسم ما بعد خود را جر دهد یعنی حرف آخر این اسم را
 کسره بدهد « ششم وار زایم و آن است که در کلام احتیاج بمعنی نباشد
 خصوصاً بر لفظ آبکی و ماضیات از چنانچه و آبکی و زایم و ولیم بمعنی گوید «
 که ای آبکی است این که طاق نیست « و آبکی قام در کتب دشمن است « هفتم

واد بمعني مع آيد سعدي گوید مصرع ⑤ پيري و صد عيب چنين گفته اند و
 بعضي اين را واد تسويه گویند يعني پيري برابر صد عيب است ⑤ هشتم واد بمعني
 تقابل فيضي گوید ⑤ عشقست و هزار شعله در تاب ⑤ عقل است و هزار پنبه
 در آب ⑤ و نزد بعضی اين واد برای تسويه است و بعضي اين واد را واد تشبيه گویند ⑤
 نهم واد نسبت چنانچه هندو وچاکو و نیکو و پتو که نوعي از بافته پشم است چه
 پت بمعني پشمينه نرم است و أبو بمعني نيلوفر ⑤ دهم واد حالیه شاعر گوید ⑤
 داغم ز ناتواني افسوس زندگيست ⑤ دندان نماند و درد من و لب گزیدني
 است ⑤ يازدهم واد اشعار خمه چنانچه در لفظ خوش و خود و خورد و اين واد
 را واد معدوله نیز نامند ⑤ دوازدهم واد بمعني يا چنانچه سعدي گوید ⑤ گل
 همين پنج روز و شش باشد ⑤ و اين گلستان همیشه خوش باشد ⑤ سيزدهم واد
 تخفيف يعني از مخفف کردن لفظ او پيدا مي شود چنانچه درين بيت ⑤ دل
 متکبر که چه داند اورا ⑤ عقل درين کم که چه خواند اورا ⑤ چهاردهم واد
 معدوله چنانچه در لفظ تو و جود دو اين واد را بيان خمه هم گویند ⑤ پانزدهم
 واد برای معاوضه چنانکه عرفي گوید ⑤ ز شوق کوئي تو پا در گلم ز عمر چه
 سود ⑤ هزار جان گرامي و یکقدم رفتار ⑤ باید دانست که واد گاه بالف بدل
 شود چون فروغ و فراغ بالضم بمعني تاب و روشني و کوس و کاس بمعني نقاره
 بزرگ و بای عربي بدل شود چون نوشته و نبشته و ببای فارسي چون رام و پام
 و بفا چون باده و بافه و کلاوه و کلافه و بدال مهمله چون کاليفه و کالیده بمعني
 پريشان و بهيم چون هویز و همیز و پرواسیدن و پرماسیدن بمعني مسين کردن
 چيزی را ⑤ ۱۱ تحتاني چون هنوز و هنيز و انکور و انگير و بشين معجمه چون
 خبرو و خویش بمعني خداوند ⑤

وا افتادن و اکشیدن

دراز کشیدن ⑤ صائب ⑤ سر و ترا سایه چکد آب زندگي ⑤ گردید

خضر هر که دریں سایه واکشید و اصفی و مرغ سحر نعره زنان است هنوز و
گل بصد ناز قبا کنده و را افتاد است و

واقعه عظیم و حادثه

آسمان سوراخ شدن و سوراخ شدن سقف آسمان و دختر روزگار و بلای
آسمانی بلای سیاه و قفای فلک و سیلی فلک و گرم و سرد چرخ و
نازله و ریب المنون بفتح میم از منتخب و لطایف و ظهوری و هیچ سوراخ
نخواهد گشت سقف آسمان و گر سرکاهی زجیب شادمانی برکنم و

وجود معشوق

گلبن و گلزار و خرمن و گل شوشه و بستان و چمنستان جان نازک
و نازنین و سیمین بدن و دفتر گل و سرین و شکوفه و مغز بادام و
نقره خام و قفس سیم از صفات و تشبیهات اوست و هلالی در لیلے هجمن و
پاکیزه بنی چونقره خام و نازک بدنی چو مغز بادام و صائب و رتبه چهرست
در صفا بدنش را و دفتر گل فرد انتخاب ندارد و

وصال یار

دیدار دلداد بعربی مواصات محبوب و بیت و روزیکه روم شمره جانان بچمن و
نے لاله و گل بینم و نه سرو سمن و را زیکه میان من و او گفته شود و من دائم
و او داند و داند دلمن و کلیم و حرف شب وصال که عمرش دراز باد و کوتاه
تراست زانکه زدل بر زبان رسد و فیضی و ای خوشا صبح که عاشق ز شکر خواب

وصال ۰ دست در گردن معشوق حمایل بر داشت ۰ لادری ۰ خواہ در چشم
 نشین و خواہ در پهلوی دل ۰ متصل بنشین تو خواهی این طرف یا آن طرف ۰
 بابا فغانی ۰ سایہ اقبال و تشریف های وصل تو ۰ افتاب طالع بخت همایون
 منست ۰ شمعی ۰ روز کردن با تو جاتان درشب یلداخوشت ۰ غلط کردم
 شب وصل تو بے فردا خوشت ۰ مشقت شب عیشم ندارم فرصت خندیدن برقی ۰
 نفس نامی کشم صبحست شام زندگانی را ۰ میریونس ۰ غنچه بیدار نگرید
 و دم صبح گذشت ۰ بالشی از پر بلبل مگرش زیر سراست ۰ ابوالفضل فقره ۰
 شکر ایزد را که مؤدۀ وصال رسید و خاطر را از بار گران رها نید ۰

وضو کردن وضو گرفتن

قوجی نیشاپوری ۰ دلهای پاک را از ازل فیض داده اند ۰ گوهر باب صافی
 طینت وضو گرفت و وضو داشتن احتیاج وضو داشتن می باشد حسن بیک رفیع ۰
 کاهلی در نماز کردن امروز ۰ زاهد ما مگر وضو دارد ۰

وعدۀ دروغ

باد هوا ۰ باغ سبز نمودن ۰ برشاخ آهو ۰ وعدۀ سبز پل ۰ وعدۀ
 غلام بارگی ۰ وعدۀ خلاف ۰ تاثیر ۰ عبرین خطی بدام وعدۀ خام کشید ۰
 باغ سبزی هرطرف بنمود در دادم کشید ۰ اثر ۰ فگنده اند بدنبال زلف خویش
 مرا ۰ چون قرضدار پریشان بنان وعدۀ خلاف ۰ بیت ۰ بنوعی خوشدلی دم کرده
 از عالم که پنداری ۰ بط سینای می برساخ آهو اشیان دارد ۰ یکبیک وعدۀ
 ادرا همه دیدیم کلیم ۰ نیست یک وعدۀ که شرمندۀ صدفردا نیست ۰ بیت ۰
 آه از دروغ وعدۀ تو کز بی خلاف ۰ فردای حشر طالب فردای دیگر است ۰

حیرتی ۛ وعده قتلم بفردا کردی ۛ عمری بگذشت ۛ روز محشر را مگر تو نام
فردا کرده ۛ وعده قتلم کنی هرشب که فردا می کشم ۛ تا بفردای دگر در
انتظارم می کشی ۛ بیت ۛ ای بردم دگر ز وعده خام تو داغها ۛ شبها در
انتظار تو سوزم چراغ ها ۛ

وقت شام

آفتاب پس کوه ۛ آفتاب پس دیوار ۛ شوکت ۛ زسفف و بام در دوست
نور می بارد ۛ مگر که در پس دیوار افتاب هست ۛ

وقت کار نماز

وقت کار نماز ۛ هنگام فرصت نماز ۛ آهو گذشت ۛ تاثیر ۛ چون جوانی
گشت طی کار جوانان هم مکن ۛ رنج بیجا می بوی ای بی خبر آهو گزشت ۛ
ابوالبرکات ۛ داشتم زان شوخ آهو چشم امید نگاه ۛ گوشه چشمی نمود از دور
و گفت آهو گزشت ۛ بیت ۛ وقت هرکار نگهدار که نافع نبود ۛ نوشدارو که
پس از مرگ به بیمار دهند ۛ حرامش بود نعمت بادشاه ۛ که هنگام فرصت
ندارد نگاه ۛ

ولد الزنا

ولد السحت ۛ تخم حرام ۛ جام محول ۛ طفل بمسجد افکنده ۛ طفل بر
در مسجد افکنده ۛ تاثیر ۛ با دختر رزمشین کافتی ز تونام آخر ۛ گیرد
دل و دین از تو این تخم حرام آخر ۛ ریخت بخانه خدا اشک ریای زاهدان ۛ
قعبه بمسجد افکند طفل حرام زاده را ۛ طغرا ۛ مرد خدا نمی شود گرچه
زن از کنار خود ۛ بر در مسجد افکند طفل حرام زاده را ۛ

باب های هوز

این حرف بر دو قسم است اول های مظهر بضم میم و فتح ها یعنی خوب به تلفظ آید و آن در اول و اوسط و آخر کلمات آید چنانچه هر چند و مهر و چهر و ماه و گواه و این ها گاهی بجای عربی بدل شود چون ناگاه و ناگاج و ماه ماج دوم های مخفی و آن در آخر کلمات واقع شود و بتلفظ در نیاید و اکتفا بحرکت ما قبلش کنند و این ها را مخفی بر چند قسم است اول انکه ملحق بفعل ماضی گردد و بجهته افتها و اتمام حرکت و این ها زاید باشد برای فصاحت چون گفته و کرده و نشسته و بر خاسته و این ها را بتلفظ در آوردن فصاحت نیست و همچنین های آشکاره و خاره که بالف مبدل شده است مستحسن اللفظ نباشد دوم های نسبت چنانچه زنانه منسوب بزنان و نوعیست از های نسبت اگرچه آن در حقیقت های زایده است و قسمی دیگر است از هاء نسبت که بعد یا و نون نسبت واقع شود و منسوب الیه را ماده صورت منسوب نباشد چون دسته یعنی آنچه از آن اجزای بعض اشیا مذکور است گرفته شود ⑤ سوم های فعل چنانچه هرگاه و ناگاه و گوینده و جوینده ⑥ چهارم های مفعول و آن بعد صیغه ماضی مطلق آید و معنی شده ازو مستفاد شود چنانچه خریده و گزیده و چکیده و کشته و غیره ⑦ پنجم های تسمیه و آن آنست که در او آخر اسما و افعال ملحق سازند و به نسبت اصل ماده علم قرار دهند چنانچه لاله و سبزه و زرده و نیله و سفیده و دیده و گرده و خاکه و پیمانه و نشانه و ریزه ⑧ ششم های مقداریه و آن برای تعیین مقدار در او آخر اسما آید چنانچه یکروزه و یکشنبه و دو ماهه و صد ساله و ده مرده هفتم های وقت و آن در او آخر اسمای عربی در بدل تاء قرشت و گاهی در بدل تاء مصدریه و گاهی در بدل تاء تانیث و غیره آید چنانچه رحمت و رحمه و دولت و دولة و حکمت و حکمه و عاقله و کامله و بالغه و زاهده جمیله و مستوره ⑨ هشتم های خبر مذکر مخفف هو و آن عبارت در عربی آید چنانچه دام اقباله و نواله و کماله و جلالة و سلمه ⑩ نهم های تشبیه و آن در او آخر اسماء بعد الف

و نون جمع آید چون دوستانه و حکیمانه عاشقانه و ظریفانه و شاهانه و غریبانه و کریمانه
و عاقلانه و دیوانه و دندانیه یعنی چیزیکه مشابه دندان باشد و زبانه یعنی شعله
زیرا که مشابهت بزبان است و گوشه مشابه بگوش زیرا که گوش بر دو کناره
روی است نه در وسط روی دهم هاء حالیه بعد فعل ماضی و غیره آید و معنی
حالت از و مراد دارند چون خفته و افتاده بود و نشسته میخورن و سواره میروفت
یا زدهم هاء عاطفه که موصوله نیز نامند چنانچه خورده رفت و کشیده بود و از
طعام فراغت یافته سوار خواهم شد و بعضی این هارا تعقیبیه نیز نامند دوازدهم ها
باشد که در وسط کلمه زاید آید چنانچه رستم در رستم نام پسر زال بن سام
باشد و زردشت و زر دهشت نام واضح دین آتش پرستی ⑤ سیزدهم هاء اسمیه
زیرا که در آخر بعضی اسما واقع می شود چون خامه و امه بمعنی دوات و غله
و کله چهاردهم هاء مصدریه چنانچه زاره بمعنی زاری و بدانکه گاهی بالف
بدل شود چون هیچ و ایچ و بیاء عربی شکاف کوهه و کویه و راو مجهول بمعنی موج
آب و بیاء فارسی چون کوه و کوب ترجمه جبل و بجیم عربی چون ناگاه و ناگاج و ماه
ماج و بخا معجمه چون هلا نوش و خلا نوس بمعنی آشوب و غوغا و هزیننه و خزیننه و
هسترو و خسترو بمعنی مقر و معترف و بدال چون شنبه و شنبد بمعنی اول روز هفته
و بسین ممله چون راه و راس و بغین معجمه چون ملهم و ملغم بوزن و معنی
مرهم و بفا چون ته تف بالجم و بکاف عربی چون پروانه و پروانک جانوریکه
پیشاپیش آواز کند و بلام چوه و چال و بمیم چون باسره باسرم بیاء عربی و سین
و رای مهمین رسنیکه برای زراعت آراسته باشند و پناه پنام و بواو نیز بدل شود
و بیا چون راهگان و رایگان ⑥

هاتف غیبی

خطیب الهی ⑤ ملهم غیب ⑤ حافظ ⑤ گفته باشد مگرث ملهم غیب احوال

⑥ اینکه شد روز منیرم چو شب ظلمتني ⑥

هاله

خرمن ماه ۰ خرگاه ماه ۰ بدرچاچی ۰ خرمن ماه فروردین زرافه
کهکشان ۰ کم نگردن یکجور از دخل استحضار من ۰ استحضار بمعنی مال موجود ۰

هرزه کاری و بیهوده گو

سرد گوی ۰ افسرده دم ۰ افسرده بیان ۰ چک زدن ۰ زنج زدن ۰
چانه بیجا زدن ۰ چانه سخن ۰ چارچار گوی ۰ سخن ز مهریر ۰ خروس بے
هنگام ۰ خروس بے محل ۰ باد سنج ۰ باد پیما ۰ باد درکف ۰ باد درمشت
باد بدست و باد بدست بودن و شدن ۰ حرف پریشانی ۰ پوچ مغر ۰ پوچ گو ۰
حرف خشک ۰ حرف سرد ۰ حرف بے ربط ۰ بی دهل رقص ۰ دم خر پیمودن
۰ فراخ دهن ۰ خیره سر ۰ خیر خیر بهر دو یای معروف ۰ سخنش شتر گریه
است ۰ حرفش شتر خنجره ۰ کلکل ۰ کله دراز ۰ هرزه درای ۰ هرزه لای
۰ هرزه بیان ۰ هرزه گوی ۰ ژاژخای ۰ هرزه چانگی یا وه گوی ۰
صائب ۰ سخن آنست کزو زنده دلی گرم شود ۰ اب افسرده بیانان و لب گور
یکمیست بیت ۰ نیست بر ناله افسرده دلاں گوش مرا ۰ بلبلے کوکه صقیرش برد از
هوش مرا ۰ فردوسی ۰ سخن چند گفتم باچندین نشست ۰ زگفتار یاد است
مارا بدست ۰ این ایمن ۰ تکیه بر چار چیز مے نکنی ۰ که شوی زین امید
باد بدست ۰ بروقای زن و تعصب عام ۰ خوبی امر و تواضع مست ۰ بیت ۰
از برای زخم دل مارا درین عالم کلیم ۰ غیر حرف سرد مردم و مرهم کافور نیست ۰
شیخ شیراز ۰ که چند از مقالات آن باد سنج ۰ که نے ملک دارد نه فرمان
و گنج ۰ حافظ ۰ چوبا حریف نشینی و باده پیمائی ۰ بیاد آر حریفان باده پیمارا ۰
صائب ۰ حدیث پوچ گویاں بے قائل بر زبان آید ۰ کف بے مغز هرگز در دل
دریا نمی آید ۰ بیت ۰ نیست اوج اعتبار پوچ مغزان را ثبات ۰ کوزه خالی

فتد زود از کنار بامها @ قبول @ ارباب سخن گرچه که پیرم دانند @ از طبع
 جوان من سخن میرانند @ خواهم که کنم فکر رباعی چندی @ کوشا در چارچار
 گویم و اندد @ انوری @ آسمان بینج کمال از خاک عالم برکند @ تو زنج
 میزن که در من گنج نقصانی کجاست @ میر خسرو @ هرکه درین پرده مخالف
 تند @ بردهنش زن که زنج میزند @ تاثیر @ واعظ این سنت تحت العنک
 دانی چیست @ چانه بندیست که بر چانه بیجا نزن @ جلال الدین غالب @
 برگشته واعظ نتوان ترک طرب کرد @ تومی بزن آمدرد که کوچک زده باشد @

هزل و ظرافت

بهری مزاح و مزح مزاح و مزاح کردن خوش طبعی @ مطالبه و مذاق @
 سعدی مصرع @ بمزاح نگفتم این گفتار @ هزل بگزار و جدل ازو بردار @

هفت اقالیم * هفت شادروان * هفت کشور * هفت خط

هفتاد و هفت

عدد معروف و تیز کناه از بسیار @ نظامی @ چو همخوان خضری درین
 هفت جوی @ بهفتاد و هفت آب لب را بشوی @ بنه بست ازین کوی هفتاد راه @
 بهشتم فلک برزده بارگاه @ شتا بنده تر و هم علوی خرام @ ازو باز پس مانده
 هفتاد گام @

هفت فلک

هفت پرده @ هفت پیکر @ هفت محیط @ هفت سپر @ هفت ایوان @
 هفت آسیا @ برای مطیع خاصه تو صبح پرنیان کسوت @ سحرگاه خیمه زرین

زد زیر هفت ایوان ۰ مرزا صائب ۰ کیم من وچه بود رزق همپو من مورے ۰
 که بار خاطر این هفت آسیا شده ام ۰ بدر چاچی ۰ ای کمینه مادحت مفتی
 چار ملت است ۰ اے کمینه چاکرت حاکم هفت کشور است ۰ بکر سخاوت
 ترا قله قبه حباب ۰ از سر موج ارج این هفت محیط بر تراست ۰ خدایگان جهانی
 مهابت تیغش ۰ میان هفت سپر آفتاب ارزاں است ۰

هفت خلیفه

کنایه از خلفای روح و آن هفت عضو باطن اند دل شش جگر زهره گرده
 سپرز معدة بعضی گویند روح حیوانی عقل حواس خسه ۰

هفت پرده چشم

هفت جمله ۰ هفت راه و آن ملتکمه قرینه عنبه عنکبوتبه سبکیه ۰
 مشیمه جالبیه ۰ شاعرے گفته ۰ کرد آفریدگار تعالیٰ بصنع خویش ۰ چشم
 بهفت پرده رسته آب منقسم ۰ جلب و مشیمه و شبکه زجاچه است پس حلیب ۰ پس
 عنکبوت و بیض و عنب فرق ملتکم ۰

هفت ملت

صاحب مصطلحات آورده که آنچه از اعظم مسموع شد اصل هفتاد و درملت
 است و دیگر ملل مشعبات آن چنانچه از شرح عقاید نسفی هم ظاهر می گردد ۰
 حضرت شیخ ۰ کتاب هفت ملت مانده برطاق فراموشی ۰ مراسی پاره دل بسکه نیکو
 فال می باشد ۰ دیده ام صدره کتاب هفت ملت راو حمید ۰ جز ادب شیرازه نه بود دفتر

آداب را * و تفصیل این هفت ملت اینست جبري قدری مشبه منزله سنی
شیعی خارجی و ملت باقی مشعبات آن بهار عجم *

هلال

ماه یک شبه و یشبک * سیمین صوابی * گشته نور * گوشواره فلک *
گوشه جام * شام لزال * شام گوزی * چنگ * چوگان سیمین * سیمین
کمان * طوق * ماه چهار هفته * ابروی زال رز * ابروی فلک * ابروی شام *
ناخته چشم شب * عکس هاله * پشت انگشت * ناخی و ناخته * ابرو *
جام * سحر * کاسه * کشتی * ماهی * قلم * داس از تشبیهات اوست *
خواجه شیراز * مروج سبز فلک دیدم و داس مدنو * یادم از کشته خود آمده
هنگام درو * دریای الخضر فلک و کشتی هلال * هستند غرق نعمت حاجی
قوام ما * کمال اسمعیل * تاز آسمان شرع یتابد چو تو هلال * خمهادر آورند
به پشت هلالها * بیت * فلک و ناخته ماه نوشود ایمن * زخاک در گهت ارسره
در کشد به بصر * سلیم * بادیه عیشی نمنا مکی از جام هلال * شیشه سبز فلک
زهر هلاهل دارد * خواجه کرمائی * برآرند تیغ صبح از نیام * کشایند
چین را ابروی شام * خاقانی * ماه نو ابروی زال زد و شب رنگ خضاب * خوش
لحالی از بی ابروی زر انگیزختست * خواجه جمال الدین سلمان * داشت ابروی
فلک بالای چشم آفتاب * چشم ابروی فلک را زیر و بالا کرده اند * خاقانی *
کرده دران خرم قضا صید گوزنان چندجا * شام گوزی اندر هوا آشک نگونسار
آمده * سلمان * در حدود بلختر آهوی دشت خاوران * چو فروشد در هوا شام
لزال آمد پدید * انوری * دیدم اندر سواد طره شب * گوشواره فلک و گوشه
جام * خاقانی * بودند ناخته چشم شب بدناخی روز * کنند ناخی روز از حنای
صبح خضاب *

هلاک کردن و نا بود ساختن و شدن

بعر بی اهلک و تدمیر و تخسیر و اتلاف ۰ از دست بر گرفتن ۰ انگشت کشیدن ۰ بخاک برابر کردن ۰ بخاک سیاه برابر کردن ۰ برافتادن ۰ از بنیاد بردن ۰ از خاک ستاندن ۰ دمار از چیزه برآوردن ۰ بآب دادن ۰ از دست بر گرفتن ۰ درآب ریختن و انداختن ۰ برباد کردن و دادن ۰ دندان تر برکسے داشتن ۰ سرخود خوردن ۰ بباد رفتن ۰ تخم چیزه بر افتادن ۰ برینخ زدن ۰ برینخ نوشتن ۰ حسن بیگ رفیع ۰ برمن از گریه ارباب هوس ظاهر شد ۰ که برین طایفه دندان تری دارد عشق ۰ باقر کاشی ۰ دو کس را بهم ساز گاری نماید ۰ محبت بر افتاد و یاری نماید ۰ صائب ۰ مهرزن بردهن خنده که در بزم جهان ۰ خود سرمیخود آن پسته که خندان گردد ۰ حافظ مصرع ۰ دمار از من بر آوردی نمیگوئی بر آوردم ۰ کلیم ۰ کی تمنای تو از خاطر ناشاد رود ۰ داغ عشق تو گله نسیت که برباد رود ۰ مرزا کافی خلخانی ۰ زلف اندر دور حسنش بسکه کجیازی نمود ۰ دو دمان خویشتن را عاقبت برباد داد ۰ نظامی ۰ چو دریا بتلاخی جوابش دهم ۰ زخاکش ستانم بابش دهم ۰ خواجه شیراز ۰ زینهار از آب شمشیرت که شیران را ازان ۰ تفته لب گردی و گردانرا در آب انداختی ۰ حالیا عشوه لطف تو زنبیادم برد ۰ قادگر بار جفای توچه بنیاد کند ۰ مولانا ساحری ۰ چوسرو ناز تو مشکین لباس در برکرد ۰ مرا چو سایه بخاک سیه برابر کرد ۰ اشر ۰ مار را هرجا که می بینی دمار از وی برار ۰ الحز از دشمن پیدست و پا چون یافت دست ۰

هنگامه و شور و غوغا

کاسه بهم خوردن و برهم زدن ۰ نمک در آتش افکندن ۰ نمکدان درآتش افکندن ۰ های هوی ۰ هایا هوی ۰ هلا نوش ۰ حمام زنانه شد این

مثلیست مشهور در مقام شور و غوغا گویند @ صائب @ من و هنگامه بیهوده
گفتاران معاذالله @ که حمام زنان ز آواز پای مورد شد کوشم @ تاثیر @ دست
رد بر سر محبوب جهان هم مگذار @ کاسها خورد بهم تا کشفی پیدا شد @

هنر ور و هنر پرور

هنرور @ هنر پرداز @ هنر پیوند @ هنر سنج @ هنر پیشه @ هنر
خداوند @ هنر آفرین @ هنری بمعنی صاحب هنر @ میر معزی @ کشاده
بنده معزی در خزانه شعر @ نموده گوهر حکمت زخاطر هنری @ دهن تیشه فرهاد
بخون شیر شده @ بچه امید کند کار هنر پیشه ما @ کلیم @ دل بزیب و زینت
گیتی هنر پرور نه بست @ غیر نقش بوریا بر حویشتن زیور نه بست @ امید @
تیره ایام بر انکس که هنردار تراست ابر هر چند سیه بیش گهردار تراست @

باب یای تحتانی

بد آنکه یا بر دو قسم است معروف و مجهول معروف برچند قسم است نسبتی و
خطابی و مصدری و ایاقی و منکلمی و فاعلی و مفعولی و تشبیهی برای
مبالغه اول یای نسبت چنانچه حجازی و هندی و رومی و لا جورری و آبی
و غنی و بحر و چون یای نسبت بعد الف و واو واقع شود همزه مکسور زاید
قبل آرند بجهته رفع اجتماع ساکنین چون طلائی و کهربائی و عیسائی و صفائی
رومی و سیاهی و گاهی الف را که آخر اسم باشد حذف کنند و درین همزه زاید نیارند
چنانچه بخارا بخاری @ و اگر یای نسبت بعد های مختلف درآید درین صورت
گاهی آن ها در تلفظ بهمزه مکسوره بدل کنند و یا در کتابت دخل ندهند علامت
همزه بالایی آن ها نویسند چنانچه جهمه پسته و شکل بیضه و گاهی یا سلامت ماند

چون سرمه و همین حال است یاء خطاب را چنانچه گفته شفته و کرده و بنده و شرمنده
 چون بکلمه که آخر الف یاها و یاء تحتانی باشد یاء نسبت ملحق کنند و آن
 الف وها و یابوا و بدل کنند چون موسی موسوی و عیسی عیسوی و دنیا دنیوی
 و سامانه سامانیوی و مهنه مهنوی و گنجه گنجوی و دهلی و ملوی و گاهی هاء
 آخر در حالت نسبت حذف نمایند چون مه مکي و بنگاله بنگالی و گاهی هاء آخر
 کلمه را بوقت الحاق یاء نسبت بکاف فارسی بدل کنند چو خانه و خانگی و پرده
 پردگی و بیعانه و بیعانگی و گاهی الف و نون زاید قبل از یاء نسبت در آرند
 چنانچه زبانی و حقانی و نفسانی و ظلمانی و جسمانی و نورانی و چون کلمه ثالث
 یای تحتانی باشد در حالت الحاق یاء نسبت آن یارا گاهی حذف نمایند چون
 مدنی منسوب بمدینه و قرشی منسوب بقریش و حنفی منسوب بابو حنفیه و گاهی
 قبل یاء نسبت حرف زاء معجمه زیاده آرند چون رازی و مرزبی منسوب ببري و
 مرو و دوم یاء خطاب و آن بعد اسماء افعال آید در آخر افعال معنی تو دهد
 چنانچه گفتی و میخواهی و خواهی گرفت و بردی و هرگاه بعد اسما آید معنی
 هستی از آن مستفاد می شود چنانچه هنوز طفلی یعنی طفل هستی و مرد تیز
 هوشی یعنی تیز هوش هستی سوم یاء مصدری و آن بعد اسما آید چنانچه بتازگی
 و پا کی و رسوای و بینوای و ساده لوحی و شکستگی و اندوهگینی و یاء مصدری
 با مصدر عربی نیز لاحق شود نزد بعضی صاحب و نزد بعضی غلط لیکن در اصل
 صیاحت ندارد چون سلامتی و خلاصی و صفائی چهارم یا لیاقت و آن در آخر مصدر آید
 چنانچه خوردنی و کشتنی رفتنی و گذاشتنی یعنی لایق خوردن و لایق کشتن و لایق
 رفتن و لایق گذاشتن پنجم یاء متکلم و این تقلید عربیان است و در آخر اسما القاب
 آید چنانچه الهی و مخدومی و استادی و اعتضادی و قبله گاهی یعنی الله من
 و مخدوم من و استاد من و اعتضاد من و قبله گاه من و صائب و نوبد نورچشمی
 آفتاب آن صفحه دو را و مه نو قبله گاهی خواند آن محراب ابرو را و ششم یاء
 فاعل و آن بعد اسما آید و معنی کننده دهد چنانچه کسبی و کفایتی و غوغای
 و فریبی دو سواسی یعنی کسب کننده و کفایت کننده و غوغا کننده و فریب

کننده و وسواس کننده مگر این یا بیای نسبت قریب است هفتم مفعول چنانچه
 مهری و سندی و انتخابی یعنی مهر کرده شده و سند کرده شده و انتخاب کرده
 شده و این نیز بیای نسبت قریب است ه هشتم یاء تشبیهی آن نظامی گوید ه
 زاغ بفر تو همای کند ه سر که رسد پیش تو پای کند ه و این یا بیای مصدری
 قریب است نهم یاء مبالغه چنانچه علامی و فهمی و ثانی یاء مجهول و آن نیز
 بر چند قسم است چنانچه یاء و حدث و یای توصیف و یاء تنکیر و یاء تخصیص
 و شرط و جزا و تمنا و استمرار و اظهار اضافت و تعظیم و تحقیر و زاید و یاء
 مقدار و وقایع و جمع اول یاء و حدث و آن معنی یکے دهد همیشه مجهول
 و ملحق بانکره گردد و اصلاً بمعرفه ملحق نشود چون پادشاهی و درمی و گدائی
 و نگاهی و واگر بعد هاء مختفی آید بهمزه بدل گردد سعدی گوید ه یکم روز بر
 بنده دل بسوخت دویم یاء توصیفی و این را یاء اشارت یا ایما نیز گویند و
 کاتب بیان برای صله بعد آن آید خواه متصل چنانچه درین مصرع ه باد وصلی
 که دل از هجر خبردار نبود ه خواه کاف بفاصله آید چنانچه درین بیت ه قاتله
 خون مرا ریخت که در روز جزا ه نظراز باز بهنگامه محشر نکند ه مثال یاء توصیفی
 بعدها در مصرعه اول و یاء زاید در مصرعه ثانی خوش بنده که باشد منظور
 ایزد پاک ه بر بنده که دارد اینقدر در زمانه ه سوم یای تنکیر ازو معنی اطلاق
 مستفاد می شود و یقین نباشد چنانچه درین مصرعه ه در خرابات مغان نیست
 چو من شیدای ه چهارم یاء تخصیص و ازو بجانب خاص اشاره در ذهن ایما
 نمایند ه من و از دور تماشای گلستان کسی ه بنگاه شده خورسند ز بستان
 کسی ه و درین مصرعه ه ساز آباد خدا یادل ویرانی را ه پنجم یاء شرط
 و جزا هر دو آید چنانچه درین بیت ه چه بودی که پایم درین کار گل ه بَنَج
 فرو رفتی از کام دل ه هفتم یاء استمرار و آن آخر صیغه ماضی در آید و ازو معنی
 دوام مستفاد شود درین بیت ه گرفتی کهر بند زور آزما ه و اگر کوه بودی
 بکنده زجای ه نخوردی که تا خاطر آسایش ه نداده که فردا بکار آیدش ه
 هشتم یاء اظهار اضافت و آن بعد الف و واو ساکن آید چنانچه جای او پای او

و روی او نهم یاء تعظیم چنانچه درین بیت ۵ ببرد دل ز کفم دوش
 مجلس آرائی ۵ سهی قدے سمن اندام ماه سیمائی ۵ دهم یاء تحقیر بمعنی
 اندک و استخفاف و حقارت دهد چنانچه درین بیت حافظ شیرازی ۵ بار دارد
 سرصدل حافظ یاران ۵ شاهبازے بشکار مگسی می آید ۵ درین بیت ۵ یاء شاهباز
 برای تعظیم است و یاء مگسے برای تحقیر یاز دهم یاء زاید و آن بعد الف و او
 آید به نهجیکه اگر دور کنند در معنی خال نیاید چنانچه خداوندای و
 همای و بو و بوی و خو خوی مصرعه ۵ خدای راست مسلم بزرگواری
 و حلم ۵ درین مصرعه همای بر سر مرغان ازان شرف دارد و نیز یاء زایده باشد
 که در آخر بعض اسماء عربی و فارسی ملحق شود چنانکه نورهاں و نورهانی
 وارمغان وارمغانی و فلاں و فلانے و وهماں و همانی و قرباں و قربانی و زیادت
 و زیادتی ۵ و فضول و فضولی و انتظار و انتظاری و حضور و حضوری و غلط
 و غلطی و قحط و قحطی و خلاص و خلاصی و نقصان و نقصانی و در جواهرالحروف
 برای این همه الفاظ سند شعر استادان مسطور است ۵ دوازدهم یاء جمع چون
 آمدیم و کردیم و رفتیم ۵ سیزدهم یاء مقدار چنانچه درین بیت ۵ سخن را
 بار خاطر بود کوهی ۵ نبودش صاجی صاحب شکوهی ۵ چهاردهم یاء که ملحق
 باحرف رابط گردد چون داناستے بمعنی داناست و شیداستی بمعنی شیداست
 پانزدهم یاء و قایعه و این درمیادی حرف ندا واسطه باشد واصلے نباشد چنانچه
 در لفظ خدایا بخلاف ساقیا و حرف یا گاه بدل شود چون رو دیک و رودنگ
 و بلام چون نای و نال بمعنی نی و بهار چون روینده و رهنده بمعنی نشو کننده
 از جواهرالحروف ۵

یاد و حفظ کردن

بدل گرفتن ۵ در گوش داشتن ۵ ابجد ساختن ۵ ز بر داشتن ۵ از
 بر کردن ۵ روشن کردن ۵ فرا گرفتن ۵ بخاطر و در خاطر گذاشتن این بمعنی

بیداد آوردن دوست و چیزے باشد ⑤ صائب ⑤ خود آرا آن چنان بر جامه ابریشمی
 نازد ⑤ که پنداری ز بر دارد مقامات حریری را ⑤ حافظ ⑤ صباخدم از عرش
 می آید سروشی عقل گفت ⑤ قدسیان گوئی که شعر حافظ از بر می کنند ⑤
 بیت ⑤ از حال خود آگه نیم ایک اینقدر دانم که تو ⑤ هرگه بنخاطر بگذری
 اشکم ز دامن بگذرد ⑤ حافظ ⑤ تو باحریف نشینی و باده پیمائی ⑤ بیداد آر
 حریفان باده پیمارا ⑤ کلیم ⑤ زود رفت آنکه ز اسرار جهان آگه شد ⑤ از دبستان
 برود هرکه سبق روشن شد ⑤ تاثیر ⑤ بتی دارم که از دین آورد بیرون فرنگی
 را ⑤ فراگیرند از چشمش غزالان شوخ و شنگی را ⑤

یار نوگرفتنی

دست بشاخ افکندن ⑤ دست بشاخی کردن ⑤ خواجه مجدالدین همکر ⑤
 گفتم که باندشۀ و یارای درست ⑤ خود را بدر اندازم ازین واقعه چست ⑤ گر
 مذهب اینقوم ملایم نگرفت ⑤ هریک زده است خنجر بر شاخی سست ⑤ صائب ⑤
 در دامن تسلیم در آویز که چون تاک ⑤ هر دم نتوان دست بشاخی دگر افکند ⑤

یکسر یکقلم و بیکقلم

کنایه از تمام و مجموع و یکسر بمعنی ناگاه و تنها هم آمده ⑤ بسکه
 فکرم یکقلم کردند صرف نو خطان ⑤ نامه عصیان من چون مشق طفلان شد سیاه ⑤
 مخلص کاشی ⑤ الهی پر تو از نور یقین ده شمع جانم را ⑤ بشوی از حرف
 باطل یکقلم لوح بیانم را ⑤ صائب ⑤ لذت دارد کباب دل که ذوق خوردنش ⑤
 استخوان را یکقلم دندان کند در زیر پوست ⑤

یکه تازیکه سوار یک سوار و یک سواره

مبارزه که تنها بر حریف بتازد و منتظر ممدو معاون نباشد ⑤ شیخ شیراز ⑤
اگر پای بندی رضا پیش گیر ⑤ اگر یک سواری ده خویش گیر ⑤ مخلص کاشی ⑤
نموده نام نکوی تو عالمی تسخیر ⑤ اگرچه غیر کمین یک سوار نیست ترا ⑤
یکه تازان پشت پا برجان زده ⑤ یک سواره برصف مردان زده ⑤

یکه خوان فرد نوا

انکه در خواندن نغمه ممتاز دمکش نباشد ⑤ مفید بلخی ⑤ کدام شوخ
درین پرده لغمه پرداز است ⑤ که هرکه هست از جسته همچو آواز است ⑤
ز اقتدار بدمساز احتیاجش نیست ⑤ بیکه خوانی خود در زمانه ممتاز
است ⑤ طالب آملی ⑤ نو بلبل عشقم همه جا فرد نوا بود ⑤ این شوخ
زبان رشک هم آواز ندانست ⑤

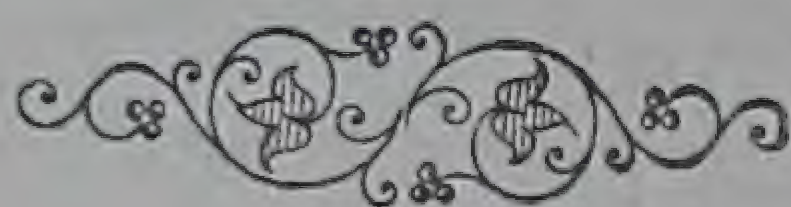
یونسی اندر دهان ماهی شد

کنایه از غروب شدن آفتاب و آمدن شب مرادف آن در لفظ غروب گذشت ⑤
الحمد لله تمام شد این نسخه عجیب و مجموعه غریب که لای ابدال اصطلاح
در بکار صفحاتش موج زن است و کمان ابروان ابیات دلکش در حجرات اسطارش
ممکن خواهنده مصطلحات متنوعه را گل آرزو در شگفتن است و جوینده ابیات
مختلفه را شمع مراد روشن ⑤ کنایاب مرغوب و تشبیهات خوش اسلوب این
کتاب حنای است که منشیان روزگار را در رنگینی پنجه عروس عبارات ید بیضا
می نماید و مترسلان را بکار آید شادا بے فوفهالان الفاظ بآبیاری اشعار ابدال
بزرگان که مستنداً بمحل خود گذارش یافته چون جنات تجری من تحتها الانهار

است و کواکب مصطلحات بر افلاک صفحاتش کالشمس فی النهار روشن و اشکار ۛ
 رباعی ۛ هر نکته ازو شگفته باغی ۛ افروخته تر ز شب چراغی ۛ لفظش چو
 طراوت جوانی ۛ معنیش چو آب زندگانی ۛ التماس از خوانندگان این کتاب
 آنکه هرگاه بمطالعه این ممتع شوند موافق را بدعای خیر یاد فرمایند انظرو
 ما قال ولا تنظرو الي من قال ۛ

شعر

هر که خواند دعا طامع دارم * زانکه من بدی گزینگارم *





فهرست الفاظ مجموعہ مترادفات

مؤلفہ منشی محمد پادشاہ

صفحہ

صفحہ

۶	آب بر روی کسی بستن ..	۳	آب بر لب نهادن - آب گرفتن ..
ایضا	آب از چیزے بستن و گرفتن ..	ایضا	آب بدھان گرفتن - آب نوشیدن ..
۳۲۰	آبی شدن کار ..	ایضا	آب چشیدن - آب خوردن ..
۱۰	آبگینہ طارم - آبگوں قفس ..	ایضا	آب کشیدن ..
ایضا	آب گردندہ ..	ایضا	آبستن شدن ..
۱۳	آبلہ رخ فلک ..	۴	آب رسیدہ - آب خوردہ ..
ایضا	آبگوں صدف ..	ایضا	آب دیدہ - آب زدہ ..
۲۳	آب دزد ..	ایضا	آب در حلق نشستن ..
۲۵	آب در جگر نداشتن ..		آب شکستن در گلو و حلق - آب در
۳۷	آب گردش ..	ایضا	حلق گره شدن ..
۴۲	آب آتش زای ..	ایضا	آبلہ پستان ..
ایضا	آب آتشیں - آب از آسا ..	۵	آب رفتہ در جری آمدن ..
ایضا	آب ارغوانی - آب آتش لباس ..	ایضا	آب بر رخ باز آوردن ..
ایضا	آب بقم - آب آتش زدہ ..	ایضا	آب بر روی کار آوردن و آمدن ..
ایضا	آب بادہ رنگ - آب شور ..	ایضا	آب حیات - آب زندگی و زندگانی ..
ایضا	آب می انگری - آب شنگرفی ..	ایضا	آب بٹما - آب خضر - آب جاویداں ..
۴۹	آب از آتش بردن آوردن و کشیدن ..	ایضا	آب حیران ..
ایضا	آب از آهن کشیدن و جدا کردن ..	ایضا	آب ایستادہ ..

صفحه	صفحه
ایضا ..	آب بموست افگندن ۵۷ ..
۲۹۹ ..	آب خفته - آب بسته آب افسرده ۶۱ ..
۱۲۷ ..	آب منعقد .. ایضا
۱۳۴ ..	آبی شدن کار و معامله ۶۴ ..
۱۳۶ ..	آب برداشتن مجلس .. ایضا
ایضا ..	آب قاختن .. ۶۵
۱۳۷ ..	آب در چشم و دیده نداشتن ۶۸ ..
ایضا ..	آب خانه .. ۶۹
۱۴۰ ..	آبستگاه و آبشنگه .. ایضا
ایضا ..	آب رفتن - آب ریختن ۷۰ ..
آب از چیزه بردن - آب بچیزه	آب بر دیده زدن - آب بروی زدن ۷۲
۱۴۷ ..	آبله .. ۷۷
ایضا ..	آب خشک - آب افسرده - آب منجمد
۱۶۳ ..	آب منعقد ۱۰۳ - ۸۳
ایضا ..	آب داشتن - آب چکیدن از چیزه ۸۷
۱۷۹ ..	آب چشم گرفتن .. ۹۲
ایضا ..	آب از چشم کسی گرفتن - آب از کسی
۱۸۸ ..	گرفتن .. ۱۰۱
ایضا ..	آب خنجر - آب تیغ - آب شمشیر
ایضا ..	آب حسام و پیکان .. ۱۰۴
۲۰۱ - ۲۶۴	آب غدیر .. ایضا
۲۱۷ ..	آب در جگر بخشیدن .. ۱۱۳
ایضا ..	آبائه جام .. ۱۲۱
۲۲۳	آب در دهان .. ۱۲۲
آب بدهان گردیدن	آب بچشم گر دیدن
آب زبرگاه	آب بردن و کردن
آب بردست و پای کسی ریختن	آب دست کسی گرفتن
آب گرفتن خانه	آب بر بنیاد بستن
آب از دستش نمی چکد	آبش بگاو فرو نمیرود
آب از چیزه بردن - آب بچیزه	آب از پرکار آمدن
آب بر آتش ریختن و زدن	آبائه دل شکن
آب در دهان آمدن و کشتن	آب کشادن دهان
آبش روشن است	آب و رنگ دادن
آب و رنگ می گیرد	آب و روغن
آب بچیزه دادن و داشتن	آب بباری
آب زهره - آب نافع - آب شقایق	

فهرست الفاظ

۳

صفحه

صفحه

ایضا	..	آب بلكد سودن
ایضا	..	آب در هاون سرد کوفتن
ایضا	..	آب در گره زدن
۲۹۲	..	آب را بریسمان بستن
۲۹۹	..	آب بچشم آمدن و گودیدن
ایضا	...	آب آوردن و کشادن چشم
۳۰۷	..	آب در شکر دارد
۳۱۲		آب از پس خوردن - آب از کون خوردن
۳۱۷	...	آب جو - آب حرام
۳۲۰ - ۲۸۷		آب از سر گذاشتن
۳۳۴	..	آب از یک چشمه خوردن
۳۴۶	..	آب در جابه کسے ریختن
ایضا	...	آب بزیر کسے بر آمدن
ایضا	...	آبگینه در جگر شکستن
۳۳۹	..	آب بے انجام خوردن
۳۴۰	...	آب دره میان داشتن
۳۴۷		آب پشت - آب ناف آب حرام
۶	..	آتش
۷		آتش خاموش شدن - آتش نشستن
ایضا	..	آتش مردن - آتش خفتن
ایضا		آتش فرو نشانییدن و فرو کردن
ایضا	..	آتش از چشم پریدن
۱۲	..	آتش بے دود - آتش صبح
ایضا		آتش پسین - آتش روز - آتش روز

ایضا	..	آب حرام
۲۲۴	..	آب سرخ - آب انار - آب انگور
ایضا		آب تاک - آب عنب - آب آتش زای
		آب آتشین - آب آتش نما - آب
ایضا		از راسا
		آب ارغوان - آب گلرنگ - آب آتش
ایضا	..	لباس
		آب آتش رنگ - آب شیراز - آب
ایضا	..	خرابات
ایضا		آب طرب - آب شنگرفی - آب تلخ
ایضا	..	آب سیاه
۲۲۹		آب برآینه ریختن و زدن آب
ایضا	..	از پی ریختن
۲۳۰	..	آب ورز - آب باز
۲۳۱	..	آب در جویبار کردن
ایضا	..	آبدار
۲۶۳	..	آب و آتش شد
۲۶۴	..	آب در شراب دمیثا کردن
ایضا		آب بزیر کسے سردادن و هشتن
ایضا		آب در شیر کردن و داخل نمودن
۲۹۱	..	آبای علوی
ایضا	...	آب بغربال پیمودن
ایضا	..	آب در سید کردن
ایضا	..	آب پیرویزن نمودن

صفحه

صفحه

آتش نوا- آتش زبان- آتش بیان ایضا	آتشین صلیب .. ایضا
آتش خوار .. ۱۷۸-۲۴۱	آتش زمزم .. ایضا
آتش بهار ۱۸۷-۳۰۵	آتشین سیما- آتش رخسار و عذار ۳۲
آتش توبه سوز آتش سیال ... ۲۲۳	آتشین روی- آتش طلعت و جلوه ایضا
آتش جام- آتش محلول- آتش شجر ایضا	آتش نعل- آتش فعل .. ۳۶
آتشین دراج- آتش بے باد .. ۲۲۴	آتش گاه .. ۳۰۰
آتش افروختن .. ۲۶۲	آتش از آب بر آوردن .. ۴۹
آتشین دست و آتش دست .. ۲۸۳	آتش از چنار جستن .. ایضا
آتشین پنجه .. ایضا	آتش زدن ... ۸۹
آتش هفت محمده- آتش هفت اردها ۲۹۱	آتش مزاج- آتش طبیعت- آتش نهاد ۹۸
آتش تاک- آتش بے دود .. ۳۱۱	آتش از چشم کس گرفته .. ۱۰۱
آتش خس پوش ... ۳۱۰	آتش آب پرور- آتش پرور .. ۱۰۳
آتش تر- آتش خنجر- آتش بے زبان ۳۱۱	آتش و آب- آتش مجسم .. ایضا
آتش زیر پا داشتن- آتش فشاندن ۳۳۶	آتش بار- آتش دوزخ علف ... ایضا
آتش بزیر پهلوی گستردن .. ۳۴۳	آتشین پای- آتش آهنگ آتشین
آخچه .. ۱۲۱	جولان ... ۱۰۹
آخرین آیشی .. ۱۲۳	آتش عمارت .. ایضا
آرایش کردن زنان .. ۸	آتش گیر- آتش گیره- آتش برگ ۱۱۹
آرام گرفتن .. ۹۲	آتش زن- آتش زنه .. ایضا
آرزو شکستن و شکستن- آرزو بر بستن ۱۲۰	آتش کشتن- آتش نشاندن .. ۱۳۴
آرزو در کنار کشیدن و گذاشتن ایضا	آتش خاموس شدن و خفتن و مردن ایضا
آرزو کشیدن و خواستن و داشتن ۱۲۳	آتش شدن .. ۱۴۲
آرزو پختن و کردن و تراویدن ایضا	آتش کش- آتش گیر و گیره .. ۱۶۱
آرزو خوا- آرزو مند- آرزو تاک و	آتش خاطر- آتش دم- آتش نفس ۱۷۲

فهرست الفاظ

۵

صفحة

صفحة

۱۲۷	آسمان از ریسمان ندانستن ..	ایضا	آرزو سنج
ایضا	آسمان در چشم کسی ریسمان بودن	...	آرزو سوختن - آرزو در دل و جگر
۱۳۸	آسان برخاستن ..	۳۱۵	بر شکستن
۱۴۶	آستین از دهان بوداشتن ..	۸	آزادگی خاطر
۱۶۳	آستین بر جبین کشیدن ..	۹	آزموده کار
ایضا	آستین بر دل و بر دیده کشیدن	ایضا	آزدم
۱۶۴	آستان فنا ..	۵۳	آزاده - آزاده دل
۱۶۵	آستان برخاست و افتاد ..	۲۹۰	آزوده پشت
۱۷۹	آستین افشاندن و زدن ..	۳۰۰	آزر بادگاه
۱۸۴	آستین بر رخ کشیدن و برداشتن	۱۸۱	آزفنداک
۲۱۴	آستین بر چیدن و بر زدن ..	۱۰	آسمان
۲۳۲	آسان گذاری ..	ایضا	آسمان گردان
۲۴۱	آسیمب کار ..	۱۱	آسیمبی
۲۴۸	آسیای فلانی بآب چشمه خضر و از	۱۲	آسایش کردن
آب طلا می گردد آسیای فلانی		۱۶	آستین از دور بر داشتن
ایضا	از آب گهر می گردد ..	۲۵	آستین ندانستن
۲۷۷	آسمان بر زمین دوختن ...	ایضا	آستین کهنه و پاره
۲۷۸	آسمان صفت ...	۳۴۹	آستین بشکستن و هالیدن
۳۰۳	آستین بر گناه کشیدن ..	ایضا	آستین بالا زدن و پچکیدن
۲۹۶	آستین بر چراغ زدن ..	۳۱۵	آسمان سوراخ شدن
۱۲	آشیانه زنبوران ...	۴۹	آسمان را بر زمین آوردن
۱۲۷	آشتی خوره و آشتی خوران ...	۶۸	آسیای فلانی از بے آبروی دایرست
۱۵۱	آشمالی ..	۷۹	آسمان را بآبرو پوشیدن
۱۶۹	آشفته عقل - آشفته مغز	۸۹	آستین افشاندن و زدن بر چیز

فهرست الفاظ

۹

صفحه	صفحه		
۹۱	۲۳۰	غلطید	آشناگو
۲۳۵	۱۲ — ۲۲۳	آوازه افگندن - آوازه کستن	آفتاب
۳۲۳	۱۶	آوازه چیمیزی سکستن و نشانیدن	آفت آسمانی
۳۱۸	۳۶۷	آوردن آب چیمیز	آفتاب پس کوه - آفتاب پس دیوار
۸	۵۳	آواز افروز	آفتاب خاطر
۱۲	۶۹	آهو بر فلک آهو خاوری	آفتابه خانه
ایضا	۷۹	آهو زر - آهو آتش فشان	آفتاب بگل اندودن
ایضا	۲۲۴	آهو ماده	آفتاب ساغر
۱۹	ایضا	آه کردن و دمیدن	آفتاب زرد
۲۰	۲۴۱	آه نیم شی	آفتابی شدن
۲۶	۲۵۵	آه در جگر نداشتن	آفتاب نشستن
۳۲	ایضا	آهو چشم - آهو نگاه	آفتاب بر زمین نشستن
۳۶	۲۹۱	آهیخته گوش	آفتاب را بگز پیمودن
ایضا	۳۲۵	آهن رگ - آهن عصب - آهنین سم	آفتاب بر لب بام رسیدن
۳۷	ایضا	آهو سرین - آهو شکم	آفتاب بدیوار آمدن
۸۹	ایضا	آهستگی	آفتاب بکوه رفتن و خواستن
۱۰۹	۹۱	آهو پای	آگنده گوش
۱۵۱	۱۷	آهسته خوی	آله تناسل
۲۴۵	۲۲۴	آهسته رای	آل شیراز
۲۲۲	۲۶۱	آهن جان - آهن جگر - آهن دل	آلوده دامن
ایضا	۱۶۷ — ۱۱۱	آهن خاکبانه	آمیزه موی و آمیزه مویه
۲۵۳	۵۳	آهو گرفتن	آموختگان ازل
۲۷۸	۱۷	آهنین چنگال	آماده سفر شدن
۲۹۱		آهن حمود کوفتن	آنحضرت رسید که هندوانه در کونش

فهرست الفاظ

۷

صفحه

صفحه

ابضا ..	ابرو بلند کردن	۳۶۷ ..	آهو گذشت
ایضا ..	ابرو کشیدن و جنبانیدن	۲۸۵ ..	آینه سکندر
ایضا ..	ابکار افکار	۲۷۶ ..	آینه رو لاله
۸۵ ..	ابلاغ الرسالت	۱۰۳ ..	آینه دست-آینه فتح
۸۹ ..	ابجد تجرید نوشتن	۴۳ ..	آئین پرست
۱۰۳ ..	ابيض و اخضر	۱۲ ...	آئینه هفت جوش
۱۱۳ ...	ابر بخشش-ابردست	ایضا ..	آئینه چرخ-آینه گردون
۱۱۴ ..	ابر هفته بار-ابر عالمگیر	ایضا ..	آئینه ماحشر
۱۲۳ ..	ابوالق سم	۱۳ ..	آئینه گردان
۱۴۱ ...	ابرو بهم در کشیدن	۲۰ ..	آئینه بدن نما-آینه جامه نما و قد نما
۱۴۲ ..	ابرو ترش-ابرو چین کشتن	۳۲ ..	آینه رو-آینه رخسار
۱۵۱ ...	ابر و فراخی-ابرو کشادن	ایضا ..	آینه سیما-آینه طلعت
۱۶۴ ...	ابلق ایام		۱
۲۲۹ ...	ابرو چپیدن	۱۰ ...	ابرش خورشید
۲۷۶ ...	ابن اللیل	۱۲ ...	ابن صبح
۳۳۱ ...	ابن السبیل	۱۷ ..	ابوالعباش-ابوالحکیم
۳۳۸ ...	ابریشم	ایضا ...	ابوالمطراق-ابو عمیر
۳۵۲ ...	ابرو نازک کردن	۲۳ ...	ابروی محبوب
۳۷۳ ...	ابروی فلک-ابروی ذال زر	۲۴ ...	ابلیس
ایضا ...	ابروی سام	۳۲ ..	ابرو گمان
۳۷۸ ...	ابجد ساختن	ایضا ..	ابرو هلال
۸۸ ...	اتحاف و تهادی	۳۵ ..	ابیات استدعای مقدم محبوب
۲۹۱ ...	اجرام چرخ	۳۷ ...	ابر گردش
۲۵ ...	احمق	۳۹ ...	ابرو نمودن

صفحه

صفحه

۱۳۰	از شکم افتادن	ایضا	اختار ماه افروز
۱۷	از هم پاشیدن	۳۲۲	اخته دو
۲۸	از صکرا یافتن و جستن	۳۱۸	اختلاط چسپ و چسپان
۴۳	از راه کوه رفتن	۳۱۲	اختار شفیق آلود
ایضا	از هم گذرانیدن	۲۸۸	اختار ثریا
۲۲۱	از خاطر بردن و رفتن	۲۶۲	اختار شماری
۳۳۷	از گوشه دل نهادن	ایضا	اختار سوخته
۳۳۵	از فکر افتادن	ایضا	ادب آوازه
۲۲۲ — ۱۴	از دل بر آوردن	ایضا	ادهم
۶۶	از چیزه گل چیدن	۲۶۹	اوریس خانه
۶۹	از خور افگندن	۲۶۴	ادب خانه
۳۰۸	از راه رفتن و بردن	ایضا	اروک از کون برآمدن
۸۸	از پس سر صفیر کشیدن	۲۵۹	ارمغان
۳۳۳	از پرده ببردن افتادن	ایضا	ارزن زرین
۳۷۸	از سر پیمان رفتن	۲۵۱	از بر ساختن
۳۷۴	از جنگ ناکرده عاجز آمدن	۲۴۴	از دست برگرفتن
ایضا	از کس کشیدن و برداشتن	۲۴۱	از خاک ستاندن
ایضا	از شیر جدا کردن و باز کردن	۲۳۹	از بنیاد بردن
۳۵۱	از شیر باز داشتن و بربیدن و واگرفتن	ایضا	از کار دور
۲۵۳	از دست برآمدن و برخاستن	۳۳۴	از دست برآمدن و برخاستن
۳۳۴	از پی داشتن آئینه	۲۲۹	از یک پیمانه نوشیدن
۳۲۵	از کس نخبره داشتن	۲۲۷	از هم گذاشتن
ایضا	از قلم افتادن	۲۱۶	از دست و هر جستن
ایضا	از زبان بر آمدن و جستن حرف	ایضا	از خور افتادن

فهرست الفاظ

۹

صفحه

صفحه

از پوست بیرون آمدن	۸۹	از چیزه برآمدن و از کار کسی	۲۱۳
از سر چیزی گذاشتن و برخاستن و	...	برآمدن	...
بیرون آمدن	ایضا	از عهد برآمدن و در آمدن	ایضا
از خواب بر آمدن	۷۲	از بن گوش - از ته دل	۱۷۹
از پرکار شدن و رفتن	ایضا	از بن دندان کاری کردن	ایضا
از دست شدن و رفتن و بردن	ایضا	از راه افتادن	۱۷۵
از دست بیرون بردن - از هوش بردن	ایضا	از پوست بیرون آمدن و شدن	۱۷۲
از جای بلند افتادن و افکندن	۶۹	از میان بر داشتن	۱۶۸
از سوخون در گذاشتن	۶۰	از خنده بقفا افتادن	۱۴۶
از بزور شیرد و شیدن	۴۹	از دایره افتادن - از چشم و نظر	...
از آسمان چیزه بر بزمین آوردن	ایضا	افکندن	۱۴۷
از موم سنگ ساختن	ایضا	از چشم افتادن از نظر افتادن	ایضا
از کف دست و برآمدن	ایضا	از صفا افتادن - از طاق دل افتادن	ایضا
از بن گوش - از بن دندان	۴۳	از جا رفتن و شدن	۱۴۱
از دل ماندن	۸	از نفس انداختن	۱۲۹
از زیر سنگ بیرون آمدن	۳۰	از سر و پا روان شدن	۱۰۹
از گرد راه رسیدن	۳۱	از چادر آمدن و برآمدن	۹۸
از راه دور آمده - از دور رسیده	۲۹	از گره رفتن	۹۷
از تقصیر کسی گذاشتن	۳۰۷	از کیسه رفتن	ایضا
از دهها	۱۰۳	از خلق کشیدن	۹۵
استقیال	۳۸	از دور بوسه زدن	۹۴
استمالت نمودن	۳۹	از پیش کسی برخاستن	ایضا
إساقه الادب	۷۴	از خاک بر داشتن و برگرفتن کسی را	۹۲
استخوان شکنی	۱۸۱	از جا برداشتن کسی را	ایضا

صفحه	صفحه		
۲۲۳ ...	۲۰۸ ...	استخوان فروش	صراحی
۲۹۹ ...	۲۲۲ ...	استره لیسیدن	اشک دآوری
۳۵۱ ...	ایضا ...	اسب افکن	اشتر دل
۱۱۶ ...	۲۲۶ ...	استخوان سنگین - استخوان بزرگ	اصایت عیثی
۵۳ ...	۲۳۱ ...	اسد	اصلداران پاک
۲۶۱ ...	۲۵۰ ...	اسدالله	اصحاب الشمال
۲۳ ...	۲۵۴ ...	اسب و فرزین نهادن	اطلس رباب
۲۲۲ ...	۳۱۷ ...	اسباب دنیا	اطلس سیاه
۴۳ ...	۳۵۳ ...	اسب انگیز	اطاعت و امتثال نمودن
۴۴ ...	۳۶ ...	اسب	اظهار سلطنت و جاه نمودن
ایضا ...	۳۸ ...	استغنائی درکار	اعراض نمودن
۴۵ ...	ایضا ...	استهزا نمودن و ریشخند کردن	اعتراض نمودن
۱۳ ...	۳۹ ...	اشاره نمودن	افسر دیر اعظم
ایضا ...	ایضا ...	اشتقاق	افسر یا قوت
۲۶-۱۰۱ ...	ایضا ...	اشعار نومهضمون	افتادگی
۴۵ ...	۴۰ ...	اشعار ورود نامه	افسون کردن
۴۶ ...	۴۱ ...	اشعار بی نیل ملاقات گردیدن	افسوس کردن
ایضا ...	۴۲ ...	اشک خونی عاشقان	افشای راز کرن
۷۲ ...	۴۳ ...	اشک گریه شادی	افیون در شراب کردن و ریختن
افسوده دل - افسرده روان - افسوده	ایضا ...	اشک شادی	
۷۴ ...	ایضا ...	اشک شیرین - اشک شکرین و ظرب	جان
۱۲۱ ...	ایضا ...	اشک تلخ - اشخ شور و نیم شور	افراس آب
۳۴۹ ...	ایضا ...	اشک خورش نمک	افسوده پستان
۲۶۴ ...	اشک تاک - اشک دخت و تاک اشک		افسون خوردن

فهرست الفظ

۱۱

صفحه

صفحه

۱۱	...	امی گویا کلام	۳۱۶	افعی گزیده از ریمان می ترسد
۱۱	...	امی دانا	۳۷۰	افسوده بیان افسوده دم
۲۱۷	...	ام الاجسان	۴۷	اقامت کردن
۲۲۳	...	ام الخبایث - ام زنبق	۲۲۴	اکسیر رنگ مرد می - اکسیر رنگ
۲۴۳	...	امت مجنون	۱۷	الف کوفی - الفیه - الفینه
۲۵۰	...	امیر نکل	۳۲	الف قد
۲۵۱	...	امهات علوی	۴۷	الف برسینه ویا برتن بریدن و کشیدن
۲۷۲	...	ام الكتاب	۴۸	التفات کردن
۳۱۵	...	امید گسستن و بریدن و برخاستن	۹۳	الله الله
ایضا	...	امید را پی برید و پی کرد	۱۰۳	الماس باره
۵۰	...	امام سبکده	ایضا	الماس زهره پیکر - الماس رنگ
۳۴۲	...	ام القری	۱۱۶	الف شدن اسپ
۵۰	...	امتحان کردن	ایضا	الف بر زمین کشیدن و بر خاک
۱۲	...	انجم سوز	۱۳۴	کشیدن
۵۱	...	انگور اقسام	ایضا	الماس خجالت
ایضا	...	انگشتک عروس و انگشت عروس	۱۵۵	الوداع
ایضا	...	انگشت کنیز کان	۱۸۳	الفه و آلفه
ایضا	...	انگشتان معشوق	۲۲۷	التماس کردن
۵۲	...	اندام نهانی زن	۲۷۳	الحاصل - القصه
۵۳	...	انتظار کردن	۱۰	ام النجوم
۷۰	...	انگشت نیل بر خانمان کشیدن	۴۸	امیدوار شدن و گردانیدن
۷۸	...	انگشت خائیدن و گزیدن انگشت خارا	ایضا	امید دادن
ایضا	...	انگشت در دهان کردن و بر لب	۴۹	امر غریب و مهمت مع الوقوع بظهور آوردن
۹۳	...	گرفتن	۱۲۳ •	امی صادق

صفحه

صفحه

انگشت نگیر بدهن داشتن و بدن دان

اهل دلیا

۲۷ ...

گرفتن

ایضا ...

ایوان سیمایی

۱۰ ..

انگشت در دهان ماندن و نهادن

ایضا

این کوز پشت

ایضا ...

انگشت بر کسے خائیدن

۱۰۱ ...

این حصن هزار میخ

ایضا ...

انگشت در سوراخ مار و گزدم کردن

۱۶۹

ایزا دادن

۵۳ ...

انگشت و انگشتک زدن

۱۷۲ ...

این خاکدادن - این ستمکده - این

انگشت برجبین نهادن

۱۵ ...

زال عقیم

۱۶۴

انگشت آفتاب

۲۲۷ ...

این زال عقیم این مطبخی باغ

ایضا

انگشت بر چیزے نهادن و در

این شاه دزد و دغ

۲۲۳ ...

چیزے کردن

۴۵ ...

این شمع یهودی وش

ایضا ..

انگشت پیچ

۲۵۲ ..

این هفت نقطه

۲۹۱ ..

انگشت نهادن

۲۵۳

این دو کله دار

۳۴۸ ..

انگشت رد

۱۶۲ ..

این کعبتین دونقش

ایضا ...

انگشت زنهار

۱۹۸ ...

ب

انگشت عسل بدیوار کشیدن

۲۶۳ ..

بار درشدن - بار گرفتن

۳ ...

انگوزه در قند خوردن

۲۶۴ ..

بادبان اخضر - باد رفیح

۱۰ ..

انبان باد و بار

۲۶۸ ..

بام فراخ - بام و سیح - بام کشاده رواق

ایضا

انگشت بر چشم نهادن

۲۷۱ ..

باز سفید - باز زر

۱۲

انگشت بر لب کسے نهادن

۳۴۶ ..

بادشاه جهانگیر عالم بالا

۱۳ ...

اولیا و انبیا و ملایکه

۵۳ ..

باد آتشین مخاب

ایضا ...

اولین آیتی

۱۲۴ ..

بار بستن

۱۷ ..

اد باش

۱۸۳ ..

باطن زدن

۲۵ ...

اول قنوت

۲۳۳ ..

باد سار و باد سو

ایضا ..

اوقات سیاه کردن اوقات پوچ کردن

۲۳۶

بالا گرفتن

۲۹ ..

فهرست الفاظ

۱۳

صفحه

صفحه

۱۶۳	باستین نم از جبین گرفتن	۳۶	... بارگی بارگیر
۱۶۴	... باغ رنگین	۴۸	... باز شدن گوشه چشم بچیز...
۱۶۸	... باهو سوار شدن	۵۲	... بادام توام
۱۸۱	... باد کشیدن	۵۷	... باغبان
۱۶۳	... با بائی	ایضا	... بالغ شدن طفل
۱۹۰	... بار نهادن	۵۸	... بادست
۱۸۷	... بازار فلاں چیز قیز است	ایضا	... باد تند بر خاستن
۲۷۰	... بازار خاک		... باد گرفتن برای دفع گرمی-باد
۲۱۳	... بالین پرست	ایضا	... خوردن
۲۱۹	بالغدن والا بکار-بالغدن والا صال	ایضا	... باخرس در جوال رفتن
۲۳۶	... با صلاح آمدن کار	ایضا	... باسگ در جوال رفتن
۲۳۷	باب حمام ضیافت کردن	۶۶	باغ قدس-باغ وسیع-بام بدیع
۲۴۲	... بامکسے سر داشتن و کردن	۷۹	... بام چشم
۲۴۴	... بال افگندن	۸۰	... باز داشتن
۲۴۵	... بالغ نظر	۹۳	... بالا خوانی
۲۴۸	بام بدیع-بام رفیع-بام رواق	۱۳	... بازو کشادن
۲۵۶	باد در کلاه داشتن و بودن	۱۰۹	... بانگ بر قدم زدن
ایضا	... باد در بروت افگندن	۱۴۰	... باریک بین
	باد در سر و کلاه افگندن و	۱۳۸	... باب رسانیدن بنیاد
ایضا	... کردن باد سبالت	۱۵۰	... باد پران
ایضا	باد گیسو-باد در زیر دامن داشتن	۱۵۱	... بالش نرم زیر سر نهادن
ایضا	باد بخود انداختن-باد کردن چشم	ایضا	... باد فرودش باد خوان
ایضا	... بالا رفتن دماغ	۱۵۳	... بالین کج نهادن
ایضا	... بالین کج نهادن	۱۵۹	... بارگاه

صفحه	صفحه	
۷۴	۲۶۴	با زندگی
ایضا	ایضا	باب راندن
۷۸۸	۲۷۶	باب و داند خویش ساختن
۲۸۸	۲۷۷	بازو شکن
۲۶۰	۲۸۴	باد برگ
۳۳۴	۲۹۰	باد ریشه
	۲۹۲	باد بدست پیمودن
	ایضا	باد بمشت پیمودن
۵۸	۲۹۹	بادام شگوفه فشان
ایضا	۳۰۶	بالای پار دم گزیدن
۷۶	۳۰۷	باریک شدن
۲۶۶	۳۱۳	بازوی چیزه داشتن
۳۱۷	۳۲۴	بار خاطر
۳۲۰	ایضا	بازو دادن
۲۵۳	۳۳۳	باد بدست
۲۳۲-۲۸۰	۳۳۷	با کسے برابری زدن
۲۴۴	ایضا	با کسے برآمدن واز کسے برآمدن
۲۸۸	ایضا	با کسے دست زدن
۲۵۱	۳۳۶	بادل زدن
۱۲	۳۴۰	بازو کشاده
۴۲	۳۴۲	باز خوردن
۵۹	۳۵۵	باد شدن
۸۱	۳۶۶	باد هوا
۹۵	ایضا	باغ سبز نمودن
۹۷		
باد سبغ-باد پیم-باد در کف		
باد در مشت-باد بدست بودن		
باب دادن		
ببازار افتادن و آوردن		
بباد رفتن		
به بیاض بردن		
ببال کسے پریدن و پرداز نمودن		
ببال کسے جولان نمودن		
ببال کسے رقص کردن		
بپا آمدن طفل		
به پشت سر افکندن		
بپای حساب آمدن		
بپای خون بگور آمدن		
بپوستین در آمدن		
قلخ و ترش رضادادن		
بتنگ آمدن		
بتیغ در آمدن		
ببجا افتادن بیمار		
ببچه طاوس عاوی		
ببچه خونین		
ببچشم کم دیدن		
ببچیزه برآوردن و گرفتن		
ببچرم خام کشیدن و گرفتن		
ببچشم شنیدن		

فهرست الفاظ

۱۵

صفحه

صفحه

۲۱۸	... بخت و اتفاق	۳۰۶ — ۳	بچه خور
۲۲۷	... بخت در شدن	۲۲۴	بچه انگور
۲۴۰	... بخت بر گشته	۱۹۰	بچه کشیدن و آوردن
	بختاک بر ابر کردن بختاک سیاه برابر	۳۱۸	بچین گاو زادن
۲۷۴	... کردن	۲۲۴	بچه مینا
۳۷۸	... بخاطر و در خاطر گذشتن	۳۵۶	بچشم خوردن
۱۶	... بدست باش	۶۲	بچشم آمدن
۵۹	... بدست کم گرفتن	۱۰	بکرا حضر - بکرا خضرا
۶۰	... بد باطن	۴۸	بحال کسے افتادن
۸۳	... بدر - بدر شفق خور	۲۴۸	بکرا و سیح
۱۰۶	... بدل چسپیدن	۶۰	بکل نمودن خون
۱۵۳	... بدست چپ خفتن	۱۳	اختر ماه افروز
۳۸۰	... بد دماغی	۶۰	بخل نمودن و بخیل
۳۲۲	... بدست و دندان نگاه داشتن	ایضا	بخش بخش
۳۷۸	... بدل گرفتن	۱۳۹ - ۱۳۹	بخرم کسے افتادن
۸	... بر خاسته خاطری	۱۴۱	بخشم آمدن و رفتن
۱۶	... بر بنا گوش زدن	۱۴۷	بخواب رفتن پای
۲۷	... بر دل گرفتن	۱۴۹	بخود گرم بودن
ایضا	بر دل سرد کردن - بر طبع خوردن	۱۸۱	بخاک و خون نشانیدن کسے را
ایضا	بر دل خوردن - بر دماغ خوردن	۲۳۷	بخت دندان خای
۲۹	... برابر رسیدن	۱۵۶	بخود پیچیدن بخود سپردن
۲۷	... برج زهر مار	۱۵۹	بخیه بر روی کار و بر چیزے افتادن
۴۴	... بر شکستن	۲۵۹	بخیه بر چهره افتادن و بخیه کردن
۴۶	... بر روی راز افتادن	۲۷۶	بخشک و تر ساختن

صفحه	صفحه
بروز افتادن راز	ایضا ...
برسر بازار نهادن	ایضا ...
برسر صاخره افگندن و برصاخره نهادن	...
راز	ایضا ...
بر ترازو زدن	... ۵۰
بر پروت کسے گو زیدن	... ۵۹
بر ریش و سبالت کسے گوز دادن	ایضا ...
بر ریش کسے فراغت داشتن	ایضا ...
پر سبالت کسے تیزیدن	ایضا ...
بر قح از رخ برداشتن	... ۶۱
بر خود تراشیدن و بر خود بستن	... ۶۲
بر در عرفان زدن	ایضا ...
برشکال	ایضا ...
بر همی معامله	... ۶۴
بر روی کسے شراب خوردن	... ۷۳
بر روی کسے جام کشیدن و شراب زدن	ایضا ...
بر اشتر نشستن و سرخرو کردن	... ۷۹
برابر دویدن	... ۸۴
برپا پیچه زدن	... ۹۱
بورخر نشانیدن و سوار کردن	... ۹۲
برگاو نشانیدن	ایضا ...
بر چهار میخ کسیدن	... ۹۵
بر چوب بستن	ایضا ...
بر سنگ زدن - برسر سنگ زدن تیغ ۱۰۲ - ۳۲۱	...
بر خر سوار شدن و نشستن	... ۱۰۹
بر بستن ستوران و درندگان	ایضا ...
بر آهو سوار شدن	ایضا ...
برق آهنگ برق شتاب - برق تاز	ایضا ...
برق جزلان - برق عنان	... ۱۱۰
بر رو استادن	... ۱۲۲
بریده زبان	... ۱۳۰
برد عرفان زدن و بر عالم عرفان زدن	... ۱۳۴
بر سر دویدن و دوانیدن	ایضا ...
بر در جلال زدن	... ۱۴۱
بروز سیه نشانیدن	... ۱۴۷
بر سنگ و بر سر سنگ نشستن	ایضا ...
بر زمین افتادن حرف	... ۱۴۸
بر طرف شدن	... ۱۶۸
بر سر چیزے لرییدن	... ۱۷۶
بر آب و آتش زدن	... ۱۸۱
برتن برداشتن و بر گرفتن	... ۲۳۲
بر سرکار آمدن	... ۲۲۶
بر روی کار آوردن و آمدن	... ۲۴۱
بر آب آمدن بر روی آب آمدن	...
برسر پا آمدن - بر روی در افگندن	...
بر شیر زین نهادن	... ۲۵۴
بر سر آمدن	ایضا ...
برداشتادن	ایضا ...

فهرست الفاظ

۱۷

صفحه

صفحه

۳۲۸	...	بریشم نواز-بریشم زن	۲۵۶	بر خود بالیدن-بر خود شکستن
۳۴۳	...	براه افتادن اختلاط	۲۵۹	بروت کسی کندن
۳۵۳	...	بر آب نهادن	ایضا	بر رخ انگشت سیاهی کشیدن
ایضا	...	بر باد نهادن	ایضا	بر زبان گرفتن
۳۶۰	...	بر دفتر افکندن	۲۶۲-۲۶۹	بر بستن
۳۶۶	...	بر شاخ آهو	۲۶۹-ایضا	بر خوردن از چیز
۳۷۴	...	بر افتادن	۲۶۴	بر پستان کسی در چاه رفتن
ایضا	...	بر باد کردن و دادن	۲۶۶	بر طاق نهادن
ایضا	...	بر باد رفتن	۲۶۹	برو مند شدن
۳۵۱	...	بزدل	۲۷۱	برداشتن
۲۶۴	...	بزبان داشتن و گرفتن	ایضا	بر چشم و بچشم گفتن
۳۸	...	بز گرفتن	۲۷۶	برید فلک
۶	...	بستر سه‌نادر	۲۸۵	برف خشک
۳۸	...	بسر زلف حرف زدن	۲۹۲	بر آب و آتش زدن
ایضا	...	بسر زلف سخن کردن	ایضا	بر روی دریا پل بستن
۵۷	...	بستان ارای	۳۱۲	براه بابای کوه رفتن
۶۳	...	بسیار خوار	ایضا	بر خود کشیدن-بر دندان زدن
۷۶-۲۶۹	...	بسر زلف صحبت داشتن	۳۱۵	برات کسی بریخ نوشتن
۱۰۲	...	بسنگ تیز کردن	ایضا	برف دادن و برف آب دادن
ایضا	...	بسنگ فسان نشستن و کشیدن	۳۲۷-۳۲۷-۳۵۷	بریخ زدن و نوشتن
۱۱۵	...	بساط افکن	۳۲۵	برکت شدن
۱۳۷	...	بسر آمدن	ایضا	بر جان قدم نهادن
۲۴۹	...	بسر خویش	۳۳۲	بر ورق بردن
۲۱۵	...	بسر در آمدن	۳۳۴	برابر شدن

صفحه	صفحه		
۹	۲۴۹	بسته رحم	بلند و پست دید
۲۷	۲۷۱	بسر و چشم-بسر و دیده	بلند شدن گوشه ابرو
۳۲	۳۳۹	بسر خود بودن	بلورین تن و اندام بلورین سرین
ایضا	۱۲۲	بسوی خود زدن	بلورین ساق و ساعد بلورین پنجه
۵۷	۱۳۴	بشرم رفتن	بلاغت کردن
۹۳	۷۳	بطاق ابروی کسی می خوردن	بلند انداختن
۱۲۲	۲۳۶	بط می-بط صهبا و شراب و باده	بلفظ قلم حرف زدن
۱۲۴	۲۶۶	بطاق بلند گذاشتن	بلبل بوستان مازاغ
۲۴۳	۲۲۸-۶۳	بغداد معمور	بلبل شدن و کردن
۲۶۳	۱۳۴	بغل تری	بلند شدن فتنه
۲۷۱-۱	۷۸	بفر زندی برداشتن	بلاچین شدن -- بلا گردان گشتن
۲۸۷	۳۶۰	بقام گرفتن و دادن	بلند شنیدن
۳۰۶	۲۴۰	بقایم ریختن	بلند پروازی
۳۱۵	۱۱۵	بکام کسی دیدن	بلای آسمانی-بلای سیاه
۳۳۵	۱۵۶	بکار آب بودن	بلند آوازه
۲۷	۲۰۰	بکر چرخ	بند برابر و نهادن
۳۸-۱۷۸	۳۳۲	بکاغذ بودن	بناف کسی حرف نهادن
۶۵	۲۶	بکاسه و نمک محتاج بودن	بند و کشاد-بندوبست
۳۵۳	۴۹	بکر گران بها	بنیاد برین نهادن
۶۴	۳۴۹	بگیر آمدن	بنا ساختن
ایضا	۲۲۹	بگوش رسانیدن و رسیدن	بند شدن کار
۱۳۷		بگرد سر کسی گردیدن-بگرد	بنیاد دادن و کردن و رفتن
	۲۷۱-۱	سر رفتن	بنیاد کندن و بر کندن و بر انداختن ایضا
۱۳۸	ایضا	بگرد فلان کسی رفتن بگرد گردیدن	بنیاد بآب زدن

صفحہ

صفحہ

۳۳۶	...	بیدست و پاشدن
۳۴۲	..	بیت العروس - بیت العتیق
ایضا	...	بیت اللہ - بیت الدعا
ایضا	...	بیت الحرام
۳۵۱	..	بے دولت بے فرزانه
۳۵۸	...	بے دیدہ - بے بصر
۳۷۰	...	بے دھل رقص
۶۸	...	بے حیای
۶۹	...	بیت الخلا - بیت الفراغ
ایضا	..	بے اعتبار شدن و کردن
۷۰	..	بیہودہ گفتن و بیہودہ
ایضا	..	بے عزت شدن و کردن
ایضا	...	بے نشان کردن و ماندن
۷۱	...	بیمار و سقیم بودن
ایضا	..	بیحضور شدن
ایضا	...	بیمار خانہ
ایضا	..	بے اختیاری در کارے
۷۲	...	بیہوش گردانیدن و شدن
ایضا	...	بیدار شدن و کردن
۷۳	...	بیان کسے شراب خوردن
۷۴	..	بے ادبی کردن
ایضا	..	بے اندامی
ایضا	...	بے بہا - بے قیمت
ایضا	..	بے رحمی

۲۲۳	..	بنت الکرم - بنت العذب
۲۳۹	..	بشیان افگندن بنا انداختن
۶۶	..	بوسہ گرفتن - بوسہ خوردن
۶۷	...	بوالبشر
ایضا	..	بوی آمدن - بوی شایع شدن
۶۸	..	بوی چکیدن
۱۶۹	..	بوسہ دان
۳۱۷	...	بوالار واج
۲۴۸	..	بویہی
۲۵۰	..	بوالحسن - بوالہیجا - بوتراب
۲۷۰	..	بوتہ خاک - بوتہ گل
۲۹۲	..	بوسہ بے پیغام
۲۴	...	بومرہ
۲۵	...	بور یا پوشی
۴۸	..	بو
۶۶	..	بوریا کوبی
۵۷	..	بوستان بان - بوستان پیرای
۳۲	...	بہشت سیمہ - بہشتی روی
۱۴۱	..	بہم بر آمدن
۳۱۱	..	بہار عمر
۳۲۲	..	بہر دو دست آویختن
ایضا	..	بہر دو دست و دہان نگاہ داشتن
۳۲۸	..	بی مہا با پلنگ
۳۳۳	..	بیہودہ خوار - بیہودہ خوار

صفحه

صفحه

۱۷	...	پا برکاب	۷۹	...	بیمحضور شدن
ایضا	...	پا خاکی کردن	۸۸	...	بیماری باریک
۲۶	..	پای از پیش رفتن	۹۱	...	بیضه انداختن
۳۱	..	پای تابه کشادن	۱۶۷	..	بیمس المصیر
ایضا	...	پای پیش از کلیم خود کشیدن	۱۹۶	..	بیضه خاکی
ایضا	..	پا از حد برون بردن	۲۴۱	..	بیداد گر پیشه - بیداد مند
ایضا	..	پا از وضع بیرون گذاشتن			بیضه در کلاه و بر سر و در
ایضا	..	پا از گلیم دراز کردن	۲۴۴	..	افسر کسے شکستن
ایضا	..	پا از دایره بیرون نهادن	۲۴۵	...	بیدار مغز - بیدار هوش
۳۲	..	پاکیزه پیکر و روی	ایضا	..	بیدار خاطر
ایضا	..	پاک بر	۲۵۶	..	بینی کردن
۵۷	..	پای کسے در حنا بستن	۲۸۶	..	بے سکون
۵۹	..	پا بحرف کسے گذاشتن	۳۱۱	..	بیت اللطف
۷۴	...	پای بر مصحف کشیدن	ایضا	..	بیت النطف و بیت النطاف
۷۵	..	پادشاه	۳۰	..	بیمک چشم دیدن
ایضا	..	پای انداز افکندن	۴۶	..	بیرون دادن و کردن راز
۷۶	...	پاره پاره	۶۱	..	بیضه کافور
ایضا	...	پاوا شدن طفل را - پا باز کردن	۳۲	...	بیداد جلوه
ایضا	...	پاوا کرد طفل - پا گرفتن طفل	۱۲	..	بیضه چرخ - بیضه زریں
۸۴	..	پای بر پای کسے نهادن	ایضا	..	بیضه زرد - بیضه آتشین
ایضا	...	پا بر پی رسیدن	ایضا	..	بیضه صبح - بیضه کافور
۸۹	..	پا زدن			پ
ایضا	..	پای پس آوردن			
۹۰	...	پای بدنه کشیدن و شکستن	۱۳	...	پاره مزعفر

فهرست الفاظ

۲۱

صفحه

صفحه

۲۳۱	..	پایگنج فرو رفتن	۹۳	...	پای در دامن کشیدن و پیچیدن
۲۳۶	..	پای ترسا	۱۰۱	..	پای فرو کشیدن
۲۴۹	..	پاک و پاکیزه دامن	۱۰۵	..	پا برجا
۲۶۴	..	پاخوردن	ایضا	...	پایدار و پادار
۲۸۶	..	پاسوخته	ایضا	..	پای فشردن
۲۹۸	..	پای بر پیچیدن	۱۱۰	...	پای برداشتن
		پای بر سر سنگ در آمدن	۱۲۲	..	پاشمرده گذاشتن
۳۲۰	..	و خوردن	ایضا	...	پا به حساب نهادن
۳۲۴	..	پای گذار-پای مردی	۱۲۳	..	پادشاه یثرب
۳۰۵	..	پای در دامن	۱۳۶	..	پائین پرستی
۳۳۴	..	پا بپا رفتن	۱۳۷	...	پایمال کردن
ایضا	..	پای کم نبودن از کسی	۱۴۷	..	پای کسی بر زمین آوردن
۳۴۱	..	پای بست و پای بند	۱۶۷	..	پایگنج فرو رفتن
۹۳	..	پای در گل-پای گیر	۱۶۸	..	پای بلند کردن-پا بالا کردن
۵۳]	..	پختگان حقیقت	۱۷۲	..	پای از شادی بزمین ترسیدن
۲۱۳	..	پخته خوار			پای باز-پای کوپ-پای کوبان
۲۴۵	..	پخته مغز	۱۷۹	..	پای کوفتن
۲۴۱	..	پدید شد	۱۸۱	...	پای دل بسنگ آمدن
۸۴	..	پذیر شدن و پذیرا	۲۱۴	..	پار قدم جفت کردن
۱۰	..	پرده نیلکون-پرده سبرنگ	۲۲۸	..	پای لغز خوردن
ایضا	...	پرده سبز	ایضا	..	پا بسنگ آمدن
۱۱	...	پری گرفته-پری زده	ایضا	..	پار سنگ آمدن
۲۳-۲۲۲		پرده زجاجی			
ایضا	..	پریزاد-پری پیکر و طلعت			

صفحه

صفحه

۳۳۸ ...	پرده سرا-پزشناس	ایضا	... پری نخ-پری دیدار
۳۲ ..	پسته لب-پسته دهان	ایضا	... پری وش
۵۱—۲۰۶	پسر رز-پسر تاک	۴۵ ...	پرسیمرغ بر آتش نهادن
۵۹—۳۵۹	پس گوش افگندن	۴۶ ...	پرده از روی کار برداشتن
۷۴ ..	پستان سفید کردن	ایضا	... پرده از کار برداشتن
۷۷ ..	پستان معشوق	ایضا	... پرده راز تنگ کردن
۷۸ ..	پسر خواندگی	ایضا	... پرده راز برداشتن-پردردن
۸۰ ..	پس دست کردن-پس دستی	۵۳ ..	پرده نشینان یار
ایضا ..	پس افگندن	ایضا	... پرورش یافتگان ازل
۱۲۸ ..	پس سر خاریدن	۶۳ ...	پرخوار
۱۸۱—۲۵۵	پس زانو نشستن	۷۶ ...	پریشان بودن و کردن
۲۶۱ ..	پس دوکان بودن	ایضا	... پرده بر روگرفتن از شرم
۲۷۶ ..	پستان شب	۷۷ ...	پرهیز کردن
۳۷۳ ..	پشت ازگشت	۸۰ ...	پرده بر روی کار افگندن
۳۵۲ ..	پشت بر لب زدن	۱۲۱ ...	پروین
ایضا ...	پشت لب بر زدن	۱۲۷ ...	پرده قفل بر کلید زدن
۳۲۴	پشت گرم بودن-پشت گرمی	۱۵۱ ..	پرنیان خوی
ایضا ...	پشت یافتن	۱۶۴ ...	پرده هفت رنگ
۲۹۸ ...	پشت نمودن و دادن	۲۲۰ ..	پرستاران خیال
۲۹۰ ..	پشت خم گرفته-پشت دوتا	۲۲۲ ..	پردل
۳۱۱—۸۹	پشت پازدن	۲۲۹ ..	پرواز چشم-پردیدن چشم
۳۲۲ ..	پشم شدن	۲۴۴ ..	پرو بال فرو هلمیدن
۲۴۸ ..	پشم در کلاه داشتن	۲۴۵ ..	پرکار
۴۴ ..	پشت پوست گذاشتن	۲۷۶ ..	پردار فلک

صفحه

صفحه

۱۳	...	پوستین روپاه زرد
۳۶		پولاد نعل-پولاد رنگ پولاد خالی
۶۸	...	پوست سگ بر رو کشیدن
۸۱	...	پوشیدن چیزه
۹۱	...	پوست انداختن و گذاشتن
۹۵		پوست از سر کشیدن و از فرق کشیدن
۲۲۲		پولاد پوش-پولاد سنج پولاد دوست
ایضا	...	پولاد جنگ
۲۳۹—۲۵۸		پوست کندن
۲۹۵	...	پوست پوش
۲۵۳	...	پوستین دریدن
ایضا	...	پوستین بگازر دادن
۲۵۸	...	پوست دریدن
۲۵۹		پوست باز کردن-پوست کردن
۲۹۹	...	پوست پوش
۳۷۹	...	پوچ گو-پوچ مفرز
۵۷	...	پهلو دزدیدن
۶۸	...	پهن چشم
۷۷	...	پهلو زدن
۸۱	...	پهلو دار-پهلو چرب
۸۹		پهلو کرون و گرفتن-پهلوتپی کردن
ایضا	...	پهلو خالی کردن و دادن
۱۵۳	...	پهلو نهادن
۲۳۴	...	پهلو بچیزه زدن

۲۲۲	...	پشت ماهی-پشت پرورین
۱۵۰	...	پشت پاخاریدن
۱۲۸—۹۳		پشت بر دیوار ماندن
۱۰۱	...	پشت خم دادن و کردن
ایضا	...	پشت دوتا کردن
۷۸		پشت دست خائیدن و گزیدن
۲۵	...	پشم در کلاشن نیست
۲۹۶	...	پف کردن چراغ
۳۶	...	پلنگ هفتیت
۳۲۲	...	پلاس افگندن و انداختن
		پنبه درگوش افگندن و پنبه
۵۹—۲۵۵		درگوش
۴۴	...	پنج نوبت زدن
۷۶—۳۲۶		پنبه شدن و کردن
۷۹		پنهای ساختن امری که در غایت ظهور بود
۸۰	...	پنهای کردن راز
ایضا	...	پنهای داشتن و شدن
ایضا	...	پنبجه معشوق
۸۱	...	پناه خواستن
۱۱۲	...	پنبجه تیز کردن
۱۲۲		پنبجه در پنبجه کسی کردن و افگندن
۲۶۴	...	پنبه نهادن
۲۰۰		پنبجه در خون کسی تر کردن
۲۸۹	...	پنبه دهان

فهرست الفاظ

صفحه

صفحه

پیماله زر

۱۰۲ ...

پیدا کردن صورت کار

۲۳۶ ...

پیل معلق در هوا

۲۳ ...

پیش کسی گرفتار بودن

۲۴۳ ...

پیل آبکش

ایضا ...

پیش کسی بند بودن

ایضا ..

پیش کشیدن

۲۸ ...

پیل افکندن

۲۴۴ ...

پیر سراندیب

۶۷ ...

پیر چهل ساله

۲۴۵ ...

پیر شدن و پیر-پیر-پیر پیرانه سال ۸۲

پیش کسی ریش داشتن

۲۴۸ ...

پیماله شراب

۸۳ ...

پیمان گستن

۲۵۱ ...

پیشانی محبوب

ایضا ...

پیمان گرفتن

۲۵۲ ...

پیش خورد-پیش دندان

۸۴ ...

پیه گرگ بر پیراهن هالیدن

۲۶۴ ...

پیروی نمودن

ایضا ..

پیراهن آبی کردن

۳۱۰ ...

پیشوای کردن

ایضا ...

پیمانانه لبریز شدن

۳۲۵ ...

پیشوائی فرستادگان

۱۲۳ ...

پی سپران

۳۳۱ ...

پیچیدن و پیچتاب خوردن

۱۴۱ ...

پیرهن خون آلود بر سر چوب کردن

۳۳۹ ...

پیاده نهادن

۱۵۳ ...

پیه گرفتن و آوردن چشم

۳۵۴ ...

پیماله پیما

۱۵۶ ...

ت

پیماله کش

۱۵۷ ...

تاج فیروزه

۱۰ ...

پیشکش کردن

۱۶۰ ...

تاج گردون-تاج کینه‌خورد-تاج زر

۱۲ ...

پیر برناوش-پیر برنانش

۱۶۴ ...

تابه زر

ایضا ...

پیدا کردن و گرفتن

ایضا ...

تاج لعل

۱۳ ...

پیماله گردان

۲۰۶ ...

تارک ادب

۷۴ ...

پیش پا خوردن اسب

۲۱۵ ...

تازه ساختن داغ

۸۷ ...

پیر دهقان

۲۲۴ ...

تاج پوشیدن-تاج بر سر نهادن

ایضا ...

پیش پا خوردن

۲۲۸ ...

تازه و سیراب

ایضا ...

پی سفید

۲۳۰ ...

تابوت

۱۱۲ ...

فہرست الفاظ

۲۵

صفحہ

صفحہ

۹۰	..	ترک غرور و نخوت کردن
۲۴۳	...	ترکی تمام شدن
۱۰	..	ترک آمد و شد کردن
۹۱	..	ترسان و ترسیدن
۹۲	..	ترسا نیدن
ایضا	...	ترقی دادن کسی را
۳۳۴	..	ترازو شدن
۱۱۱	..	ترب کردن
۱۲۷—۲۶۴		ترب فروش
۱۵۲	..	تربست-ترصدا-ترنغمه
ایضا	..	تر نوازی
۱۵۸	..	تربیع بیان
۱۹۲	..	تر نفسی-تر زبان
۲۵۱	..	ترکی کردن
۲۶۱	..	تردامن
۲۷۰—۱		ترک جان گفتن
۲۷۸	..	ترک سیه عذار
۲۹۱	..	ترکان چرخ
۳۳۴	..	ترن صاغ
۱۲۷—۲۶۴		تسمه باز
۱۷۸	..	تسبیح سال
۳۱	..	تشت و آب خواستن
۹۲	..	تشہیر کردن
۹۱	..	تشت و خایہ

۲۰۲	تارومار کردن-قال و مال کردن
۲۴۵	.. تازی ہش
۳۰۱	... تاج لاله-تاج فرگس و گل
۸۸	... تبسم کردن
۲۳۴	... تباشیر صبح
۲۷۵	... تبسم بینا
۸۸	... تب دق-تب استخوانی
ایضا	... تحفہ
۸۹	... تحمل
۲۵۹	تختہ بر سر کسی زدن و شکستن
۳۱۲	.. تختہ مشق-تختہ تعلیم
۳۶۷	.. تخم حرام
۳۷۴	.. تخم چیزے افتادن
۳۶	تخت شدن دماغ-تخت شدن اقیون
۱۲	... تدر و زریں
ایضا	.. ترازی زر
ایضا	.. ترک نیمہ روز-ترک زرد کلاہ
ایضا	.. ترک چین-ترک حصار
ایضا	.. ترنج زر-ترنج طلا
ایضا	... ترنج مہرگان
۱۳	... ترک سنان گذار
۲۷	.. ترش رو-ترش رخسارہ
۸۳	... ترسا
۸۹	... ترک تعلقات کردن

تشنه دل - تشنه جگر	۳۴۳	تنگ بخت	ایضا
تصرف کردن در مزاج	۹۲	تن در دادن	۴۳
تصنیف نهادن	۳۲۱	تند مزاج و تند شدن	۹۸
تصویر قالین	۲۳۱	تنباکو - تنباکو کشیدن	ایضا
تعریف آشنا کردن و بودن	۹۳	تن پرور - تن آسا - تن پرست	ایضا
تعجب کردن و حیران ماندن	ایضا	تن آسانی	ایضا
تعزیت	۹۴	تنگدل	۹۹
تعظیم کردن	ایضا	تنگ در در کشیدن - تنگ در آغوش کشید	ایضا
تعذیب	۹۵	تنگ در بغل گرفتن	ایضا
تفحص و جستجو کردن	۹۶	تنگ جام - تنگ شراب تنگ می	ایضا
تفت	۲۰۷	تنکه مدور	۱۲۱
تقویم برهمنان	۹۶	تن زدن	۱۳۰
تکیه کلام	۹۷	تند روی	۱۴۰
تگ و دو نمودن -	۲۱۴	تنگ چشم	ایضا
تگ و تاز کردن	ایضا	تنگ شکر	۱۶۹
تلخ رو - تلخ آبرو - تلخ جبین	۲۷	تنبل	۲۱۳
تلواسة و تلوسه کردن و گرفتن	۳۳۶	تن دادن چیزی را بچیز	۲۷۱
تلخ حرفان	۳۶۰	تنها نشینی	۳۰۵
تلاش کردن	۹۶	تنگ شدن و بودن	۳۲۰
تلف شدن	۹۷	تنگ شدن قبا	۳۴۰
تماشا کردن	۹۷	تواضع کردن	۱۰۱
تنبان - تنبار	۲۵	توقف و تاخیر کردن	ایضا
تنگ دست - تنگ روی	۲۶	توبه کردن از شراب	۱۰۰
تنگ معاش - تنگ عیش تنگ زیست ایضا			

صفحه	صفحه
ج	توپ زدن و انداختن .. ایضا
جام فلک-جام مسیحا ... ۱۲	توپ سرکردن و سردادن .. ایضا
جام زرد جام سحر-جام زر ایضا	تهی ماندن از چیزه .. ۳۱۵
جان درمیان داشتن و نهادن ۲۸	تهمت کردن و انداختن و بستن ۱۰۲-۳۲۵
جان در یک قالب .. ایضا	تهمت آلود تهمت کش .. ایضا
جای ضرور ... ۶۹	تهی دیده تهی چشم .. ۳۵۴
جام شیر ... ۷۷	تهی مغز .. ۲۵
جام ... ۸۳	تهدید و تخویف نمودن .. ۱۰۱
جای برای کسی خالی کردن ۹۴	تیر تظلم .. ۱۹
جای دریده دادن کسی را ایضا	تیر سحر .. ۲۰
جای بر سر دادن .. ایضا	تیز شدن و کردن شمشیر و غیره ۱۰۲
جام برسنگ زدن .. ۱۰۰	تیغ و خنجر و مانند آن .. ۱۰۳
جان بخشش .. ۱۰۳	تیزی و دم شمشیر .. ۱۰۴
جام بلورین-جام آبگینه ... ۱۰۵	تیغ بخون کسی کشیدن .. ۱۰۹
جاروب کردن و زدن و کشیدن ۱۰۶	تیغ گوشتین تیغ نطق .. ۱۹۰
جامه بر قامت و تن دوختن ایضا	تیر امان دادن .. ۱۹۸
جاگرقتن درخاطر .. ایضا	تیغ افراسیاب .. ۲۲۷
جان عالم ... ۱۲۴	تیغ آسمان زن-تیغ صبح .. ۲۳۴
جام پیمودن و نوشیدن .. ۱۵۶	تیغ خورشید .. ایضا
جام و ساغر بر سر کشیدن .. ایضا	تیر آوری و تیر آور .. ۲۶۴
جام بر تارک سر کشیدن .. ایضا	ث
جام گیر-جام پیم-جامگی خوار	ثابت قدم بودن .. ۱۰۵
جامدار .. ایضا	ثعبان .. ۱۰۳
جادو زبان-جادو خیال جادو سخن ۲۱۹	ثعالب خصال .. ۲۶۴

صفحه

صفحه

۲۲۴	..	جان پرویس جان پریان	۲۲۴	..	جرس بر محمل بستن
۲۴۴	..	جان در بینی رسیدن	۱۷	..	جرس بر گلو بستن
۲۶۴	...	جام خالی دادن	ایضا	...	جرس بر گذاشتن
۲۷۱	..	جامه صورت	۳۰۳	..	جزا و سزا
۲۷۵	..	جای گرم داشتن و کردن	۱۰۹	...	جفتی کردن ستوران و غیره
۲۷۷	..	جامه و قبای مصحف پوشیدن	ایضا	..	جفت شدن و جفتی خوردن و زدن
۲۸۸	..	جامه در خون کشیدن	۲۲۲	..	جفاکش
ایضا	..	جامه بدن را گرفتن	۳۷۰	..	جگ زدن
۳۰۲	..	جامه عیدی	۱۰۳	..	جگر شکاف
۳۱۰	..	جامه آسمانی جامه سوسنی	۱۷۶	..	جگر سوختن - جگر بپایز - لرزیدن
ایضا	..	جامه فاخته بردوش انداختن	۱۸۱	..	جگر خوردن و خائیدن
ایضا	..	جامه در خم نیل زدن	ایضا	..	جگر بند پیش زاغ نهادن
ایضا	..	جامه در ته نیل فرو بردن	۲۴۳	..	جگر گرم - جگر تافته
ایضا	..	جامه تلخ	ایضا	..	جگر گل
۳۲۵	..	جامه گذاشتن - جامه نهادن	۲۸۱	..	جگر دریدن
ایضا	..	جان سپردن	۲۶۸	..	جگر گوشه جگر بند
۳۳۹	..	جامه خون بسته	۱۷	..	جل برگار بستن
ایضا	..	جامه کاغذی کردن	۱۰۹	..	جلد و تیز رو و تیز روی
۳۶۷	..	چام غول	۱۱۱	..	جماع کردن
۲۸۱	..	جبه شیر دریدن	۲۲۳	..	جماع الاثم
۱۲	..	جبه درویش	۱۱۲	..	جنگ و جدال
۱۰	..	جبه هزار مین	ایضا	..	جنازه
۱۰۶	..	جبرئیل علیه السلام	۳۴۲	..	جنود کبریا
۱۰۷	..	جدای	۶	..	جوه علوی

فہرست الفاظ

۲۹

صفحہ

صفحہ

ایضا چاہ فراموشان

ایضا چار خوان۔ چار جوی بہشت

۱۱۶ .. چاہ غلبہ چاہ ذوق

ایضا .. چاہ زنجندان

۱۶۵ .. چار طاق اردکانی

ایضا .. چار دیوار نفس

ایضا .. چار بند

۱۸۶ چادر ماہ چادر مستعار ماہ

۲۳۴ — ۱۸۷ چادر ترسا چادر کافوری

۱۹۲ .. چاشنی دل

۲۳۴ .. چاشنی صبح

۲۴۴ .. چار مویہ

۲۵۱ .. چار از دھا چار استاد

ایضا .. چار جوش چار آشپز

ایضا .. چاردری۔ چارہ بیض

ایضا چار تار۔ چار طبع۔ چار جوی فطرت

ایضا چار آخر۔ چار مین چار جمال

ایضا .. چار عیال

۲۶۸ .. چار پھلو

ایضا .. چار شانہ

۲۶۷ — ۱ چارم اسطرلاب

۳۴۳ .. چار چشم

۳۶۰ .. چارہ سخن

ایضا .. چار چار گری

۱۹۶ .. جوش اول

۱۱۳ .. جود و سخا

ایضا .. جوی شیریں

۱۱۴ .. جواہرات

ایضا .. جوان بے ریش

۱۶۳ .. جو فردش گندم نما

۲۱۷ .. جوش

۲۲۲ .. جوان سنگ دیدہ

۳۶۱ .. جواہر تسعہ

۹ — ۲۴۵ جہانگیر

۱۹۳ .. جہانگیر

۱۱۴ .. جہتی

ایضا .. جہل مرکب

۱۳۷ .. جہان کنند

ایضا .. جہان سیاہ کردن

۲۶۹ .. جہان خوردن

ج

۱۰ .. چادر کبود چادر نیلگون

۲۳۲ .. چادر کتلی

۶۱ .. چادر حرامیاں

۸۹ .. چار تکبیر زدن و گفتن

۱۱۵ .. چاہ خراب و بے آب

ایضا .. چاہ نسیم۔ چاہ خموشان

صفحه	صفحه
چشمها دیده	چپ دادن ۸۹ ..
۹ ..	چپ انداز ۲۶۴ ..
چشمه آتش فشان ۱۳ ..	چتر آبگون ۱۰ ..
چشمه زنگاری-چشمه کبود ۱۰ ..	چتر روز-چتر زریں ۱۲ ..
چشمه خاوری چشمه گرم ۱۳ ..	چتر کحلی چتر عنبرین ۲۲۲ ..
چشمه بی نم چشم روز .. ایضا	چتر سیمایی ۲۷۶ ..
چشمه سیماب چشمه روشن .. ایضا	چتر در چتر کسه کشیدن ۳۳۴ ..
چشم و رو درهم آوردن ۲۷ ..	چراغ از چشم جستن ۷ ..
چشمک زدن ۳۹ ..	چراغ آسمانی ۱۲ ..
چشم داشتن ۴۸ ..	چراغ جهانتاب چراغ سپهر ۱۳ ..
چشم ۲۶۸ — ایضا	چراغ عالم افروز .. ایضا
چشم بدست کسه بودن .. ایضا	چراغ پایه و چراغ پا ۱۱۲ ..
چشم بی حیا چشم بے آب ۶۸ ...	چراغچی شدن اسپ .. ایضا
چشم بی نم چشم بے حجاب .. ایضا	چراغ را روغن کردن .. ایضا
چشم دریده چشم زاغ .. ایضا	چراغ افروختن و سوختن .. ایضا
چشم بے شرم .. ایضا	چراغ کسه روشن شدن ۱۲۰ — ۱۳۱
چشم سخت کردن .. ایضا	چراغ هدایت ۲۷۲ — ۱ — ۱۲۳
چشم چرانندن ۹۷ — ایضا	چراغ شرع .. ایضا
چشمه شیر ۷۷ ..	چراغ مغان ۲۲۴ ..
چشم برداشتن ۸۹ ..	چرب پهلوی ۲۶۸ ..
چشم نمودن ۹۲ ..	چراغ چشم .. ایضا
چشم آب دادن ۹۷ ..	چراغ نشاند و نشستن ۲۹۶ ..
چشم افگندن و انداختن .. ایضا	چراغ کشتن و مردن و رفتن .. ایضا
چشم نمای و چشم نمودن ۱۰۱ ...	چرک دنیا ۳۱۷ ..
چشم زخم چشم زخ چشم زخ ۳۵۶ ...	

فهرست الفاظ

۳۱

صفحه

صفحه

۳۵۴	...	چشم کا فوري	۳۴۷ — ۱۱۷	چشم شور چشم خورده چشم خوردن	ايضا
ايضا	..	چشم شکسته — چشم يافتن	ايضا	چشم رسيدن	...
ايضا	...	چشم باطل ساختن	۱۱۷ — ۳۴۷	چشم کردن	...
۱۱۹	..	چقماق	ايضا	چشم معشوق	...
۴۲	..	چکیده مژه	۱۳۴	چشم پيش کردن و چشم پيش	...
۱۷	...	چله نشين	۱۵۳	چشم گرم کردن	...
۱۱۹	..	چلم چلیم	۱۷۰	چشم پشت	...
۱۲۰	...	چندة نمودن	۲۲۲	چشمه قيرو	..
۲۹۰	...	چنگ پشت	۲۲۴	چشم خروس	...
۳۷۳	..	چنگ	۲۲۹	چشم جستن	..
۱۰۹	..	چوب خداي	ايضا	چشم تر کردن آينه	..
۳۷۳	...	چوگان سيمين	۲۴۱	چشم شدن	..
۲۷	..	چهره درهم کشيدن	۲۴۵	چشمه تدبير	..
۸۲	..	چين برابر و افگندن	ايضا	چشم و گوش را کردن	..
۲۷	..	چين پيشاني چين چين	۲۵۵	چشم خواباندن	..
ايضا	..	چين در چين افگندن	۲۷۲	چشم شب	..
۳۶	..	چده ميان	۲۹۰	چشم شيطان	...
		ح	ايضا	چشم دجال دهر	..
۱۲۰	..	حاصل شدن آرزو	۳۱۹	چشم روشني	...
۱۲۱	..	حاسد و حسود	۳۲۵	چشم برهم زدن	..
ايضا	..	حامله شدن	۳۴۲	چشم چار شدن	..
۳۱۵	..	حاضري	۳۴۳	چشم براه و برادر	..
۲۷۲ — ۱		حبل المتين	ايضا	چشم و دیده براه نهادن	..
۲۶۲	..	حبالة حبالة شيطان	ايضا	چشم چون دستار	..

صفحه	حساب	صفحه	حساب
۵۱	حسین بنی	۷۷ — ۱۲۱	حجاب
۳۰۲	حسن سبز	۴۵	حاجت گرفتن
۲۵۶	حساب از خود داشتن	۲۷۲ — ۱	حاجت استوار
۱۱	حصار معلق - حصار فیروزه	۲۹۴	حاجت محکم
۱۲۳	حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم	۱۲۲	حاجر الاسود
۴۳	حکم کش	۴۵	حرف درکار کسے کردن
۳۷	حلقه نشکن	۱۲۲	حرف به تکلف زدن
۴۴	حلقه در گوش کسے کشیدن	ایضا	حرص نمودن بچیزے
۱۰	حلقه آبگون	ایضا	حریف شدن
۶۵	حل و عقد	۱۶۵ — ۳۲۵	حریف گاو گیر
۶۶	حلوای بیدو - حلوای بیدخان	۲۰۹	حرف سرد حرف خشک
۱۲۷	حلوای صام - حلوای آشتی	ایضا	حرف واهی - حرف چاویده
۱۳۴	حلاجی کردن	ایضا	حرف بے ربط و پریشان
۱۷۱	حل الذهب - حل الماء	ایضا	حرف پابر هوا در هوا حرف سبک
	حلقه پشت - حلقه بگوش حلقه	ایضا	حرف سهل حرف کم
۲۵۷	در گوش	۲۱۰	حرف استخوان دار
۲۷۶	حلقه سیمین	ایضا	حرف جوهر دار و ته دار
۴۷۸	حمام زنان شدن	ایضا	حرف مغز دارد و آبدار
۱۲۷	حماقت و بے تمیزی	۲۵۳	حرف چین حرف گیر
۶۳	حمایل نشستن	۲۵۸	حرف در قفا زدن
ایضا	حمدان - حمدون	۳۱۵	حرمان
۴۲	حنای گریه	۳۷۰	حرف پریشانی
۲۲۴	حنای قدح	۱۲۲	حزم و احتیاط
۲۶۹	حنای بستن	۱۲۳	حسرت بردن و تمنا کردن

فهرست الفاظ

۳۳

صفحه

صفحه

۱۰۶	...	خاک زدن	۱۰۳	...	حور زبان ساز
۱۲۳	...	خاتون عرب-خاتون کائینات	۹۳	...	حیرت زده و حیران زده
۱۲۴	...	خاتم النبیین	۱۲۷	...	حیوان نحس
۱۲۹	...	خاموش ماندن و گردانیدن	ایضا	...	حیله و شیطننت در پرده داشتن
ایضا	...	خاک برآب	۱۲۸	...	حیله و تعلل
۱۳۱	...	خاک مراد-خاک مراد بخش	ایضا	...	حیران و حیرت
ایضا	...	خال معشوق	۱۳۴	...	حیا زده
۱۳۴	...	خاموش شدن و کردن آتش	۱۷۱	...	حیاء الماء
ایضا	...	خانه باغ	۲۲۴	...	حیض عروس
۱۳۷	...	خاک بر آوردن از چیزه	۲۲۹	...	حیض گل
ایضا	...	خانه بر همزدن و برهم خوردن	۲۵۰	...	حیدر
ایضا	...	خانه سیه کردن خانه پاک کردن	۲۵۸	...	حیض الرجال
ایضا	...	خانه برانداختن و خراب کردن	۲۶۴	...	حیلت انداختن
...	...	خانه سرزاندن خانه برخروس	۳۴۷	...	حیض سفید
ایضا	...	بازشدن			

خ

...	...	خاک مال کردن خاک در ترازوی	۱۳-۲۰۰	...	خاتون فلک خاتون یغما
۱۴۷	...	کسے افگندن	ایضا	...	خاتون جهان خایه زر
ایضا	...	خاک در کاسه کسے زدن	۳۹-۴۲۹	...	خانه زادان طبیعت
۱۶۰	...	خانه بریدن و بردن	۴۵	...	خاک قبر در خانه ریختن
۱۶۵	...	خاکدان خاکدان دیو	۵۱	...	خایه غلامان
ایضا	...	خاکدان کهن-خاکدان غرور	۵۳	...	خار در پیرهن بودن
۱۹۳	...	خاک بیمار	ایضا	...	خار در جیب افگندن
۱۹۷	...	خاک خشک-خاک خاموش	۸۹	...	خانه فروش
ایضا	...	خاک مرده	۹۱	...	خایه برکله جستن

صفحه	صفاحه
۲۵ ...	خاکس
۱۰۲ ...	خو خویش را یافتن
۱۳۷ ...	خراب و ویران شدن و کردن
۱۳۹ ...	خراشیدن آواز
ایضا ...	خراب کردن شخصی را
۲۶۴ ...	خروس بازی
۳۳۲ ...	خراب
۳۴۰ ...	خرابی زده
۳۵۰ ...	خرابات
۳۷۰ ...	خرمن ماه - خرگاه ماه
ایضا ...	خروس بے هنگام و بے محل
۲۵۶ ...	خرمن کهنه بباد دادن
۱۹۲ ...	خروس کنکرة عقل
۳۰۳ ...	خزانچي
۱۸۸ — ۳۱۴ ...	خس پوش و خس پوشیدن
۲۴۴ ...	خس بدن دان گرفتن
۱۳۹ ...	خست و فرومایگی و بنخیل
۱۳ ...	خسرو خاور - خسرو سیار گان
ایضا ...	خسرو انجم خسرو چهارم
۵۳ ...	خسک در جگر ریختن
ایضا ...	خسک در راه و بساط کسی ریختن
۱۲۴ ...	خسرو هشتم بهشت
۱۳ ...	خشت زر خشک زر
۱۳۰ ...	خشک آوردن
۲۰۰ ...	خاتون هفت قلعه
ایضا ...	خاتون شبستان فلک
ایضا ...	خاتون جهان
۲۲۴ ...	خاتون عنب
۲۷۰ ...	خاک آب
۲۷۲ ...	خاک فرموشان
۲۷۶ ...	خاک دیوار خوردن
۲۸۶ — ۳۲۶ ...	خار در راه نهادن و شکستن
ایضا ...	خار چیدن
۳۳۶ ...	خار در جگر شکستن
۳۵۰ ...	خانه سیل ریز
۳۶۰ ...	خامه بر تخته نهادن
۳۵۱ ...	خام دست - خام مشق خام ریش
۱۳۴ ...	خاجل شدن و کردن
ایضا ...	خاجلت ناک
۱۳۵ ...	خاجل شدن در رخ کسی
ایضا ...	خدمت ادا کردن
ایضا ...	خدمت تنگ داشتن
۱۳۷ ...	خدانخواستة خدا ناکرده
ایضا ...	خدا نه پسندیدن
ایضا ...	خدا ساز و خدای ساز
۱۵۵ ...	خدا حافظ
۱۰ ...	خرگاه گاز پشت
۳۱ ...	خرمائی بے خسته

فهرست الفاظ

۳۵

صفحة

صفحة

خط محبوب	۱۴۴	...	۱۲۷	خشک پی
خطش قلم بر آفتاب راند	۱۴۳	...	۱۴۰	خشک دست
خط بر رخسار آمدن و بستن	ایضا	...	۱۴۱	خشک سال
خط بر خاک و زمین کشیدن	۱۳۴	ایضا	...	خشک طینت خشک پهلو
خط برجهان کشیدن	۸۹	ایضا	...	خشک نهاد
خفت و خیز	۱۱۱	ایضا	...	خشمگین شدن و خشمگین
خفتن خون و خسپیدن خون	۶۰	ایضا	...	خشم در آبرو در آورده
خفتن پای	۱۴۷	ایضا	...	خشم رفته و خشمی
خالخال فلک	۱۳	...	۱۸۵	خشک دهان
خلق نیک	۱۴۶	...	۱۹۷	خشک زار و خشک سار
خلیفة	۷۵	...	۲۴۹	خشک دامن
خلدبرین	۶۵	...	۲۵۶	خشک شانه کردن
خلاف وعده	۲۵۱	...	۹۱	خصیه برکله جستن
خایع العذار	۳۳۹	...	۲۴	خصم یکچشم
خم آهن گون - خم لاجورد	۱۰	...	۱۴۳	خضاب بستن
خم ابرو بلند کردن	۳۹	ایضا	...	خضاب زدن نهادن و کردن و دادن
خموشیدن خامش کردن	۱۲۹	...	۲۳۴	خضر مبارک دم
خم در خم کسے داشتن	۱۴۹	...	۳۳۵	خطیب فلک
خم ابالب زدن خمخانه کشیدن	۱۵۶	...	۳۶۹	خطیب الهی
خم برتارک کشیدن	ایضا	...	۳۶۴ - ۳۲۳	خط کشیدن و نهادن
خم کسے خوردن	۲۶۴	...	۲۵۳	خطا گرفتن
خم زدن	۲۹۸	ایضا	...	خط بر سر کسے کشیدن
خمندان و خمستان و خمکده	۳۵۰	...	۲۴۴	خط بر خاک کشیدن
خم شدن برای سلام	۳۶۲	...	۱۴۹	خط بخون کسے آوردن و نوشتن

صفحة

صفحة

خوش صفیران چمن خوش	۲۰۰	خنیاکر فلک	...
نشانیان خم	۲۷۶	خنک شب آهنگ	...
خوش نوایان چمن	۲۷۵	خنده می و شراب و صہبا	...
خواب بر داشتن چشم	ایضا	خنده شیشه و مینا و صراحی	ایضا
خورشید بگل اندودن	۷۹	خنده جام و ساغر	...
خواجگی از سر گذشتن	۹۰	خنده صبح	...
خون آشام	۲۴۱ — ۹۱	خنده گل	...
خواجه بعث و نشر	۱۲۴	خناجر زر	...
خواجه مساح	ایضا	خنده زیراب	...
خوی کردن خوی دیدن	۱۳۴	خورم قضا	...
خوی گرفتن	ایضا	خواجه اختران	...
خوی از بغل روان شدن	ایضا	خود	...
خوی بر آوردن از کسے	ایضا	خون گرمی	...
خواب پای	۱۴۷	خورم روان خوش بر	...
خوار و بے اعتبار کردن	ایضا	خوش اقا - خوش کنار - خوش بوسه	ایضا
خود رای و خود سری	۱۴۹	خوش دشنام خوش لب خوش قد	ایضا
خود سر خود سوار خود پسند	ایضا	خوش کمر خوش دندان	...
خود رایه	ایضا	خوش گردن خوش چشم	...
خواهان قتل و هلاک کسے شدن	ایضا	خوش مژگان خوش اندام	...
خوش طینت و متواضع	۱۵۰	خوش جلو	...
خوش نهاد خاکی نهاد	ایضا	خوش لگام خوش عنان	...
خوش آمد گو و تملق	ایضا	خوش طبع	...
خوش خوی و صاحب دل	۱۵۱	خوش گاه	...
خواب پریشان و موحش	۱۵۲	خواب دیدن و خواب دیده	...
خواب جاوید خواب اجل	ایضا		

فهرست الفاظ

۳۷

صفحه

صفحه

۲۴۳	خوردن گرفتن خوردن گبو	۲۴۳	خواب مرگ خواب عدم
۲۵۱	خود را باشد کشیدی	۲۴۴	خواب غفلت خواب غرگوشی
۲۵۲	خود بستی و خورشیدی بستی	۲۴۵	خوشی نوا خوشی لغد
۲۵۳	خواب صید	۲۴۶	خوشی انگشت خوشی نواز
۲۵۴	خوبی شادی و کردی	۲۴۷	خواب کردن یادام تمام
۲۵۵	خوبی دل بدخشی رسوایی	۲۴۸	خواب چهار پهلوی
۲۵۶	خوبی دل خاک	۲۴۹	خواب شکستی
۲۵۷	خوبی پرو نمودی	۲۵۰	خوبی را جمع و گرد کردی
۲۵۸	خوبی جیال	۲۵۱	خود را جمع کردی
۲۵۹	خورشید پردیوار رفتی	۲۵۲	خوشی و خورم
۲۶۰	خورشید لب بام	۲۵۳	خواری
۲۶۱	خوبی بر جویی مالییدی	۲۵۴	خوابگاه غول
۲۶۲	خوبی دل	۲۵۵	خوبی روز
۲۶۳	خوردنی کسی پاکسی	۲۵۶	خود نمایی خود فروری
۲۶۴	خوبی گرفتن و کشیدی	۲۵۷	خوبی دل
۲۶۵	خوبی معطر	۲۵۸	خوشی خیال خوشی لگو
۲۶۶	خوبی در خوابی زنی	۲۵۹	خوبی ناک خوب از خوبی نام
۲۶۷	خوبی الدخشی خوبی زنی	۲۶۰	خوبی کشیده خوبی مینا خوبی خورش
۲۶۸	خوابی زنی	۲۶۱	خوبی جام خوبی بظ خوبی مینا
۲۶۹	خوبی کشی	۲۶۲	خوبی تیرش
۲۷۰	خوبی پصحرا بودی	۲۶۳	خوبی دل مزاج خوبی ناموس
۲۷۱	خوبی مقدم	۲۶۴	خورشید صوابی
۲۷۲	خوبی پاک	۲۶۵	خود را بر چوبی بدخشی
۲۷۳	خوبی چشم خبره لنگه	۲۶۶	خوردن دانی خوردن بستی

صفحه	صفحه
دامن بدن دان گرفتن و کردن ۳۰۲- ایضا	خیمه رو جانپان خیمه لاجورد ۱۰
دانش ۲۴۹ ...	خیمه کبود- خیمه زنگاری ... ایضا
داغ بر روی ۲۵۷ ...	خیمه ارزق ... ایضا
دامن آلود ۲۶۱ ...	د
دامن رنجه شدن ۲۶۹ — ۱	داغ شدن ... ۸
دامن قناعت بدست آوردن ۲۷۶ ...	دایره مینا ... ۱۰
دانه چیدن ۲۹۵ ...	دامن بر افشاندن ۲۹۸ — ۱۸ — ۹۰
دامن زدن چراغ را ۲۹۶ ...	دامن کشیدن ... ۴۴
دامن در پای افتادن ۲۹۸ ...	داغ بر دست سوختن ... ۴۷
دانه عنبر ۳۲۷ ...	دانای اسرار دل ... ۵۳
دامن زیر پا و در پای افتادن ۳۳۶	دامن کسے گرفتن ... ۵۷
دارالصفاء ۳۴۱ ...	دارالسلام دارالسلامت ... ۶۵
دامن بدامن کسے بستن ۳۴۷ ...	دارالنجیم ... ایضا
دامن بخود بدامن کسے گره دادن ایضا	داخل جمع خرچ نیست ... ۶۹
دامن کشان رفتن ۳۵۲ ...	دارالشفاء ... ۷۱
دختر و دخت ۱۵۸ ...	دامن تیغ ... ۱۰۴
دخت رز ۲۲۳ ...	دایره کشیدن و ساختن ... ۱۲۰
دختر خم دختر آفتاب ۲۲۴ ...	داروی بیهوشی و مستی ... ۱۵۷
دختر شیراز ایضا ...	داروی جراح ... ایضا
دختر روزگار ۳۶۵ ...	دانا ... ۱۵۸
درشت زر ۱۳ ...	دارو درخت ... ۱۶۲
درشت مغربی و شرقی ایضا ...	دارالبوار ... ۱۶۷
درد خوار ۲۶ ...	دارو خانه دارو کده ... ۲۲۷
دراز هگیسو ۳۶ ...	دامن زیر سنگ آمدن ... ۲۴۴

فهرست الفاظ

۳۹

صفحه

صفحه

۱۵۳	..	دراز کشیدن - دراز شدن	ایضا	..	دراز کردن
۱۵۶	..	دریا کشیدن	۱۴۲	..	در ریختن
ایضا	..	دریا هارا بر سر کشیدن	۵۲	..	دریا
۱۵۷	..	دریا کش دریا نوش	۵۳	..	در انتظار فرصت ماندن
۱۵۸	..	دروغ گو و دروغ	۷۰	..	در نوردن نهادن
ایضا	..	درد سنگین درد گران	ایضا	..	در چاه افکندن
ایضا	..	درد استخوان شکن	۷۸	..	در گریبان انداختن طفل را
۱۵۹	..	در گوش گفتن	۸۰	..	در پسم کشیدن
ایضا	..	درگاه دریخانه و در خانه	۸۳	..	در بای لعل
ایضا	..	درمیان نهادن و داشتن	۹۵	..	در آفتاب کردن و نشاندن
۱۶۱	..	دریوزه از دایها کردن	ایضا	..	در سر شاخ کشیدن
۱۷۲	..	در خانه اش گاؤ زاد	۱۰۱	..	درنگ کردن
۱۸۱	..	در آتش و آب بودن	۱۱۱	..	در کار گرفتن و کردن
ایضا	..	درد خوردن و کشیدن	ایضا	..	در کار بند کردن
ایضا	..	در جگر بودن	۱۲۱	..	در خشک
۱۹۲	..	در ریختن	۱۲۴	..	در ویش سلطان دل
۲۰۱	..	دراز نفسی	۱۳۴	..	در آب و عرق افتادن
۲۲۹	..	در گوش کشیدن	ایضا	..	در خوی نشستن
۲۴۱	..	دراز دستی	۱۳۷	..	در سر آمدن
۲۴۶	..	در دنبال کسی افتادن	ایضا	..	در گردیدن و در گشتن
۲۵۸	..	در پوست و پوستین افتادن و بودن	ایضا	..	در گرد بردن
ایضا	..	در پوستین کسی بودن	۱۴۲	..	در غضب و بغضب رفتن
۲۵۹	..	در دهن افتادن در افواه افتادن	۱۴۹	..	در خاک و خون افکندن
ایضا	..	در زبان افتادن	ایضا	..	در خون کسی شدن

صفحه	صفحه
در آب راندن	۲۶۴ ...
در اوزینه سیر خوردن و دادن	ایضا
در جوال شدن و رفتن و کردن	ایضا
در جمال شدن	ایضا ...
در خاک و خون افکندن	۲۸۸ ...
در یوزه گری در یوزه	۲۹۵ ...
در کجا میخورد	۳۱۳ ...
در ویشانه	۳۱۵ ...
دروغ بر کسی بستن	۳۲۱ ...
در پیش کار شدن	۳۲۲ ...
در کارے رفتن	ایضا ...
در پس زانو نشستن	۳۲۷ ...
در خود فرو رفتن و شدن	۳۳۶ ...
در کف آمدن	۳۴۹ ...
در دست آمدن	ایضا ...
در صفحه گفتن	۳۶۰ ...
در نامه کردن	ایضا ...
دراز کشیدن	۳۶۴ ...
در آب ریختن و انداختن	۳۷۴ ...
در گوش داشتن	۳۷۸ ...
دزدان	۱۶۰ ...
دست بر سینه	۴۳ ...
دست نموند	۴۴ ...
دست برداستن	۵۷ ...
دست کشیدن از چیزے	۷۷ — ایضا
دست از سر گرفتن	۵۹ ...
دست افشار	۷۷ ...
دست مال	ایضا ...
دست افشاندن از چیزے	۸۹ ...
دست از چیزے بر کندن	۹۰ ...
دست در دندان ماندن	۹۳ ...
دست ستون زنج ماندن	ایضا ...
دست پیش داشتن	۳۵۰ — ۹۴
دست بر سر نهادن	۲۱۵ — ۲۷۱ — ایضا
دست گذاردن	ایضا ...
دست بر چوب بستن	۹۵ ...
دست بر تخته بسته	ایضا ...
دست بیرون کردن	۱۱۲ ...
دست بر ترکش زدن	ایضا ...
دست در خون زدن	ایضا ...
دست و گریبان شدن	ایضا ...
دست طمع دراز کردن	۱۲۲ ...
دست بر زنج ستون کردن	۱۲۸ ...
دست زیر ستون ساختن	ایضا ...
دست ستون زنج بودن	ایضا ...
دست ستون سر کردن	ایضا ...
دست ستون تهه رو بودن	ایضا ...
دست بر رخ و بر رو گرفتن	۱۳۴ ...

فهرست الفاظ

۴۱

صفحه

صفحه

۲۵۵	دست بر زمین زدن خورشید	۱۴۹	دست بر کسے بستن
۲۵۹	دست در گلو بستن	۱۶۰	دست کج
۲۷۱	دست بر چشم نهادن	ایضا	دست گزیدن و بداندان گزیدن
۲۷۱—۱	دست گردان	ایضا	دست بر نشستن
۲۸۹	دستک زدن	۱۶۱	دست پناه
۲۹۵	دست پیش آوردن و کردن	ایضا	دست بدعا برداشتن
	دست کشے کردن دست کفچه کردن ایضا	ایضا	دست دعا زدن
۳۱۵	دست شستن از چیزے	ایضا	دست بر فلک شدن
۳۲۴	دستیاری	۱۶۲	دستار بندان
ایضا	دستگیر شدن و دستگیری	ایضا	دست رد
۳۳۶	دست و پا چه شدن	ایضا	دست خور
ایضا	دست و پا کم کردن	۱۶۳	دست بر دل گذاشتن
۳۳۷	دست بر دل	۳۵۲—۱۷۸	دست بر کمر داشتن
۳۳۹	دستار بر زمین زدن	۱۷۹	دست افشاندن
۳۴۰	دست شکسته دست پاک	۲۱۴	دست و پا زدن
۳۴۶	دست گرفتن	۲۱۵	دست گذاردن
ایضا	دست آستین کردن	ایضا	دست بر پیشانی گرفتن
۳۴۹	دست نور دیدن	ایضا	دست بر سینه نهادن
ایضا	دست دادن	۲۳۰	دست انداختن
۳۶۲	دست بناف رساندن	۲۴۱	دست دراز-در از دستن
۳۷۹	دست بشاخ افکندن و کردن	۲۴۳	دست بریزر سنگ بودن
۱۶۲	دشنام دادن	۲۴۴	دست بریزر کف هاندن
۱۵۵	دعا کردن و گفتن	۲۴۷	دستار بر زمین زدن
۱۶۳	دعوی برابری کردن	۲۵۲	دست دادن

صفحه	صفحه
۲۴۱ ..	دعوی خود نمائی و کمال نمودن ایضا
۲۴۲ ...	دعوی داری ایضا
ایضا	دغا باز
۲۶۴ ...	دغا خوردن
۲۴۳ ...	دف زرد
۲۹۹ ..	دفتر ابلیس
۳۳۶ ...	دق الحصیر
۳۷۴ ...	دل تنگ دل سرد دلگران ...
۳۷۰ ...	دلگیر دل زده ایضا
۳۳۲ ...	دلارای
ایضا	دلکشای
۲۶۴ ..	دلفروز ایضا
۲۵۶ ..	دل برداشتن
۲۳۳ ..	دل دریا کردن
۱۸۱ ..	دلیر ساختن و استمالت
۱۲۹ ..	دل دادن ایضا
۱۰۱ ..	دل از دست رفته
۱۰۴ ..	دل از کفه داده دل شده ایضا
۱۹ ...	دل افتاده دل باخته ایضا
۴۸ ..	دل شیرین کردن دل خوش داشتن ۱۷۲
۷۸ ..	دل سوختن دل بچیزی ارزیدن
۸۲ ..	دل نمودن ۱۷۶
۱۳۴ ..	دل کردن ۱۷۹
۱۴۶ ..	دل برداشتن و خوردن ۱۸۱
دل آزار	
دل بچیزه بستن	
دل گرم کردن دل بچیزه دوختن ایضا	
دل دویدن	
دل از دست رفتن و دادن	
دل برب و روی دویدن	
دل دل کنان	
دما راز چیزه برآوردن	
دم خر پیمودن	
دماغ گرم کردن	
دماغ رسیدن دماغ آرایش دادن ایضا	
دم دادن و خوردن	
دماغ کردن و فروختن	
دم گرگ	
دماغ پختن و سوختن	
دم بخود کردن دم بستن	
دم بستن دم در کشیدن دم گرفتن	
دم تیغ و خنجر	
دم نیم سوز دم سحابی	
دندان بچیزه بند کردن	
دندان بدندان زدن	
دندان بلند	
دندانی کردن	
دندان نمودن و سپید کردن	

فهرست الفاظ

۴۳

صفحه

صفحه

ایضا	۰۰	دوزخ	۱۶۴	۰۰	دنیا
۱۶۸	۰۰	دویدن	۱۶۶	۰۰۰	دندان معشوق
ایضا	۰۰	دور انداختن و شدن	۱۷۹	۰۰۰	دندان بر چیزه کردن
۱۷۲	۰۰	دوش برزدن	ایضا		دندان بند کردن و دندان سرخ کردن
۱۸۱	۰۰	دو چراغ خوردن	۲۳۲	۰۰	دندان بر سر دندان نهادن
۱۸۸	۰۰	دو روئی دو زبان	ایضا	۰۰۰	دندان بر جگر افشردن
۲۵۸	۰۰	دو دل و دو دله	ایضا	۰۰۰	دندان خونین شدن
۳۲۵	۰۰۰	دو از دماغ برآمدن	ایضا	۰۰	دندان در جگر غوطه زدن
۳۲۷	۰۰	دو عروس میش	۲۴۰	۰۰	دنگ و دوال
ایضا	۰۰	دو دانه مشک	۲۴۶	۰۰	دندان بزهر خائیدن
ایضا	۰۰	دو طفل هندو	۳۳۸ — ایضا		دندان زنی
ایضا	۰۰	دو طفل نور	۲۵۹	۰۰	دندان بکام شکستن
۳۴۸	۰۰	دو خاتون درگاه سناجواب	ایضا	۰۰۰	دندان ازیں برکشیدن
ایضا	۰۰	دو خاتون بینش	۲۹۳	۰۰۰	دندان بر چیزه داشتن
۲۴۴	۰۰	ده انگشت بدهاں گرفتن	ایضا	۰۰۰	دندان تیز کردن
۲۶۰ — ۴۶	۰۰	دهل دریدن	ایضا	۰۰۰	دندان در کار کسه داشتن
۱۷۰	۰۰	دهاں پشت	۳۱۱	۰۰	دندان کوه
۱۳	۰۰۰	دهره زر	۳۷۴	۰۰	دندان تربر کسه داشتن
۶۶	۰۰	ده مسکین	۱۹	۰۰	دو جگر دو دل
۷	۰۰	دهل در زیر گلیم زدن	۱۲۷	۰۰۰	دو الگ باز
۳۱۳	۰۰۰	دهاں چیزه داشتن	۱۳۷		دو بر انگینختن و برآوردن از چیزه
۹۳	۰۰	دهاں باز هاندن	۱۶۷	۰۰	دولتمند و بدولت رسیدن
۱۲۲	۰۰	دهاں برآب گشتن	ایضا	۰۰۰	دور بین
۱۱۶	۰۰	دیدۀ شور	ایضا	۰۰	دومویه

صفحه	دیده فگندن	صفحه	راه رفتن	صفحه
...	...	۹۷	...	۱۷۴
...	دیرینه روز دیرینه سال	۸۲	راه گم کردن و شدن	۱۷۵
...	دیوار کوتاه	۲۶	رای	ایضا
...	دیو زده دیو گرفته	۱۱	راه قلندو	۳۰۵
...	دیده و دانسته در معرض هلاک	۱۶۹	رایگان و رایگانی	۳۱۸
...	افگندن	ایضا	رحمت للعالمین	۱۲۴
...	دیوانگی و دیوانه	ایضا	رحم کردن	۱۷۶
...	دیده پشت و دیده قفا	۱۷۰	رخت سفر کشیدن	۱۷
...	دیده مقعد	ایضا	رخت اقامت آوردن	۳۱
...	دیوث	ایضا	رخت سفر کشادن	ایضا
...	دیده سرخ کردن بچیزه	۲۴۲	رخ کردن و نهادن بچیزه	۴۸
...	دیوان سیاه	۲۶۱	رخ معشوق	۱۷۶
...	دیده چو دستار	۳۴۳	رخش خورشید	۲۲۷
...	دیده کافوری	۳۵۴	رخش ماه	۱۸۶
...	ذ		رخت از جهان بردن	۳۲۵
...	ذات الصدر	۵۳	رخت بزیر زمین کشیدن	ایضا
...	ذات الشمال	۲۶۱	رخت بصحرای نهادن	ایضا
...	ذخیره دل ذخیره خاطر	۱۷۱	رخت بیرون بردن	ایضا
...	ذقن معشوق	ایضا	دزاق خانه	۱۵۹
...	ذکی و تیز طبع	۱۷۲	دسن برای کسی تافتن	۱۳۹
...	ذرق کردن و شاد شدن	ایضا	دستخیز	۱۸۳
...	د		دسن در کردن آمدن	۲۴۴
...	راز دل زمانه	۱۳	دشته سالکرة رشته عمر	۱۷۸
...	راه را سیاه کردن بر کسی	۷۰	دشته مصبح	۲۳۳

[illegible]

صفحه	صفاحه	صفاحه	صفاحه
ایضا	... ۰۰۰	روح الامین	ایضا
۱۸۷	..	روح مکرم روح الاعظم	ایضا
ایضا	..	روا شدن تمنا و حاجت	۱۲۰ ...
ایضا	..	روژه مریم	۱۲۹ ...
ایضا	..	رو ساختن و داشتن	۱۳۴ ...
ایضا	...	رو فرمودن	ایضا
ایضا	..	روغن قازو کدو مالیدن	۱۵۰ ...
ایضا	..	روغن زبان	۱۵۱ ...
ایضا	...	روغن کدو	۲۲۴ ...
۲۴۴	..	روز قیامت روز جزا	۱۸۳ ...
۲۴۵	..	روز امید و بیم روز دورنگ	ایضا
ایضا	..	روز محشر روز باز خواست	ایضا
۲۵۳	..	روز مظالم روز حشر روز حساب	ایضا
۲۵۸ — ۳۴۰	..	روز داد روز شمار روز قیام	ایضا
۲۶۲	..	رو و دهن پوشیدن	۱۸۴ ...
۲۶۴	...	رو رخ گرفتن	ایضا
ایضا	...	رو و روی نما	ایضا
۲۷۰	..	روژه خوردن و شکستن	ایضا
۲۷۴	..	روژه وا کردن	ایضا
۲۹۵	..	روژه دار-روژه داشتن	۱۸۵ ...
۳۰۲	..	روزانه و روزبانه و روزینه	ایضا
۳۱۳	..	روز و شب	۱۸۶ ...
۳۲۲	...	رومی زنگی رومی هندی	ایضا
۳۲۷	..	روشن گهر روشن نهاد	ایضا
	..	رومی بزوانو نهادن	ایضا

فهرست الفاظ

۴۷

صفحه	صفحه		صفحه
ایضا ...	زاده خاطر	۳۳۱	روندگان
۹۴ ...	زانو زدن	۳۴۲	رو برو خوردن
۱۶۵ ...	زال سر سپیدی سیه دل	۳۵۷	روی بندو رو پوش
ایضا ...	زال رعنا—زال مستحاضه	۳۷۸	روشن کردن
ایضا ...	زاده شش روز	۳۳۱	دهرو
۱۹۰ ...	زادن	۳۴۳	ده داشتن
ایضا ...	زانو بر خاک مالیدن	۳۰	رسمان پاره کردن
ایضا ...	زانو بر زمین نهادن	۶۹	ریش نداشتن
۲۲۲ ...	زاغ سیاه	۷۱	ریش در دست دیگری داشتن
۳۸ — ۱۳۹ — ۲۳۹	زاغ گرفتن	۸۲	ریش سفید
۲۶۱ ...	زاغ دل	۱۲۷	ریش گاوی
۳۲۷ ...	زانور صدگه کردن	۱۳۹	رسمان بر کسے تافتن و تابیدن
۱۲۹ ...	زبان در کشیدن	۱۶۷	ریش جود گندم
ایضا ...	زبان گیر	۲۲۴	ریش قاضی
ایضا ...	زبان در ده دندان کشیدن	۱۸۱	ریش کندن و خاریدن
۱۳۰ ...	زبان در کام رها کردن	۱۸۸	ریش فرو شد متاع مردم را
ایضا ...	زبان در کام دزدیدن و بکام کشیدن	۱۸۹	ریشه کردن و راندن
۱۹۰ ...	زبان	۲۶۴	ریو خردن
۱۹۱ ...	زبان شکسته—زبان سنگین	۳۵۱	ریش را از آسیا سفید کردن
ایضا ...	زبان کشیدن و کشادن بر کسے	ایضا	ریش بدوغ سفید کردن
ایضا ...	زبان کردن	۳۶۵	ریب المنون
۱۹۲ ...	زبان فصیح زبان مغزدار		
ایضا ...	زبان زرگری	۱۳	زاهد کوه
۲۱۹ ...	زبان آور	۳۹	زاده خاک

ز

صفحه	صفحه
۱۹۴ ..	زبان در زبان دان ۳۵۱ ...
۱۹۶ ..	زبان بند خرد ۲۲۳ ..
۱۹۷ ..	زبان دادن ۲۵۲ ...
ایضا ..	زبان بر دیوار مالیدن ۲۷۶ ..
۱۹۷ ..	زبان بریده ۳۰۵ ..
۱۳ ..	زبون زن شدن ۳۳۸ ..
۳۷ ..	زبان با کسی یکے کردن و داشتن ۳۴۷ ..
۱۰ ..	زبر داشتن ۳۷۸ ..
۱۲ ...	زحل ۱۹۲ ..
۱۳ ...	زخم کاری زخم دامن دار .. ایضا
۳۲ ...	زخم تیز زخم قره زخم دجله ریز ایضا
۴۶ ...	زخم بر گرفتن .. ایضا
زنج بر خود زدن زنج برخون	زخم زدن و ریختن ... ایضا
۱۳۴ ...	زرد خالص زر عیار زر پاک ۱۹۳ ..
۱۷۰ ...	زن بمژد زن مجلب .. ایضا
۱۹۸ ...	زنخداان محبوب .. ایضا
ایضا ...	زنهار خواستن ۵۱ ..
زنهار دادن زنهارے و زنهار خواه ایضا	زر مصري زر شش سري ۱۹۳ ..
۱۹۹ ..	زریں هما ۱۳ ..
ایضا ...	زرق برق ۲۴۰ ..
زنگ بسته زنگار بسته ... ایضا	زریں سپر زریں ساغر زریں صدف ۱۳
زنگار خورد و زنگار خورده ... ایضا	زردآب ۱۸۷ ...
زنگ دل زنگ سیه .. ایضا	زرگر چرخ ۱۳ ..
زنگ از دل ربودن و رفتن ... ایضا	زردک ۱۷ ...
۲۲۲ ..	زنگی و زنگبار زنگی گریاں ..

فهرست الفاظ

۴۹

صفحة

صفحة

۲۸۳	...	زیب در کار بستن	۲۷۲	...	زندان خاموشان
۲۹۲	...	زیره بکرمان بردن	۳۲۷	...	زنخداں بجیب فرو بردن
۳۳۶	...	زیبق نهادن	ایضا	...	زنگی
۱۸	...	زین بر گاو بستن	۳۳۸	...	زن مرید
۸۸	...	زیر لب خندیدن	۳۷۰	...	زنخ زدن
۳۱۷	...	زیبق	۲۰۰	...	زور و قوت نمودن
		س	۱۳	...	زودق زریں
۱۳	...	سالار هفت خروار کوس	۱۶۷	...	زود نقد
۴۸	...	سایه افکندن	۳۲	...	زهره رخ زهره جبین
۷۵	...	سایه رب النیعم	ایضا	...	زهره بنا گوش
		سالی سال خورد سالدار سال	۶۸	...	زه دیده
۸۴	...	سال دیده	۲۰۰	...	زهر خود بکس ریختن و دادن
ایضا	...	سال آزمای	ایضا	...	زهره
۸۳	...	سائگین—ساغر	۲۰۱	...	زه کمان
۱۰۶	...	ساقی روحانیان	۲۲۴	...	زهر مینا
۱۲۴	...	ساقی کوثر سابقه سالار	۳۵۱	...	زهره باختن
ایضا	...	سالار بیت الکرام	۲۰۱	...	زیاده از دهان او راز مرتبه او
۱۵۶	...	ساغر زدن و خوردن و نوشیدن	ایضا	...	زیاده از سر او
۱۸۳	...	ساعت	ایضا	...	زیب و زینت کردن
۲۰۳	...	سال دزدیدن	ایضا	...	زیاده گوی
۲۰۴	...	ساعد معشوق	۲۰۲	...	زیر زبر نمودن
ایضا	...	ساده مرد ساده لوح و جگر	ایضا	...	زیر زبان زیر لب و در زیر لب
۲۰۵	...	ساز بستن و دادن و زدن	۲۰۳	...	زیرنگین کردن و گرفتن
ایضا	...	ساز وار ساز گار ساز گر	۲۰۶	...	زے وقاف

صفحه	صفحه
۱۱	ساق معشوق ۰۰
۱۰۶	ساق عروس ساق عروسان ... ۲۰۶
۱۳	سایه رست سایه نشین ۰۰
ایضا	ساقی ۰۰
۱۱۳	ساعت نحس و سنگین ساعت ۰۰
۱۴۶	سپهر و عقرب ۰۰
۱۸۷	سایه پرستی ... ۲۶۹
۱۸۸	سالکان عرش ۰۰
۲۰۷	ساکنان گردون ۰۰
۲۰۸	ساختن بچیزه و چیزه را ۳۴۷
۲۳۳	سایه رست ... ۳۵۱
۲۳۴	سبک سایه ... ۳۵۷
ایضا	سبک حیان ۰۰
۲۴۴	سبک ساختن ... ۳۳۴
ایضا	سبک شکستن ۰۰
۲۴۹	سبز پاو سبز قدم ۲۳۶ — ۱۲۷
۳۲۵	سبزه سیاره ... ۲۰۷
۳۴۹	سبد گل ۰۰
۳۳۹	سبک مغز سبک سر سبک سار ۰۰
۲۴۹	سبک سنگ سبک دهن سبک ۰۰
۲۴۱	سبک پای ۱۴۰ — ۰۰
ایضا	سبلت سست کردن ... ۲۴۴
۲۳۷	سبز پل ۰۰
۲۲۱	سبز رنگ ۰۰
۰۰	سبز خوان ۰۰
۰۰	سبز کبوتر ۰۰
۰۰	سبز زرد ۰۰
۰۰	سبز پل ۰۰
۰۰	سپید دست ۰۰
۰۰	سپید کردن آب و دندان ۰۰
۰۰	سپاه ترک ۰۰
۰۰	سپید کار ۰۰
۰۰	سپه سالار سپه کش سپه دار ۰۰
۰۰	سپهر کشیدن سپهر بر سر کشیدن ۰۰
۰۰	سپید بالا ۰۰
۰۰	سپید دم ۰۰
۰۰	سپید پنهان ۰۰
۰۰	سپهر انداختن و افکندن ۰۰
۰۰	سپهر بر آب افکندن ۰۰
۰۰	سپید کار ۰۰
۰۰	سپردن ۰۰
۰۰	ستاره شناس ۰۰
۰۰	ستم کش ستم زده ۰۰
۰۰	سترون ۰۰
۰۰	ستم گستر ستم کیس ستم اندیش ۰۰
۰۰	ستم پرور ستمگر ۰۰
۰۰	ستاره نداشتن ۰۰
۰۰	ستاره شمردن ۰۰

فهرست الفاظ

۵۱

صفحة

صفحة

۴۰۳ .. سخن داشتن بر چیزه
 ۲۷۷ .. سخن مختصر سخن کوتاه
 ۳۸۹ .. سخن سر بسته
 ۳۷۰ ... سخن زمهریر
 ایضا .. سخنش شتر گریه است
 ۱۰۵ .. ساخت بازو
 ۱۱۳ سخاورد سخاوردز سخاگستر
 ۳۲ .. سدره قد
 ۱۳۸ .. سد کشان
 ۲۸۱ ... سد کیسی سد کیش
 ۳۷۴ .. سر خود خوردن
 ۳۷۰ .. سر گوی
 ۳۵۲ .. سر زلف
 ۳۵۰ — ۱۶۵ سرای سرور
 ۳۳۲ .. سرخوش
 ۳۲۷ .. سر بزانو نشستن
 ۳۰۴ .. سر دستی گرفتن
 ایضا .. سرخز
 ۳۲۴ .. سر گرم بودن
 ایضا .. سر بر سر چیزه داشتن و نهادن
 ۳۲۱ .. سرزوری
 ۳۱۲ ... سراپا دایان
 ۳۱۱ .. سرپا زدن سرپی
 ۳۰۵ سرمه خوردن سرمه بگلو کشیدن

۲۰۸ .. ستایش آباد اجداد کردن
 ۱۶۵ ... ستم خانه ستم آباد
 ۱۳ ... ستاره قلندران
 ۳۲ .. ستاره دندان
 ۴۲ ... ستاره فشانی
 ۱۱۲ .. ستیزندگی و ستیزه
 ۲۰۸ .. ساجده ساجود
 ۱۱۳ .. صاحب کف صاحب نوال
 ۱۴۰ .. ساخت پنجه
 ۱۴۸ ... سخن بر زمین زدن
 ایضا .. سخن بر خاک افکندن
 ۱۸۱ .. ساخت خوردن
 ۱۹۲ .. سخن زنده
 ۲۰۱ .. سخن دراز و بلند کشیدن
 ۷۴ — ۲۰۹ ساخت جان و ساختی کش
 ایضا ... سخن بے مزه
 ۲۱۰ .. سخن خرب و لطیف
 ۲۱۱ .. سخاوت
 ۲۱۹ سخن زن سخن دان سخن باف
 سخن طراز سخن پرداز سخن سنج ایضا
 سخن ور سخن گو سخن گستر ایضا
 ۲۲۲ ... ساخت پیشانی ساخت جان
 ایضا ... ساخته بین
 ۲۴۱ .. ساخت دل

صفحه	صفحه
۱۸۷	سرور کائنات .. ۱۲۴
۲۱۱	سر سبز در بغل داشتن ... ۱۲۷
ایضا ..	سرا بستن .. ۱۳۴
ایضا	سرخ و زرد شدن .. ایضا
۲۱۲	سرخ و زرد شدن .. ایضا
ایضا ..	سر در نشیب کردن .. ایضا
ایضا	سر خجالت در پیش داشتن .. ایضا
۲۱۳	سر انجام دادن کار .. ۱۴۱
ایضا ..	سر گرفته .. ۱۴۲
۲۱۴	سر زدن ... ۱۵۳
۲۲۲	سر زدن گیتی .. ایضا
۲۲۶	سر زدن و سر کردن ۱۵۹
۲۳۵	سر ساخت خوردن .. ایضا
ایضا ..	سر سنگ شور ... ۴۲
۲۴۱	سر جان سرخ چشم ۱۶۲
ایضا ...	سر از یک جیب و یک آستین
۲۵۴	سر آمدن .. ۱۶۳
۲۵۸ — ۲۶۹	سر بگریبان سر در گریبان ۱۶۵
ایضا ..	سر بزانو نشستن ۱۶۷
۲۶۲	سر گاو زدن ... ۱۶۹
۲۶۴	سراز شیشه تهری چرب کردن .. ایضا
۲۷۱	سر در آوردن چیزی را .. ایضا
۲۷۱ — ۱	سر افشاندن .. ایضا
۲۷۶	سراج المساکین .. ایضا

فهرست الفاظ

۵۳

صفحة

صفحة

۴۶	سر پوش از روی راز برداشتن	۲۸۸	سر تیغ خاریدن
۴۸	سر توقع خاریدن	۲۸۹	سر بسته
۵	سر گره	۲۹۲	سر به سنگ زدن
۵۲	سر مه دان عاجی	۲۹۳	سر که ده ساله
۵۷	سر دزدیدن	۱۳۰	سر مه خوران
۶۵	سر ای جاوید سر ای محمود	۴	سر پستان
ایضا	سر ای جزا سر ای سرور	۶	سر اب بستن
۷۲	سر از خواب در آمدن	۱۸	سر در جهان گرفتن
ایضا	سر برگرفتن سر از خواب بر کردن	ایضا	سر بکوه و بیابان دادن
۸۰	سر پوش گذاشتن	ایضا	سر در صحرای نهادن
ایضا	سر بزیر لحاف کشیدن	۲۷	سر که برابر وان
ایضا	سر در شکم نهادن	ایضا	سر که بر روی مالیده سر که ابرو
۹۳	سر جنبانیدن	ایضا	سر که پیشانی سر که فشانیدن
۱۰۳	سر افکن	ایضا	سر که فروش
۱۱۱	سر فتمله چرب کردن	۲۹	سر برابر شدن
ایضا	سر پای جنبیدن	ایضا	سر بشر یا سوزن
۱۱۹	سر قلیان	۳۲	سر و قد و قامت
۲۱۳	سست و کاهل	۴۳	سر گوش گرفتن
۲۵	سست ریش	ایضا	سر در کلاه کس نهادن
۲۳۸	سعتز و سعتز باز	۴۴	سر پیاپییدن
۲۱۴	سعی بے فایده کردن	ایضا	سر پا زدن
ایضا	سعی در کار کردن	ایضا	سر باز کردن
ایضا	سفر کردن	ایضا	سر کشیدن
۲۳۰	سفید پی	ایضا	سر زدن از چیز

صفحه	صفحه	صفحه	صفحه
۱۰۰	..	سنگ بر سبوزدن	۲۴۱ ...
ایضا	..	سنگ بر قندیل زدن	۲۵۷ ..
ایضا	..	سنگ بر شیشه افتادن	۲۷۰ ..
ایضا	..	سنگ بر قرایه زدن	۳۵۸ ..
۱۸۱	..	سنگ در دندان آمدن	۶۳ ..
۲۴۱	...	سنگ دل و سنگین دل	۳۵۴ ...
۲۲۸	...	سنگ راه	۷۱۵ ...
۳۳۵	..	سنگ دمشق سنگ امتحان	۳۶۵ ..
۳۴۲	..	سواد اعظم	۲۱۵ ...
۸۸	..	سوغات	۲۲۸ ...
۱۲۱	...	سواران آب سوارک آب	۱۷ ..
۳۴۳	...	سواد تند کردن سواد روشن کردن	۲۰۹ ...
۲۴۳	...	سوخته دل	۲۳۷ ..
۳۶۵	...	سوراخ شدن	۲۴۱ ..
۱۳۴	...	سوی پا دیدن	۲۸۶ ...
۳۲۴	...	سوی کسے گرفتن	۱۳ ..
۲۵۳	..	سپو گرفتن	۲۱۵ ...
۲۱۲	...	سپو کردن در تکلم و نوشتن	۳۲
۱۳	..	سیماب آتشین	ایضا ...
۱۷	..	سیمک	ایضا ..
۳۳	..	سیده پیل	۲۴۴ ...
۳۲	..	سیمین پنجاه سیمگون	۳۳۵ ...
۳۳	...	سیمین میان سیم ساق سیم سرین	۱۳۰ ..
۴۲	..	سیماب چشم سیماب دیده	۳۱ ..
		سفاک	...
		سفته گوش	...
		سفالینه خام	...
		سفره	...
		سفره پرداز	...
		سفید چشم	...
		سفید شدن خون	...
		سقف آسمان سوراخ شدن	...
		سکندر خوردن سکندری	...
		سکندر خوردن اسپ	...
		سکه مردی	...
		سگ جان سگ جگر	...
		سگان جیفه دنیا سگسار	...
		سگ دل	...
		سگ پاسوخته	...
		سلیمان روز	...
		سلام کردن	...
		سمن بوی سمن عذار سمن ساق	...
		سمن خد سمن غیغیغ	...
		سمن بنا گوش	...
		سم افکنده	...
		سهر شدن	...
		سنگ در دهان انداختن	...
		سنگ در موزه افتادن	...

فهرست الفاظ

۵۵

صفحة

صفحة

۲۲۴	..	سیم مذاب	۶۰	...	سیم دست
۲۲۸	...	سیم	۱۰۳	...	سیماب ریز سیماب گون
۲۳۹	..	سیمه کردن پستان	۱۱۱	...	سیم بر سنگ زدن
۲۴۱	..	سیمه دل سیمه درون و کاسه	۱۱۶	..	سیمه پاشدن اسپ
ایضا	..	سیمه نامه	۱۲۳	..	سیمه
۲۴۳	..	سیمه چاک سیمه کباب	۱۲۴	..	سیمه الا نام
۲۶۲	...	سیمه زن	۱۴۰ — ۲۶۱		سیمه دل
ایضا	...	سیم آور	۴۱	..	سیمه سال
۲۷۶	...	سیمه قواره	۱۴۲	...	سیمه کردن با کسه
۲۸۷	..	سیمه در گوش ریختن	۱۴۷	..	سیمه زدن
۲۹۹	...	سیمه شل سیمه پا	۱۶۵	..	سیمه گاه
۳۱۰	..	سیمه پوشیدن	۱۶۹	...	سیمه دماغ
۳۶	..	سیمه مست	۱۸۶	..	سیمه و سفید
۲۷۴	..	سیمه بادام	۲۰۰		سیمه نهادن و زدن بر چیزه
۳۳۶	...	سیمه در کون کسه نهادن	۲۰۴	..	سیمه صاف
		سیمه و نمک در کس و کون کسه	۲۱۷	..	سیمه بستن
ایضا	..	نهادن	ایضا	..	سیمه اب
ایضا	..	سیمه در خرمن افتادن	ایضا	..	سیمه اب
ایضا	..	سیمه جلوه	ایضا		سیمه خالص سیمه گداخته سیمه قراری
۳۵	...	سیمه در لوزینه انداختن	ایضا		سیمه حلال سیمه ناب سیمه خام
۳۵۱	..	سیمه اب دل	ایضا	..	سیمه ساختار
۳۶۵	..	سیمه فلک	۲۱۸	...	سیمه پستان
۳۷۳		سیمه صوابان سیمه کمان	ایضا	...	سیمه معشوق

صفحة	ش	صفحة
ایضا ..	شاهد لعمرك	شاه اختران - شاهداني
ایضا ..	شاه گویندگان	شاهین زر اندود
۱۷ ..	شادمانی و شادان شاد مند	شاخ مردی
۳۳ ..	شاداب	شاخ سمین شاخ گل شاخ نر گسی
ایضا ..	شادی و خروشی	شاخ صنوبر
۴۴ ..	شام و صبح شام و پیکه	شانه گردانی شانه کردن
۸۹ - ایضا	شاعر	شانه خالی کردن
۷۱ ..	شاهد حبش	شال بگردن داشتن
۷۴ ..	شاه زنبوران شاه مردان	شاخ ناشکسته
۱۲۴ ..	شاه دلدل سوار شاه نجف	شاه رسل
ایضا ..	شاه انجم شاه شام	شاه مازاغ البصر
ایضا ..	شاه اندازی کردن	شاه نیمروز
۷۸ ..	شاهد باز	شاخ از پشیمانی بر آمدن
۴۲ ..	شاخ بدیوار - شاخچه بشدی	شبم مزه و مزگان
ایضا ..	شام شکستن شام خوردن	شبم گریه
۱۶۰ ..	شاخ غزال شاخ گوزن	شب پروان شب دزد
۲۲۰ ..	شان موم شان عسل	شبخون زدن شبخو آوردن
۲۲۱ ..	شاهنشاه زند و استا	شب بسر بردن شب شکستن
ایضا ..	شاه خاور شاه روز	شب پر شب پرست
ایضا ..	شاهد زر شاهد مغرب	شب بیدار شب پیما
ایضا ..	شاه شرق شاه چین	شب زنده دار شب پیمودن
ایضا ..	شاه باز سحر - شمع رواق اخضر	شب برپا داشتن
ایضا ..	شاه تب لرزه دار شانه زریں	شب تاریک
ایضا ..		شب عنبرین

فهرست الفاظ

۵۷

صفحه

صفحه

شعبه نگاره	شعبه خوشه	مزاج	ایضا	۲۶۲	...	شب باره
شعبه تاک	۲۲۴	۳۴۷	...	شبان وادی ایمن
شعبه زاده	۲۴	۱۸۶	...	شیا روز
شعبه خام	ایضا	۳۵۱	...	شتر دل
شعاع و خطوط آفتاب	۲۲۷	۲۲۲	...	شتر
شفیع المذنبین	۱۲۴	۱۱۰	...	شتاب خورده شتاب زده
شفاعت خواستن	۲۲۷	۱۸۴	...	شتر سواری
شفا خانه	ایضا	۲۲۲	...	شجاعت و دایری
شفتالو	۶۶	۱۲۴	...	شحنه غوغای قیامت
شکم در خویش دزدیدن	۹۱	ایضا	...	شحنه شب و سحر
شکم بر پشت چشپیدن	۳۰۷	ایضا	...	شحنه دریای عشق
شکوخته خوردن اسپ	۲۲۸	۱۰۳	...	شربت الماس
شکم پر	ایضا	۱۵۶	...	شراب زدن
شکو خیدن	ایضا	۱۸۶	...	شرو خیر
شکوه کس بر دل داشتن	۲۲۷	۲۲۳	...	شراب
شکر و قند شکستن	۱۹۲	۲۲۶	...	شریف
شکر سماع شکر ریز	۱۵۲	ایضا	...	شروع نمودن در کار
شکر رنگ	۱۳۴	۳۳۷	...	شرد در پیرهن
شکم خاریدن	۱۲۸	۱۸۷	...	شرد حضوری داشتن
شکم داشتن	۴	۲۰۱	...	شرح کشف خواندن و کردن
شکر رنجی شکر رنگی	۸	۱۷	...	شستک
شکر لب	۳۳	۳۳	...	شعله رو شعله رخسار
شکم چار پهلوی کردن	۶۳	ایضا	...	شعله دیدار شعله عذار
شکم ناف سفره کردن	ایضا	ایضا	...	شعله بالا شعله قامت شعله جولان

صفحه	صفحه
۲۳۰ ...	شکم پرور سکم بنده شکم پرست ایضا
۶۸ ..	شکر خند ۸۸ ...
۱۶۹ ..	شگفتن گلها ۲۲۹ ..
ایضا ..	شگون و تفاؤل ایضا ..
۲۷۲ ..	شگونی که هنگام و داغ دوستان
۱۳ ...	بعمل آرند ایضا ..
۲۴ ..	شگوفه فشاندن ۲۹۹ ..
۲۸ ...	شگفته کردن دماغ ۳۳۲ ...
۳۸ ...	شلفینه ۲۲ ..
ایضا ...	شمع زریں لگن شمع لگن چهارم ۱۳
۴۶ ...	شمع صباح و صبحی شمع عالمتاب ایضا
ایضا ...	شمع فلک شمع سحر ۲۳۴ — ایضا
ایضا ...	شمع رواق اخضر ایضا ...
۸۲ ..	شمشیر سحر ایضا ...
۱۴۶ ..	شمع بالا شمع دو شمع رخسار ۳۳
۱۵۲ ...	شمع را در پس گذاشتن ۸۹ ...
۲۲۲ ..	شمع انگوری ۲۲۴ ..
۲۲۴ ...	شمشیر زر ۲۲۷ ..
ایضا ..	شمع الهی ۲۷۲ — ۱
۲۳۰ ...	شمع کشتن و شمع خاموش کردن ۲۹۶
۲۳۱ ...	شمع نشستن و مردن ایضا ...
ایضا ..	شمیدن و شنوائیدن ۲۲۹ ..
۲۳۹ ..	شناوری شنا و شمار و شنا ۳۰
۲۵۰ ..	شور چشمی ۳۵۶ ..
	شوم و نا مبارک
	شوخ چشم شوخ دیده
	شوریده مغز شورید دماغ
	شوریده رای
	شهر خاموشان
	شیر گردون
	شیخ ناجده و ناجده
	شیر و شکر بودن
	شیشه بند کردن
	شیشگی کردن
	شیشه بر سر بازار شکستن
	شیشه بر سر کسی شکستن
	شیشه بر سنگ زدن
	شیر شدن موی
	شیرین کردن و شدن لب
	شیر خام خوردن
	شیر سیاه
	شیر انگور
	شنگرف گون
	شیفته چیزی بودن
	شیر شاد روان
	شیر قالین
	شیر بریدن بچیز
	شیر خدا

فهرست الفاظ

۵۹

صفحه

صفحه

صبر نخست صبح دروغ صبح یکم ایضا	۲۷۸	شیر دل شیر مرد شیر افکن
صبر ملمع لقاب .. ایضا	ایضا	شیر پولاد خای
صبر صادق صبح صداقت کیش ۲۳۴	۳۰۶	شیر قابین شیر رایت و لوای
صبر راست صبح راست خانه ایضا	ایضا	شیر علم ..
صبر دوم صبح آخرین صبح ثانی ایضا	۳۲۳	شیطان شدن ..
صبر پسین .. ایضا	۳۳۵	شیشه در جگر شکستن ..
صبر بغیر گفتن صبح کنان ۲۲۵	۳۴۶	شیشه بر سنگ آمدن ..
صباح الخیر زدن .. ایضا	۳۵۰	شیر خانه ..
صبر خیز صبح ضمیر صبح دل ۲۴۹	۳۵۳	شیشه دل شیشه جای ..
صحرایه زار ... ۱۳		ص
صحن دو رنگ ۱۶۵	۵۱	صاحبی ..
صحن وسیع صحن عظیم ۱۹۳	۵۳	صاحب دل ..
صحرای سیم ۲۲۴	۶۱	صاحب فرارش ...
صدف مشکین رنگ ۱۰	۲۳۱	صاحب دولت و اقبال بودن
صدف آتشین ۱۳	۲۵۰	صاحب صفین ...
صدمة و آسیب بزرگ رسیدن ۲۳۵	۲۹۱	صاحب صغیران افلاک ..
صر صر .. ۴۷	۱۳	صباغ الارض ..
صراحی و خم می ۲۴۶	۳۳	صبح رو صبح رخسار صبح عارض
صرفه بر داشتن ۲۶۲	ایضا	صبح چهره صبح جبین
صفی الله ۶۸	۱۱۴	صبح روان ...
صفدر ۲۵۱	۲۱۹	صبح و مسا ..
صلاح کار ۲۶۹	۲۳۲	صبر کردن ..
صور نیم شبی ۴۰	ایضا	صبر سنج ..
صور صبحگاهی .. ایضا	۲۳۳	صبح کاذب ...

صفحه	صفحه		
ایضا ...	۱۸۷ ...	طایر قدس	صورت بستن کار
ایضا ...	ایضا ..	طاوس عرش	صورت دادن کار
۲۳۷ ...	۲۳۶ — ۱۸۸	طالب دینا	صورت بے معنی
ایضا ..	۳۴۶ ..	طالع خوب نداشته	صومعه دارا فلک
۲۷۶ ..		طاس سیمگون	ض
ایضا ...	۲۳۶ ...	طاوس شب پیم	ضایع کردن اوقات
۳۴۲ ...	۱۳ ...	طاوس پیران اخضر	ضد خزان
۳۵۲ ...	۳۶ ..	طاق ابرو نمودن	ضرغام پر
۷۰ ..	۲۳۷ ..	طبل در زیر گلیم هاندن	ضیافت خشک حمام
۷۹		طبل در زیر گلیم پنهان زدن	ط
ایضا ...		طبل بگلیم کشیدن	
۱۶۹ ...	۱۰ ..	طبع کافوری	طارم اخضر طاق منقش
۱۸۱ ...	ایضا ..	طبایحه از روزگار خوردن	طارم فیروزه طارم نیلگون
۲۰۷ ...	ایضا ...	طبق گل	طاوس آبگون طاق خضرا
۲۳۸ ...	ایضا ..	طبق زن	طاق فیروزه رنگ
ایضا ...	ایضا ..	طبع و طبیعت	طاق کحای طاق لاجوردی
۱۳ ..	ایضا ..	طرف دار انجم	طاق نیلوفری طاق مقرنس
۴۳ ..	۶ ..	طرح کش	طاوس علوی اشیا
۴۴ ...	۱۳ ...	طرح دادن	طاس زر
۲۳۹ ..	ایضا ...	طرح عمارت افکندن	طاوس آتش پر
۳۲۴ ...	ایضا ..	طرف کسے گرفتن و داشتن	طاوس مشرق خرام
۱۳ ..	ایضا ..	طشت نگون زر	طاسک معصفر
۲۳۹ ..	۸۴ ..	طعن ملامت کردن	طابق النعل بالنعل
۱۳ ...	۱۰۶ ..	طفل خونین	طاوس سدره اشیا

فهرست الفاظ

۶۱

صفحه

صفحه

ایضا ..	ظاهر و نمودار شدن	۶۷ ..	طفل چهل روزه
۳۲۵ ..	ظرف بسریز شدن	۲۲۵ ..	طفل شش ماه رز
ایضا ...	ظرفش لبریز شد	ایضا	طفل رزان طفل مشیمه رزان
۲۶۴ ...	ظفر یافتن	۲۳۹ ..	طفل را از پستان بریدن
۷۵ ..	ظل الله ظل سبحانی	ایضا ..	طفل زبان دان
	ع	۳۲۷ ..	طفل هندو
۱۳—۲۹۵	عامل دریا و کان	۳۶۷ ...	طفل بمسجد افکنده
۱۰۳ ..	عالمگیر	ایضا ..	طفل بر در مسجد افکنده
۱۰۶ ...	عاشق نه تاخته عاج	۲۴۰ ..	طلا و نقره ساختن
۱۴۲ ..	عارض افروختن	۲۲۴ ..	طاق روان
۱۶۴ ...	عالم اسباب	۲۴۰ ..	طمع زیاده کردن
۱۶۵ ...	غالم کون عالم صغری	ایضا ...	طه طراق
۲۴۲ ..	عاشق شدن و عاشق	۴۶	طنبور از غلاف بیرون آوردن
۲۴۳	عاجز و مغلوب شدن و کردن	۱۰ ..	طوطی طاوس پر
۲۴۶ ...	عارفان الهی	۱۰۶ ..	طوطی سدره نشین
۲۴۵ ..	عاقل و بزرگ	۲۱۹ ..	طوطی مقال
۲۴۶ ...	عالی قدر	۲۲۰ ..	طوطی شکر خا
ایضا ..	عداوت وید خواهی	۲۷۴ ...	طوطی زرین قفس
۲۸۵ ..	عذار قبی	۶۹ ..	طهارت خانه طهارت جای
۲۴۷ ..	عذر لنگ عذر نامسموع	۱۲۳ ..	طه
ایضا	عذر خواهی عذر سنج عذر خراة	۱۵۲ ..	طیب الادا
ایضا ..	عذر ساز عذر آور		ظا
۱۳	عروس چرخ عروس چهارم فلک	۱۵۹ ..	ظاهر کردن
ایضا ...	عروس روز	۲۴۱ ..	ظالم و ظلم

صفحه	صفحه
۱۷۲ ...	عرق بر روی کسے ریختن ۷۲ ..
۲۴۹ ...	عرق گیر ۱۳۴ ...
ایضا ...	عرق کردن ۱۳۵ .
۶۰ ...	عروس شوی مرده ۱۶۵ ..
۱۳ ...	عروس خشک پستان ایضا ...
۴ ...	عروس ارغنون زن ۳۰۰ ..
۳۶ ...	عرق ریختن عرق راندن ۲۱۴ ..
۴۲ ...	عروس صحرا ۲۲۲ ..
۶۴ ...	عروس خاک ۲۲۴ .
۴۲ ...	عرش اعظم ۲۴۸ ..
۱۰۶ ...	عروۃ الوثقی ۲۷۲ — ۱
۲۴۹ ...	عروس عدن ۲۷۶ ...
ایضا ...	عروسان باغ و چمن ۳۰۲ ...
۱۲۴ ...	عرض عمر ۳۱۱ ...
۲۲۴ ...	عروس عرب ۳۴۲ ...
۲۵۰ ...	عزت و اعتبار داشتن ۲۴۸ ...
علی ابن ابی طالب رضی الله عنه ایضا	عزرائیل علیه السلام ایضا ...
۳۳۵ ...	عزت دوست عزت گزین ۲۴۹ ...
۱۰۳ ...	عشوه گزین عشوه پردز ۳۳ ...
۲۴۰ ...	عشق پیکان ۲۴۳ ...
عنان بر سر ستاره سودن ۲۹ ...	عشوه آرا عشوه ستان ۲۴۹ ...
ایضا ...	عصای آفتاب ۲۲۷ ..
عنان افکنده ۱۰ ...	عصا و پا افراز پیش نهادن ۱۸ .
عنان ریز رسیدن عنان تیز شدن ایضا	عطشه شب ۲۳۴ ..

فهرست الفاظ

۶۳

صفحه

صفحه

ایضا	..	غایب شدن	ایضا	..	عنان گرم کردن عنان دادن
۸	..	غبار خاطر	ایضا	..	عنان گسسته عنان زنان رفتن
۱۳۸	...	غبار بر آوردن از چیزه	۲۵۱	...	عنف و اشتلم کردن
۹۶	..	غربال کردن	ایضا	..	عناصر اربعه
۲۵۵	...	غروب شدن آفتاب	۲۸۵	..	عنان گرد
۲۵۶	...	غرور و نخوت	۳۱۵	..	عنان اهل سبک کردن و شدن
۳۱۲	...	غریب زاده	۳۳۲	..	عنان گسسته
۳۳۱	...	غریب	۳۵۵	...	عنقا شدن
۲۲۰	..	غزل طراز غزل پرداز غزل باف	۲۵۱	...	عهد شکنی
۳۲۸	..	غزل سرای غزل گوی غزل خوان	۲۵۲	...	عهد و پیمان
۲۵۷	..	غلام و فرمانبردار	۲۵۳	...	سی علیه السلام
۳۱۲	...	غلام باره	ایضا	..	جری
۲۲۹	...	غمزه نسریں غمزه گل	۲۵۳	...	عیب برون آوردن
۲۵۸	...	غمگیں و غم	۳۳	..	عید روزی
۳۳	..	غنچه دهن	۱۱۶	..	عین الکمال
۹۹	...	غنچه خاطر غنچه دل	۱۶۷	...	عینک در دربین عینک دور نما
۱۴۱	...	غنچه آب	۲۲۴	..	سی در درد
۳۰۰	..	غنچه چیدن و شکستن و کندن	غ		
۶۴	...	غوغائیای گلبن			
۲۳۷	..	غولان روزگار	۱۶۵	..	غار ژرف
۲۵۴	..	غوره فشردن	۴۳	...	غاشیه بردوش کشیدن
۳۵۰	..	غوره در چشم کسی کردن	ایضا	...	غاشیه در زیر بغل کشیدن
۲۲۱	..	غیوران شب	ایضا	..	غاشیه بر دوش
۲۵۸	..	غیبت کردن و بد گفتن	۲۵۴	..	غالب آمدن و شدن
	..		۲۵۵	..	غافل و غفلت

صفحه	ف	صفحه	فرزند	صفحه
...	فانوس خیال فانوس گردان	۱۰	ایضا	...
...	فال برداشتن و دیدن و کشودن	۲۲۹	ایضا	...
...	فال بچستن و زدن و گرفتن و برآوردن ایضا	...	فرمانبرداری	۲۶۹
...	فاش و رسوا کردن و شدن	۲۵۹	فرقان	۲۷۲—۱
...	فاسق و فاجر	۲۶۱	فرجام گاه	۲۷۲
...	فایده عظیم برداشتن	۲۶۲	فرزند آفتاب	۳۱۱
...	فاخشه و بدکار	...	فرمان رسیدن	۳۲۵
...	فتنه و شورش انگیزختن	...	فرو شدن مهر و روز	...
...	فتنه را کمر کشادن	...	فراخ رو و فراخ روی	...
...	فتح یافتن بر حریف	...	فریاد خواه فریاد خوار	...
...	فدا کردن	...	فرا گرفتن	...
...	فربه سربس فراخ کفل	...	فرد نوا	...
...	فرمان نیروشی	...	فسق و فجور	...
...	فردوس	...	فقاع در کوزه بودن	...
...	فرو خوردن	...	فکر و پزیشانی	...
...	فراخ رفتن	...	فلک اندازه کردن	...
...	فراخ آستین	...	فلانی بحرف من نمی باشد	...
...	فرش خاک	...	فلانی لکد بخت خورده است	...
...	فرش مدور	...	فلک سیر	...
...	فرش مزعفر فرش پاستان	...	فلک الا فلک	...
...	فریب دادن و مکار	...	فلانی چشم خود را خوابا نمیده است	...
...	قراموش کردن	...	فلفل بهندوستان بردن	...
...	فربه	...	فلانی پزیشانی این کار ندارد	...
...		...	فلان قدم بقدم فلان می گذرد	...

فهرست الفاظ

۶۵

صفحه

صفحه

۱۳	...	قبه زرین	۳۳۵	...	فلک آرازه
۷۷	...	قبه	۳۳۷	...	فلفل در آتش افکندن
۱۱۶	...	قبا بر قامت یا بر قد دوختن	۳۴۹	...	فلان چیز بگیر آوردم
۱۲۱	...	قبه آب	۶۶	...	فندق شکستن
۲۷۱	...	قبی انداز و قباقی افگنی	۲۶۹	...	فندق (بستن فندقی کردن)
ایضا	...	قبای صورت	۱۶۰	...	فوطه ربایان
ایضا	...	قبول کردن و رضا دادن	۱۰	...	فیروزه دریا فیروزه خم
۲۷۲	...	قبر و قبرستان	ایضا	...	فیروزه سقف فیروزه ردا
۳۳۵	...	قحط در عطف خانه افتادن	۱۶۵	...	فیروزه خاک
۱۴۱	...	قحط	۲۶۹	...	فیض برداشتن
۱۰	...	قدح لاجوردی	ق		
۲۹	...	قدم جا			
۸۳	...	قدح	۳۰۷	...	قاق نان خشک
۹۰	...	قدم بر سر کار نهادن	۲۱۹	...	قافیه سبغ
ایضا	...	قدم از جای بریدن	۲۴۴	...	قافیه تنگ شدن
۱۱۰	...	قدم گلبانگ زدن	۲۷۰	...	قالب آدمی
۱۷۴	...	قدم کشودن و کشادن	ایضا	...	قادر انداز قدر انداز
ایضا	...	قدم سنجیدن و زدن و کشیدن	ایضا	...	قادر دست
۱۹۶—۲۷۴	...	قدم خاک	۳۲۵	...	قالب نهی کردن
۲۷۳	...	قدم رنجه شدن	۶	...	قبله دشقان قبلگاه مجوس
ایضا	...	قد معشوق	ایضا	...	قباه زرد شیتان
۳۲۵—۲۷۴	...	قدم از جان بر آوردن	۱۰	...	قبای کحلی قباى زربفت
ایضا	...	قدم بر سرکار خود نهادن	ایضا	...	قبه زبر جدی قبه علیا
۳۲۷	...	قد الف چون میم کردن	ایضا	...	قبه گر دنده قبه مینا
	...		ایضا	...	قبه زر بفت

صفحه	صفحه		
۳۲۶ ...	۱۳	قرابه زریں قرص زر	قفیز بر آمدن
۳۳۹ ...	ایضا	قرص هفت دره	قفا گیر
۳۶۵ ...	۱۵۶ ...	قرابه بردار	قفای فلک
۲۷۴ ...	۱۷۰ ...	قرصاق	ققنسی
۱۰ ...	۲۷۱ — ۱	قربان شدن و نثار کردن	قلزم نگون
۱۱۳ ...	ایضا	قرار گرفتن در جای	قلزم پنجشاخ
۱۶۵ ...	ایضا	قرض کردن و دادن	قلعه کهر با گون
۱۷۰ ...	۲۷۲ — ۱	قران مجید	قاتبان
۲۷۴ ...	۲۷۳ — ۳۵۲	قرص گرم و سرد	قلم
۲۷۵ ...	ایضا	قران فرو خوردن	قائل مینا
ایضا ...	۲۷۶	قرص سیمین	قلعه بیدر
ایضا ...	۲۷۳	قذا غند قزا کند و قزا گنگ	قانددر
۲۷۶ ...	ایضا	قسم خوردن مصحف	قمر
۳۶ ...	۲۰۱ ...	قصه دراز کردن	قمر سم
۱۳ ...	۲۲۷	قصب مصری	قندیل چرخ
ایضا ...	۲۷۳	قصه کوتاه	قندیل عیسی
۲۲۲ ...	۱۳ ...	قطره زر	قندیل شب
۲۷۶ ...	۳۶	قطره دزد	قناعت و توکل
۲۷۷ ...	۱۰۳	قطره آب	قوس قزح
ایضا ...	۱۱۰ ...	قطره زدن	قوت و توانائی
۲۷۸ ...	۲۸۶	قطره زن	قوی و قادر بر هر چیز
ایضا ...	۱۰	قفس سیمایی	قوی پشت
۱۷۰ ...	۱۳۰	قفل بر لب خود نهادن	قوادی
۳۶ ...	۱۸۸	قفل بر دهان کسی انداختن و زدن	قوی قوایم

فهرست الفاظ

۹۷

صفحه

صفحه

۱۳۴	...	کاف اولاک
۱۷۹	...	کام خاریدن
۱۸۱	...	کارداز گوشت گذاشتن
ایضا	...	کارد با ستنخوان رسیدن
۱۸۸	...	کار بالا گرفتن
۱۹۸	...	کاه در دهن گرفتن
۲۲۲	...	کادے
۲۴۴	...	کار بحیص و بیص افتادن
۲۴۵	...	کار دان کار سنج کار آگاه کار شناس
۲۵۹	...	کاسه بر سر شکستن
۲۶۴	...	کارزار شکستن
۲۶۶	...	کار بگوشه چیدن
۲۸۲	...	کاج و کاش و کاشکی
ایضا	...	کار مشکل پیش نهادن
۲۸۳	...	کاکل شمع
ایضا	...	کار عمده کردن
ایضا	...	کار بگرماهر در هر صنعتی
ایضا	...	کار افتادن و داشتن
ایضا	...	کار از کار گذاشتن
ایضا	...	کار از هم گذاشتن
۲۸۴	...	کاه پارینه بباد دادن
ایضا	...	کافور خوردن
ایضا	...	کاغذ باد کاغذ هواے
۲۸۵	...	کاغذ

۲۲۲	...	قیر
۲۷۸	...	قیامت
ایضا	...	قیصر
ک		
۶	...	کار در پا افکندن و انداختن
ایضا	...	کار دراز کردن و گرفتن
ایضا	...	کار تنگ کردن و آوردن
ایضا	...	کار ساخت گرفتن
۱	...	کار افتاده
۹۰	...	کار گاه فلک
ایضا	...	کاسه پشت کاسه سوزگون
۲۵	...	کانا
۴۲	...	کاسه آب
۵۲	...	کاف ران
۶۵	...	کاسه شدن بازار
۷۴	...	کالای پیش قیمت
۱۲۰	...	کام بر آمدن
ایضا	...	کار تمام شدن
۱۲۷	...	کاسه یاز
۱۳۶	...	کاسه پیش کسی بند کردن
۱۳۸	...	کاسه و کوزه شکستن
۱۵۱	...	کاسه لیس کاسه بند کردن
۱۶۵	...	کار خانه فلک
ایضا	...	کار گاه فلک

صفحه	صفحه		
۱۶۵	۰۰	کرسی شش گوشه	ایضا ۰۰ کافور خشک
۱۹۷	۰۰	کرسی خاک	ایضا ۰۰۰ کاوه دادن اسپ
۱۱۳	۰۰	کرم پیشه	ایضا کا اگراژ تونیست کهدان از تست
۵۸	۰۰	کسب باد کردن	۲۹۵ ۰۰ کاسه بر کف داشتن
ایضا	۰۰	کسب هوا کردن	ایضا ۰۰ کاسه پیش کسی داشتن
۱۷۰	۰۰	کس ده زن	ایضا کاسه پیش کف کسی داشتن
ایضا	۰۰۰	کس کباب کس کش	ایضا کاسه گردان
۲۶۰	۰۰	کس و کاسه بر طبق عرض نهادن	۲۴۵ ۰۰ کار آگاه کار شناس
۳۳۸	۰۰	کس کباب خوردن	۳۷۴ کاسه بهم خوردن و بر همزدن
۱۱۱	۰۰	کشیدن	۱۰ ۰۰۰ کبود پشت کبود حصار
۱۱۳	۰۰	کشاده دل و کشاده کف	ایضا ۰۰ کبود طشت کیود غدیر
۱۲۰	۰۰	کشاد کار و کشود کار	۲۳۰ ۰۰۰ کباب چیزه بودن
۱۵۷	۰۰	کشتی کش	۲۸۶ ۰۰ کبوتر دو برجی و دو بامه
۱۷۲	۰۰۰	کشاد	۱۷۲ ۰۰ کف بر زدن
۱۹۲	۰۰۰	کشاده زبان	۶۱ ۰۰۰ کج معامله کج بیع کج باز
۲۲۴	۰۰	کشنیز خضرم	۶۳ ۰۰ کج نشستن
۲۳۱	۰۰	کشادن و کشون بخت	۱۲ ۰۰ کدوی زرنگار
۸۳	۰۰	کشتی دریا فشان	۵۷ ۰۰ کدیور
۱۸	۰	کفش خواستن	۲۸۶ ۰۰ کد خدا
۳۰	۰۰	کفن پاره کردن	۲۸۷ ۰۰۰ کر گدن
۱۲۷	۰۰۰	کفش پوش	۲۸۷ ۰۰ کرسی نشین کردن حرف
۱۳۶	۰۰	کفش پیش کسی گذاشتن	۲۸۷ ۰۰۰ کرد ناشنوا
۱۶۱	۰۰۰	کف نیاز برداشتن	۲۵۳ ۰۰ کرم پلاس بودن
ایضا	۰۰	کف ها برداشتن	۳۵۱ ۰۰۰ کرسی دار مجلس طور

فهرست الفاظ

۶۹

صفحه

صفحه

۲۷۷	کمان بهمن کمان دستم کمان سام	۲۷۷	کف در دعا بر آوردن
ایضا	کمان شیطان کمان چرخ	۱۸۶	کف و اسلام
ایضا	کمان رنگین	۲۴۷	کفن و تیغ بدست گرفته آمدن
۲۸۹	کم سخن	۲۶۱۵	کفش پوشان
۳۴۹	کمر در کار بستن	۲۸۸	کفش آهو
۱۲	کمر سیخ کردن کمر راست کردن	۲۸۹	کف زدن
۵۲	کمر دزدیدن	۱۰	کله دخان کله خضرا
۸۹	کمر کشادن کمر باز کردن	۱۲	کلیچه زر کلاه زر
ایضا	کمر گستن	۱۷	کله
۶	کناره خشک داشتن	۳۸ — ۳۹	کلاغ گرفتن و زدن
۶۳	کند شدن بازار	۷۹	کلوخ بر لب مالیدن و زدن
۹۶	کنج کای	۱۱۲	کلوخ در آب افکندن
۲۵۰	کننده خیمه	۱۱۵۰	کلاغ بر بامش هرگز نمی نشیند
۲۹۰	کند فهم و کج طبع	۱۷۲	کلاه بر آسمان برافکندن
۳۰۵	کنج عزالت	ایضا	کلاه بر هوا افکندن
۳۳۶	کنگاش و کنگاج	ایضا	کلاه انداختن و بر انداختن
۱۲۷	کون خری	ایضا	کلاهش در هوا میر قصد
۱۳۰	کوته شدن زبان	۲۴۳	کلاه نهادن
۱۷۰	کوفته خوار	ایضا	کلاه پیش کسی نهادن
۲۲۲	کوه جگر	۲۸۹	کلام سر بسته و مغلق
۲۴۶	کوه و قار	۳۲۴	کلوخ راه
۲۷۲	کوچه خموشان	۳۴۷	کلیم الله
۲۹۰	کور باطن کور دل کور فهم	۱۵۰ — ۶۰	کم کاسه
ایضا	کور یک چشم	۲۴۴	کمان افکندن

صفحه	صفحه
کوره ذوق	ایضا ...
کوز پشت	ایضا ..
کواکب سمعه	۲۹۱ ..
کوچه هفت راه کوچه پاستان	ایضا
کوچه خطر	ایضا ..
کوشش بیفایده کردن و امر لغو	ایضا
کوچه اولیان کوچه نو	۲۹۳ ..
کون دادن	۳۱۲ ..
کوس زدن با کسه	۳۳۳ ..
کوفته خاطر	۸ ..
کوس فرو گرفتن	۱۸ ..
کون خر	۲۵ ..
گوته سم	۳۶ ..
کوه پیکر	۳۷ ..
کون سوخته	۶۸ ..
کون خاریدن	۷۸ ..
کوکب	۸۳ ..
کون جنبانیدن	۹۳ ..
کهن سال	۹۳ ..
کهن کیسه	۱۶۷ ..
کهنه سوار	۲۲۲ ..
کهن دامی	۲۶۳ ..
کهن خراباث کهن دیر	۲۹۱ ..
کیمیای جان	۲۲۴ ..
کینه و زبیدن و خصومت داشتن	۲۹۳
کینه کش کینه سنج کینه خواه	ایضا
کینه توز	ایضا ..
کیر کاشی	۲۹۴ ..
کیمک در شلوار و در گریبان	۳۳۷ ..
کیمک در پارچه	ایضا ..
گ	
گاو کون گاو دل گاو زهره	۲۵ ..
گاو ریش	ایضا ..
گاو در خرمن کرد	۱۳۸ ..
گاو در خرمن کرن و بودن	۲۱۸
گاو زمین و گاو ثری	۲۹۵ ..
گاه بیگاه گاه بگاه	ایضا ..
گدای گردن و گدا	ایضا ..
گذشتن	۳۲۵ ..
گران بار شدن	۳ ..
گرفتن دل	۸ ..
گرم و سرن زمانه دیده	۹ ..
گرگ باران دیده	ایضا ..
گرگ کهن	ایضا ..
گرگ بالان دیده	ایضا ..
گردون	۱۰ ..
گرگ فسونگر	ایضا

فهرست الفاظ

۷۱

صفحه

صفحه

۲۲۲	...	گرد نان	۳۶	...	گرد شکم
۲۲۹	..	گرلیستن چشم آینه	۲۷	..	گره برابری و زدن
۲۴۱	..	گردن نهادن	۲۸	..	گرم کردن و داشتن اختلاط
ایضا	..	گرگ بند	۲۹	..	گرم جوشی
۲۴۵	..	گرم و سرد دیده	۴۳	..	گریه شادی
۲۴۶	..	گرانقدر	۴۶	...	گره از بغل افکندن
ایضا	..	گردون همت	۵۹	..	گره بر گوش زدن
۲۴۸	..	گرزماں	۷۱	..	گران بودن بیمار
۲۵۴	..	گرو بردن	۸۳	..	گرداب
۲۵۶	..	گرم دماغی	۱۲۸	..	گردن خاریدن
۲۶۰	..	گره درشلوار و تنبان	ایضا	..	گردن نهاختن خاریدن
۲۶۴	..	گره در انبان داشتن	۱۳۰	...	گرفته لب
ایضا	...	گره در بغل داشتن	۱۳۷	..	گرد بر آوردن از چیز
۲۷۸	...	گرگ سیمین سم	۱۴۰	..	گرسنه چشم
۲۸۷	..	گران شدن گوش	۱۴۲	..	گرمی کردن
ایضا	...	گرگدن	۱۶۰	..	گره بر
۲۹۴	...	گره بباد زدن	۱۶۵	..	گرگ فتنه گر
ایضا	..	گره بسایه زدن	۱۸۸ — ۳۰۲		گرگ آشتی
۲۹۶	...	گرفتن چراغ	۲۱۲	...	گردون سرشت
۲۹۷	..	گرمی	ایضا	..	گردن شخ
ایضا	..	گردن معشوق	ایضا	..	گردن کش
۲۹۸	...	گرد سرکسی گردیدن	۲۱۳	...	گران خیز گران جان
ایضا	...	گریختن	ایضا	...	گران سربس گران پای
۲۹۹	...	گرد نان نظم	ایضا	..	گران سرشت

صفحه	گرد نكشان نظم	صفحه	گل در آب افكندن	صفحه
۲۶۳	۰۰	ایضا	گل بالام	۲۸۵
۲۹۳	۰۰	۳۰۰	گل بگلستان بردن	۲۹۶
۳۰۰	۰۰	۳۲۷	گل در چراغ افتادن	۳۰۰
ایضا	۰۰	۳۴۳	گلخن	۳۰۱
ایضا	۰۰	۳۴۹	گل و غنچه از درخت چیدن	ایضا
۳۰۱	۰۰	۳۵۳	گل افتادن در چشم	ایضا
ایضا	۰۰	۳۶۵	گل چشم گل دیده	ایضا
ایضا	۰۰	۸	گلگون نه الیم آدم	ایضا
ایضا	۰۰	۳۰۰	گل غنچه گنجرة و گنجور	ایضا
ایضا	۰۰	۳۷۳	گل و لاله زار	ایضا
۳۰۲	۰۰	۶۸	گم کردن	۱۰
۱۰	۰۰	۱۰	گنبد فیروزه	ایضا
ایضا	۰۰	۳۰	گنبد آفت	ایضا
ایضا	۰۰	۴۲	گنبد زرنگار	ایضا
ایضا	۰۰	۴۹	گنبد مقرنس	ایضا
۱۲۱	۰۰	۵۰	گنبد آب	۱۰
۱۰	۰۰	۵۷	گنبد صوفی لباس	ایضا
ایضا	۰۰	۹۷	گنبد جان ستان	ایضا
ایضا	۰۰	۱۳۰	گنبد طاق دیس	ایضا
ایضا	۰۰	۱۷۲	گنبد دولاب رنگ	۳۱۸
۳۱۸	۰۰	۱۹۷	گنج آب آورده	۶۷
۶۷	۰۰	۲۲۳	گنج خاکی	۸۳
۸۳	۰۰	۲۴۱	گنبد گلی	
	۰۰			

فهرست الفاظ

۷۳

صفحه

صفحه

۲۵۴	..	گوی بودن	۱۰۸	...	گندم نمای جو فروش
۲۶۴	..	گول زدن و خوردن	۲۱۲	...	گنده دماغ گنده مغز
۲۷۶	..	گوشه جام شکسته	۲۲۷	...	گناه کسی از کسی خواستن
۲۸۷	..	گوش افتادن	۲۷۲ — ۱ — ۲۸۰		گنج الهی
۳۰۵	..	گوشه نشینی و تبحر	۲۷۴	...	گنگ سخن چیں
ایضا	..	گوشه نشیں گوشه گزیں	۳۰۲	...	گنبد زتان و کردن
ایضا	..	گوشه باغی گرفتن	ایضا	...	گندم گون و گندمی رنگ
۳۰۶	..	گوش	۳۰۳	...	گنج حکیم
ایضا	..	گواه آوردن و کشیدن	ایضا	...	گنجدور
۳۴۳	..	گوش بر صدا گوش بر در	ایضا	...	گناه بخشیدن
ایضا	...	گوش برآه	۳۰۴ — ۳۲۵		گنده دهان
۳۷۳	...	گوشواره فلک	۳۰۵	...	گنگ و لال بودن
۳۶	..	گوزن سرب	ایضا	...	گنگ دژ هخت
۴۲	..	گوهر	ایضا	...	گنگ دژ هورخت
۸۴	..	گوش ماهی	ایضا	...	گنگ دژ هرج
۱۰۱	..	گوش خاریدن	۳۱۸	...	گنج شایگان
۱۱۲	..	گیرودار	ایضا	..	گنج باد آورد
			۱۲۴	..	گوهر خانه خیز
			۱۴۲	..	گوشه ابرو ترش کردن
۱۰		لاجور دینه خم لاجوردی سقف	ایضا	..	گوشه ابرو گره بستن
۱۲	..	لاله	۱۶۳	..	گوش زدن با کسی
۱۳	..	لاله زرد	۱۶۴ — ۴۴		گوهر تر
۳۶	..	لاغر میای	۲۲۹	..	گوش دادن و انداختن
۱۶۹	..	لا معلوم	۲۵۳	..	گویای گهواره و مهد

ل

صفحه	لای سیه	صفحه	لای سیه
۷۹ ..	لاف و گزاف زدن	۲۲۲ ..	لحاف چشم
۷۶ ..	لاغر شدن	۳۰۶ ..	لخت لخت
۳۱۱ ..	لب گزیدن	۱۳۱ ..	لذت عمر
۲۲۲ ..	لب داشتن	۳۴۶ — ۱۳۴	لشکر دهند
۱۲ ..	لب معشوق	۳۱۳ ..	لعاب کوه
۱۳ ..	لباس ماتم پوشیدن	۳۱۴ ..	لعاب فلک لعبت زر نیمخ
۱۷ ..	لب نوخط محبوب	۳۱۰ ..	لعل سیماب ریز
۴۲ ..	لب گزیدن	ایضا ..	لعل تر لعل حل شده
۲۱۳ ..	لب شیرین کردن و لب سفید	۷۸ ..	لعاب شمس
۲۲۴ ..	کردن	۸۸ ..	لعاب لعل
ایضا ..	لب بلب جستن	۹۶ ..	لعاب روان
ایضا ..	لب تیغ	۱۰۴ ..	لعاب مذاب
۳۱۱ ..	لب زدن	۱۳۰ ..	لعل و یا قوت و الماس و زر
۳۲۷ ..	لب تده دندان کشیدن	ایضا ..	لعبتان دیده
۳۴۱ ..	لب کسی گرفتن	ایضا ..	لقمه آهن کشیدن
۳۱۱ ..	لب خائیدن	۱۳۴ ..	لکد زدن
۱۱۳ ..	لب بدن دندان گرفتن و زدن	۱۴۲ ..	لکد بر گور حاتم زدن
۱۰ ..	لب خنده	۱۶۴ ..	لگن زمر دین
۱۱۰ ..	لب زدن	۱۶۲ ..	لگام ریز
۱۲۴ ..	لب آفتاب	۲۲۷ ..	لگام کشیدن
۲۱۲ ..	لب جستن	۲۲۹ ..	لگام خائیدن و انداختن
۳۱ ..	لب بر زدن	۲۵۶ ..	لنگر انداختن
۸۹ ..	لغبان و لغبار	۶۳ ..	لنگر انداختن
۳۳۷ ..			لنگر از کف دادن

فهرست الفاظ

۷۵

صفحه

صفحه

ایضا	..	هاتم و پری و عزا دارسی	..	ایضا	..	لنگر نگاه داشتن
۳۱۷	..	ماخود شدن بحساب	..	۳۲	..	لودی تر
ایضا	..	مال و مناع دینا	..	۱۹۳	..	لوترا و لو تره
۳۱۸	..	مال مفت	..	۳۱۱	..	لولی خانه
۳۱۲	..	مار مصري	..	۳۱۴	..	لوح
۳۷۳	..	ماه یکشنبه و یک شب	..	ایضا	..	لولی زاده
۳۱۹	..	مبارکباد	..	ایضا	..	لواطمت و اغلام
۳۲۰	..	مبتلا شدن ببلائی	..	۳۱۳	..	ایقت و شایستگی
۳۴۲	..	مبادی عالیله	..			م
۳۲۳	..	مبذر	..	۸۳	..	ماه در هفته
۱۱۱	..	مباشرت	..	۳۳۵	..	ماه یمنانی
۲۵۳	..	مبشر بغام	..	۱۶۲	..	مادر بخطا
۱۷	..	متاع شرقی	..	۱۳۹	..	ماکیان بود در کردن
۶۹	..	متوضی	..	۱۰۱	..	مار خوردن
۱۶۵	..	متاع غرور	..	۱۹۱	..	مادر باغ
۲۳۶	..	مترتب شدن کار	..	۳۲۴	..	مایه شب
۳۲۵	..	متکبر و مغرور و سرکش بودن	..	۲۳۱	..	مایه دار
ایضا	..	متهم ساختن شدن	..	۲۴۹	..	مارد و پیرهن
۳۲۲	..	متوجه و مشغول شدن	..	۲۶۵	..	مار گیری
ایضا	..	متبني کردن	..	۲۷۹	..	مانگ و مانج
ایضا	..	متفرق و پریشان شدن	..	۳۷۳	..	ماه چهار هفته
۳۴۱	..	متوزع القلب	..	۳۱۵	..	ماحضر و حاضری
ایضا	..	منشئت الحال	..	ایضا	..	مایوس ساختن و شدن
۱۱۱	..	مجامعت	..	۳۱۶	..	مارگزیده از ریمان میتر سد

صفحه	صفحه		
۱۰۳	۰۰	مرگ تابنده	۱۳ — ۶
۱۱۲	۰۰	مرکب چوبین	۳۳ ۰۰
۱۵۴	۰۰	مرحبا و مرحبا زدن	ایضا ۰۰
۲۲۱	۰۰	مرغ عیسی مرغ مسیحا	۱۲۲ ۰۰
۲۷۶	۰۰	مرغ شب	۱۲۴ ۰۰
۳۲۵	۰۰	مردن و موت	۱۲۷ ۰۰
۳۲۷	۰۰	مراقبه کردن	۲۹۱ ۰۰
ایضا	۰۰	مردم چشم	۲۹۲ ۰۰
۳۲۸	۰۰	مرگ	۳۲۲ ۰۰
ایضا	۰۰	مرکب بے جسد	۳۲۳ ۰۰
۲۶۸	۰۰	مرطوبی	ایضا ۰۰
۳۴۲	۰۰	مربع خانه نور	۳۴۰ ۰۰
ایضا	۰۰	مرغان عرشی	۳۲۴ ۰۰
ایضا	۰۰	مرغان اولی اجنه	۹۴۰ ۰۰
ایضا	۰۰	مرغان شاخ سدره	۳۲۴ ۰۰
۳۷۱	۰۰	مزاج و مزاح	۶ ۰۰
۱۶۵	۰۰	مزرع دانه سوز	ایضا ۰۰
۲۷۲ — ۱۹۶		مزرع خاک	۱۳ ۰۰
۲۲۷	۰۰	مژگان خورشید	ایضا ۰۰
۳۲۹	۰۰	مژگان محشوق	۴۲ ۰۰
۸۲	۰۰	مژگان سفید کردن	۶۴ ۰۰
۳۳۱	۰۰	مسافر	ایضا ۰۰
۳۳۲	۰۰	مسوده را صاف نمودن	ایضا ۰۰
ایضا	۰۰	مستی گرمست شدن	۶۶ ۰۰
		مکرباب جمشید	
		مکشر خرام مکشر پناه	
		مکشر قد	
		مکک زر ایمان	
		مکبوب	
		مکاسن از آسیا سفید کردن	
		مکهران افلاک	
		مکضر بر آب نوشتن	
		مکافظت کردن	
		مکتم شدن	
		مکو و ناپدید شدن و کردن	
		مکک	
		مخل صحبت و کار	
		مدخل	
		مدد و قوت یافتن	
		مرغ یاقوت پر	
		مرغ آفتاب علم	
		مرغ روز	
		مرغ بهروزی	
		مرجان	
		مرغ صبح خوان مرغ سحر خوان	
		مرغ چمن مرغ خوش الحان	
		مرغ شبخوان	
		مرغزار عقبی	

فهرست الفاظ

۷۷

صفحة

صفحة

۳۴۸	..	مشعبدان حقه سبز	۳۳۳	..	مسرف و فضول خرچ
۸۳	..	مصباح	۳۳۴	..	مساوات و برابري
۳۳۶	..	مصطرب و سراسيمه	۳۴۲	..	مسهان ملاء اعلي
۳۶۲	..	مصحف نه جلد	۶۹	..	مستراح
۲۷۳	..	مصحف فرو خوردن	۱۳۸	..	مسمار کردن
۲۸۹	..	مضمون سربسته	۱۶۵	..	مسند آشودگان
۱۳	..	مطبعي فلک	۲۵۳	..	مسيح
۳۳۸	..	مطیع زن بودن	۱۳	..	مشعل خاوري مشعل روز
ايضا	..	مطالعه کردن کتاب	ايضا	..	مشعل گيتي افزوز
ايضا	..	مطرب	۳۳	..	مشكين كلاله مشكين كمند
۳۳۹	..	مطلق العنان	ايضا	..	مشكين خط مشكين عذار
۳۷۱	..	مطایبه و مذاق	ايضا	..	مشكين نقاب
۳۳۹	..	مظلوم و داد خواة	۵۲	..	مشك چرمي
۲۴	..	معلم الملايك	۷۲	..	مشك در شراب کردن
۶۳	..	معدة انبار	۸۲	..	مشك را كافور کردن
۱۶۱۵	..	معشوق تنگدل	۸۷	..	مشك برداغ بستن
۱۶۹	..	معدوم	۳۳۶ — ۱۲۲	..	مشورت يا كلاه کردن
۲۲۰	..	معني گستر	۱۵۱	..	مشك فروشان
۳۴۰	..	معيار	۱۹۶ — ايضا	..	مشت خاک
ايضا	..	معدوم العوض	۲۲۲	..	مشك تر
ايضا	..	مغشوش و دغل بودن	۲۹۱	..	مشعبدان حقه باز
۲۵	..	مغز خر خورده است	۲۳۹	..	مشتلق
ايضا	..	مغز سر ندارد	ايضا	..	مشتري
۱۰۳	..	مغفر شكاف	ايضا	..	مشهور شدن

صفحه	مغز در سر کردن	صفحه	منازل شناسان	صفحه
۲۴۶	مغاک ظلمت خاک	۲۷۰	منزل شناسان پی گم کرده	ایضا
۲۹۹	مغز دیده بر مژگان دویدن	۳۴۵	منبر نه پایه	۲۴۸
۳۴۰	مفقود البدل	۳۴۵	منجم	۳۴۵
ایضا	مفلس و محتاج	۳۴۳	منتظر و مشتاق	۳۴۳
۵۰	مقري سبحة	۳۴۶	منزل کردن	۳۴۶
۱۲۴	مقصود کن فکان	ایضا	منع کردن	ایضا
۳۴۱	مقید و گرفتار	ایضا	منغص شدن و کردن عیش	ایضا
ایضا	مکه معظمه	۳۴۷	منی	۳۴۷
۳۵۴	مکفوف البصر	ایضا	منافق شد	ایضا
۱۰۹	مکافات اعمال	۳۲۰	مور در طاس افتادن	۳۲۰
۲۶۴	مکر بر آب زدن	۳۲۴	موی بینی موی دماغ موی لب	۳۲۴
۱۷	ملا زاده	۳۳۷	موزه در پای آوردن	۳۳۷
۵۱	ملاحی	ایضا	مودر پیراهن ریختن	ایضا
۱۸۸	ملح کار شیطانی ملح کار	ایضا	موی زنی کشیدن	ایضا
۲۳۳	ملح نقاب	۳۴۱	موزه در گل ماندن	۳۴۱
۲۴۸	ملک الموت	۳۴۷	موافقت کردن با کسی	۳۴۷
۲۴۹	ملک نهاد ملک سرشت	ایضا	موسی علیه السلام	ایضا
۳۴۲	ملایکه	۳۴۸	موالید ثلاثه	۳۴۸
ایضا	ملاقات کردن	ایضا	موی چینی و کاسه	ایضا
۳۴۳	ملکه نوشت و خواند بهر حافدن	۲۸	مور میان نگجیدن	۲۸
۳۶۹	ملهم غیب	۳۳	مور میان موی میان	۳۳
۱۹۰	منقار گل	۴۹	موازنخن برآمدن	۴۹
۲۱۳	منبل	۹۱	موبر اهدام خاستن	۹۱

فهرست الفاظ

۷۹

صفحه

صفحه

۳۴۹	میسر شدن و ممکن بودن	۱۳۸	موش در انبان داشتن
۳۵۰	میخانه	۲۶۲	موشک درانی
۳۲۶	میدان بسر آمدن	۱۰	مهره لاجورد مهره
۱۷	میم مطوق میم حلقه دار	۱۱	مهد مینا
۵۲	میان پا میان ران میان پاچه	۱۳	مهردهاں روز داراں
۹۴	میدان دادن	ایضا	مهره زر
۱۷۰	میانداري	۱۶	مهره بطاس انداختن
۱۹۷ — ۲۷۰	میدان خاک و خاکی	ایضا	مهره دوچام انداختن
ایضا	میدان فراخ	۱۴۳	مهار در بینی کردن
۲۲۴	می دیناری	۱۰۷	مهاجرت
۲۳۲	میل صبح	۱۲۰	مهره از کمین بیرون جهانیدن
۲۸۵	میدان عاج	۱۶۵	مهره مشکین
ن		۱۹۶	مهره خاک مهره گلین
۲۶	ناخن ندارد که پشت خود خارن	۱۹۷	مهره حقه مهره مشکین
۶ — ۲۴۷	ناخن آفتاب و خورشید	۲۴۳	مه پرست
۱۳	ناخن روز	۲۴۱۵	مهره مالیدن
۱۷	زان در انبان گذاشتن	ایضا	مهره در شدر شدن
۲۰	ناوک سحری	ایضا	مهره از کف بیرون فشاندن
۲۶	زان می گوید و جان میدهد	۲۷۶	مهره سیم
ایضا	زان گربه بتیر میزند	۳۱۱	مهاجرت الاحجار
ایضا	ناداری	۳۴۸	مهر و ماه
۳۳	نارون قد نارون بالا	۳۴۹	مهمیز
۴۵	ناخن دل	ایضا	مهی و آماده شدن
۲۵۳ — ایضا	ناخن یکدیگر زدن	۳۲۴	میان دادن

صفحه		صفحه	
۲۹۵	..	۴۹	نان از تنور سرد پختن
۲۹۹	..	۵۳	ناخن دیده ریختن
۳۰۳	..	۷۴	ناهموار نالایق نافر اشیده
۳۷۳	..	ایضا	نافر هنجاره
۳۱۵	..	۷۷	نار باغ سینه
۳۲۳	..	۸۲	نافه موی
ایضا	..	۹۱	ناخن گذاشتن
ایضا	..	۹۲	ناخن فرو کردن در جگر
ایضا	..	ایضا	ناخن فرو بردن در سینه دل
ایضا	..	۹۳	ناخن بدن دان
ایضا	..	۱۰۶	ناموس اکبر
ایضا	..	۱۱۲	ناورد
۳۳۵	..	۱۲۰	نان بروغن افتادن
ایضا	..	۱۳۹	نان خودش یگوار نمیرود
ایضا	..	ایضا	نان باناخن میخورند
ایضا	..	ایضا	نان بر شیشه مالیدن
ایضا	..	ایضا	نان در آستین خوردن
۳۴۱	..	ایضا	نان کور
ایضا	..	۲۴۶	نازک خیالان
۳۴۲	..	۲۵۰	ناخن بند کردن
۳۵۱	..	۲۶۸	نان در انبان یافتن
ایضا	..	ایضا	نان فلانی پخته است
ایضا	..	۲۷۰	ناخن انداز
ایضا	..	۲۸۸	ناف تراشیدن
۲۹۵	..		نانجوی
۲۹۹	..		ناروان افشاندن
۳۰۳	..		نافه بوی
۳۷۳	..		ناخنه چشم شب
۳۱۵	..		نان بخون افتادن
۳۲۳	..		نام از جهان برداشتن
ایضا	..		نام زیر وزبر کردن
ایضا	..		نام از جهان ستردن
ایضا	..		نام از عالم تهی کردن
ایضا	..		نام از شکم افتادن
ایضا	..		نام برکناره گرفتن
ایضا	..		نام مردن و در آب فروشدن
۳۳۵	..		نام دویدن و برآمدن
ایضا	..		نام رفتن در ملک
ایضا	..		نام یهن شدن در اطراف عالم
ایضا	..		نام گستریدن و گرفتن و برآوردن
ایضا	..		نافه مشک یافتن
۳۴۱	..		ناف ارض ناف زمین
ایضا	..		ناف خاک ناف عالم
۳۴۲	..		ناصیه داران فلک
۳۵۱	..		ناف بیجا شدن
ایضا	..		ناف افتادن و پیچیدن
ایضا	..		نامرد و بیدل
ایضا	..		ناتجربه کار و کم عقل

فهرست الفاظ

۸۱

صفحه

صفحه

۱۲۰	...	نصیب شدن آرزو	ایضا	...	نالایق و ناکس
۹۷	...	نظر افکندن	۳۵۲	...	نان وقت شام خوردن
۱۱۶	...	نظر شورز	ایضا	...	ناز و کرشمه
۳۵۶	...	نظر بدو چشم زخم	۳۵۳	...	نازک بدن و نازک مزاج
۴۵	...	نعل در آتش نهادن	ایضا	...	ناپایدار و بی ثبات
۳۵۶	...	نعل و ازون بستن	۳۵۴	...	نابینا
۴۷	...	نعل بریدن	ایضا	...	ناقص چشم
۳۴۱	...	نعل در چرخ	۳۵۵	...	ناشنیده انگاشتن
۱۲	...	نفس راست کردن	۳۶۰	...	نان خوردن و نمکدان شکستن
ایضا	...	نفس درست کردن	۱۱۲	...	نبرد
۱۳۰	...	نفس سوخته نفس دزدیدن	۲۲۷	...	نقبض خورشید
ایضا	...	نفس گسسته	۶	...	نتیجه سنگ
۱۸۱	...	نفس سوختن	۶۸	...	نرم چشم
ایضا	...	نفس کشی	۲۶۴	...	نرد دغا باختن
۲۰۱	...	نفس درازی	۳۳	...	نسرین عذار نسرین رو
۳۵۶	...	نفس	ایضا	...	نسرین رخ نسرین بر
۱۰	...	نقاب خضرا	ایضا	...	نسرین تن نسرین بدن
۱۴	...	نقطه یاقوت	ایضا	...	نسرین بنا گوش نسرین سرین
ایضا	...	نقطه زر	۴۲	...	نسرین
۶۱	...	نقاب از رخ انداختن	۱۲۲	...	نستعلیق گوی نستعلیق حرف زدن
۱۴۴	...	نقطه نه دایره	۲۲۴	...	نسل ادهم
۴۱۷	...	نقره شاخدار	۱۸۸	...	نشستن نقش
۲۲۲	...	نقاب فیلی	۳۵۵	...	نشت زدن
۲۵۱	...	نقض العهد نقض بیمان	۱۶۵	...	نشیمن دیدن

صفحه		صفحه	
۳۳۸ ...	نوا سنج - نوا شناس	۲۹۲ ...	نقش بر آب نوشتن
۳۶۰ ...	نوشتن	۲۹۳ ...	نقش کسی به تیر زدن
۳۶۱ ...	نورتن	۳۳۷ ...	نقش دیوار
۳۶۲ ...	نه فلک نه خم فیروزه	۳۵۳ ...	نقش بر آب
ایضا	نه چوگان نه خرگاه نه خوان	۱۵۸ ...	نطقه بادی
ایضا	نه لکن نه قلعه مهینا نه مرعی	۲۵۱ ..	نفس
ایضا	نه سقف بیستون نه طارم شش روزه	۲۵۳ ...	نکته چین
ایضا	نه طاق نه قصر نه حصار مهینا	۲۸۹ ...	نکته سر بسته
ایضا	نه پدر نه بال طوطی نه سبزه زار	۶۸ ...	نگاه چرانی
۱۰۳ ...	نهنگان نیام	۱۸۸ ...	نگارین زبان
ایضا	نهنگ زیر خفتان	۳۵۸ ..	نگاه معشوق
ایضا	نهنگ نیلگون نهنگ سبز	۱۳ ...	نمکدان زر
ایضا	نهنگ شنا ور نهنگ زمره	۳۶۰ ..	نمک بگرام بودن
۱۱	نیلی چادر نیلی قفس نیلی دراق	۳۷۴ ..	نمک در آتش افکندن
۱۳ ...	نیزه بکف	۱۸۱ ...	نمک برجگر داشتن
۵۹ ...	نیستان در ناخن زدن	۲۱۳ ..	نمایش آب
ایضا	نی در ناخن کردن	۲۴۴ ...	نماز بودن
۱۵۰ ...	نیک فهاد نیکدل	۲۶۴ ...	نمد در آب داشتن
۲۴۹ — ایضا	نیکو کار	۵۲ ...	نون موسی
۱۶۱ ...	نیایش و نیایش گری	۸۸ ...	نوشا خند
۳۶۲ ...	نیزه	۱۲۴ ...	نور نخستین نور پسین
ایضا	نیم تسایم	ایضا ...	نور مبین
ایضا	نیک محصور نیکو محضر	۲۶۸ ...	نور چشم

نور چشم

فهرست الفاظ

۸۳

صفحه

صفحه

ایضا

وارد السحت

۵۲

هاری

۱۱۱

هاری کوبی

۱۲۴

هادی مهدی غلام

۲۶۸

هادم اللذات

۳۶۹

هاتف غیبی

۳۷۰

هاله

۳۷۵

های هوی

۱۰۷

هجران

۸۸

هدیه

۸

هر هفت کردن

۲۸۶

هرزه گرد هرزه کار

۳۳۳

هرزه خوج

۴۷۰

هرزه درای هرزه لای

ایضا

هرزه بیان هرزه گری

ایضا

هرزه چانگی

۶۸

هرزه نگاهی

۱۳

هزار تابه

۶۴

هزار آواز هزار داستان

۳۶۸

هزار پیرهن گوشت گرفتن

۱۱۳

هشت و هشت

۸

هفت و نه کردن

ایضا

هفت در هفت کردن

۲۹۱

هفت پیکر هفت آیت

و

۲۷۱ — ۱

وام دادن و گرفتن

۴

والفیدن

۳۶۴

وا افتادن و اکشیدن

۳۶۵

واقعۀ عظیم و حادثه

ایضا

وجود معشوق

۱۳

وجود ساز معادن

۱۱

ورق لاجورد

۲۵

ورق نانوشته خواندن

۳۳۲

ورق سیاه ساختن

۳۳۸

ورق ورق گشتن

ایضا

ورق پیچی خواندن

ایضا

ورق سنج

۱۴۹

وزن برخیزش گذاشتن

۳۶۵

وصال یار

۳۶۶

وضو کردن

ایضا

وعدۀ دروغ وعدۀ سبزیل

ایضا

وعدۀ غلام برارگی وعدۀ خلاف

۳۲۶

وعدۀ حق رسیدن

۳۶۷

وقت شام

ایضا

وقت کار نمائد

۲۹۵

وقت بیروقت

۳۶۷

وَدالزنا

صفحه	صفحه
ایضا ...	هفت سلطان هفت بانو .. ایضا
۳۲۷ ...	هفت شمع .. ایضا
۳۶۷ ...	هفت اقلیم هفت شاده روان ۳۷۱
۳۷۴ ...	هفت خط .. ایضا
۳۷۵ ...	هفتا دو هفت .. ایضا
ایضا ...	هفت فلک هفت محیط .. ایضا
ایضا ...	هفت سپر هفت ایوان .. ایضا
ایضا ...	هفت آسیا .. ایضا
۳۵۵ ...	هفت خلیفه ۳۷۲ ..
۱۶۹ ...	هفت پرده چشم ۳۷۲ ..
۲۶۴ ...	هفت ملت .. ایضا
۱۰۶ ...	هلاورش .. ۳۷۸
	هلال ۳۷۷ — ۸۳
ی	هلاک کردن و نابود ساختن ۳۷۴ *
۱۲۳ ...	همخانه مسیح ۱۲ ..
۹۳ ..	همای بیضه دین ۱۲۴ ..
۱۸۸ ..	همراهی کردن ۳۳۴ ..
۲۲۴ ..	همسری کردن .. ایضا
۳۸۸ ..	همدوشی کردن .. ایضا
۳۷۹ ..	هندوی هندی ۱۰۳ ..
۲۵۰ ..	هنگامه طفلان ۱۶۵ ..
۸ ..	هندوی گنبد گردان ۱۹۲ ..
۱۳ ..	هندوی باریک بین .. ایضا
۱۱۰ ...	هندوی پیر هندوی چرخ .. ایضا
هندوی سپهر	
هندوی مینا	
هنگام فرصت نماید	
هنگامه و شور و غوغا	
هنرور هنر پرور	
هنر پرداز هنر پیوند	
هنر سنج هنر پیشه هنر خداوند	
هنر آفرین	
هوای شد	
هیچ	
هیمة فر و ختن	
هیولای اول	
یاسین	
یار فروشی	
یار دو زبان	
یاقوت مذاب	
یاد و حفظ کردن	
یار نو گرفتن	
یعسوب الدین	
یک چشمه کردن	
یک اسپه	
یک جلو میدان طرح دادن	



ALLAMA IQBAL LIBRARY



10321

فهرست الفاظ

۸۵

صفحه

صفحه

ایضا ...	یوسف زرین دهن	ایضا ...	یک پا شدن
ایضا ...	یوسف زیبق نقاب	۳۷۹ ...	یکسر یکقلم و بیکقلم
۱۸۳ ...	یوم الیقین یوم الحساب	۳۸۰ ...	یکه تازیکه سوار
ایضا ...	یوم التناد	ایضا ...	یک سوار یک سواره
ایضا ...	یوم النشور	ایضا ...	یکه خوان
۲۵۵ ۳۸۴ ...	یونس اندر دجان ماهی شد	۱۳ ...	یوسف روز





**ALLAMA
IQBAL LIBRARY**

**UNIVERSITY OF KASHMIR
HELP TO KEEP THIS BOOK
FRESH AND CLEAN**